

اشهد ان لا اله الا الله  
مشتات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في خلقه  
العلم والفضل



تصنيف شيخ عبد الله الحق  
في فتاوى

عزرا عليه

الحمد لله الذي جعل في خلقه العلم والفضل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ لَهُ شُكْرًا  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ لَهُ شُكْرًا  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ لَهُ شُكْرًا  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ لَهُ شُكْرًا

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ لَهُ شُكْرًا  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ لَهُ شُكْرًا  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ لَهُ شُكْرًا  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ لَهُ شُكْرًا

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ لَهُ شُكْرًا

کتب  
 الحمد لله على كل حال وفي كل حين والصلوة والسلام الامان الاكلان على سيد المرسلين واما المصنفين وحاتم البغيتي محمد وآله واهل  
 الدين اما بعد بنا مسكين عبد الحق بن سيف الدين الهادي المصطفى البصري الاصل رابع ارجع ارجع من شريفيين زاده هما الله شريف  
 از مشايخ آن ديار شريف چون توفيق و تاشيد الهی تعالی و شکری کرد و در خدمت این عالم شریف در مقام استقامت فساد حالت کتبی  
 به اول و ششم رسیده است شرح کند و از نوید آنچه در کتب قوم دیده و از مشایخ و قریب شنیده یا بخاطر فاروی رسیده بطالان برساند بعضی از  
 که شرح آن زبان فارسی واقع شود هر آینه قطع آن اعم و اشمل باشد و چون شروع کرد در آن در شای مطالعه آن سخنان روی می نمود که در آن در  
 آن سخنان را نیز کنجایش نید پس در شرح آن لسان عربی نیز شروع نمود تا چند کلام در شرح فارسی و عربی محتوی می یافت آخر چنان گشت که در  
 و فارسی و نیمه راه ماند چون بامد نظر فانی بر آن معتقد شد و تمییز نمود و زمانی بدید بر آن گذشت و متوجه فارسی حکم نیا گرفت باز آمد که  
 بر روی کارید حکم المام و معذور آن قدر که توفید یافته بود به بیاض آورد و در تمام آنچه باقی مانده بود شروع کرد و بانه التوفیق و منه الامام رب العالمین  
 و انت الفخر الرازمی و پس از شروع در شرح کتاب مقدمه مختصر در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث شریف تقدیم کنایت نیز نوشت مقلد همه  
 رسول را گویند صلی الله علیه و علی آله اصحاب و سلم و معنی تتر است که مثلاً شخصی در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم کاری کرد یا نسخی گفت و در  
 نزد و انکار نمود سکوت و زید و انرا مقرر داشت این را تقریر گویند و این نیز دال حدیث است و نزد بعضی قول فعل و تقریر صحابه و تابعین را گویند از این عباس آمده مرفوعاً یا گویند  
 پس آنچه منی بخت نبوت صلی الله علیه و سلم کرد و انرا حدیث فوج خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود انحضرت صلی الله علیه و سلم یا موقوف است باین عباس مثلاً و آنچه  
 رفع کرد این را ابن عباس و آنچه منی بخت صحابه کرد و آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس و یا گویند از ابن عباس آمده متعلق  
 منی تابعین است انرا مطلق گویند و مشهور است که موقوف و مقطوع را از گویند چنانکه میگویند و تا چنان آمده است و بعضی اثر بر حدیث مرفوعه



ورو عای ماور چین آمده است و خبر حدیث بیک منی است و بعض حدیث را فخر بن بخت رسالت بنا صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار لوک و مسلمین  
 و آیام ماضیه استعمال کنند و رفع کاهی صحیح بود چنانکه گفته شد و کاهی در کتب صحیح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سختی نقل کنند که از ابا قتاده و کثرو قاسم نقل نتوان گفت و کرد و خبر جماع و نقل  
 بدان راه بود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه و کتبه خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم رفع  
 است و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد و وصل سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز منعی سند آید و کاهی منعی ذکر سند و اظهار  
 آن نیز افتد و متن حدیث آنچه منتهی کرد و بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از روایه حدیث از میان ساقط نکرد و اسناد آن پیوسته آید از حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط  
 را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط کرد و منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از بسبب دی سند و او اهل انت از اعلی خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقطی باشد یا بشیر و کاهی  
 تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه مضنی است و تعلیق است در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که وی  
 از ازم کرده است که درین کتاب خبر صحیح یا و بعضی از آنرا در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل باطل  
 چنانکه باقی گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نزد بعض محدثین مرسل و منقطع بیک منی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد جمهور  
 علما چه بخواند و انت که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابوحنفہ و مالک رحمته الله علیهما مقبول است مطلقا  
 و ایشان گویند که ارسال بحدت کمال وثوق و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح بود ارسال نمید و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نزد امام شافعی رحمته الله علیه حدیث  
 مرسل اعتقاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد و قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اشای اسناد است اگر ساقط در راوی باشند متوالی و بی هم متصل  
 خوانند بضمیم و سکون عین و فتح ضا و مجه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه پیغم بلکه از دو جایانه جا از منقطع گویند و منقطع منعی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع است  
 که از ادلس گویند بضم میم و فتح لام مشدده و فعل از ادلس خوانند و فاعل از ادلس بکسر لام و صورتش آن است که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که فوق او است روایت کند  
 و فعلی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گویند عن فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و کرده است که اگر ثقه است که روایت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه در آن غرض  
 فاسد نباشد مثل انهای سماع از شیخ بحدت مضرس و عدم جاه و شهرت و ستر حال که سبب طعن گردد و تدلیس در لغت منعی عیب کلا پیشین است و منعی انقطاع داشته و کلام  
 نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بحدت و وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در نهاد یا متن از راوی حدیث  
 اختلافی واقع شود تقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا مبدل راوی مکان راوی دیگر یا منعی مکان قوی و امثال آن از حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان  
 حدیث آورده بحدت غرضی و مصلحتی آنرا مرجع گویند تلبیه این کلام مخبر میکرد و بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثرانند که جایز است  
 اما اگر کسی که عالم باشد بعربیت و ما هر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و غرض روایت  
 حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و مضن حدیث را گویند که روایت کرده شده باشد یا بن طریق و غرض از خوف تدلیس مغتربیت بحدت اشتباه و القیاس مذکور و هر  
 حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است و بعض متصل را مطلقا مسند نامند هر چند موقوف و منقطع بود و بعض مرفوع را مسند گویند  
 هر چند مرسل و بعض منقطع بود و المقدمه اول و صلب و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معال است شاذ و لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در حدیث  
 حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند از ائمهات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است بسبیل در اینجا ترجیح است نزد مخط  
 و ضبط یا کثرت عد و دیگر و جوهریجات پس آنرا که راجع است منقطع و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر مرفوع  
 است پس در منکر معروف هر دو راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و منقطع هر دو راوی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و منقطع و معروف هر  
 راجع و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نموده اند و گفته اند که شاذ هر چه روایت کند ثقه و منفرود بدان و از بیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نباشد  
 و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکورند و حدیث مطعون بفتی و لغو غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و نه اصطلاحات  
 لا مشاحیه و مغلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قاذح است و صحت آن و درمی یابند از اهل عبارات و حدائق  
 در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است منعی آنکه چنان  
 میگویند تابع فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و تأیید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت راوی  
 شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد  
 و اگر از دو صحابی باشد او را شاید گویند چنانچه میگویند له شواهد و مشهده حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاید و پیدا کردن آن اعتبار خواهد  
 و متصل حدیث تبیه قسم است صحیح و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و من متوسط حدیث صحیح آن است که بقل مل تمام الضبط متصل  
 اسناد منعی ثابت شده باشد اگر این صفات بوجه کمال و تمام پدید است آن را صحیح نهاده خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جریان نقصان

کرده صحیح گویند و اگر نقصان نشده از احسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جز نقصان ضعیف وی کرده آن را حسن لغیر گویند و ظاهر کلام تو مست  
 که در حسن نقصان در حدیث مذکور راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است نقطه و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف حسن لغیر نقصان  
 در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام متکشف گردد بدانکه مراد بعدالت بلکه است در شخص که حامل و باعث گردد و اگر بر طاعت  
 تقوی و مروت و مراد تقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از ضعیفه اختلاف است و متعارف است که از طاعت بیرون است  
 که اصرار و دوام بر آن که آن نیز از قبیل کیره است و مراد بمرتبه تنزه از بعضی خائس و تقاضاست که نه مقتضای همت و مردانگی است مثل بعضی مباحات و نیه چنانکه اکل و  
 شرب و بازارد و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت و شهادت مرعیه را و عدل شهادت مخصوص است بمرعیه و مراد بضبط  
 خط ثبت مسویع و مروی است از فوات و اختلال یحیی که ممکن و قادر گردد بر استخراج آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر باید داشت و حفظ قلب است  
 ضبط کتاب نیز باید داشت و حیاتی است آن زود و دقت ادا و وصل و وجهی متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب را وی دوم اشیام وی کذب سوم فسق  
 چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب را وی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی را که مطعون است را وی وی کذب موضوع  
 خوانند و هر که ثابت شد از وی تعدد کذب در حدیث اگر چه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگر چه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست از اختلاف شام زور چون توبه کند که از قائل او مراد  
 بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود و وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم بوضع و اقرار حکم ظن غالب است و قطع و یقین بدان را نیست  
 فان الکذب تعدد صدق و الا اشیام را وی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد بدو نوع گفتن در سخن اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از وی ثابت نشده  
 و روایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرعیه نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیث متروک او بهیچ وجه صحیح نیست و اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود  
 و امارات صدق و سیماهی صلاح در ناصیه حال وی لایح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق مذرت دروغی در کلام وی و غیر حدیث نبوی بوج و باید اگر چه معصیت  
 است اما در تسمیه حدیث وی موضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که از داخل بدعت دارند و اگر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب  
 نیز اگر چه داخل فسق است ولیکن بجهت شدت ظن و روی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت از نام را وی نیز بجهت ظن در حدیثی که چون نام وی معلوم نگردد و حال وی  
 نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که تعدد است یا غیر تعدد چنانکه گویند اخباری رجل او اخباری شیخ و آنرا مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبوی مگر آنکه صحابی باشد که اینجا همه عدل اند و اگر مبهم  
 بلفظ تعدیل آید چنانکه گویند اخباری عدل او اخباری تعدد است و اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که با اعتقاد خود او را تعدد خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس  
 بگویند نام او را همه بدانند که تعدد است و اگر نام حاذق بگوید مقبول است اما بدعت مراد بدان اعتقاد و پیروی است که احداث کرده شده باشد برخلاف آنچه معروف و معلوم  
 است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنوع شبهه تا ویل نه بطریقی مجود و عناد که آن کفارت و حدیث مبتدع مراد است و نزد بعضی اگر متصف باشد بصدق لای و سیما  
 لسان مقبول است و بعضی گفته اند که هر که متکلم است امری متواتر از امر شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مراد است و هر که نبیین صفت بود اگر چه مخالف  
 او را تکفیر کرده باشد مقبول است اما تضام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و محتاط آن است که اگر داعی باشد بدعت خود و در مقام تردید و تردید آن بوده قبول نکنند و اگر تردید  
 بود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که معقوب بدعت وی بود برین تقدیر مراد است و باجماع علای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهل ارباب مذاهب را تعدد و ظن  
 الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعت از ائمه حدیث که از فقه خارج و از انما که منسوبه بقدر تشیع در نفس و دیگر اصحاب بدع و اهل ارباب مذاهب دیگر احتیاط کرده اند و توجع نموده اند از اخذ  
 حدیث از این فرق و هر که مراد انیات است انقیاد و شک نیست که اخذ حدیث از این فرق با بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت  
 رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از توبه و رجوع از ارباب میگردانید و ائمه اهل وصل و وجهی متعلق بضبط نیز بچ گفته اند  
 اول از جهت فوط خلعت دوم کثرت خلعت سوم مخالفت ثقات چهارم و پنجم سوء حفظ اما فوط خلعت و کثرت خلعت نزدیک یکدیگر اند خلعت در سماع و تحمل حدیث و خلعت در سماع  
 و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و این موجب شده حدیث است و اعتبار روی از وجهی متعلق بضبط بجهت آن باشد که با  
 بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدل خواهد بود و اما ظن بجهت و هم و نسیان را وی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاق یافت  
 شود بر توهم وی بجهت آنکه بران و دریافت علل و اسباب قاصد بود و تفهیم علت تواند کرد بر مثال صیرفی در نقد و هم و دنیا را تا سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند  
 است او با هم ثابت و حفظ و معرفت تام بر مراتب رواه و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا وارفتنی که میگویند که بعد از وی مثل وی بدین  
 باب نیامده و گاهی چنان بود که عبارت محلل از قاصد حجت قاصد بود و تفهیم علت تواند کرد بر مثال صیرفی در نقد و هم و دنیا را تا سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند  
 که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و ایقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان بود یا صواب و ایقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ است  
 و معتبر علیه و کثرت صواب و ایقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی کرد و حدیث و منی معتبر نبود و این قسم را نیز شاکویند برای بعضی محدثین و اگر طاری و  
 غارض شده بجهت عارضی مثل احتمال حافظ بکسر یا دواب بصرف اوقات کتب این قسم را تحت نامند و اگر چیزی را که پیش از احتیاط و احتمال حدیث کرد جدا و متمیز گردانیده است

از آنچه بعد از وی کرده قول کرده شود و اگر تکرار کرده و جدا ساخته توقف کند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد، اگر این قسم را تعالعات و شواهد پیدا شود و ترقی کند از درجه رد و توقف بر ترقی قبول و رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل و وصل حدیث صحیح اگر دوی و سی یکی است از غریب نامند و اگر دو و بود غیر لویند و اگر زیاده از دو و بود مستور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رده بعدی رسد که توافق ایشان بر کذب حمل نتوان کرد و متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بانکه راوی یکی بود است که اگر در یک موضع هم یحییین افتد غریب است ولیکن انفرادی نباشد و اگر هم جا یحییین آمد و مطلق بود و مراد بانکه از دو کس روایت آید است که همه جا یحییین آمد و اگر یک جا یکی آید آن غیر بنود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار از یاد برد و در مشهور و این است معنی قول ایشان که درین فن اقل حکم را کثرت است فافهم و از اینجا معلوم شد که غریب منافات بصحت ندارد و حدیث صحیح صحیح می تواند بود چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی معنی شایسته آید از شد و دو که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید با حدیث غریب و بعضی ارشاد در اینر مفرود و سی تفسیر کرده انانی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شایسته است و غیر شایسته و معنی فرد ثقه و آنکه مقام طعن مذکور شود معنی مخالفت ثقات است و وصل حدیث ضعیف است که یکی ازین شرائط معتبره در صحت حسن یا زیاده مطلقا مفعول ذکر و در وی بعدم عدالت یا عدم ضبط و کفایت او با قطع قسم بود و بشد و ذن و نکارت و علت مؤسوم کرد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد و افراد او ترکیبا و مراتب صحیح و حسن لذاتهها و لغیرها مترتبات است تعادلات مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثال آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط هم رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعضی است اما در اطلاق اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعضی گفته اند اصح اسانید ازین العادین از پدرش از جدش و بعضی مالک را از نافع از ابن عمر و بعضی گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم را سندی مخصوص با صحت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در اینجا ترادف اعلام است و عدلی از اسانید را اینجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسأله درست است و الله اعلم بقلوبه عادات ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح غیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکالی می آید که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غریب منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی زاو است و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعضی گویند که اشارت با اختلاف روایات کرده که نزد بعضی غریب است و نزد بعضی حسن یا او معنی اوست که شک و تردد دارد و در آنکه غریب است یا حسن و قول بانکه مراتب اینها مصطلح نیست بلکه با میل الیه الطبع است بقید است و وصل احتجاج در احکام بنجر صحیح لذاته جمع علیه است و بهم چنین حسن لذاته نزد عالم علی و آن محلی بصحیح است در احتجاج اگر چه در مرتبه کمر است و چون حدیث ضعیف بقدر طرق بر تبه حسن برسد آن نیز صحیح بدست و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرداتش مراد است نه مجموعی که آن تعدد طرق داخل حر است نه ضعیف صریح به الاینه و بعضی گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعضی رواه یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجر میگرد و تبع و طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد و ذوق و فحش خطاب و اگر چه تعدد طرق داشته باشد منجر نگردد و حدیث محکوم لضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که بر منصورت محمول خواهد بود و آنچه بعضی گفته اند که حقوق ضعف لضعف افاده نمی کند و قوت را و الا این سخن ظاهر الفضا است و قد بر و وصل چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعض اصح از بعض است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب معتبره با گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی معارض ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و حودت و وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت و فائقی اشارات و محاسن نکات و ذکر اسانید نیست و این خارج بحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان می رود و مرصحت و قوت و ترجیح کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است و در رجال وی و بعضی توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم بحالیه فی موضع و الله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر ترجیح آن حدیث متفق علیه اند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه و در برابر و سه صد و بیست و شش است و باطله مذکور جمهور محدثین آن است که اعلامی مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پسترا آنچه مفرد است بان بخاری پسترا آنچه مفرد است بان مسلم پسترا آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پسترا آنچه بر شرط مسلم بود پسترا آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از انتم حدیث که انترام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشط بخاری و بشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفتی باشد که رعایت کرده اند از اینجا دوی و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شد و ذن و نکارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده بر این است که در مقدم شرح سفر السعاده گفته است و الله اعلم و وصل احادیث ضعیفه منجه نیت در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب کرده اند تمامه صحاح را بلکه بعضی صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز بنیاده اند چه جای مطلق صحیح بخاری گفت که نیاروده ام من درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده از احادیث صحیح است و نمیگویم که آنچه نیاروده ام در وی ضعیف است و لابد درین ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیث صحت یا از جهت مقاصد و دیگر و حکم او بعد از آنکه پیشا بوری کتابی ضعیف کرده است نام او مسترک نبوده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحیح فرد گذشت است و است از آنکه فی و است درین کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرط



ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم کرده اند که صحیح نیست احادیث غیر اینچنین تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته که درین عصر جامعه از مبتدعین پیدا شده اند که زبان طعن برائت وین کشا و نه اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بدیهه و نه از آن غیر سر از بخاری می آید که گفت باید دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر این است که صحیح بشرط خود را میسخته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده با آنکه از هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و اتمه دیگر نیز از صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزمه که او را امام الاثمه گویند از شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که یک داند صنعت سنی راه یاد و در الفاظ صحیح او را و زیادت آنرا غیر وی گویند که سنی و احادیث همیش جتم است و مثل صحیح ابن حبان شاکر ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فہام بود و حاکم در شان او گفته است که بودی از او و غیر علم رفقه و لذت و حدیث و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد الله نیشابوری السیاطی ثقه که مستدرک نام دارد و بعضی گفته اند که درین کتاب از وی تساهل نیز ادا یافته است و گفته اند که ابن خزمه و ابن حبان اکمل و قوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر از وی اساینده و متون و چنانکه مختارہ حافظ ضیای مقدسی دوی نیز صحیح که در صحیحین نیست آورده گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکین منتقین ابن حبان و دین کتب همه مخصوص بصحاح اند و لیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده و بر این صاحب یا انصاف رفقه اند و فوق کل ذی علم علیم و الله اعلم و صل کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی که سنی ابی داؤد و نسائی و نیز بعضی مرط است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول و مطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحیح و حسان و ضعاف همه موجود است و تسبیح آن بصحاح بطریق تغذی است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است قریب باین و جاست و در حقیقت ابن اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعضی گفته اند که کتاب دارمی سزاوارتر است بکتاب دین وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذ و روی نادر است این مذکور است مشابه کتب اند و سیوطی در جمیع البوام احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است و مثل بر صحیح و حسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیاردم که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود و در الله اعلم و مؤلف در دیباچه کتاب ذکر جماعه از ائمه حدیث کرده ماینر بیان احوال آنها بر ترقی که وی نموده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا بر وجه تسمیه و اکل ذکر کرده ایم و بالله التوفیق احوال بخاری کینت ابو عبد الله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن میسر بن برد بن بقیع موحده و سکون را و کس دال ممل و سکون زای و قیع موحده و یرا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری بمنزله علم او و کتاب او گشته و او را حنفی بنظم جیم و سکون عین جمله و بغیر گویند زیرا که منقبه که جدا است جیمی بوده و بر دست یمان حنفی که در آن زمان دالی بخارا بود و مسلک آن بخاری را نیز نسبت بوی حنفی گفته چنانکه نسبت بشافعی و کوفی گویند و بخاری پیش از مقدماتی فن حدیث و اهل آن بوده و او را در میان محدثان امیر المؤمنین فی السدیث و ناصر الاحادیث النبویه و فاش المروایث المحمديه القاب است و علمای زمان او را مدح و تعظیم بجدولی اندازده کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او می آمد می گفت که اگر مرا تا بوسه نهم دویامی ترا بطیب السدیث یا استاد استاذین یا سید المحدثین و ترمذی می گفت ندیدم مانند او و کردارینده است خدای تعالی او را از غیبت این امت و این مدنی گفته که وی ندیده است مثل خود و ابن خزمه گفته نیست بزرگ بودی آسمان و ناما ترمذی حدیث و حافظ ترازوی و بعضی از علمای شان او گفته اند که وی آتی از آیات الهی است که بر روی زمین می رود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث و ایتقان آن و فهم کافی کتاب و سنت و حدیث و وجود تفریح و وفور رفقه و کمال زهد و خایب و رع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت جتهاد و استنباط فروع از اصول نظیری نداشت و پدر وی از برابر و اختیار و از اهل روایت بوده و باین مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقه ایشان در و بود وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بار می گفت خداوند دعا می فرماید در دنیا مستجاب کرد آن و چیزی برای آخرت نگاه دارد و مادرش نیز مستجاب الدعوات بوده آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطباء از معالجت وی عاجز آمدند و در وی بدکاره حتی توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله را علیه السلام در خواب دید که با وی گفت حتی بسانه و افعالی بصیرت ترا و ما زکرا دیند بسبب کثرت دعا و بجای تو و وی در صحاح آن میان بخارا است و آورده اند که وی در ده سالگی طعم شد بخلف حدیث و در یازده سالگی غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی کتب ابن مبارک و کعب خط کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت نگاه پدر او مع والده و برادر او را بیچ برد و در سن هجده سالگی کتاب قضایای صحابه و تابعین را تصنیف کرد بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تاریخ کبیر تألیف نمود و در شب های ماهتاب بیخوشت پس برای سماع و قرائت رَحَلات متعدد به بلاد اسلام نمود و منقول است از وی که گفت و ما بر مصر و شام بجهت استفاده حدیث رحلت کردم و چهار بار به بصره در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم و اجماعاً غنوا هم کرد که چند نوبت با محدثان مکوفه و بعد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد غیر از صاحب حدیث نبود و مشایخ او بر پنج طبقه اند متبع تابعین و اتباع تبع و اقوان و اصحاب او و بعضی تلازمه او هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرده اند کرده و از وی رضی الله عنه منقول است که گفت لایکون التحدث کا لا حتی یکتب عن فوکه و عن موشکله و عن مبروونه و خلاقی کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن خزمه و فوری و جز ایشان و قریب بصدد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سایر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در غایت تمول بود مالی که از پدر میراث بوی رسیده بود و جوان مرد و سخی و صاحب مروت و متورخ و محتاط بود و جمیع امور را تصدق بر فقرا می نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بد و بادام یا سته بادام می خورد و بر دایمی چهل سال مان خوش نخورد چون بیمار شد اطباء گفته که این مرض بجهت نان خشک خوردن

عارض شده پس بمبالغه شریقی مانان اختیار کرد و درست که نوبتی در نماز بود و زنبور مرده نوبت او را پیش زد و نماز را قطع نمود رحمه الله علیه رحمه واسعه و کافه بخاری را  
غیر این جامع صحیح کتاب است مانند کتاب ادب مفرد و دفع الیدین فی الصلوة و قرائت خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد  
و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشرار و کتاب الهبة و اسامی صحابه و کتاب وجدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب بسوط و کتاب فوائد  
**ذکر باعثة بر تصنیف بخاری صحیح جامع** را پوشیده نمائند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیه بر جمیع احادیث و آثار درج  
مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطه برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرب زمان انحضرت لغایت وسیع و اذهان  
در نهایت ضفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث رجوع و تألیف کرد و کثیر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که کسی به راز نوشتن احادیث نمی  
کرده بودند تا بمبادی بعضی از آن قرآن مغلط شود و در باد می نظر اشتباهی و التباسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث  
و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا شد پس جماعتی مثل زهری و بیح بن ضبیح و معبد بن ابی عوبده و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی  
علیه نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقه ثالثه پیدا شدند و تدوین و تألیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند تا مالک که پیشوای اهل مدینه بود مؤطا تصنیف کرد و آنچه  
از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوی تابعین و من بعد هم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز  
بن جریج بحمیمین اول مضموم و در شام ابو عمر و عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کردند بعد از آن سبکی از عیان علمای  
مجتهدین تألیف نمودند و از کبرای مجتهدین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مساند نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند و لیکن در هیچ  
کدام از این مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح بخاری تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر این تصانیف باعث گشت او را بر جمیع صحیح و از وی  
مر و لیت که گفت در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر شدند و من در مقابل انحضرت ایستادم و هر وجه بردست من است و آن سرور را یاد میکنم و یکبار  
از روی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معتبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز را باعث و نموده شد بر تألیف و تحریر  
صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از شصدهزار حدیث استخراج نموده ام و جلسته ختمی بین الله و کونید بخاری در مدت شانزده سال  
تصنیف صحیح نموده و گفت در دنیا و درم در این کتاب الا احادیث صحیح و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحیح بیشتر است و تصنیف آن در مسیحی ابراهیم نمود و هیچ  
حدیثی را در آن کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بر دایته آمده که غسل باب زفر میگرد و دو رکعت نماز  
خلف مقام میکند و هر چه نزد وی صحت آن یقین می پیوست در آن کتاب ایراد نمیداد و این عده از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحمل تراجم کتابت خود  
در مدینه در میان قبر و قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تقدیم رسانیده و هر ترجمه که فیه ثبوت دو رکعت نماز میکند دارد و وجو تفیق میان نقل کرده مدینه آن گفته  
اند که مسوده کتاب در مسجد ابراهیم کرده باشد و در مدینه مطهره از ابیاض برده و از و منقول است که گفت کتب خود را در نوبت تصنیف کرده و بر آن گذشته و تحقیق  
به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ و سی و در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بران حضرت عرض میکرد و هر چه  
او را یقین بشد و از حضرت وی صلی الله علیه و سلم در واقعه بالهام مجاور و منحصن میگشت فیه ثبوت و الله اعلم و الوزیدم و زی کوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب  
بودم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمی کوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو که ام است گفت کتاب من چه بن اسمعیل بخاری و بعضی  
علما و عظماء آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و هر قدم که انحضرت برمیداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمیع  
علما بر آنکه که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مضنه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح بخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر  
در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلقات و الشواهد و التالیفات و مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط  
مکررات احادیث مرفوعه آن دوهزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهى و در میان علمای اصول حدیث و شرح بخاری اختلافی نیز نیست و الله  
اعلم اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات از این  
قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از شاخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت فحوات و قضای حاجات و دفع غیبات  
و کشف کرمات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و شذائذ خوانده اند و بمراد رسیده و مقصود خود را در یافته اند و از آنرا مانند تریاق محبوب دانسته  
و این مضی نزد علمای حدیث بر تیره شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاد خود سید اصیل الدین رحمه الله علیه نقل کرده که گفت قریب  
صد و بیست بار صحیح بخاری را در دفعات و جهات برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و هم بکفایت انجامیده است  
و میان علمای این عصر شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شتی نتواند انداکه نجات و کشتن از آن شدت حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن  
کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاهداشته و نزد ثقات ثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای حیرت کرده

ذکر قصه وفات بخاری رحمه الله علیه آورده اند که محمد بن اسماعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود  
ارگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نمودند و یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن یکم سنگت برای او زدند و در ابرام و دانیس بروی تار ساختند پس  
مدتی در بخارا بود و بیشتر ماجادیت و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استعاضه نمود که صحیح جامع خود و  
تاریخ کبیر را بیاور تا سماع آن دو کتاب از تو نام محمد بن اسماعیل فرستاده و او را گفت من خوانی که دانش علم را و نمی برم آنرا به سرای مردم اگر او را حاجتی هست بخاری را اعظم  
باید نزد من حاضر شود و در مسجد من یا در سرای من و علم بشود و روایتی آنکه دالی بخارا استعاضه نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد و اوصیان سازد که در آن مجلس غرض ایشان  
نما شد و استماع حدیث خود بخاری در جواب گفته فرستاد که قومی را دون قومی بسامع حدیث مخصوص سازم پس این را بحسب و حجت ندیدم میان بخاری  
و حاکم بخارا و منجر آن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسماعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بده بیرون آمد ولیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او دادند و دالی بخارا  
و جمعی از اعیان آن مبله که بادی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ابرهم ما قصد و نی به فی انفسهم و اولادهم و اهلهم خداوند انبهای ایشان را خیرای آنچه  
قصد کردند مبادان در ذاتهای ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی وعای او را در شان آنجا بخت قبول کرد ما بی ازین امر نگزشتیم بود که از او را بخلافه فرمان صادر شده بغزل و الی و بانکه  
ویرا برادران گوش مده نشاندند و کر شهزاده ایندند و ندای میکردند که سرای بدکار این است و در زندان جلس کردند تا بر و آن جمعی از اعیان که بادی مواقت کرده بودند هر یکی به بلای گرفتار شدند  
که مده عبرت خلایق گشتند شعیه مده قوم اذ احلوا منزله حل الرضا و یسیر الجودان ساروا نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر به قدر رسید اهل سمرقند که توبی با و توفیق  
و از وی استعاضه نمودند که سمرقند بخاری بجانب سمرقند توجیه نمود و چون بقریه خزینک رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهل آن مبله اختلاف دارند و در بودن و  
ان مبله در آنجا توقف کرد تا ببیند که امر بر چه قرار یا بدیشی از ملاحظه اختلاف خلایق و اختلاف ایشان و خوف و توقع و رفتن ایشان که منجر بدین کرد و طول و دل تنگ  
شد و بعد از نماز سجده دست به عابر داشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقضنی الیک خداوند انتک آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس برادر  
هر او بکش سوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه چهار ماه از عصر سیزدهم در ماه شوال سنه اربع و تسعین و مائه سبله بخارا و وفات وی  
شب شنبه عرّه شوال سنه ست و خمسين و مائین بود رحمة الله و خطیب ابو بکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طرابلسی نقل میکند که گفت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم  
در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بران حضرت جواب سلام من باز داد و گفت یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع  
چیست فرمود انتظار محمد بن اسماعیل بعد از چند روز خرفت بخاری رسید چون تقصص نمودم از وقت و فاش همان ساعت بود که من در واقع دیدم بودم پیغمبر را صلی الله علیه  
و سلم نقل است که چون ویرا دفن کردند در ایام طیبه از مشک از قبر او میدید و این را سخته می از خاک تربت او استنشام میکردند و مردم بزبانت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند  
چنانکه مغلی بر تربت او پیدا شد پس مردم به خیره از چوب بر سر تربت و ترتیب دادند و مردم خاک ماحول بخیره می بردند و همان را بچه می شنیدند و تا مدت های مدید آن ریح  
باقی بود نظم هر جا که تو بگذری و برداری بی کل روید و لاله روید اندر ته وی کمالی بهمنشین در من اثر کرد و گرنه من همان حاکم که هستم احوال مسلم ابو الحسن مسلم  
بن الحجاج بن مسلم بن ربن کوشا و القشیری نسا و نسا بوری و طنا و مسکنانکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث معتد و پیشوا و مسلم از باب این فن  
و یکی از متیقان و مبرران این علم شریف بوده و قدوه و عمده و استاد و داند اهل اسلام حلت کرد از وطن خویش و طلب حدیث با قهاره اکتاف و امصار و اطراف عالم و سماع  
حدیث نموده در خراسان ایرجی بن یحیی و استحقاق این را بهوبه و غیره و در ری از محمد بن محمد بن جمال بن محمد از ابی غسان سمعی و غیره و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلم قشیری و  
و غیره و در سجستان از سعید بن منصور و از ابی مصعب و غیره و در مصر از عمر بن سواد و حرمله بن یحیی و غیره و همچنین روایت حدیث دارد که از ابی رعلی و حفاظ عصر خود که فوق او بوده  
اند و رحلت کرد به بغداد و چند بار و تخریث کرد و در وی و روایت حدیث کرده اند از وی طایفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجه او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن  
هارون و احمد بن سلمه و ابوعبسی ترمذی و ابوبکر بن خزیمه و غیره و خلایق بسیار که خصوصاً اصحابی ایشان متعسر است و در صحیح محمد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده  
اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب بتورده ام بلکه آنچه بران اجماع کرده بودند آوردیم و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث  
مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمر بن احمد بن حمدان جبری گفته که ابو العباس بن عقیله را که از محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النسا بوری پرسیدم که کدام یکی ازین اعظم است  
گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز کردیم و می بینیم که گفت بستر گفت یا اباعمر کا هی غلط می کنی بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای یکی از انصار ابلکنت و ذکر میکند  
در جای دیگر بنام پس گمان برده می شود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود و او را غلط و خطیب ابو بکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است بر  
علم وی و راست میرود بر ابی بادی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخندمت وی شافت و بسیار آند و رفت کرد بروی و دارقطنی گفته که اگر  
بخاری نمی بود میرفت مسلم و نمی آمد و با سجد مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان او را و هسته و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث  
کتاب او و کتاب خود متفقاً آورده و بسیار دلیلی کرده که با وضوب نساخت و در صحیح خویش از او روایت نموده و الله اعلم و اعلی اسانید مسلم آنست که میان و و پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم چار واسطه باشد و هشاد و چند حدیث در صحیح و این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر نیست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل



و کتاب او هم محدثین و کتاب تیره و کتاب من لیس له الا ربو و احد و کتاب طبقات تابعین و کتاب مختصر مبین و شیخ محی الدین نووی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هر که از تحقیق  
و ایمان نظر نام کند و صحیح مسلم مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسناد احادیث و ترتیب آن و حسن سیاق و بدیع طریقت آن از انقائس تحقیق و جواهر تدقیق و انوار  
دور و احتیاط و تحوی در روایات و تلخیص و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از نحاس و انجم بات بدانند که او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد از او بدو نرسد  
و کسی که مساوی مل مدانی او باشد در وقت و زمان او در خایت فلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی لو کتاب بخاری  
است در صحت و قنات و نزد بعضی از مغایره کتاب او مرجع است بر کتاب بخاری تا آن از حیثیت جودت و وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای  
اسلام تصحیح با صحت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک صفائی که صحت بر آن و ایراست که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ  
و علت است در بخاری اتم است و شرط بخاری در آن صفات قوی و اشد و ولادت مسلم در سال دویست و چهار و بقول در سال دویست و شش و وفات او در نیشابور  
یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بده نیشابور واقع شده و رحمه الله علیه احوال مالک الوعد الله مالک بن انس  
بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاعمی الحمیری پیشوا و مقتدای دارالجمود یعنی مدینه مطهره بوده کان الله مونا و رعایه قیما محمد تا حجه وی از تبع تابعین است از نافع  
مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جامع دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و در جمله تابعین اند از وی روایت  
حدیث کرده اند و ابن جریر و سفیان ثوری و سفیان عجمی و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلثقی و بشیر و طوافط و حماد بن عمار و یحیی بن  
منصور و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل البیاء و هم از اصحاب  
منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که مؤطا است گفته ماتحت ادیم السماء اصبح من مؤطا و مالک و در آن زمان صحیح بخاری و  
مسلم مؤلف نشده بودند و ذهب ابن خالده که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه و سلم این تر از مالک  
نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی حدیث کتاب حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من قوی تر گرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول  
خدا صلی الله علیه و سلم با قصی الغائبه میکوشید و چون شخصی لطلب علم بدر سراسی مالک آمدی جاریه خود را گفتی که برو و بپرس این شخص که قوی میخواند یا حدیث اگر گفتی قوی میخواند  
مالک بیرون آمدی و جواب قوی او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخواند او را بنشاندی و غسل تازه بر آوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظم ساختی و دو  
ساده بنهادی و بر بالای ساده با هیبت و وقار بنشستی انگاه دستوری دادی تا آن شخص در آمدی و او را حدیث شنواندی آورده اند که بارون رشید در انکام طنط  
خود بزیارت... و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمد مالک مدین دی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمات با انجام رسید مالک  
خودت که بیرون آید بارون گفت اگر مقتدای مسلمانیان فضل فرماید و هر روز در ویک ما حاضر آید و فرزندمان ما امین و مأمون از و سماع حدیث کنند منت از و بیاست  
مالک بکر اهیت در وی نکریت و گفت مه یا امیر المؤمنین لا تقنع فی عزه شی رفعة الله العلم لولی و لایا فی لغی بکذا و لیسست لک و ان غت چیزی را که بلند گردانیده آنرا  
حق غش نه علم چیزیست که بجا نباشد و می بیانند نه علم بجا نباشد کسی برود و بروایتی آنکه اعزک الله علم از منبیر که اصل و قله شماست ناشی و پیدا شده بر شما است که از  
غیر اید بارون با بصاف در آمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاستر علی راست گفتی ای پیر این سهوی لغزشی بود که از من صادر شد بیعتس انرا  
بر من و بکذا از من پس امین و مأمون را بدر سراسی مالک فرستادی و مالک ایشانرا انگاه بار دادی که دیگر طالب علمان را و همدان صف نشانندی که دیگران و آورده  
اند که بارون بر مالک زرمی فرستاد مالک سجد متکبران خود گفت که این مال را نگاهدارید و خرج کنید بعد از آن بارون مالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در محبت  
ما باشی کتاب تو را مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بندهب تو و موافق کتاب تو بیا رحم مالک گفت حاشا این کتابی است که من بر اندازم علم و دانش خود صحیح کرد  
و فراهم آورده ام و شاید که در اینجا خطا کرده باشم و دیگری دانا تر از من باشد دیگران را بندهب من آوردن چه منی دارد اما آن مبلغ که امیر المؤمنین فرستاده تیار است و امانت من  
پس آن مبلغ بر بارون باز پس فرستاد بارون اعتذار نمود و مبلغ تکلف شافی گوید دیدم بر در سراسی مالک اسی چند از اسیان خراسانی و بغله چند از بغال مصری بسته که ندیده بودم هرگز  
بتر از انسا و بر سمیل تعجب با وی گفت چه نیکی می نمایاند این افراس و لغال گفت یا اباعبد الله این بدیده است از من بسوی تو قبول کنی گفت پس از اینها یک داب برای خود نگاه دار تا سواری  
کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمین کسی که تربت رسول صلی الله علیه و سلم در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه و سلم  
باقی الغایت کوشیدی و دیگر از مدینه بیرون نرفت الا یک بار برای حج بذت عمر و مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روضه شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه خمس و  
و تسعین از هجرت یا احدی و تسعین یا اربع و تسعین و تسعین و فاش در سال صد و هفتاد و نه بود و الله اعلم بالصواب احوال شافعی هو ابو عبد الله محمد بن ادریس  
بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی ویرا مطلبی برای آن گویند که جد اعلا ی او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف  
است برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و او را نسبت بجد و شافع کرده شافعی گفته و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر  
هاشم بن عبد مناف است که جد آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و مادر شافع خلدت بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والدۀ امیر المؤمنین علی است

رضی الله عنه وکونید که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزه بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب پس امام شافعی را بن جات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافعی بن سائب ملاقات با آن حضرت کرده و حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل کعبه اسیر مسلمانان شده و مدینه خویش داد و مسلمانان کشت و ولادت شافعی در غزه بود ابو بکر در عسقلان بود و بقولی در منی و او را بکه بر پدر نشو و نما در نجایافت و وی هفت ساله بود که خط قرآن کرد و چون ده ساله شد موطای مالک را یادداشت و فقه بر مسلم بن خالد که در آن زمان مفتی مکه بود خوانده و چون پانزده ساله کشت علمی عصر او را اذن قوی داد و بعد از آن رحلت بدر بنیه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی منقولست که در ابتدای امر مراصل بسیار بود و بشعر و بسیاری ورزیدم آنرا تا رسیدم بپایه که بر نیاید مثل آن پایه مگر در خط عظیم روزی در سایه خانه کعبه نشسته بودم و یکچند نزد من بنشیند و خقب خود شنیدم که کونیده میکفت یا محمد علیک بالقد و مع الشعرو هم از وی منقول است که بیش از اوان بلوغ پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که من فرمود صاحبی گفتیم لیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتیم تو فرمود نزدیک من آئی و من بکشای چنان کردم پس آب دهان مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان و لب من فرستاد و من فرستادم امض بارک الله فیکت و یک بعد ازین واقعه در من بخشی و خطای در حدیث و در کلام عرب واقع شده گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید و ساعتی نظر بجانب من نمود و گفت یا را فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد پیغمبر و ترس از خدای تعالی و از معاصی محبت و محترز باش بدرستی که تو را شانی عظیمست دهد در میان امت محمد صلی الله علیه و سلم پس من رفتم ملازمت کردم و او را تا از تحصیل علمی که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از او خواستم در حال و احوال با من گفت ای جوان خبر سبب که خدای تعالی در دل تو نور القادر موده است پس اطفا کن آن نور را بظلمت محصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد الرزیز در او در وی و غیر هم خلق کثیر روایت کرده از وی احادیث جنبل را و ابو ثور و منی و غیر ایشان خلق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بعد از درفت دو سال انجا اقامت نمود و علمی انجا بروی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در انجا تصنیف نموده بعد از بکه بازگشت پس فوسقی دیگر بعد از درفت بعد از آن غریبت معر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید در انجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متجاوز است و از احمد جنبل منقول است که گفت ما نشاء ختم ما نسخ حدیث رسول راضی الله علیه و سلم از نسخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی نه شستیم احسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز شافعی در نیامده ام الا که احمد بن جنبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نماز با میکفت اللهم اغفر لی ولوالدی و محمد بن ادیس الشافعی می گفت شافعی مثل آفتاب است هر روز را و مانند عاقبت است هر مردم را و گفت سی سال است که شب نغذ را نیده الا که عاجز برای شافعی کرده ام و استغفار رجسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که در اس و رئیس اهل مدینه است با احمد بن جنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر زمین نغذ شافعی میروی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم فقه را تو نیز پیاده میرفتی بر بسیار فضل او بیت حمزه که وانش نباشدش روزی ننگ دارد و دانش آموزی و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابو حنیفه را از من بجا رت گرفت و تمام آنرا در یک شبانه روز حفظ کرد و از علمای دقت او مدح و ثنای بلوغ بروی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و مکن و حسن بیعت و سیرت و جودت راسی و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجه کمال داشت و از ابو محمد خواهد زاده شافعی منقول است که گفت شافعی در یک شب چند بار میفرمود تا جاریه وی برای وی چراغ روشن میبخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه می نمود آنچه میخواست بعد از آن میکفت چراغ بردار پس بزد که و تفکر اشتغال می نمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیا را از ابو محمد پرسیدند که در مصباح چه اراده می کرد گفت در تاریکی ذکر جلا بیشتر دهد و از کلمات اوست رضی الله عنه مستفید علی الکلام بالصبر و علی استنباط بالفکر و نرفکت من وعظ اخاه سرافقه نصی و زانه و من وعظ علانیه فقه فقه و شانه و فرمود زیة العلماء التقوی و حلیمت حسن الخلق و جلال کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس ویرا آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جا لا قط و کونید که بارون کرشید با شافعی گفت بمن رسیده است که تو غذا بپاه می خوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و جسم ماده طبع در موائل احباب است بارون گفت هذا بیت القصیده و وی گفته آنچه علما را زیلت و بد قهر است یا قناعت و خشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود قهر علما اختیار است و قهر جبال خطر اندی و آورده اند که منی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کرده و چه حال داری در جواب گفت صباح کردم بر صند در احوال از دنیا و مفارقت از برادران و منی و بر صند و آتاشیدن جام موت و به بدیاری که در او در رسیدن و برخداوند تعالی و وارد شدن بعد از آن در کعبه شد و آیات چند می خوانده جای عفو و مغفرت الهی و جلال داد و لا تش در صد و پنجاه از بهجت و وفاتش روز جمعه بلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقبره مشهور بزار و دیگران به رحمة الله علیه احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن اسد بن عبد الله بن حبان بن اسد بن ریحی بن نزار بن معد بن عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باو شناخته شد صحیح از سقیم و مخرج از محصل نشو و نما و در بعد از ایاقه و طلب علم و تحصیل حدیث در آن و یار کرده و بعد از آن که از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود و در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه بعصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مذکوره نموده و روایت دارد از زید بن اردن و یحیی بن سید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلافت بسیار و روایت دارند از مشایخ عظام و خطای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو درده و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و اسحق بن راهویه و در حق او

گفته احمد بن حنبل است میان خداوند و بندگان او بر زوی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در آنجا احدی را که اوج واقعی و اعلی بوده باشد  
از احمد بن حنبل احمد بن سید داری گوید من ندیدم هیچ جوان را که حفظ باشد مرثیه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف  
است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده و نام  
زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث از ابو داود و سجستانی منقول است که گفت محالست با احمد بن حنبل محالست آخرت است و یاد هیچ چیز از امور دنیا و مجلس او نبود می آوردند  
که احمد بن حنبل فخر اختیار کرد و هفتاد و سه سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار زر و سنجید  
کرده بخدا و فرستادند وی از آنجا که یکصد و سه هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراثه حلال بمن رسیده است بجز آنکه  
و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بان و هیچ از آن قبول نکرد شمس که چه کرد او و فرم ششم با از هفتم که باب چشمه خورشید و امن ترکم و از وی در باب  
صبر و توکل و استغفار و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرج علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمت الله علیه و  
واسعه کافه رباعی دست و دل ما هر چه می ترخوشت و ازادی ما هر چه خوشتر خوشتر عیش خوش منسله یک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابو داود و سجستانی  
منقول است که گفت دوستی شخص را از کار مشایخ حدیث وین با شمس هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول است که گفت چنان من یک کس مثل احمد بن  
حنبل ندیده گفته در علم جواب داد در علم و زبده و در جمع نیکوئی با علی بن المدنی گوید در اصحاب ما را حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم اخلاص از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن عمر  
گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو حاصم بنیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده آید که و انما شایده و حال آنکه در میان شما نقیص نیست و در ایستادن و خدمت ایشان بنشیند  
گفته در میان ما یک موقوفه است بنسبت که گیت آن گفته همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد گفتند تحقیق انفرادی که میخواستی آمد ابو حاصم بازگشت  
و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت کرده میدارم که یا بر کردن مردم نم ابو حاصم با اهل مجلس گفت این از جمله آنکه او یکی است انگاه گفت که کشاده سازید برای ان مجلس را  
پس کشاده ساختند و او را بر برابر خود نشاند و بروی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنیدند همچنین مسائل می پرسیدند و جواب مسائل گفت  
ابو حاصم گفت این از ان مردانست که بر روی دریا میرودند و از آنکه بر روی زمین میروند و از انقوائی حج و اسنای بر این علوم تمام درخت مکان و وقت مذہب و جهاد  
این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیخ قدوة اولیا قطب الاقطاب فخر اجاب غوث اعظم شیخ محمد بن عبد القادر رضی الله عنه و از ضیاء حامل مذہب و نایب احوال او  
است و در بعضی الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر میشود که ان حضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت یکی  
ازین دو مذہب و مشهور و مقرر آن است که ایشان جنلی مذہب اند و ذکر ایشان در خالیه واقع و ثابت است و الله اعلم و ولادت وی رحمة الله در بغداد در اربع و سستین و مائت و  
وفات او هم در بغداد احدی و اربعین و مائتین مات رحمة الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن عبدالعصر احوال ابو داود سجستانی بن اشعث بن اسحاق بن بشیر  
سجستانی یکی از انجمه است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشایخ عراق و خراسان  
و شام مصر و جزیره را روایه و لغذ و تحلل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشایخ کبار و علمای ذوی الاقدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن جریر  
و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیره و روایت کرده اند از او پس روی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلل و غیره و ابو داود در بعضی ساکن بودند  
و به بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از او نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس بسپارید او را و  
استحسان نمود از ابی داود منقول است که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه و سلم از مشایخ در قید ضبط و ضبط کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار  
بیرون آورده که در آن کتاب چهار هزار و شصت حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بان است و ادعی را از جمله این احادیث که در این کتاب آورده ام چه  
حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء تزکجه مالا یغنیه سوم لا یكون المؤمن مؤثقا حتی یرضی لایحه یا رضی لنفسه چهارم ان الاحمال  
بین و ان السجرام بین و بینا مشبهات السجده و او که خلال در شان او گفته که ابو جواد پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زبده و ورع و بصارت و جهارت  
در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داود کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از انجاری و مسلم و ابو داود  
منقول است که گفت درین خود حدیثی ایراد کرده ام که علمای حدیث اجماع کرده باشند بر آن و گفتبانه که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الاصحاف  
بغداد آن کتاب ابو داود احتیاج نمی افتد و از پیگیری و در احکام مجروح وی کسی تصنیف کرد و چون تصنیف کرد و مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصنف که تنجی  
کرد و بآن و مخالفت نمی کردند از او موسی بن هرون گوید ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته که آنچه  
که یکی از معتقدایان رفدگار است در نقد و علم و حفظ حدیث و سنک و در مع و اتقان و ولادت او در سال دویست و دود و فائش در سال دویست و هفتاد و پنج بود و  
توفیق ابو عیسی محمد بن عیسی بن پوره بن موسی بن الشافعی که سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوه و السلام و از ثقات مجمع طیب  
بوده و مر او را در حدیث و فقه و صحاح است و کتاب جامع دی ولالت دارد بر علم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تجرد و درین فن و مثل آن کتاب خدین



فن و مثل آن کتاب در این باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث و صحیح و تحسین و تصنیف آن و بیان مذاهب علماء از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان  
کتاب جامع او گفته اند به کاف الجهد و من المجهود وایت کرده حدیث را از صدر اول از شاخ مثل قتیبه بن سعید و محمد بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن الشیخ  
بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلاص بسیار مانند محمد بن احمد مجبلی و یثیم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست و یک حدیث  
در سنن او این حلل دارد و آن این حدیث است که یاتی علی الانس زمان الصابر منهم علی دینه کالتالیض علی البحر و مسلم و ابو داؤد ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد  
بر علمای مجاز و عراق و خراسان و پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمال البنی تصنیف او است و آن را از حسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته و میامن درین  
بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای عبادت مجرب اکابر است و ولادت ترندی در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و الله اعلم احوال  
ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن یحیی بن سنان النسانی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشارالیه و مقدم و قدوه بود بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وی مجتهدین  
العلماء در اول کتابی نوشته که از اسنن کبیر نسائی گویند و آن کتابست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان نهج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا  
و مستمسک ساخته بمجتبی بن یمن و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد و او را بنویشتن صحیح  
مجدد پس مجتبی از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته اند از آن کتاب استغنا نمود و چون محمد بن یحیی را گویند رواه النسانی مراد ایشان  
مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند حاکم ابوالف  
نیشابوری گویند شنیدم از ابو علی نیشابوری حافظ که چهار نفر از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یا در اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقول است که شنیدم  
از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی پیش از کبر و بزرگداشت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که علم حدیث و جرح و تعدیل رواه آن مذکور شود در زمان خود و بود در خاست  
و یوم غمی نمی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین یا بنی طریق می کند که قرنی علیه و انا اسمع و در روایت از وی می گویند حدیثا و خبرنا خا که در روایت دیگری از شاخ  
خود میگوید و گفته اند سبب این طریقه روایت کردن از او است که میان حارث و نسائی خشونت واقع شد و دیگر بعد از آن مجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین مجلس  
حارث در گوشه پنهان می شد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او را از او را می شنید و از وی استماع حدیث نمیداد و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت  
حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار را مانند  
ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السنی و ابوالقاسم طبرانی و میر جمال الدین محمد میگوید از شیخ عبد الله یا فیه منقول است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسانی  
صاحب مصنفات و متقدما می زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار از او اخذ و نقل حدیث کرده اند پس از مصر بدشت  
آمد و اهل آن ناحیه نبوی در مسجد باو گفته چه میگوئی در حق معاویه چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سایل گفت لعنیرضی معاویه ان یخرج را ثبا برائن حتی یفضیل و روا  
اگر گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا شیخ الله بطنه پس مردم بر خاستند و در وی پیچیدند و پیچیدنها کردند و چندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند و او را بر لب دریا  
و از آن جهت بیمار شد و در آن بیماری برفت از دنیا و روایتی آنکه بزرگوارش و از آن جهت بیمار شد و در آنکه وفات یافت و میان صفاه و مرده مدفون گشت و بهمین یا فیه  
آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی و اهل البیت علیهم التیمه و السلام تصنیف کرد تا او را گفته چرا فضائل صحابه و دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر تصنیف  
آن بود که در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافته ام از امامیه المؤمنین علی خاستم که خداوند تعالی ایشان را راه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را تا یاف کردم و او این  
روز روز می داشت و دیگر در افطار می کرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوج داشت و میان ایشان قسم میکرد و در امی آن سراری نیز می داشت و ولادت نسائی  
در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سصد و سه احوال ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه الربعی مولا هم القزونی یکی از پیشوایان و حفاظ  
احادیث ثقه و متحجج است و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرد و در حلت نمود و طلب حدیث بیلا و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین  
العلماء با اصول سنه و کتب سنه مشهور شده و بصحاح سنه نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داؤد و جامع ترمذی و دشمن نسائی و سنن ابن ماجه چون  
محمد بن حدیثی را گویند رواه البخاری مراد این است که شش تن درین شش کتاب روایت کرده اند و چون گویند رواه الاربعه مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه  
را چند حدیث ثلاثی هست و وی در باب فضل قزوین و سنن خویش حدیث ایراد کرده و بروی و کتاب وی از بیعت طعن و عیب کرده اند از آن حیث که آن حدیثی  
است منکر بل موضوعی و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوعی است و بسره شخصی بوده اند و اصحابان که آنرا وضع کرده و ولادت ابن ماجه  
در سال بیست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود احوال دادی ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدلمی یکی از حفاظ  
حدیث و از علمای اعلام دین و شیخ الحفاظ و المسندین است باز در موضوع و دیانت و صیانت موصوف و کتاب او از حسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن  
ماجه و حبان بن محال و النضر بن شیبلی و حیوه بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم و ترمذی و قزانی آورده اند که شخصی سوال کرد از احمد بن فضل را  
از ابو الذنبد جواب گفت نمی شناسم او را تحقیق که دور و دراز کشید غیبت برادران ما را که بزرگوارید عبد الله بن عبد الرحمن بن علیک بذاک السید علیک بذاک السید

حلیت بدانک السید بنده که در خط و در دنیا چار اند محمد بن اسمعیل بدخواره ابو زنه در می و مسلم بن الحجاج در شاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و علی و اقرب اسانید او  
 است که میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اسوه واسطه باشد و مانده حدیث و کتاب الی غیره و مرئی کشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در سبت و پنجم  
 پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید مانده محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید ساعتی سر خود را در پیش انداخت نگاه مهر را کرد و کل استرجاع  
 گفت و آب چشم بر رخسارهای او فرو دوید رحمة الله علیهما احوال داود قطنی ابوالحسن بن علی بن عمر الدار قطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عال  
 فرید عصر و حید و هر خویش بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث پیچیدل بود با صدق و دمایت و ثقه و عدالت و صحت اعتقاد و گویند که  
 بعد از وی درین باب کسی نیامده و این فن بر وی ختم شد و در تفسیر و تفه و ادب و شعر صاحب کمال تفه بر ابی سعید اصطخری کرده و روایت حدیث از او و از خلق بسیار دارد  
 و روایت دارد از وی حافظ ابو نعیم و ابو بکر برفانی و جوهری و قاضی ابوالطیب طبرسی و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیده اند که مثل در قطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده  
 من چگونه دیده باشم ولادت وی در بخارا در سال صد و پنج یا شش و وفاتش هم در بخارا روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعد سال صد و هفتاد و پنج احوال ابو یحیی  
 ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و متقدمان حدیث و تفه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره فایده انصاف مرعی داشته و تفه  
 بیشمار کرده و گویند که تصانیف او بنابر جزو رسیده و گویند که او را در علم کافی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مراد که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از  
 تصانیف ایشان کرده اند یعنی از متاخران یکی در قطنی و دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الله بن سید از وی مصری چارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی  
 پنجم ابو عمر بن عبد الله بن عمری حافظ اهل مغرب ششم ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی هفتم خطیب ابوبکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و دومی تفه از شیخ سهل صعلوکی  
 حاصل کرده و در عهد وی در خراسان هیچکس را یاری آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم با وجه یعنی بی بنیاد و بی اجازت او متاد و بی مهارت تصرف میکرد  
 و او را این شیخ از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابوطاهر محمد بن محمد زیادی و ابن خورک و ابو عبد الله سلی و از دانشمیر مصنفات بیعتی کتاب جوط  
 و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوة و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب لغت و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب  
 الایمان و کتاب خلافاست ولادت او در خراسان که قریه است از قریه بیعت واقع شده در شعبان سال صد و هشتاد و چهار و وفاتش در شاپور در سال چهار صد و پنجاه  
 و هشت بود و بخاره او را از بخارا کرده بوطن خودش باز آورده و در دهم جمادی الاولی سال مذکور مدفون گشت احوال دزین ابوالحسن زرین بن معویه البغدادی صاحب  
 کتاب تجرد فی البصیح من الصحاح و وفات او بعد از احوال پانصد و بیست بوده و عبد ری منسوب است بعد الدار بن قسطنطینی مشهور است از قش رحمة الله علیه احوال امس  
 نفو و بی لغت می محی الدین و گیت او در کربا و نام وی محی بن شرف خراسانی است و خراسانی بجای جمله مکتوبه و بر آنست است بخرام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در  
 عشه اول از محرم سنه احدی و تثن و ستانه در نوای از شام که از اعمال و مشق است و نسبت بوی نوای می نیکویند و آت کرد قرآن مجید را پس قدم آورد بدمشق در سنه تسع و  
 در ربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذہب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذہب را در بقعه سال و مکت کرد دو سال چنانکه پهلونها و زبیرین و میخاند در شب و روز و در  
 درس بر مشایخ در انواع علوم و تفه کرد بر بسیاری از مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی محرم مذہب شافعی و محمد و متع و مرت اوست بعد از احوال  
 و الا ان دار مذہب شافعی بر تفسیر و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از عل و زید و صبر بر خشونت عیش نمی درآمد بکام و بنمیزد از فو که اکثر قوت اهل اندیاب  
 بر آن است بخت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبه و قوت میکرد با بنی می آید از بدوی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز و میگردید از نماز عشا و شرب نمیکرد و میگردید  
 نزد سحر و نمیزد آب رغب چنانکه عادت شامیان است و اختیار بخور کرد و انفراد و اتفاق نیفتاد و در انزوج بسیار میکرد دیداری در عبادت و تصنیف میکرد و ام معروف  
 دینی نمیکرد و میگردید و امر او غیر هم در راه نمیداد و لهنت را درین کار و دو بار بچ رفت و متولی شد در احدیث الشرفیه را در سنه شمس و تثن و گرفت از وظائف وی چیزی یافت  
 از عالم و نبود در محیه مبارک او مگر چند موی سفید و غالب بود بر وی مسکینه و قار در بحث و در جمع احوال و نمزود از تصب شافیت و متصف با لضاف و نقل میکرد در کتب خود  
 از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصف بود بمصروف و اعتقاد مشایخ بعد از آن مسافرت کرد ببلخ خود و زیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد و بسیار افتاد نزد والدین خود پس  
 وفات یافت در شب چهارشنبه چهارم شهر رجب سنه ست و سبعین و ستانه و هم در شهر خود و دفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین احوال ابن جوحی  
 گیت وی ابوالفتح است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الخلیف الصمدی مشهور با بن جوزی و جوزی نسبت است بموضع که آنرا فرتة بن جوزی میگویند و می کرد بر وی کار  
 روئیند کرمی عالم بود و فاضل و تفه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و تفه و سیر و تواریخ و اخبار و مواطع و متنازل بود از اهل عصر خود درین ابواب  
 و مشغول بود بوظیفه و تکر و قصص و حکایات و جواب میداد سولات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و شیخ فاضل  
 ابوبکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در آن پس راضی شدند حکم ابن جوزی و وی بر بر و عطف می گفت پس پرسیدند از وی من افضل الصلایه پس رعایت  
 جانبین کرده و قرص اصابت نموده گفت افضل صحابه رسول صلی الله علیه و سلم الا فی بنه فی بنه ابن سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر نه نمایند بنحین ذکر کرد  
 این حکایت را امام یاضی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته که انصار لدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذہب امامیه پیدا کرده بود برخلاف روش پدران خود

از این جزوی پس بدین فصل اناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس این جزوی در جواب او این کلام گفت و این جزوی را کتابت در موضوعات حدیث که افزوده است در  
تکلیف نسبت وضع با حدیث و حکم کرده است و روی بر بسیاری از احادیث مجروح و توجیم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخین حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده  
و گفته احتیاط نیست بروی در نسبت وضع با حدیث و ولادت ابن جزوی در سنه عشر و خمسمائة و وفات او در سنه سبع و تسعين و خمسمائة در عهد دولت الناصر لدين الله و ابن  
جزوی را کتابت مشهوره است علی بن ابی طالب بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطریق مرموم و واقع شده اند و بدعت و خلاف سنت خصم صابر با طایفه صوفیه و ما که در  
درود و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است از این قوم از حکایات بطله حال و طبع سکر و نسبت کرده بزرگان این طایفه علیه راجع و چون و حقاقت با وجود آنکه کتابهای خود را منظر ساخته  
است و بطلکات غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز از تلبیس ابلیس است که بروی ازین راه درآمده و مغرور ساخت و وی اگر چه سونگند میخورد که غرض مراد اخبار علم و کلام  
سنت است تا اتباع آن کنند نه تشییع عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تجاوزی از حد اعتدال در رد و تشییع دلائل بر خلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از منکران این طایفه علیه است و  
نزع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد رزوق گفته است که تخذیر کرده اند ما صاحبان از این کتاب دی که مورث سوء ظن است بر کتابهای شیخ و گفته که علی را رفرشما و زلتها عیاشا شد و جهت عدم عصمت  
و غلبه حال و سنا و تقدیر لازم است مترزلات ائمه و جنوات کبار و اگر بنا کنیم در مقام نصیحت و تذکره تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که قرض بر قول کذبی تعیین بر قابل زیر که ستر زلال ائمه واجب است  
و انصاف در حق لازم و دیناتی که صاحب و مشرب هوای نفس باشد معلول و این طریق اسلام است و تسکیم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است ابن جزوی افزوده کرده است در شان این طایفه و  
انکار کرده است این را از اجزای شافعی یا از باب قوم یا آنچه میگوید میان طریقین و اصلاح میدهند بین الفریقین و تقریر و تحریر نموده است از شیخ امام اجل عقیق الدین عبد الله یافعی در تالیف  
خود سیدی احمد بن رزوق را کتابت دقت متین مدین منسی لبقواعد الطریقین فی الجمع بین الشریع و الحقیقه که سلوک کرده است در وی طریق انصاف و بیان کرده است حق را بی تکلف و حساب  
کاتب حرف را تعلیم کرده آن کتاب را و اجازت داد بر وایت آن سیدی الشیخ القلیب الله امام عبد الوهاب متقی و ترجمه کرده ام من بعض مسائل از رسائل خود خصوصاً در رساله مرجع البحرین فی الجمع بین  
الطریقین و بالله التوفیق و باجماع بود ابن جزوی عالم فاضل و لکن مغرور شد بعلوم و فضل و جوانی خود بود و متعسف غلبه خشن عافاه الله و ایجاد بود از طریق قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از همه  
آنکه در بعد از او بوده در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت با ایشان و سلوک میکرد و آن حضرت طریقه اجتناب و انکار را اعاده الله من بعد  
تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب ویر که زنا و عباد و زمان خود از بغداد و غیر آن از بلاد و توشیح و تجلیل میکرد و آنرا بحیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است این حال از وی چهل و غرور بظاهر علم و فضل شیخ  
عالم عارف کامل خارج میفرماید رساله سید الدرس و رحمه و فاضل علی المستفیدین فی فقه و فتوح در فصول سکه از تصانیف ایشان است هر ذکر ابن جزوی متعجب و فرموده اند که هر شیخ یا محقق یا فاضل  
عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجزوی بود امام حافظ ضعیف متبحر مصنف در اقسام علوم دینیه و پنجا و تصنیف کرده بود در او را قبولی نام نزد خاص و عام  
و بود ولادت او بعد از در سنه ثمان و خمسمائة و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعين و خمسمائة و بیرون آورده شد از زندان و اسط و بنیان ماند در رختخانه پنج سال بسبب انکار  
بر شیخ عبد القادر در طلب الاولیا و تاج المعاف و محبت انکار ابن جزوی مذکور بر شیخ و غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله فذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب آدمی  
در انکار وی بر ایشان و حال آنکه مجلس کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان و مظهر میکرد و اندک کلام خود را و اگر سلامت مییاد این جزوی از نفس و انکار وی بر مشایخ و علمای باطن  
پاییده و سلامت و پناه متلبس و تملک و تملک محاسن و بود پس وی محی الدین یوسف محتجب بغداد و متولی شد تدریس در رسته مستفید از امر طایفه از احادیث و انکار کلام خواجه محمد با راسخ  
بلطف رحمه الله علیه رحمه و است و کتابت حرف و کلام اوید اصحاب الله شانه و صانه عا شانه که دیدم من در حرم شریف که زاده الله تشریف و قطعها رساله را که بود در وی ذکر ابن جزوی  
و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مؤلف آن رساله میکرد بر داشته بردارد و بعضی مشایخ و علمای در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ خود و صغ و تجا و از وی پس  
عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی و در گذشت از جرئه وی پس رفتم من بر سیدی الشیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصص این کتاب را و نقل کردم حکایت حضرت شیخ و از  
ابن جزوی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و غیره و وی مردی عالم محدث کبیر است احمد بن حنبلت یافت ازین ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است و  
شان او عظیم است و انکار ایشان نه بر قائل است خدای تعالی نگاه دارد از آن و فرمود حق سبحانه و داده است او را افضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از مشایخ نسال الله  
العافیة و العاقبه با یحیر اکنون وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بکرم المحمد لله تمامه افراد احمد از هر جادی بر هر محموی که باشد در برابر بر نفعت و بر هر صفت کمال  
بهر مضی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجود و افعال ثابت است مرخدا می را و ارج و اعلی است بوی و مخصوص است بذات اقدس دی که بخشنده و  
جمع نعم پروردگار تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بجمع کمالات و مفضل کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق و هدیه ایشان و اقتدار بخشنده و ممکن است  
و با قطع نظر از وجود محمد که بندگان و شایسته کنند و کان حمد وی سبحانه بذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم به بیش آیات و اخبار کمالات و فاضله آلاء و سبایغ نعمای عظیمه  
و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد و بندگان را به شایسته و تحمید ذات مجید و شکر نعم عظیمه خود واجب شد اتمال این امر نمودن و زبان بجز و ثنائی حضرت دی کشودن پس گفت  
مصنف بخیل و و نستعین به و نستغفوه حمد میگویم با جمیع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی و روحانی بزبان قال و حال آن که بر می افلا فام و الا فاضل  
را چون حصول این شان و تمجید و تکمیل آن بغایت عظیم و خلیه است یاری میجویم و دوام کار میجویم از حضرت دی و تبری می نمایم از جل و قوت خود و طلب آموزش میکنم از  
وجود نقصان و تقصیر و تحریر و تقریر آن و ادبی حق آن پر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید و در کلام صحت حق را شایسته اگر زاول و آخر تمام جمع آیند که را بگو خدا عز و جل



در جستجوی آن بزنند باجماع ده گفت و گوی آن جویند بعد هزار زبان کرگشته ممکن نیست که همه دشمنان بخت خدا گویند و نعوذ بالله من مشور و انفسنا و پناه میگیریم  
بعد از بدی های انفسی خود و من کفایت آنها را و از بدی های کردارهای خود که حمدهات مقدس است با شوب ریا و سمع طعن و اثبات حول و قوت نفس با تکل و تنهال  
بغیر حمد و سپاس منجم حقیقی با تواتر آلوده و ام نیا با تصدی برای تصنیف حدیث یا تصور و تصحیح نیت و اخلاص طوبی یا تقصیر در شکر تو حق این بخت عظمی و عطیه کبری یا تکل باطل  
و تلافی و غفلت از ذکر حق تعالی یا تبا و ن در عبادات و طاعات و ارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا من یحک الله فلا مضل له و هر که راه نماید او را خدای تعالی نیست  
هیچ گناه کننده مر او را و من یضلل الله فلا هادی له و هر که راه گرداند او را وی تعالی نیست هیچ راه نماینده مر او را و این کلام اگر چه خبر است از بیان واقع و اثبات توحید  
تقریفا و درایت و اضلال در معنی طلب و سؤال و جواب و خط و وقایع از ضلالت است از حضرت و می سبحانه یعنی توئی راه نماینده و گناه کننده و در تو کسی نه پس عاقلان عاقل  
درایت و نگاه از ضلالت که تو فادری بر چه خواهی و تحقیق آن است که درایت و معنی دارد یکی راه نمودن یعنی بیان کردن راه و نشانهای آنرا و این را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم توان کرد که سبب درایت انداختن ضلالت را بشیطان و اصنام و تم راه نمودن یعنی بردن مقصد و رسانیدن بان و این کار حضرت حق سبحانه است و از غریب نیاید و  
چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشبیه نمود مانند دستی است بریده یعنی مقطوع البرکه و بیغایره آورده مصنف شما و تین را گفت و اشهد ان لا اله الا الله  
و کواهی میدهم و اخبار بنمایم بر سبیل جرم و قطع که نیست هیچ خدای منزلی بر پیش غیر آن ذات که متصف است بجمع صفات کمال و منزله است از سادات تصور و زوال  
و حد و لا شریک له در آن حال که تنهاست و نیست انباز مراد از شهادة تكون للنجا و وسیله کواهی و ادلی که باشد مرستکاری را از آتش و دوزخ و از عذاب و  
عقاب بعد و سخا خداوند تعالی سبب و دستا و زو و لوفع الدرجات کفیل و مر بزرگ گردانیدن پایبای بهشت و قرب و رضای مولی تعالی را خاص من و پذیر فادان  
شهادتی است که بصدر و اخلاص و موافات طلب و موافقت ظاهر و باطن باشد با ضمیمه استقامت بر آن تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم  
استخفوا و آوردن میغیر جمع و حمد و استعانت و استغفار و لفظ واحد در شهادت است که در آنجا طوطی کثرت و رویت آلاء و تفضیلات و ذلالت و شرف  
صفات است و اینجا محل مشاهد و وحدت ذات و سقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق است و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار است بر سبیل جرم  
و قطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد زیرا و نیست که مصنف اینخبر را معتقد گردد که از نفس خود بخلاف جدا موافق و مطابق بود بکمال ایمان و اشهد ان لا اله الا الله  
عبد و رسول و کواهی میدهم بر سبیل جرم و یقین که محمد بن خدا و فرستاده اوست بخلق الذی بعثه و طوق الایمان قد عفت آثارها  
آن محمد که صفت او نیست که بر آید و فرستاده او را الله تعالی و در خالی که راهبهای ایمان باید بد و نیست شده بود نشانهای آن و خبیت افکارها و ثمره  
بود و ثمره های آن و وهنت ادکانهها و سست و بی بنیاد گشته بود در گناههای قوی آن و رکن بنیم کرانه قوی هر چیزی که اذی الصراح و جهل مکانهها دانست و  
پوشیده شده بود جای آن و مراد از طریق ایمان تواند که انبیا و رسل باشند صلوات الله و سلامه علیه اجمعین و آنرا که پیران و مشایخان ایشان از علمای دین و سالکان  
طریق یقین و مرادیه ناپیدا شدن آثار و فرو نشستن افکار و مست کشتن ارکان ایشان ترک عمل بود با نچه ایشان غفلت را تشریع نموده و حکم فرموده و واضح و روشن گردانیده  
اند از اعمال خلاق و آداب و علوم و معارف و ترک علم و تخلق و آداب و تحقیق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتب و منزلت و ماسایحی حق ایشان و تکل  
و ار که مراد بطریق ایمان علوم و اعمال و آداب و فضیلت و تحمیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان مرتبه ایمان کامل که مقصد و مقصود سالکان طریقی  
است توان رسید و مراد از خفای آثار و وجود نور و درین ارکان و جهل مکان عدم سلوک اینطریق و رعایت و اهتمام بکمیل و تکمیل آن خشیان صلوات الله و سلامه  
علیه من معالما ما عفا پس بر او داشت و بزرگ گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفته های خدا تعالی و سلام او نازل با بدو می از محلهای نشانه طریقی ایمان  
آنچنین نیست شده بود و زنا طران و سالکان راه پوشیده گشته اگر چه کور چشمان باطن آن تبصره نمودند و بدان رسیدند یا وجود غایت خدای تعالی و کمال و وضوح آن  
و شفی من العیلی فی تائید کلمه التوحید من کان علی شفا و تدرستی و او و بر بانی و می صلی الله علیه و سلم از علت جهل و شرک بقوت دادن کلمه حمد  
کسی را که بود مشرف بر موت و هلاک یا بود بر کوشه و کرانه از راه راست و سلوک نمی کرد طریقی مستقیم را یا بود بر کنار خضره آتش دوزخ پس این پنج بود بقول حق تعالی  
کنتم علی شفا خضره من اتاه و مراد بکل توحید که ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است و علیل در آنکه نسخ یعنی محله است یعنی حیا و مراد بدان جنس بیازان است و من بیاید  
است یا بیضیه که مقدم آورده شده است و میر جمال الدین محدث فرموده رحمه الله علیه که در اصل سبع و اجمع نسخ حاضر از کتاب مشکوٰۃ علیل یعنی بی نقطه صحیح شد یعنی حیا یعنی  
آنست که گفته شده و است که باین معجزه خوانند و بر این تقدیر میبایست بود که مشتق باشد از غل یعنی کینه یا از غل بر وزن غل که هم معنی کینه است یا معنی سوزش و شکنی است و مراد باطنی باشند  
که کینه و ران ابل ایمان بودند و مانند نتحان در تیره جالت و ضلالت حیران و سرگردان گشته اند و الله اعلم بالصواب انتهى کتم من و بعد از تو حق علیل مصدر و معنی شکنی یا شکنی آن و معنی پیش  
سینه آمده است کمال الشامع یعنی علیل مصدر بهم آن تصرعوا پس باین معنی باشد و متعلق به شفی که در و نیت و می دارد و معنی آن ظاهر تر است کلاخی و واضح میباید الهی لطف من  
اراد آن کسل کمال در روشن گردانیدن راه درایت و ایمان را برای کسی که خوابد برود و آن راه و اظهور کنوز السعاده لمن قصد ان یملکها و هوید او پیدا ساخت که  
سعادت و نیک بختی را برای کسی که قصد و آنگاه آن داشته باشد که دلت که در آن کجبار و مراد بکجای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و توجیهات

که مقتضای این مقامات است و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب است و هر که این کوزه ذوق را گدازد سعادت ابدی از نعمت حضرت رضای حضرت غوث و دیگران  
تخلی و تقدس نصیب وی گردد و لاجل و لا اله الا الله که بزرگترین کنوینجته اشارت بان است اللهم ارزقنا و الله در من قال بیت اسیر لقت تن مانده و گزیده تورا چه بجا است که در ملک جهان  
حق نیست اگر نیند بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و برانگیختن سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم دین است برای همه کسان است خواه ادا شده سلوک و قصد ملک آن نماید و خواه  
نه نماید و این که چون فتنه بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و فائز و نفع آن با ایشان عاید میشود و گویا آن ایضاح و اظهار برای ایشان است و پس چنانکه در تفسیر کریمه برای اهل تحقیق گفتند  
اما بعد فان التمسك بحدیث لا یکتنب الیه است که چون شخصی کلامی را در براسلوی و خواهد که اسلامی دیگر یاد کند یا بعد و اختلاف است. باب تواریخ و اخبار را که  
اول کسی که باین کلام تکیه نمود کسب و مشهور است که اول کسی که تکیه باین کلام نمود داود پیغمبر است علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور است و الله اعلم و تقدیر نظام آن است که نام بعد  
حد و صلوة و تشدد مذکور میشود که بدین شیئی که در زدن سیرت و طریقه و عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام نمیشود و راست نمی آید و استوار نمیکرد و الا بالاعتقاد لما صدق من  
مشکوک بود که پیروی کردن بر چیزی را که صادر شده و پیدا گشته است از مشکوک آن حضرت صلی الله علیه و سلم مشکوک روزی در دیوار که گذارد و ندارد و چنانچه در وی نهند یعنی طایفه مشرکین  
سینه مبارک آن حضرت را صلی الله علیه و سلم لطافی که در آن چراغ باشد و فاضله نور مقبوس از دل مستند که بمنزله چراغ است بخلیق بنیاد با قلب شریف بمنزله زجاجة است مانند کوب  
در خشان و لطیفه قدسیه منوره در دل مطهر و شباهت چراغ تا موقوف افتد بکرمه مثل نور مشکوک فیما مصباح المصباح فی زجاجة الایة و الا عتصما فمخجل الله لا یتیم الا بقیان کشفه  
اعتصام چنگ زدن جل رس بیان سخن پیدا گشته کشف کرده و برهنه کردن یعنی شکستن جستن و چنگ زدن بجل خدا که سبب و وسیله وصول بحجاب قرب دی کرده و  
نموده و بیان کردن و آشکارا ساختن و ظاهر گردانیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در ادب بجل الله یا عهده و بیانی است که خداوند سبحان و تعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده و آن  
ایمان و توحید و اقرار بر بوبیت و التزام طاعت و عبادت اوست و در رد و الت است ایشان آن عهده را بر بسته و قبول کرده و ایشان این عهده را بر بسته و اقرار باطلی ارواح بابدان و سبب طریقی  
که و رات بر ارواح بجهت این تعلیق و ارتباط قیام و معاصی که پیدا شده فراموش کردند و پیغمبر این صلوات الله و سلامه علیه را این عهده را بیاد مردم میبندند خصوص بپدر رسول علیه و علی  
و من الصلوة افضلها و انکما به بیانی ضمیمه و کشفی صریح آنرا ظاهر میسازد و بآیات بینه و معجزات باهرا تا کید و نشأت میکند و میکشد که این عهده را بجای آید تا بجا که او را بعدی اوف  
بعهدکم حق می نه و تعالی نیز بعدی و وعدی که بنعمتیم و رضا و قرب و درایت و جبریم خود کرده و فائز نماید نظم چون که در عهده خدا کردی و فاکر کم عهده است که عهده است خدا  
یک زمان او را بعدی گوشه آنرا که اوف عهده کم آید زیار انجامت را که وافی بوده اند بر همه اصنافشان افزوده اند تو یک عهده خود که بر آوری سر نه فلک زیرا که آویخته  
و تو اند که در ادب بجل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن جل الله الممد و من السماء الی الارض میفرماید قرآن رس خدا است و در هشتم آسمان تا زمین در باب فضائل  
القرآن این حدیث و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنین که بر سبب رسیدن باب چاه که سبب از کانی است میشود عمل بقرآن سبب وصول باب علم و معرفت که وسیله حیات  
جاده الی است میگرد و یا چنانکه چنگ زدن بر من سبب سلامت از افتادن در چاه و نزد احتیاج باب آن میشود شک بقرآن سبب نجات و خلاص از درکات جهنم میگرد و در شک نیست  
بحقیقت معانی قرآن و فهم مقاصد آن غیریت کرب بیان و کشف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از احادیث معلوم میشود و گمان کتاب المصابیح الذی صنفه الایامام  
و بود کتاب مصابیح که تصنیف کرده و او پیشوا و مقدر در عصره و تصنیف که که کوزه کردن چیزی را و جدا کردن بعضی از بعضی مشق از صنف بکسر صاد و ففتح نیز لعله بعضی کوزه و اصوات  
جمع اوست محی السنه زنده گردانیده سنت و سنت و دلخت و روش و طریقه و در شرح حدیث رسول را گویند صلی الله علیه و سلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه مذکور شد و  
این آنحضرت بر آن مواظبت کرده و دلیل بر وجوب آن نباشد آری از سنت گویند و بعضی با مواظبت مع ترک او ایا نایز اعتبار نموده اند فامع الله عطف فرموده و خواهر کرده اند و عهده است  
و بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرح و بیان اقسام و انواع آن در باب اعتصام کتاب و سنت گفته آید انشاء الله تعالی ابو محمد کتبت امام است  
الحسین نام شریف و می بن مسعود نام پدر بزرگوار و می الفراء بفتح فاء و تشدید را پستین در وصف شیخ است که اینکار میکرد البخوی مذهب بخوی که پیش  
است میان هرات و مرو و در قاموس گفته بعثه بفتح طه است میان هرات و سرخس و نسبت بخوی بر غیر قاس معرب گوشه و می السنه ابو محمد الحسین بن الفراء مشهور  
باوست و غالب در اسم مرکب فرجی نسبت بخوی و ثانی افقه و کما بهی بخیر و اول نیز آید چنانکه محدثی گویند در نسبت بمعرب و بعضی در نسبت به بلبلک و آن قرینه را بغیر گویند و  
و این هنگام احتیاج با عذر نمود و در نسبت و او را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدلی و بلخی گویند و در نسبت بغیر نه بخوی و او را در علم صرف قاعده قرار داده اند و وضع الله  
و جهنم بکشد و نه خدای تعالی پایه آن امام را و تحمل احوال امام محی السنه آن است که وی پیشوای زمان و مقتدای عصر و اهلن خود بوده مقتدی اهل اسلام و قدوه و ارباب تفسیر  
و اسوة اصحاب حدیث حضرت سید امام علیه الصلوة و السلام و صاحب تفسیر مسی معال التزیل و مصنف کتاب شرح السنه و او را نقاد می است در مذهب شافعی  
مشهور نقاد می بخوی و در مؤلفی دیگر نقاد می شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان خود بغایت بزرگ و مقتدر و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرآنست  
تمام و دهمته قوی تکلفی و حشمت عیش و فقر میکرد را بنید در اول حال پوینده در اکل نان خشک گفتا کردی چون اصحاب و تلامذه و وی تکلف گرفته و گفتند که مان خشک خوردن  
مردش ضعف بدن است قدری از زیت و بر دانی زبیب نان خورش بساخت و وی جامع بود میان علم و عمل و موافق سبک طریقه سلف صالحین و در وجه لقب بخوی  
السنه و رده اند چون کتاب شرح السنه را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در واقع دید که فرمود احیا ک الله کما احیت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی بخیر

و این نوع مسائل در مصابیح کتاب

نموده داشتی توست مرا و می فهمد بر تاضی حسین که از مشاهیر علمای شافیه است خوانده در روایت حدیث از مشایخ اهل امام که در زمان وی بودند داشته و جای از مشایخ و علمای  
از وی کرده کشید ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است وفات او در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از ششاد و تجاوز نموده قریب هر ده سال است وی در هر دو  
قد استا و می تاضی حسین واقع شد رحمتا الله تعالی رحمه واسعة لجمع کلک صنف فی بابیه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود  
یعنی در باب احکامات و احکامات و احکام ایمان و اسلام و اما نه که مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابهاست در حدیث که جامع تر از آن است  
یا مراد و مبالغه است در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد بآنکه احتمال صدق در وی غالب است چه با قضا رجوع معاصد و مطالب دینی کتابی مختصر  
مثل آن در کتاب قلت و ندرت است اگر چه با قضا در حد و احادیث و روایات بیشتر باشد و الله علم و لخصه شود و الا احادیث و او ابد نهاده بود کتاب مصابیح نگاه  
داشته ترین کتابها مرشود حدیث را و او اندک از آنشوار جمع شاورده و مشرو در میدان شرو و او آید جمع آید بهیچ مؤسسه و فی الصلح آید در میدان و نا آیمختن ستور با مردم او ابد  
میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشوار احادیثی است که منجم است در کتب اصول و فروع ایراد اندک آن کتب بر طالبان حدیث نمی است پس کویا آن احادیث از ایشان  
رسیده و کویچنه و مراد به ابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن نمی است پس کویا که تموجش اند از طلب و با بر مدعی السنه در بابی که مناسب و لائق است  
مصابیح اند و صفت شورو و خوش بیرون آمده و در قید ضبط جمع شده و مانوس گشته و لما سلت و ضی الله عنه طریق الاختصار و حذف الا سانیید کلک  
فیه بعضی اظهار رفته است شیخ خشنود با و قدی تعالی از در کتاب مصابیح بره اختصار و کما کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند و آن  
و آخر ارض نموده اند بران بعضی از ناقدان و سره از اسره جدا کنندگان و تمیز نمایند کان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و مقم احادیث بنظر در اسانید ظاهر شود  
حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز گردد و اسناد دلالت باز خواندن کسی و تکیه دادن خبری را بخبری و مرد داشتن سخن بگویند آن و در اصطلاح محدثین حکایت  
طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن  
اسناد مذکور میگرد و مراد از حذف اسناد اینها ترک ذکر صحابی و ترک ذکر منجم خود بود چه کاری که مصنف مشکوکه کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان منجم در هر حدیث  
نموده بخلاف صاحب مصابیح که اجمال این دو امر کرده و آنرا که مراد با اسناد معنی مصطلح بود حکایت طریق متن است و ذکر رجال با هم لیکن ثلثه گفته اند که منجم چنانکه خواست  
که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان کویا نسبت کردم با حضرت صلی الله علیه و سلم و باین وجه ذکر صحابی محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخرج و منجم در عرف  
ارباب این فن ایراد حدیث است با اسناد در کتاب چنانچه گویند از خبر الشیخان با خبر الشیخان و از آن این خواهند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را با اسنادش آورده اند  
پس ثلثه میگوید بعضی نقاد بجهت حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند و آن کان فظله و انهم من الثقات کالاسناد و اگر چه هست نقل شیخ حال آنکه وی  
تحقیق از ثقات است مثل اسناد و معنی حکم آن و در کویا ایراد احادیث با اسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از آن  
اطلاق میکنند بر شخص معتد استوار داشته شده و در روایت لکن لیسک ما فیه اعلام کالاعمال اگر چه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود و لکن  
غیبت راهی که در وی نشانه و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشانه و علامتها باشد و اعلام بقیع خبر جمع علم است بقتحین معنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و افعال نیز  
برین وزن جمع غفل بضم فین مجهول و سکون فامعنی زنی که در آن اثر عمارت نمود و از اینجی نشانه باشد و اعلام و افعال بکسر خبره و لفظ مقصد ریز و است فاسقیرث القی  
حالی و استوفقت منطیس طلب غیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و تو فی حتم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اعظله پس بعد از استیاره و طلب تو فی نشانه و اعلام  
انچه صاحب مصابیح از برای نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول صلی الله علیه و سلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود و من در هر حدیث الزام ذکر آن کردم و این  
منجم احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصه معلوم شود و مذکور بود من ایراد آن در هر حدیث بخصه نمودم اگر چه با اصطلاحی که در صحاح و حسان نهاده است مجهول معلوم میشود که در قسم  
اول حدیث شیخین است هر دو یکی و در قسم دوم از غیر ایشان و لیکن من در هر حدیث بخصه ذکر کردم کجا واه الا ثمة المتفنون و الثقات الا یخون خاکه و این  
کرده اند و مصنفات خود اهلان که استوار کننده کان کار اند و معتز ان و استوار داشته شد کان که ثابت و استوار و بار جانده و علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد ابن  
اسمعیل القادی و ابی الحسین مسلم ابن الحجاج القشیری و ابی عبد الله مالک بن انس الهمدانی و ابی عبد الله محمد بن ادریس  
الشافعی و ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابی عیسیٰ محمد بن عیسیٰ الترمذی و ابی داؤد سلیمان بن الاسعث  
السیستانی و ابی عبد الرحمن احمد بن شعبه النسائی و ابی عبد الله محمد بن یزید بن ملاحه القزوینی و ابی عبد الله محمد بن  
عبد الرحمن الدادمی و ابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی و ابی بکر احمد بن الحسین البیهقی و ابی الحسن و زین بن معاویه الطبرانی  
این سیزده تن از ایدم حدیث که احادیث را با سانییدی که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوکه احادیث را بایشان نسبت کرده و اندکی است  
که غیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت و عینهم و ظلیل ما هو و غیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی کویچین  
تعا و بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه بزرگی این مصنفان اسناد ذکر یافت از برای دفع این توهم می کویچین



اذا نسبت الحدیث الیهما کاتی استندت الی التنبی صلی الله علیه وسلم ویدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ایما که باینکه من استند  
کردم و بدو استند حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا یتم قد فرغوا منه و اغنونا عنه زیرا که این ایما محقق است و آورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و  
فارغ و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد و مسودت الکتاب و الا جواب کلاس و دهها پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها را و با هم را چنانکه آوردمی السند در مصابیح و تفصیلات  
اش و فیهما و پیروی کردم و برگزیدم بی و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سر و کاری پیوسته کردن و سخن نیکو راندن و پیوسته گفتن و اتفاقا بی و نشان و برگزیدن و  
ترکیب نموده و سکون مثله و بفتح نشان یابی یعنی چون وی کتب و ابواب را ترتیب نمیکند ذکر کرده و ترجمه و غلو نامات از اردج لایق و طریق صواب آورده من نیز چنان بی تبدیل تغییر  
و تقدیم و تاخیر کردم و پیروی از خودم و عادت است مصنفان را که بحث تمام غیر از تفصیلات هم شامل انواع مطالب را کتاب نام بنده و در وی ابواب ذکر کنند مثلاً بی و نشان  
خبر چنانکه کتاب الطهارة گویند و در وی از وضو بای نهند و از غسل بای بیک و از تیمم بای بیک و از در بر بای فصل بنده در بیان ضعیفی از آن نوع چنانکه غسل جنابت و غسل جمعه و غسل عیدین مثلاً  
لیکن مصنف در بیجا ابواب را منحصراً در فصل ساخت و در باب خراج در فصل است چیزی دیگر ذکر کرد چنانکه با قصه کرد و بفرجه چنانکه گفت و قسمت کل باب غالباً علی ثلثه  
فصول و بخش کردم بر بای را که در کتاب بود بیشتر بر سه فصل بیشتر برای آن گفت که اندکی باشد که بای از ابواب سه فصل نباشد چنانکه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی اولها ما اخبر  
الشیخان و احدهما اول آن فصل حاوی که اخراج کرده و روایت نموده اند از او هر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم یکی از آن دو و گفتیف بهما و بنده کردم بکر شیخین و ان اشک  
فیه العیون و اگرچه اینها بنده اند از آن احادیث غیر شیخین و روایت کرده اند از او دیگر غیر ایشان لعلود و جتیه فی التوایف از جت بنده یابی شیخین در روایت و رفتن شان ایشان در  
آن که با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد به روایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در مابین دو یکدخا دارد و حاصل اختصار در آنکه حدیثی را که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده  
اند در اصطلاح حدیث متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو از یک صحابی روایت کرده باشند و اگر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر از او در اصطلاح متفق علیه  
نخوانند صریح به الشیخ ابن حجر فی شرح نخبه الفکر و ثانیها ما آورده غیر هما من الاثمة الذکر و دین و فصل دوم از آن سه فصل حاوی است که آورده اند از او غیر  
شیخین از امامانی که ذکر کرده اند و ثانیها ما اشتمل علی معنی الآباء و فصل سوم از فصول ثلثه چیز بایست که در گیرنده و فرار بنده است بر معنی که مقصود است  
از باب و عقد کرده شده است باب از برای آن من ملحقاً من مناسبه از چیزی بای که رسانیده و چسبانیده و در هم آورده شده است که مناسب و مشاکل و موافق و مشابه  
است مقصود باب رابع محلی فلفظ علی الترتیب با کجا داشت و رعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر را وی و بیان مخرج است در هر حدیثی و ان کان ما تورد  
عن السلف و الخلف و اگرچه آن مشتمل بر معنی باب که در فصل سوم است ما تورد و منقول باشد از جماعه که پیش گذشته اند و طایفه که پیش ایشان آمده یعنی متقدمان و متأخران  
یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام الزام آن کرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه من بعد هم  
که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه معلوم شد که از او در اصطلاح نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست و در مصابیح  
همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنهارا نیز مضمون بعنوان فصل ساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو بایکی مضمون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که احادیث  
غیر شیخین است مضمون ساخته بقول خود من الحسان و تسمیه این بحسان و احسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح و الا در بیجا احادیث صحاح و ضعیف نیز هست  
با اعتبار تعلیق گفته چون غالب درین احادیث حسان است همه را حسان گفته و الله اعلم و صاحب مشکوٰۃ مضمون ساخته بقول خود الفصل الاول و الفصل الثانی  
و فصل ثالث از پیش خود آورده و اگر کتب مذکوره احادیث التماس نموده چه از شیخین و چه از غیر آن و بعضی از اقوال و آثار سلف نیز بان ختم کرده و در نیزه ذکر را وی باز  
صحابه و غیر هم و ذکر مخرج از ائمه مذکورین الزام نموده است ثم انک ان فقدت حل بیانی باب پیر بعد از او استن مقدّمات مذکوره بدانکه بدستی که تو اگر کم کنی و بیانی  
حدیثی را در بای از ابواب این کتاب و حال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را در آن باب آورده باشد فلک عن تکریر و استقسطه پس آن کم کردن و بیاقن از جهت  
تکرار آوردن صاحب مصابیح است که من آن مکرر را ساقط نموده و انداخته ام و ان بعد من بعد من و کمالی الاختصار و اگر بای تو بعضی دیگر از احادیث گذشت  
شده بر اختصار خود و او مضموماً آلیه مثلاً ما فرام آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن فن داعی اهتمام اتو که و الحفظه پس از جهت داعی و  
باعث اهتمام و اعتنا میکردم آن حدیث را بر اختصارش یا الحاق میکنم و میرسانم تمام آنرا یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بزرگ و اسحاق اما باعث بزرگ آن بر  
اختصار آن باشد که باره است از حدیث در از مناسب باب و پاره دیگر یا پاره مناسب این باب و پاره دیگر مناسب باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت است  
از او اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین جهت اختصار کرده من نیز تابع وی شدم و بر رعایت این مناسب آنرا بر اختصار گذاشتم و هر حدیث که نیز باین دو صفت یافتم تمه آنرا بوی محقق  
گردانیدم اگرچه شیخ اختصار کرده باشد و تواند که باعث داعی بزرگ و اسحاق غیر از بعضی نیز باشد فافهم و ان عثر علی الخلاف فی التصلی ذکر اطلاع بای و دیده در شوی  
بختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر الشیخین فی الاول و ان اختلاف این است که ذکر غیر شیخین در فصل اول و ذکر  
همانی الشیخان در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح تقریری که داده است احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری و مسلم است و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم  
نیز هم دو من بعضی از احادیث فصل اول را بغیر بخاری و مسلم نسبت کرده ام و ائمه دیگر را در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضوء و در فصل اول از باب فضائل الطهارة

و در فصل اول از باب السلام من کتاب الاداب و جزآن و بعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب  
 ما یقول بعد التکبیر و غیر آن و از اینجا نسبت قصور و نقصان به تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انی بعد تتبعی کتاب التبع بین الصحیحین للشیخ  
 و جامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت و دلیل برابرین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع تفحص نمودن من بین دو کتاب را یکی کتاب  
 حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزوی که در وی هر شش کتاب را یکجا  
 جمع کرده است علی صحیح التبع بین و متنبی ما اعتماد نمودم و تکیه کردم بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و توانم که مراد  
 بتن آنها اصل کتاب آنها باشد به جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که بمنزله شرح آنها اند یعنی مظان و محال و وجود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر درین  
 یا قلم نسبت بایشان کردم اگر چه شیخ غیر ایشان کرده باشد و اگر در اینها نیافتم نکردم اگر چه شیخ کرده باشد و انکشاف صحیح بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم اگر انکشاف میکردم جای آن بود که  
 کوشیده میکشتم شاید که در صحیحین و متن ایشان باشد و اگر انکشاف صحیح بین و متن آنها منکر میگردم میکشتم شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس هر چهار کتاب را  
 تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام و بعد صحت آنچه صاحب مصابیح کرده اما پوشیده ماند که تتبع صحیحین  
 و متون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل بر احادیث صحیحین میفیدست مگر ذکر شیخین در فصل ثانی اما ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع و تصحیف کتب و سنن صحیحین  
 باید کرد تا معلوم گردد که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت شیخین داده حدیث غیر شیخین است کمالا یخفی و مصنف بذکر آنها تعارض نکرد از جهت ظهور مراد و توضیح آن فیه  
 بانه التوفیق وان رأیت اخلافا فی نفس الحدیث و اگر به بینی و بدانی اختلاف میان من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظ  
 آورده و من بلفظ دیگر فذلک من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و در اندکی اسانید احادیث است که راههای رسیدن  
 بحدیث اند و در طریق و اسنادی حدیث باین لفظ آمده و در طریق دیگر اسنادی دیگر بلفظ دیگر آمده و لعلی ما اطلعت علی فذلک الروایة الی سلكها التبع فی الله  
 عکسه و نماید بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا و آن لفظ بآن طریق یافته و قلیلا ما یجد قول و اندکیست که می یابی تو که میگوید  
 من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل و مدار  
 روایات اند و اعتماد درین باب بر آنها است او وجدت خلافا فیها فیما یامیکوم یافتم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقف علیک  
 پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فانشب القصور الی لفظه الذی وافی پس نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و دریافت من لا الی احباب  
 التبع نه بسوی درگاه شیخ و در ذکر این کلمه تعظیم و احترام است یعنی او چنان است که نام او و بر زبان نتوان آورد و گرام درگاه او و بر همین قیاس است ذکر حضرت و مجلس خدمت  
 و نواب و طرازان که در امثال این مقام ذکر کنند دفع الله فکده فی الدارین بلکه در اندکهای تعالی بزرگی و عظمت شیخ را در هر دو سراسر حاشا لله من ذلک ممتد است  
 شیخ از نسبت قصور و این منزه بودن او از جهت خدا است و این لفظ را تحقیقی و بیانی است که در شرح ذکر شده است و هم الله من اذ وقف علی ذلک به بخشاد و محترمانه  
 کند خدای تعالی کسی را که چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده و من نیافتم در کتب اصول بهیضا علیه بیدار سازد و آگاه گرداند از ابرار و او شد ناظر فی  
 الصواب و نماید راه راستی دریافت حتی تنبیه و ارشاد و اگر بحقیقت حمل کند مخصوص بر زبان حیات مؤلف خواهد بود و الا مراد است کردن کتاب است بر طریق مجوز  
 اثبات و تدبیل و تغییر یا تعلیق جاشی بر کتاب و اشارت بدان و تنبیه کردن بر آن و لا الی جمل فی التفتیش و التفتیش و تقصیر کردم در کوشش و توانائی در باز کردن و  
 حسن تفحص کردن و تصحیف نمودن احادیث و روایات محمله از کتب اصول بعد الوضع و الظاهر اندازد توانائی و رسائی تقصیر و تفتیش یک معنی است چنانکه وسیع و طاقت و توانائی  
 الفاظ مترادف در خطبای امری متعارف است میان ارباب تصنیف و نقلت ذلک الاختلاف كما وجدته و قل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتم یعنی بی کم و بیش  
 ولی تغییر و تبدیل و ما اشد الیک دخول الله عنه من غریب او ضعیف او غیرها اینست وجه غالب آنکه اشاره کرده بود شیخ در مصابیح راضی باشد خدا از وی از حدیث غریب  
 با ضعیف یا غیر غریب و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه از اینست و اندکی است که بیان نکردم وجه از اینست یا یافت وجه یا امری دیگر و الله اعلم و ما لم یشر الیک  
 بمخالفی الاصول و انما اشارت کرد شیخ بسوی آن از آنجه در کتب اصول است و گفت غریب او ضعیف مثلا فقد یفید معنی تو که پس تحقیق تتبع و پیروی کردم او را در ترک اشارت  
 و متعرض نشدم بر بیان حال حدیث از صحت و حسن و ضعف و غرابت و جزآن الا فی مواضع التوضیح مگر در موضعی چند از کتاب که پیروی نکردم و با وجود که در بی اشارت بحال  
 حدیث کرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آنست که بعضی از طاعمان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مؤلف از تندی و غیره نقل کرده  
 که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا تو هم آنها باطل کردی و غرض دیگر آنکه میگویم در مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث  
 منکره هست پس مصنف بیان میکند از اجابت اخبار حق که اقال الطبیعی و در جمیع مواضع محمله و کم است یا با است که می یابی جا بار از کتاب من که مشکو  
 است که بیان کرده نشده است در آن مواضع را وی آن از ائمه مذکورین و ذلک جهت لم اطلع علی روایتی از اهل و ترک بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر او وی آن  
 فتوکت البیاض پس گذاشته ام من برای کوشش نام آن را وی سفیدی در کتاب خان عثوث علیه فالحق به پس اگر مطلع شوی نوای مخاطب را می نمایم

در کتاب من پس لایق و پیوسته گردان آنرا با بنیاد و بنویس در موضع بیاض نام را وی را الحسن الله جزا یک کرد اند خداوند تعالی بخای ترا برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ  
شمس الدین محمد جری و غیر وی تبیین مواضع فعل نموده اند و بر کتاب نام را وی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته معلوم کرد که تبیین آن  
از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زبان در اصل نوشته شده است و در عایشه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوٰه ظاهر میگردد و صاحب کتاب  
و نام نهادیم این کتاب را بمشکوٰه المصابیح و در تسمیه آنکه مشکوٰه طاقچه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح یعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث تسمیه کرده بچراغ که بر کتاب  
می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و نور میگرداند و در این نور علم و معرفت دین و غیر مصابیح که نام کتاب می السند است در جوف او است و این کتاب مشتمل است  
بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و اسأل الله التوفیق و میخوانیم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بروی خود کرد و تمام آن را بگردان رساند و امور و احوال  
و توفیق دست وادان است کسی را بکار وی و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده و الا غانیه و الهدیه و الصبغة  
و میخوانیم از وی تعالی یاری وادان و راه راست نمودن را درین تالیف و در سایر امور و میخوانیم بکارداشتن از خطا درین کتاب و غیره و بتبیین ما اقصاه و منزهیم  
از خدا آسان کرد و ایندن آنچنانکه میگویم از او ان مضغی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از خداوند تعالی که نفع رساند ما را بسبب تالیف این کتاب در زندگی  
بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن ببرد و بعد از مردن به عطای اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است جمیع المسلمین و المسلمات و حمیه مسلمانان  
از مردن و زن حبیبی الله و دفع الوکیل پس است مرا خدای و وی تعالی نمیکند وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با دیگرانند شعاع کار خود را بکار گذارند که کسی  
بنیم ازین بهتر کار دل و لاهول و لا قوة الا بالله العزیز الحکیم و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانایی بر طاعت مگر خدای که غریب است و حکیم و مضمی و عزیز و حکیم  
در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بابت التوفیق و غیره  
التبیین و بدانکه مصنف رحمه الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث اتمالا اعمال بالنیات بجهت تبیین و ترغیب طالبان بحسین و تفسیر نیت و تجوید اعمال  
در طلب این علم شریف و تحصیل آن از تالیف اغراض و اعراض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بجهت بسوی خدا دارد و هر چنانکه اخلاص نیت در انجام شرط است  
در اینجا نیز باید و بهرین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه جاری که سر کرده این طایفه است نیز کرده خطابی گفته که متقدمین  
مشایخ ما مستحسن میدانند تقدیم حدیث اتمالا اعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکردند از امور دین و ائمه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تقدیم قدر  
وی بعظم موقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم دانسته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قلبی و قلابی و نیت و عمل  
اعمال قلب و اصل آن است و اگر بجهت توفیق صحت و ثواب تمام اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین را در زیر  
کنجایش دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در مضا و باب از ابواب دین داخل دارد و ما که مقصود وی رحمه الله از این عبارت تکیه و مبالغه است نه صرف تخیص چه ذکر کن  
حد و باب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر از این ابواب داخل است چنانچه عبادات و معاملات و عادات و لا تعد و لا تحصى است و نیت در همه جا داخل دارد و هر چنانکه  
دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعضی آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم روایت است از ائمه المؤمنین عمر بن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کرد در ابواب  
آن مدبرگاه حق تعالی و تقدس مکر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهد آن پنجین آمده و در بعضی الاعمال بالنیات می گویند انما و در بعضی الاعمال بالنية و در بعضی الاعمال بالنية نیز آمده و مقصود  
و مراد از جهات این عبارت یکی است یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ ترک قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر و ثوابی بدان مرتب نگردد غایت آنکه اعمال و قسم  
بعض مقصود اند از آنچنانکه نماز مثلاً درین قسم چون ثواب نمائند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیله عمل و دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب شرط نیت است و لیکن بی نیت جایز بود و نماز و غیره  
بی نیت درست کرد و منصب امام ابو حنیفه پنجین است و نزد ائمه دیگر و ضعیفی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نبود و ما در نیت در اینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای خدا کند  
و بقصد اتمال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است نه باطن گفتن حاجت نبود و کبر زبان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضاً نیت مدخل حاصل کرد  
و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن روز زبان نکند و اختلاف کرده اند علما و نیت نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجز گفتن آن یا مشروع است که لفظ نیت شرط صحت نماز است یا هیچ  
آن است که شرط نیست و شرط داشتن آن خلا است و لیکن قضا گفته اند که اگر بر زبان نگویند بهتر است و مستحب تا بر زبان بادل موافق و ظاهر باطن مطابق بود و نیز نقل معنی نیت و استحضار  
آن در دل بیکر الفاظ آسان باشد و محمد ثمان گویند که در هیچ جا روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیامده که نیت بر زبان گفتن همین قدر آمده است که چون نماز بر خاستی الله بگو که گفتی اگر چه  
و بگو خوانده بودی برای من نموده پس طریقه سنت و اتباع آن است که بگو نیت بدل اقتضا کند یا تا به نیت که فعل واجب است در ترک چیزی باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل این شایع نموده  
باشد جمیع بود که داخل الحمد ثلث و انما الامر بی ما فوجی و نیت مراد از نصب از عملی و ثواب آن که آنچه نیت کرده و در بعضی روایات انما الحک امری آید و زیادت لفظ این جمله  
مؤکد و مقرر کلام سابق است و مدعی و مال هر دو کلام یکی است که عمل بی نیت هیچ و معتبر نبود و بر عملی را نیتی باید مخدص بدان و نصب بر دواز عمل همان است که نیت آن کرد مثلاً اگر عملی باشد  
که نیت معصیه دوی توان کرد چنانکه بعبقری که قریب و خویش او است چیزی بداند که نیت فخر او بدو و ملاحظه قرابت وی کند ثواب صدقه بیاورد و نیت و اگر نیت قرابت کند نیت ثواب



صله رحم خود یا بد نصیحت و اگر برود کند ثواب هر دو باید و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطه نیات متعدده که در آن وارد برسد مثل تشییع مسکین که عمل است  
ولیکن درو نیات متعدده میرود بر هر نیتی ثوابی حاصل گردیدگی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می هداید که یا زیارت و در یافت خداوند تعالی و تقدس  
می آید و می تعالی کریم است و واجب است بر هر کس که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادان این کرامت خایه و هم انتظار نماز جماعت و بحکم  
حدیث صحیح هر که انتظار نماز می رود که یا در نماز است پس گوید آن نماز را که انتظار می رود میکند و ثواب آن حاصل میکند و هر ادا از مابلطت که در کریمه یا ایتها الذین آمنوا و صبروا و  
صیبروا و رابطوا واقع شده است نزد بعضی مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار صلوٰه بعد از صلوٰه موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده که  
اگر با ط فذکر الرباط سوم نکند یا شستن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منیات که در کوچه ها و بازارها واقع شوند و در سجده آن محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر که  
که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند که بقول ائمه که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا داید و باین فضل مخصوص کرده و این عبادت نیت که حصول آن آسان است  
و مردم از تحصیل آن غافل و ذایل اند چنانچه قصد صلوٰه و سلام بر حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و ادعیه دیگر که در بر آمدن و بر آمدن مسجد مننون و نماز است و فضیلت و ثواب  
بی شمار دارد ششم محرابی ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکره و ترغیب مردم بر آن و در اخبار آمده که هر که برود یا در مسجد برای ذکر و تذکره  
باشد مانند محراب فی بنی بنی الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نشیند و تلاوت قرآن و در است آن نماید مگر آنکه در کند انشا را ملائکه و پیشداشته از رحمت جفتم قصد  
ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و مسجد رود و نماز بکند یا باشد در ثواب حج و عمره خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم ششم قصد افاده  
و استفاده علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوایف مردم حاصل و قیام میکند و هم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا دگند و هم قصد سلام و دیدن برادر دینی  
که در مسجد باشد یا در وی در آید یا در هم تفکر و مراقبه و صرف وقت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست  
نهد و در از هم حضور باطن و آرام دل و انفصال بمشاهده حق و استعراق در مشهور ذات مطلق بحصول ذوق و لذت از این حالت مسجد که محل خاص تکی است مقتضای پاک  
اضافت بتی حاصل است مشرف گردد و دخول مسجد خود را اعمال آخرت و محال عبادت است اگر در اعمال طبعی شهودانی نیت را کار فراید ثواب آن دریا به چه جای اعمال دیگر مثل  
استعمال طیب در در جمیع یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول صلی الله علیه و سلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع رواج گریه مؤذیه از خود و از غیر خود و  
ترویج همسایگان و هم نشینان از ملائکه و نبی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بر رواج غیبت تا بسبب آن در مصیبت غیبت نیفتد و قصد معاینه و باغ مانا نه کرده و  
فطنت و دکان زاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خود نمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق عتاب و عتاب  
گرد پس معلوم شد که در کار و حصول ثواب بر نیت است و چون بمعنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تقصیل نمود از ادیان کرد در مثال خبری و فرموده فتن کانت هجره فله  
اللی لله و الی رسول الله پس کسی که باشد بر آمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و اقبال امر ایشان هجره فله الی الله و الی رسول الله  
پس هجرت او بسوی خدا و رسول است و ثواب عظیم بر آن مرتب و من کانت هجره فله الی دنیا بصیبه و در روایتی دنیا کسی که هجرت او بسوی خدا  
و برای تحصیل آن که برسد بدان او الهراه یثرب و جهنم یا باشد هجرت او برای زنی که کفر کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و اقبال امر ایشان هجره فله الی الله  
الکسب پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن دنیا یا کفر کردن زن و بصریح ذکر کرد اگر آنرا چنانچه در فقره اولی که در هجرت کرامت مکرر ذکر کرد  
وزن و مکرر در اولی هجرت است از خدا و رسول است و نیز هجرت ذکر کرد شامل باشد هر چیزی که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و شامل گردد صدق را که  
نیت در آن مشوب و مخموج باشد که هم قصد رضای حق و اقبال امر کند و هم حصول دنیا و ترویج امر او و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و تقدیر نیت ثواب دریا بر قول مختار  
و بعضی گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث هم برین است یا رب مکر نیت حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امر او تحریف است زیرا که وی از دنیا است  
چه ماد بدینا اینجا هر چه ماسوی حق و شافع از ذکر او است یا از جهت زیادت تخیر و تحریف است زیرا که ابتلا و افتنان مردم بر زنان بیشتر سخت تر است از ذکر حق و در سبک طرفی  
وین مانع تر و شافع تر و نیز میگوید سبب ورود این حدیث قصه مردیست که بطلب زنی که او را هم قیس میگفتند و غنیه بود و هجرت نموده بدین فتنه بود پس حال او را بدین  
صلی الله علیه و سلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد از این آن مرد را حجابم قیس خواندند و بعضی از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص الهراه تذکره آن است که هر چند  
بمولای نبی بجهان نسای حویه را در حایت می کرد و کفایت را در نسبت و چون ثوبت اسلام رسید و حیثیت عرب گم شد و مسلمانان هر یک را پیشند و در ماکت هجرت که هجرت  
بسیاری از مردم بدین طبع و ترویج نسا پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجرام است و در صحت حجابم قیس سخن است چنانچه  
از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد و الله اعلم با آنکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع بر آمدن از غنی زبانی دیگر بطلب مرضیات حق حل و علا  
و هجرت در اسلام برود و وجه واقع شده اول انتقال از خوف بدار امان چنانکه بعضی صحابه در ابتدا ای اسلام بجهت هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان  
که در امان باشند و چنانکه بعضی از آنکه بدین فتنه پیش از هجرت رسول صلی الله علیه و سلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر به دار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود بدین و هجرت نمودن مسلمانان از که و غیر آن بدین بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از آنکه بسوی مدینه یا آن

فتح کند و بعد از فتح که بر طرف شد اختصاص دانند و حدیث آمده است که لا بجره بعد الفتح مراد بدان هجرت آنکه است زیرا که بعد از فتح دارالاسلام شد و هجرت نمی توان  
از دارالکفر علی العموم هرگز بران قدمت بود باقی ماند تا روز قیامت و اینست را در بعضی آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تقطع الهجره حتی تقطع الله به منقطع نمی شود هجرت و بر طرف  
نمی گردد حکم کسی را منقطع نکرد و توبه و بسته نکرد و برای آن یعنی تا روز قیامت و مراد هجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خانه آنکه باشد یا غیر آن بدین یا جز آن  
برای طلب رضای حق یا غیره یا تا هجرت بسوی دنیا و احوال غیر شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آن است و آن بر آمدن است از وطن طبیعت و ترک کردن آنچه  
نمی گزیده شارع از آن و کلام داشته آنرا و این حدیث آمده که للمهاجرین هجره معنی هجره حقیقی کامل کسی است جز آنکه نمی کرده است و الله تعالی از آن چنانکه جاف نفس را جفا و کفر  
خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را که نیکه بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه  
که مشهور اند بگویشان روایت کرده و با اتفاق همه ائمه صحیح است و اگر چه در اول تا دوسه مرتبه فرود آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بعد از آنکه زیاد از آن رسیده و بعضی گفته اند  
که راویان و از مشاییر اهل حدیث و وصیت و پنجاه کس اند بلکه از صد کس زیاد و بعضی تا مئصد کس گفته اند و الله اعلم فاعلم در اخبار وارد شده که نیت المؤمن خیر من عمل و این  
حدیث اگر چه باصطلاح محدثین موصوفه نیست اما مشهور موضع نیر شده و در توجیه آن علماء اقوال است اول آنکه نیت تنهایی اقرار با حق تعالی است و اجماع و ثواب بدون عمل  
بخلاف عمل جابر که عبادت بود آن و ترتیب ثواب بر آن موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که مجرد قصد و نیت حسنه حسنه کامله قبولیند و نیز آنکه هر که بخوابد و  
نیت وی آن باشد که بخیزد و نماز بخیزد و نیتش می شود برای وی ثواب تنجید اگر چه نیتش ناصح در خواب باشد و تنجید از وی فوت کرد و حکایات و اخبار درین باب بسیار است  
و جنانکه محلی نیت دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه در محل معرفت داید و ازین معنی بر آید فاضله و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود و از سبیل  
بن عبد الله تسری رحمة الله علیه آورده اند که فرموده ای رب انظره اعرض تا فرشی هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیز تر باشد از دل بنده مؤمن زیرا که هیچ عطیه بر خلق را که است  
فرمود عزیز تر از معرفت خود پس عزیز ترین نعمتها نیز عزیزین مکانها بخدا اگر مکانی بودی عزیز تر از آن معرفت خود را در آن نهادی و فرمود خستین نعمت بنده که عزیز ترین مکانها از  
حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در جای نشاند بدر کند و بجای آن دیگری را بنشاند و چه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت  
و باقی است و عمل ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان و در دوزخیان در بهشت و دوزخ بموجب نیت است که دائمی است و اگر بعد از عمل بودی همان قدر از زمان بودی که  
عمل کردند و چه رابع آنکه در عمل ربا عارض شود و بدان معلول فاسد گردد بخلاف نیت که در باطن است در پایدان رها ندارد و در آثار آنکه که ملائکه چون اعمال بندگان با آسمان  
می رسد حق تعالی بالبعی از ایشان میفرماید ان تلک الصحیفه ان تلک الصحیفه بنید از آن صحیفه را بنید از آن صحیفه را آن ملک مکوید بار خدا یا من تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما  
آفرانیدیم و دیدیم و در دیوان حسانت او ثبت نمودیم چگونه آنرا بنید از ایم خطاب آید که کم یرو به و جی نیت است آن بنید آن عمل رضای مرا و بعضی دیگر از ملائکه ظاهر آید  
الکتب لفلان کذا و کذا که انبویس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوند این بنید کار نکرد و چگونه نویسیم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است و چه  
خامس آنکه اعمال خیر سجد و اندازه است و نیت مؤمن همه متعلق است و میخواهد که همه را اوج دارد اما عمل همه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیت و خیرات طاعت  
در نیت او محدود و منحصره و برین قیاس نیت الکافر مشر من عمل که نیت تمامه معاصی دارد اما عملش محدود و منحصره در بعضی از آن است کذا قال بعض المشایخ الصوفیه  
چون نباشد پاک اعمال از ریا هستی حاصل چو نقش بر آبرو هرگز نیت عمل اخلاص نیت در جهان از بندگان خاص نیت هر کار کار از برای حق بود کار او  
پروسته باره نق بود پاک کردنی عمل را از ریا شمع ایمان نور باشد ضیا و بالله التوفیق کتاب الانبیاء ایمان در شیع چهار تست از گردن و اعتقاد و کلام  
بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده و بنده کان رسانیده و آوردن وی از اربعین معلوم شده و گردن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گویند هر چه محمد  
رسول الله صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بر حکمی که کرده و هر چیز که آورده ایمان آرند و بگویند ایمان اجمالی در سبیل  
اتصاف با ایمان کافی است ولیکن در جواب ایمان تفصیلی اتم و اکمل است و باید دانست که مجرود انستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بر تریقه  
که مراد بدان در اینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا که میدن گویند زنده و باطن بر آن قرار و آرام بخیر و تا حال اهل نکر و خدا که دین و دانسته بر او سجده و انکار می فرستد و با حق  
صحافت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفر می و در زنده نیردن رود چنانکه فرمود و سجده و انکار و استیغاثنا القسیم و فرمود و غیره که کافر فون انباء هم محض  
ایمان پس تصدیق فعلی است و اقوال از زبان شرط اجای احکام است اگر فانی از آن نباشد مثل لکنی و اگر با نیک ایمان آورد و همان ساعت بمرد و در اینجا قسمی دیگر است که با وجود  
تصدیق و اقوال چیزی کند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجد و صنم و شد زنا و افشاء آن پس مرکب این امور نیز حکم شرع کافراست اگر چه فرضاً تصدیق  
و اقوال داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال و است و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بر وی اطلاق یابد و صاحب و مؤمن است  
خوانند اگر استخفاف و استخفاف محبت نیکه اگر چه صغیره بودند مذهب اهل صفت و جماعت اینست و صحابه و سلف هم برین اعتقاد بوده اند و فاسق مؤمن می گفتند و چنانکه  
اسلام بروی اجرا نموند و در مقابل مسلمانان و فن میکردند و از بعضی سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلبت و اقوال بالمسنان و  
عمل بالارکان مؤل و ایمان کامل است و بر همین مجهول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگر چه بعضی ظواهر را تائید می نمودیم





غیبت نیز وضیت کردن نذاشتن شکننده صوم است و روزه کامل آن است که جمیع اعضا و حواس را از انار فرموده شرع باز دارند و رمضان مشق از رمضان است بمعنی کرم کردن و سوغتن و چون در روز قیامت که اخف نفس است باین علقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اجتماع شرع بود و گویند که در وقتی که تعین اسمای مشهور می نمود در آن وقت بود که رم بود و تابستان و الله اعلم و صحیح البیهق پنجم از ارکان اسلام این است که قصد کنی بخانه کعبه و بکلمه اری مناسک حج را آن است و صلی الله علیه و آله سبب کفر حقانی رفت و راه یافت بسوی دی و مراد با استطاعت نزد اکثر علمای زاد و راه است و نزد امام مالک بر کسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در دی سلامت است اگر در موسم نشیند و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نکرد و در حدیث آمده است که افضل تهنیت کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض ارواح انبیان بی واسطه ملک میکند قال چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم حقیقت معنی سلام را بیان کرد گفت آن مرد صلوات راست گفتی حقیقت اسلام همین است که بیان کردی فحجبنا له جسأله و یصلی علیه و سلم میگوید پس شکست داشتیم با حال انحرور که میرسد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و قصد کنی میکند و چه رسیدن نظر بر دلالت بر جمل و نادانی دارد و قصد کنی باین عبارت اشعار بر علم میکند و بحقیقت جای شکست نیست زیرا که جبرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن حضرت بپرسد و وی صلی الله علیه و سلم بیان کند و صحابه بشنوند و تجدید آریا و گیرند این در آخر عمر حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود قال فلخبرنی عن آلهمان گفت انمود پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن قومین با الله حقیقت ایمان اینست که بکرمی بخدای تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلویه و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع تعالیات و امارات حدوث و ملائکه و ایمان آری بفرشتگان الله تعالی که اجسام نورانی اند قادر بر تشکل با اشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بیفرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و بایه صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است و کتب و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او بنده و از حرف و صحت و فرستاده آنها را بر پیغمبران خود با سجا و حروف و اصوات در الواح یا بر لسانه ملائک یا بی واسطه ملک مسجج از و رای حجاب و همه کلام خداوند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها است از حیثیت فصاحت و جامعیت و گفته اند مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیت و سی بر ادیس و ده بر آیه و دو بر ایهیم باقی چهار کتب مشهور تورات و زبور و انجیل و فرقان و الله اعلم و در مسئله ایمان آری بی پیغمبران و وی تعالی که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید کرده و بنفحات و آیات و واجبات ایمان آوردن همه انبیای بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تتریه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص از اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود و علیها السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بجهل و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت صبیان کرده و عقاب نموده یعنی بر علو شان قرب و است و مالک را میرسد که بزرگ اولی و افضل اگر چه بجهل محصیت نرسد به نبوت خود هر چه خواهد بگوید و عقاب نباید دیگر را مجال نه که تواند گفت و اینجا ادیست که لازم است رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت بعضی انبیاء که مقربان درگاهند خطاب می رود و از جانب ایشان که بنیان کان خاص و نیکو اوضاعی ذلتی و انکساری صادر کرده که موجب نقص بود یا را نباید که در آن دخل کنیم و بدان تکلم نماییم و محل اعتقاد در حق سید انبیاء صلی الله علیه و سلم آن است که هر چه جز مرتبه الوهیت و مقام او است حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل و الیوم الآخر و ایمان آری بر در پسین که آخر از منته محدوده است و آن عبارت است از مدت دیدار از بعد موت تا قیام قیامت یا در آن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب و جواریم آن و علامات قیامت و نفع صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است و قومن بالظن و خبر و شتره ایمان آری با کرم حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هر چه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضاء و قدر و ارادات او است چنانکه فرمود و لا تقل شیء من خلقه قطره و ما وجود آن بندگان را امر و نیکو کرده و بندگان را در فعل کسب و خلی داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عقاب عیال او و خلق اسباب و ترتیب سببات همه بتقدیر او است و این مسئله و هر چه در باب ایمان مذکور شده در علم مبین شدن و مبین گشته است و در باب الایمان بقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود انشاء الله تعالی و طالب صادق را باید که حاصل مسائل آرای قبل و حال اهل بحث و جدال تحصیل نماید و در سنگ و شبهه نیفتد و آنچه ضروری است بدان در رساله تکمیل الایمان فی تقویته الاقناع بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعضی ذکر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام است و مقدم بر آن چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرده که مرتبه تکمیل و تجوید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود قال صلوات قال فاخبرنی عوالم الله گفت انمود بان حضرت از دست گفتی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و اگر در چه حالی نداده و مرتبه کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام از ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد ما امر دین به تمام و کمال مبین کرده و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد یکی کردن بر مردم با نعام و

اگر ارم و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و ایقان و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا کو یا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بنفس  
و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است قال گفت انصرت  
صلی الله علیه وسلم در بیان حقیقت احسان آن حضرت صلی الله علیه و آله احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنانکه کو یا می بینی او را و شک نیست  
که کسی را که این حال باشد در نهایت همیت و تعظیم و اجلال و حضور و خشوع و جفا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و مستغرق  
در دریای ذوق و حضور و فرد تر از آن مرتبه مرقبه است که آگاه بودن است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بن چنانکه فرموده ان لم تکن تراه فانه بواک پس اگر  
نیستی تو باینحال که کو یا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی زین که می بیند و می ترا در این صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکات و ضبط  
و رعایت افعال و احوال و ادب و طاعت و عدم التفات به بین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیته و مشاهد احوال او است  
استاده باشد مجال بیفیدی و ترک ادب بردی تنگ کرد و آنکه با وجود آن ماضی و مشاهد جمال پادشاه بود او را حال دیگر و حضور وی و لذتی دیگر باشد که فوق آن مقصود نبود  
و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم و جعلت فوه عینی فی الصلوة و مقام اول است و بالاتر و کماله از مقامات تمامه عابدان است ثم فثم  
و بالجهل در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه بجهان قدر که ابرای ذم کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نکرد و دیگر آنکه احکام ارکان و شرائط را  
آنرا بجا آورد که موجب حصول رضا و ترتیب ثواب جزئی گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی متمنی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهد معبود و حضور ذات  
اقدس و می مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و احکام قربات است محاذاتی معنوی بقدر ذات الهی تعالی نشانه حاصل است که باطن بنور انیت آن بنور  
میگردد که کیفیت آن جزء بذوق نتوان یافت رزقا الله و ازین حدیث امکان رویت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا به ترک محب جسمانی ازین  
محدوم و محجوب است و چون این حجاب بر افتد کائنات تراه انک تراه کرد چنانکه در آخرت واقع شد سترون و ترکم يوم القيامة السجود و لهذا در حدیث رویت  
و صحت کرده اند بحفاظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری تعالی است در بهشت یعنی تا ملک شهود ذات بهم رسد و غنمی و مستعدیت  
بصری گردد که قوت بصیرت در وی در آن نشاءت ابداع خواهد یافت قال صدق گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کردی  
بدانکه بنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده بعد از اشارت بفقهاء است که متضمن بیان  
اعمال و احکام شرعیه فرجه است و ایمان اشارت با عقائد است که مسائل اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه  
الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشایخ طریقت باین اشارت کرده اند راجع بهمین معنی است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری  
تمامی نه پذیرد و صورت بنبد و تصوف بی فقه صورت نه بند زیرا که احکام الهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق  
توجه تمامی پذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نکرده و بر مثال روح و جسم که هیچکدام بی دیگری وجود یکدیگر و مکان نیز در و از اینجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من  
تصوف ولم یفقه فقه تزلزل و من تفقه ولم یصوف فقه تفسق و من جمع بینهما فقه یحقق کمال جامعیت این است باقی بهر تزییع و ضلال التوفیق من الله الکریم تعالی  
و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین بهمین کشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرده تا تنبیه کند و باعث برانجام عبادت  
و تحصیل کمال چنانکه فرموده قال فلخبیرنی عن الشاعه گفت انما بدنا نخرت صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده  
از وقت قیامت که قیام خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن کونید که قیام او یکایک شود در ساعتی یا بجمیع آنکه با وجود این همه  
طول و امتداد از روح تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی پاره از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم یکروز و نیم و چهار روز  
روز و شب قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما للسؤال عنها ما علم من الشاغل بخت انکس که پرسیده شده او را از وقت قیام ساعت و امارت  
از کسی که پرسیده است یعنی بستم من و امارت از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل و مسئول بهمین حال دارد که از آخر خداوند تعالی کسی نداند و وی  
تعالی هیچکس را از آنکه در سئل بران اطلاع نداده قال فلخبیرنی عن اماراتها گفت پس اگر علم بوقت آن خطاری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانههای  
قال ان تلک الامه و بنها گفت آنحضرت یکی از نشانههای قیامت این است که بزاید و مالک و مری خود در تداویل و بیان مراد از این عبارت شمرند اهل  
است اکثر آنند که مراد بدان اکثر است اتحاد سراری است و پیدا آمدن داه و از آنکان که نسبت بهادران خود و بخت نسبت بهادران مولی و سید اند و حکم مالک آن  
باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت مسائر و راجع با ولادت است و یا باعتبار تصرف اولاد در مال و اهل در حیاتش با ذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادت و علامت  
بودن این حال مرقمیت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از اثره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مضی بخروج از انتظام احوال و  
فساد و اختلال است یا بجهت ستم زام آن کثرت جفا و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد مادران خود را اند کرده و  
ساخته میارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نکرده که مادران ایشانند خود و ایم و ستم بر ملک باشند و اگر ظاهر نکرده بعد از مملو کثرت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت

جهد و باعث استیلاى مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هر کالى را زوالى در پى است محروم از منزهات و انقطاع دور و ملت اسلام گردد که علامت قيامت است و يا بجهت استکرام سوء ادب و اولاد يا اجناس و حقوق آنها و معاشرت کردن ایشان مثل معايله ملاک و مساوات اگر کونين که کثرت جاد و استیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسيار بود و ظاهر آن است که علامات قيامت در آخر زمان پيدا گردد و جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است نسبت آنچه گذشته و اگر در آن وقت نیز بعضى از علامات قيامت پيدا آید و در نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جاد و استیلا بیشتر از پیش تر گردد و الله اعلم و بعضى کونين که این اخبار است به بیع اجناس و در آخر زمان فساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که کثرت تداول ایدى و ترواد مشتريان بدست فرزندان افقه و مضمرین طه الاقره تنها و صادق آید و بعضى کونين که این کنای است از راین داهن طوک و امرار که چون طوک و حکام شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان طوک و مساوات شوند نسبت بانها و این نیز در آخر زمان پیداشد خصوصا در اشامى دولت بنى عباس و رؤسا و اکابر اگر گفته شود که ربهها تا که برای تانیش است بجهت گفته نه ربهها و حال آنکه تصویراتی که کرده شد شامل ذکور و ناث است جوابش آنکه موصوفش نفس نائمه است له لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و ناث است و نیز رب نکت ازجهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالى اگر چه اطلاق رب باضافت بر غیر وى سبحانه آمده با مودلت است و چون حکم در وى چنین است در این طریق اولی خواهد بود و در وایتى بعلم آمده بجای ربهها و لعل نیز معنی رب و سید است و اگر معنی روح بود نیز به بعضى تو جهات مذکوره صادق است چنانکه کسی کنیزی در بندگى آورده و او را مادر خود نامداشته و فرج نماید و طمى کند یا در صدد راول ابا و استخفاف داشتند از و طمى اماء و رخت میکردند و در حرائر و الله اعلم و این توحى الحفاة العواء الشاؤیکر از علامات قيامت آن است که بهینى توامى مخاطب برهنه یا بان برهنه شان فقرا چنانندگان کوسفندان را بعضى بهینى فقیر بنوا را یا این صفت که بتلاوتون فی البغیان تفاخر و کتب کنند بر یکدیگر دنیاها و خانهها بعضى فقرا و بادیه نشینان که همیشه فقیر و خافه و ندلت در میانها میکردارند و کوسفندان که اقترار اموال عرب است میچرانند مغرزه معتبر کردند و در شهرها ساکن شوند و خانهها بلند بنا کنند و یکدیگر تفاخر نمایند و این نیز علامت قيامت و نشان آخر زمان است که موجب اختلال دلی انتظامی جهات عالم و باعث عزت و بزرگى اراذل و اسافل و جهال و سبب فخارت و اهاننت اعالی و اکابر و علم است آورده اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که باعن جد موروث بود و مناسب حال هر طایفه بود میداشت و تغییر و تبدیل را بدان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت و این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا آنکه باشند بیره و در بختمند ترین مردم در دنیا لیجان و بیخردان و نیز آمده است که از علامات قيامت است که میکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده نمایند که علامت قيامت از صغیرى و کبرى بسیارند چنانکه در باب اشراط الساعه بیايد انشاء الله تعالى و لیکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کرده باشد و الله اعلم قال گفت عمر بن خطاب ثم اطلب این سوالها کرد و نمود و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس روان شد فلیثت ملبا پس در نکت کردم من زمانى درازى نرسیدم از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که اندر که بود تو پرستی گفته که ما و ساعى طویل است یعنی درازى و کوتاهی امر نسبی است در مثل این نصیب و و غریب اقتضای حال و مقتضای طبیعت استعجال در استفسار و سوال و مى بود و صبر زمانى قصیر و تقلیل در وى کثیر و طویل بود و در روایت ابوهریره آمده که نیت داد انمود پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم باز کرد اند و بیا رید و ارا پس رفتند تا باز کردند پس ندیدند چیز ثم اطلب قال پس برگشت آن حضرت مرا یا عمر اذ و چه من السائل اى عمر آید وى باي که بود این مرد سوال کننده قلت کفتم من الله و سؤله اعلم خدا و رسول خدا و انا تراند بدان و این را صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان استفهام و استعلام میکرد این کلمه میکفتند و داد و ادب و دانش بدان میدادند قال هذا جبرئیل گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبد الله اناکم بعلکم دینکم آمد شما در حالى که تعلیم میکنید شمار این شمار و قواعد و احکام انرا و سنا و تعلیم در اینجی جبرئیل بحسب باعیت اوست بسوال بر بیان آنحضرت جواب ابر او شنوایند آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل وحى و مبلغ علم است نسبت تعلیم بوى حکم حقیقت دارد غایتش در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید علم بان بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت نام این مجموع است و کاهى دین بر اسلام مخصوصه نیز اطلاق یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز با حکام فرعیة فقهیه تخصیص مى یابد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت کونین این هر سه نیز شعب و اجزاء دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند و حقیقت آن بر شند و آنچه شنیده اند عیان نادریا بنده چیرى و یکم مغائران با بجهل دین یکی است و در پیش و دهر که غیر این فقه خطا کند و الله اعلم بالصواب و واه مسلم روایت کرده این حدیث را مسلم ذکر چرخارى نیز آنرا روایت کرده است و لیکن نه از عمر پس در اصطلاح حدیث متفق علیه نباشد و بخارى و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره بنز روایت کرده اند و لیکن با حدیث عمر مخالفتی در الفاظ دارد چنانکه گفت و واه ابوهریره رضى مع اختلاف و روایت کرده این حدیث را ابوهریره با مخالفتى و مغایرتى که با حدیث عمر دارد و وجهه و در حدیثى که ابوهریره روایت کرده است همچنین آمده که و اذ انیت الحفاة العواء الصم الهم ملوک الارض و نشان قرب قيامت آنست











فصلوا ذلک پس چون بکشید ایشان شهادت و نماز و زکوة را عصبه و امنی دما هم و اموالهم باز دارند از من خونهای خود را و مالهای خود را الا تقبلوا الاسلام  
 بکری سمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگر را بکشید یا زنا کند مثلا و اگر حکم شرع بقصاص و حد باید کشت یا مالی که بر وی واجب است ندیده ال او باید گرفت و حبس  
 علی الله و حساب ایشان در آخرت بر خداست عزوجل یعنی با حکم بظاهر اسلام و می بینیم و خون و مال و امعصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد و خدا تعالی دانا  
 است بدان حکم در آخرت باطن و منی خواهد کرد متفق علیه این حدیث روایت بخاری و مسلم هر دو است الا ان مسلما لم یذکر الا بحی الاسلام که اگر مسلم نطقا  
 بحی الاسلام ذکر کرده است و این حدیث دلیل است بر قبول توبه بدان و زندیقان که اگر بیایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخیر بگذریم  
 و علما را در این حدیث احوال است که طبعی از ذکر کرده و واضح احوال قبول و احوال دیگر که یکی الحادی کرد و ناسر کفایت و زود از آن بکشت و بر غلب توبه کرد قبول کرده شود و اگر  
 صحت است و تخر و دوازده سرطان ماضی وقت میکند قبول کرده شود و الله علم و انما گویند توبه ایشان قبول نیست مراد است که ایشان را البته میکشیم اما اگر در واقع توبه وی  
 صحیح است در آخرت سود خواهد کرد و عین رضای الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی صلوفا کتبی میگذارد نماز را یعنی نمازی  
 که درین اسلام است و استقبال قبلتنا و روی می آرد بقبده که کعبه است و اکل ذبیحنا و میزد و زچ کرده شده ما فذلک المسلم الذی له ذمته  
 الله پس بکس مسلمانی است که مراد است محمد و امان و ضمانت خدا و ذمه نام بکسر زال میگذارد و امان و ضمانت و حق آید و این همه عالی نزدیک یکدیگر اند  
 و اهل ذمه و ذمی که میگویند بهم ازین جهت است که در عهد و امان و ضمانت مسلمانان در آمده اند فلا تخفوا الله فی ذمته پس عذر و عهد شکنی میکند خدا را در ذمه  
 او سبانه و تخف و اطمینان و سکون فلو کسر فاست از انضا بعضی عذر و عهد شکنی کردن و اکتفا به کرایه سرچیز کردن ذکر ارکان اسلام از شما دین و غیر آن بجهت است که  
 این سرچیزها نامی درست است بر اسلام و تمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بگذارد و چنانکه مسلمانان میگذارد دلالت دارد بر اعتقاد وی به نبوت محمد صلی الله علیه  
 و سلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد و گویا او را نیز ذکر در جهت است که امر قبله مشهور است مخصوص نماز  
 بخلاف قیام و قنات که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اهل نبی نیز از غیر مسلمانان و بیرون و بیرون را میفرزند و اهل البغدادی و عین ابی هر برة رضی الله عنه قال انی  
 اعز ابی النبی بدو پیشین غیر صلی الله علیه و سلم فقال یکنتم ان اعز ابی یا حضرت دلتی علی عمل راه نام او مطلع گردان بر کاری که اذ اعلمنه و دخلت  
 الجنة چون بکنم آن کار را در ایام نبوت را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آن عرابی فذلک الله ولا تشک به مشیبا پرستش میکنی خدا را و شریک نمی  
 گردانی با وی چیزی را اینجا شرا و دین ذکر نکرد از جهت شرف آن سوال از عملی است که بعد از شهادت است و مراد با شریک یا پرستش بت است یا ریا که در وی نیز شریک  
 میکرد و اند خلق را سجد و لهذا در احادیث از اشک اصغر خوانده اند ظاهر دین حدیث این معنی است بعد از آن بیان کرد عبادت را بقول خود و تقسیم الصلوة  
 المکوبة بر پامیداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان و نفوذی المکوبة المفضضة و میدی زکوة فی را که فرض کرده شده است زکوة  
 نام همین فریضه است و مراد بکوة اینجا صدقه است و نفوس و رمضان و روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد و دیگر فرائض را نیز که آن در اصل نجات از آتش است  
 و در آمدن بهشت کافیت و شاید که فرائض در آن وقت زیاده بر این نبود و چون آمد مطالب اضل در آمدن در بهشت بود قال گفت و الذی نفسی بعد  
 سوگند آن خدا که تعاقبش در دست قدرت اوست لا اذ بد علی هذا مشیبا و لا انقص منه زیاده بکلم بر این عبادات که فرمودی چیزی را از فرائض و انقصا  
 بکلم این فرائض چیز بیا صاحب این حال ناجی است بی شبهه اگر چه ترک سنی بود و ترک فرائض خیرات از مراتب و درجات محروم یا مراد زیادت بر حد شرع  
 است و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد است که زیاده نمیکند در سوال و نقصان بکلم در قبول یا این سبیل رسول فرمودی بود پس سوگند خود  
 که زیادت و نقصان بکلم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این کلام نیست است از مبالغه و شدت در اخذ و اتمام با مر شایع و حقیقت کلام مراد نیست فلما و لی  
 پس هر گاه که روی گردانید آن عرابی و پشت داد و بر رفت قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم من سره ان یطالی رجل من اهل الجنة کسی که شامیکرد  
 او را نظر کردن بموی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میخواهد که پشتی را بریند فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بموی این مرد و ببیند او را چون آنحضرت صدق و یقین و حقیقت او را  
 با حکام دین مشاهده فرمود و بشارت داد او را به بهشت متفق علیه و عین سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت سفیان بن عبد الله ثقفی طائفی که صحبت  
 عال عمر بن الخطاب بود بر طایف رضی الله عنه گفت فقم یا رسول الله فل لی فی الاسلام فلا بکبر برای من در باب اسلام و ایمان سخنی که لا اسئل عنه  
 احدا بعدک محتاج نشوم که پرسم از آن سخنی که بعد از تو یعنی جزو با بعد از رفتن تو از عالم و فی و ابی غبر له و در روایتی بجای بعدک غیر آمده  
 و این روایت بسین معنی اول است قال گفت آنحضرت در جواب وی فل آمنت بالله ثم استقم کوا ایمان آوردم بخدا پست استقامت و زبر آن یعنی  
 کوا پس ده بود صانیت حق با صفا و صفات و احوال او و تصدیق کن او را و آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل است تمامی آن چیزها را که بانی ایمان  
 باید آورد پس از آن التزام کن که حق قیام نمائی و بر آن استقامت و رزی و استقامت ملازمست کردن انسان است ماه راست را و بر راست استادن و در اینجا سبای  
 آورده است حرج اوله و نواح را بر وجه دوام ثبات و اعتدال بی زین و فتور در قیام کسخت استقامت الامر معتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استواری است و متابعت حق بر هیچ

[illegible]

و قد عبد القیس آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از شرب و غزو و حضوره منوعه که ذکر آن بیاید فامهم باریع و فاهم عن اربع بر فرمود آن حضرت ایشان را چهار خصلت  
 و باز داشت ایشان را از چهار خصلت امهم بالا همان بالله وحده امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنها قال گفت آنحضرت امتد دون ما الايمان بالله وحده  
 بایمی در یابید صیبت ایمان بخدا تنها قالو الله و رسول الله گفتند خدا و رسول خدا و انما است این ادب صحابه بود و در حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم چون چیزی پرسید  
 و به بر آن این که گفتندی اگر چه جزو دین می دانستی قال گفت آن حضرت ایمان آوردن بخدا تنها ان لا اله الا الله و انما است بایست  
 خدا تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و اقامه الصلوة و اداء الزکوة و صیام رمضان و چار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج ذکر نکرد و وجه آن مکرر گذشت  
 بر ایمان بخدا ان فی ربین چار چیز که ذکر آن بایست اینها اسلام است و قول و امان بطول الخمس من المعتم و امر کرد باین که به سید حسن از غنیمت و زیادت که بر آن جاد بجهت  
 اهتمام بزرگان بر کلام ایشان اهل جا بوده اند و مجامع بیکر ضد بخاد و بعضی گفته اند بختی آن چار اقامت صلوة است که با عطای نفس چار پیشو و ذکر شهادت برای ترک است زیرا که  
 قوم مومن بوده اند و مقربان و برین و با عطای حق داخل ایمان بالله و حده باشد و فاهم عن اربع جمع جاست از سوال شریبه و گفتیم که مراد بدان شریبه و طلسم و غیره  
 است پس بنی که در چهار ظرف چنانچه فرمود عن الحسن بنی که در وقت نیت عای بعد و سکون زن و فتح فو قانیه کوزه سبز الدماء و بنی که گران و با بضم مال و تشدید بای موحده  
 مودوده که دوی نیز ظرف خمر است یا که بجهت یا حرامی که بر شکل آن باز اند و انفس و بنی که در ان تغییر بفتح نون ان تغییر بمنی کا ویدن و مراد بفتح و فتحی است بجا وند و در وی شایسته  
 حالفت و بنی که در از رفت بضم می و فتح نون و فای شده بفت هلا کرده شده و زفت بکسری می و سکون فاجزی است که بکشتی و مانند آن بالند تا آب نه در آید و از آقا و قریه کرکیزه و قال  
 لخطوا هن و اخبه و بنی که در ان گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در این احکام بایان نکات را باین شیوا و خبر بید باینها کانی را که پیش شامند متفق علی که  
 و لفظه للبخاری باینکه مراد بنی از این ظرف یا بنی از استمال اینهاست مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از تشبیه بشار بان حمز و اوائی آن یا بنی است از نفع و غلبه انداختن و ران زیرا که تشبیه  
 و اسکار و درینها بشی می آید و لهذا در حدیث آمده است که اعتبار در شکما بکنی بجهت آنکه تشبیه و اسکار و ران می کشد و کمتر می آید و با و جود آن جمهور بر آنست که حرمت آیین در ابتدای اسلام  
 بود که مبالغه و نهایت و در تحريم خمر و قلع و قمع آثار و مو و آن بیشتر بود بعد از آن این حکم نسخ شد و عین عبادة بن الصامت رضی الله عنه بضم عین و تخفیف موحده از نقاب می خفا  
 بود حاضر شد و عقبه اولی و ثانی را و بر در طویل جسم میل بود و یکی از آنها که جمع کردند قرآن را فرستاد و او را عرضی الله عنه بشام قاضی و معتم و ذکر او در آخر کتاب  
 و در سامی بل بدربیا یقال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبادة بن صامت که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و حوله عصبه من  
 اصحابه و در آن حضرت جماعت بودند از یاران وی عصابه کبر عین جماعت از ده تا چهل یا چو نون لا تشکروا بالله مشبهات مباحیت کنید و عهد کنید را  
 و معتقد بنید باین و فصل مباحیت از بیع است که با هر که عیدی بند و با کسی میفرودند ذات خود را بدست و می چنانکه در بیع بدست بدست میزنند و مباحیت نیز عادت بن  
 جاری شده پس سزا بید بجهت کشید که بکسر یک نکر و اندید بخد چیزی را و با شراک پستی است یا با و عمل و لا شریقا و در وی کشید و لا نونوا و نون کشید و  
 لا فصلوا و اولاد کسر و کشید اولاد خود را چنانکه عادت با طیت بود که اولاد و در از خوف فقر می کشند و لا ثانی بجهت ان فصل و نه و نیارید و نکوید و غی را که  
 پیدا میکنید او را باین بیع کسر و اولاد کسر میان و دستای خود و با بای خود یعنی از ذاتهای خود و دست و پا را کثایت از ذات دارند چه بتان و افزایان باشد که انیش  
 خود پیدا کنند و مراد از آن پاک و مبرا باشند یا پیدا میکنند اول با و فخر و زو و بنا بر یکانهای فاسد و دل آدمی چون رسیدن است میان دستها و پا است یا بکسر نسبت افتاد است  
 و با بجهت آنست که اکثر کار و بار بدست و پا میشود اگر چه جمیع اعضا در آن دخل دارند و این برسد و در اصل مقصود یکی است یا معنی پیدا کردن میان دست و پا با بای خود آنست  
 که اشکارا بر وی مردم میکنند و او بجای می و بر وی میدهند و لا فصلوا فی معروف و بیضا فی کشید و در امر یکیشاخته می شود و در شرح وجود او یعنی در امر مشروع و مقابل  
 آن منکر است که شاخته می شود و در شرح وجود او یعنی از امر مشروع و فو فی منکم فاجز علی الله پس کسی که و فکنا بین مباحیت پس و لا لازم است بر خدا که بغض خود را با آن مید  
 و من ضاب من ملک مشبهات کسی که برسد و بکند ازین کنا بان مذکور غیر اشراک چیزی را فو فب بد فی الدنیا پس عتاب کرده شود و بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده شود و  
 سزا داده شود و بر آن فو کنا و له پس آن عتاب کردن کفارت است مراد و بسبب محو و عفو آن کناه شود و در آخرت بر آن عتابی نه بند و من اصحاب  
 من ملک مشبهات کسی که در چیزی از آنان شمس الله علیه پیر پوشید او را خدای تعالی بروی بی ظاهر نشد کناه وی و مد زده نشد بر آن فو الی الله پس وی بی کاری  
 معفو است مگر خدا ای مثله عفا عنه اگر خواهد خدای تعالی در گذرد و روی و عتاب نکند و ان مشا عافیه و اگر خواهد عتاب کند او را و این مذنب اهل سنت و جماعت  
 است و نزد مقتدر واجب است عتاب ماضی و عفو و مغفرت نمیباشد و این حدیث حجت است بر ایشان فبا عناه علی ذلک پس بجهت کردیم و عهد  
 بستیم آنحضرت بر این شرط که مذکور شد متفق علیهم و عن ابی عبد الله محمد بنی رضی الله عنه صحابی مشهور است از اصحاب شجره از بنی خدره بضم غای مجری بنی است از  
 الفضل اهل مشایخه او خلق است و دوازده غره همراه آن حضرت خوا کرد نام او محمد بن مالک بن سنان است و پدر او نیز صحابی است قال خرج و رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 خدی بر من امیر خدی صلی الله علیه وسلم فی اخی در روز عید قربان اخی بفتح میزه و سکون ضا و جمع اضماره است و وی در اصل نام کوفندی است که قربانی کرده شود  
 و بر روز بخیر اطلاق میکنند او فطر شک راوی است که در روز عید اضحی یا عید فطر برآمد الی المصلی مبری عید کا فطر علی التمسک پس گذشت آن حضرت صلی الله علیه وسلم





















[illegible]

[illegible]

در ابتدا ای اسلام که نخستین  
دین زاده آید است  
یک سالانی در دوزخ قرار  
نخستین دین است که نخستین



خاست که در حال حضور جمعی است خصوصاً ما بر حجت و بر رجالت و بر نبوغ و بر معنی غارت کردن و بغیر آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی تحمل است و لا یصل احدکم من قبل  
و هو من و جانت میکنند یکی از شما از ضمنت هسکامی که جانت میکنند و حال آنکه در این است غلول جانتان ضمنت و در دیدن از آن پیش از ضمنت و معنی غلول جانتان نیز آمده و سابقاً حدیث  
گذاشت که لا ایمان لای احدک فاما کما کرس و در دارید و در دارید خود را از این گمان مذکور منقذ علیه و فی و اید این عباس و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده و لا  
یقفل جنت قبل و هو موثق و یکش و یکش نیکامی که یکش و حال آنکه او من است فال عکوه فقلت لابن عباس گفت عکوه که خادم و مولی و کتاب این عباس بود و او می نداشت  
کنتم اربع باس اسکت بنوع الایمان منه چو یکشیده میشود ایمان را از پنج خصل فال هکذا گفت اربع باس اینچنین کشیده میشود و شبک بین اصابعه ثرا و چهار باس شبک  
اربع باس میان انگشتان خود و در یکدیگر در آورد و انگشتان را از یکدیگر از برای نمودن صورت بر کشیدن میان کنخت مخلوط مزوج بود با ذات آدمی پس از آن  
بآمد فان تاب عاد الیه پس اگر توبه کرد و برگشت از آن حصیت باز میکرد و بوی وی و شبک بین اصابعه و باز در یکدیگر در آورد و انگشتان را برای نمودن صورت و در ظاهر  
حدیث است که در ایمان چهار توبه حصیت است مگر آنکه از توبه معنی لغوی وی دارند که رجوع و برگشتن است چنانکه در آن حدیث ثانی از حدیث ابی هریره یا یکدیگر چون بیرون آید از آن محل با  
می آید ایمان و قال ابو عبد الله گفته است بخاری در توحیه این حدیث و تطبیق فی مذهب باطل سنت و جماعت و ابوعبد الله گفت بخاری است علیه السلام لا یكون هذا مؤمناً فاما  
نیایشان این شخص کنه کار سلمان کامل و لا یكون له نور الايمان و نیایشان را در رجالت نورانیت ایمان که مراد بدان کمال است هذا اللفظ البخاری این عبارت گفته شد  
عبر عبارت بخاریست و با معنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال است و باطل شد که بعضی مردم گمان میرند که عمل نزد محدثین چه و ایمان است و این عبارت  
می آید که لا ایمان تصدیق بالجماع و اقوال باللسان و عمل بالکان این عبارت صحیح است ماضی ایمان کمال است نزد ایشان و نزد همه باطل سنت و جماعت و این سخن در مواضع دیگر شرح تر و  
در این تراز این گفتیم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اینها ثلث نشان منافقین خصلت است و آدم مسلم را دیده که کرده است مسلم این عبارت را  
و ان صام و صلی و زعم انه مسلم و اگر چه روزه میدارد و نماز میکند و دعا میگوید که من مسلمانانم فاما تعظا پیر بعد از اختلاف بخاری و مسلم زیادت و نقصان این عبارت  
اتفاق دارند و روایت این سچیز که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان منافق گفته است اذا حدثت کذب چون سخن گوید دروغ گوید و اذا وعد اخلط چون وعده کند خلاف کند  
و وفا کند آنچه وعده کرده است و کذب ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این بقدری است که وعده کند نیت خلاف و وفا می وعده از کارم اخلاق است و تفصیل آن را با ابوعبد  
باید و اذا اوثق خان چون بامانت نهاده شود چیزی یا سخن نزد وی و اعتماد کرده شود بروی خیاات که این خصلت ایشان منافقین است جمیع اینها تنها و بر هر تقدیر صاحبان  
خصلت بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آنست که این صفات لای تنافقان است و نه ارباب حال مسلمانان آنست که از اینها پاک و مستبر باشند چه در دنیا باطنی باطن ظاهر است چنانکه منافق را  
دل باز بان کی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مهربان نباشد تا مباد ایمان جو گیرد و رفته رفته بحقیقت نفاق کشد و باطل وجود علامات نفاق تسلیم و  
نفاق نیست و بحقیقت مراد انداز و تخذیر مؤمنان است از انصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ است بر ایمانی که این صفات دارند و بعضی گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و بعضی گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشان او صاحب را بر اینها منافقان است که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه و سلم مذکور صفات ایشان تا اجتناب کند و بپرد  
باشد از صحبت ایشان و تعیین باینها ماکر و ماضیت نشوند و باعث پیمان شکرد و از بیجا معلوم میشود که در مؤمنان صاحب این صفات خود و وجود اول ظاهر است منفی علیه  
و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اربع من کن فیه چار خصلت مذکور که هر کس باشد این چار خصلت در وی کان منافقاً خالصاً باشد که  
منافق مادی و غیر شرایان و من کل فیه خصله منهن و هر که باشد در وی یک خصلت از این چار خصلت کان فیه خصله من المنفاق باشد در وی یک خصلت از اینها  
و بهر قیاس و در هر حقیقیدها اما آنکه بگذار آن خصلت را و آن چار خصلت این است اذا اوثق خان چون بامانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بروی خیاات کند و اذا حدث  
کذب و چون سخن گوید دروغ گوید و اذا اهدى عدو چون همدند بشکند عدو گسستن دیکت یعنی خلاف وعده کردن است و وفود فی امر از اوست و اذا خاصم خصمه  
چون جدل کند و بکار کند با هم دروغ گوید و سرکشی ورزد و بنا کند منفی علیه و عن ابی هریره رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المنافق  
کالشاة العائرة بین الغنمین حال منافق و مثال او مانند کوسپندی است مثل چتر و دیبمان و و لک و کسند نعم الی هذه موه ترو میکند و میرود بسوی این که بکار و الی هذه  
موه و بسوی این که دیگر با دیگران منافق کاهی بجانب طائفه می آید و کاهی بجانب طائفه دیگر میرود و در وی میکند و در اصل عاثره ماده شتر را میگویند که میگوید و نازی یا بد  
که بروی بر جدد و اه مسلمة الفصل الثانی عن صفوان بن عسال بفتح صین نشد بدین معنی صحابی است ماکر که در حدیث او در ایشان است و در آن موه و موه و موه  
حاضر شده گویند که عبد الله بن عمر از وی روایت دارد در رضی الله عنه قال قال ابی هرودی لصاحبه گفت صفوان گفت یهودی هر یار خود را اذهب بنالی هذا  
النبي میرود بسوی یزیدی که دعوی خیر می کند و مردم او را پیغمبر میدانند فقال له صاحبه پس گفت مراد او را یا را و لا تغفل فی کوه که پیغمبر است انه لو سمعک بدستی کوی  
اگر بنود این کلاه را کان له اربع اعین هر سه باشد او را چهار چشم کنایت است از نفاق سرور و خوشی لی چه رو و شادی دیدی تو با هر خبری از او چون هم و خفت  
بر سه علم در نظر تار یکت کرد و چون خوشی و شادی بدید روشن نماید اینچنین گفتند در شرح این کلام و ممکن است که گفته شود و الله اعلم که مراد آنست که اگر این کلاه را می شنود  
غفلت و امید و از ظهور امر و وجود اتباع میسر گردد چه هر که انتظار دارد در دگرمان میباشد چنانکه گوید چشم من در راه انتظار تو چار است فاقبل رسول الله پس آمد ندان هر دو



و در تمیل ایمان بدان اشارت است که اگر چه بنده بجهت گناه از حکم ایمان نوزانیت وی برآید است ولیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و مطلقاً از وی مختاری نشده که باز نیاید چنانچه  
فرموده و خارج من ذلك العمل پس چون بیرون نیاید بنده و خارج میگرداند از آن عمل نشسته که گناه است و تعبیر بعمل توبیخ است که حکم جمیع اعمال همین است چه در نماز و چه غیر نماز و جمیع اهل  
الایمان باز میگردند و می آید بسوی بنده ایمان و او اله المومنین و او بود او الفصل الثالث عن معاذ قال اوصاني رسول الله كفت معاذ فاندر فرمود و مرا خبر خدا صلی الله  
علیه و سلم بعضی کلمات بدو مخفی قال لا تشكوا بالله شئاً کنت انما تزدان بجزایری را و کوکب کفر را و ان قلت و حفت اگر چه شسته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ  
رفیع بود وصیت کرد او را با خدایت و مبالغه فرمود و آن و دیگر از اجزای نیت نداشتن کرد و لا تقص والدین و بر جان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرموده ایشان و دام کن  
فصل سابع باشد و انما الانسان مخرج من اهلك ومالك اگر چه فرماید تراب بیرون آمدن زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید است درین باب و واجب نیت بیرون آمدن  
از آن نیت هرج و مرج و لا تترك صلوة مکتوبه فمعدونک کنی بار خوض را دیده و دانسته فانی که صلوة مکتوبه فعل را زیرا که کسی ترک کند نماز فرضی بعد از خدا بشت منه فمعدون  
پس تخمینی برآورد و دور شد از وی عهد خدا که ما من امان مومنان ثابت شده است و ظاهر حدیث و وجوب قتل ناک صلو است و همین است در پیش حق و بعضی اندوید و دیگر در بن  
حقیه و مالکیه را ماید و و تفریز کرد و بند و زندان فرمود و گفته اند که صحیح هیچ گناه را نمی گویند اشتد که ترک صلوة را و لا تشکون من غیر او البته شوش جز را خانه و اسیران  
پس برستی که شرب بخوردن سر هر گناه و دیگر است چه دارایمان و طاعت بعمل است چون عمل رفت همه رفت نفوذ با تدریج لک و ایاک و المعصية و دور دار خود را از گناه و بر سر  
خان بالمعصية حل بخط الله زیرا که گناه کاری فرود می آید چشم و بی رضای آئین و ایاک و الفوا من الوضوء و دور دار خود را از گناه و از کفر و ان هلك الناس اگر چه  
هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است و قاعده همانست که سابقاً گفته شده که یک مسلمان از پیش و کافر کرد و اذا اصاب الناس موت وانت منهم و چون برسد مردم با کفر  
از و با طاهرون و حال آنکه تو دانی شای فاقبلت پس جای خود با شش بیرون و حکم آن است که در شهری که و باید کرد و از آنجا بیرون باید رفت و از جایی دیگر بیرون نماند و باید رفت  
از طاهرون حصیت است و در حکم قرار از زحف است و اگر اعتقاد کند که اگر کفر زالبه میمیرد و اگر بکفر زالبه سلامت ماند کافر کرد و نفوذ با تدریج فلک و انقضی فی هالك من طاهرون  
کن عیال خود از زیادتى مال خود و بالای فقره واجب که بکند نیت و لا تفرغ من عصالک ما و بعد از این انحصار خود را و بر این ایشا را برای ادب و اختم فی حق الله و تبرسان  
ایشا را از جهت حق خدا و او احد و من حدیثه قال انما النفاق كان على عهد رسول الله حذیق بن الیمان صحابی عظیم الشأن است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
و نزد او و علم منافقین رضی الله عنه گفت نفاق بود و کرد و زمان غمیز خدا صلی الله علیه و سلم و اما اليوم اما امروز در زمان با فاعمالها و الکفر و الایمان پس نیت که کفر یا ایمان  
یعنی در زمان شریف آنحضرت و میان حق و باطل بود و مؤمنی کافر و منافق و حکم شریعت در آن گمان بود که منافقان را در حکم مسلمانان میدانستند و شر حال ایشان می نمودند و تعرض  
بجای ایشان میکردند از جهت حکمتها و صلواتها که در آن بود اما الآن آن حکم ماند و اگر وضو ظاهر شود و ثبات کرد و کسی نفاق میکند و پنهان کفر میورزد و او را قتل میکنیم و احکام کفر بر وی جاریست  
رواه البخاری باب فی الموسوسه و سوسه در اصل لغت آواز نرم و آواز و آواز پیرایه زان مثل خلخال و آنرا اندیشه بد و مراد این حدیث نفس شیطان است از افکار نفاق  
و خواطر دیگر که باعث کرد و بر کفر و حصیت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت کرد و از الهام خواند و سوس و نفع و او و گیر نیز هم با میغی است و بعضی شیطان پیدا کرده و گیرین  
شوالوسوسه بعضی بیان تفسیر کرده اند الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله نجحنا و عن امی برستی که خدا صلی الله علیه و سلم  
و گفته اند است از نامت من ما و سوسه به صلو و هاجر که سوسه کرد بدان چهره بینایی ایشان را ما لعل فعل به ما و لعل کلمه بکرده بدان چهره و کلمه یا گفته یعنی عملی که نباید کرد  
و شیطان بدان سوس میدهد و در خواطر میکند و اندام او را بکشد یا سخنی که نباید گفت و در خاطر و سوس میکند تا بگوید نیت و بر آن مؤاخذه میکند و این را خواص این است مرحوم محمد  
صلی الله علیه و سلم است و امم دیگران بدان بخود و معاقب بودند متفق علیهم و ظاهر حدیث آنست که بنده بفرم حصیت ما خود بود و باین فقه اند بعضی علماء و صواب آنست که بنده بر  
عزم حصیت ما خود است و تفصیل مقام آنست که آنچه در نفس یک افتاد بی اختیار و از اجزای نیت عفو است از همه است از جهت عدم اختیار و چون در دل افتاد و باقی ماند و در حقیقت  
سینجولان کرد از خاطر خواند این قسم عفو است از این نیت و از این فضل و رحمت مخصوص است با ایشان بر قیاس به و نیایان آن نیز مرفوع است از این نیت و بعد از جلال چون نیت و نیت  
آن پیدا آمد و خواست حصول آن و حصول آن حادث گشت آنرا بگویند این نیت را بر این نیز مؤاخذه نیست و تا عمل نیارند و زمانه اعمال میگویند بلکه اگر قصد کرد و پشیمان باز داشت نفس را  
در برابر آن میگویند و اینجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر حصیت و عدم جزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست چرا که در خارج حساب آن نیت  
نیست و اگر همی که در سینه البتة برین قسم مؤاخذه است چنانچه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقائد و اخلاق و سیمه و بنده ما خود است بر اعمال قلبی که بر اعمال جوارح اما باید دانست  
که عزم حصیت عین آن حصیت نیست که بر آن عزم دارد و مثلاً عزم بر حصیت است و بنده بر آن خود و لیکن بر نیت و مؤاخذه بر آن مثل مؤاخذه زمانه بلکه در حد ذات خود حصیت  
فرودتر پای زمانه و عینه قال و هم از ابی هريرة روايت است که گفت جاعلنا من اصحاب رسول الله آمدند جماعه از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم الی النبی بسوی پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم فسالوه پس پرسیدند آنحضرت رحمتی است که بر من است و سلم انما نجد فی انفسنا بدستی که ما یسیرم و ذاتی خود را و سوسه و خواطر ما بشما حکم احدنا ان یسیر  
چیزیکه بزرگ و بس کران و کرده میدارد یکی از ما که بگوید و بر زبان آمد از آن قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم او فدل و بعد از مؤاخذه یا تحقیق یافته شد که نیت و کفرانی را  
آوردن آن چیز را در نفسهای خود قالوا نعم گفتند آری یا فقیه قال ذاک صریح الایمان فرمود این کاران فقیه و کرده پند شستن محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان و غیر



خوف و خشیت حق و تعظیم امر او است و این همه آثار از تاج ایمان است چه قیچ پنداشتن محبت چنانکه بر زبان توان آورد از صدق ایمان است و اوامه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لی الشیطان احدکم می آید شیطان یکی از شما را ای شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین جنود و اهلان و نیکوکاران تا تر شیطان جن و انس دارند نیز شیطان چنانکه در حدیث شریف مذکور کرد و دو در صفت و سوسه و اضلال مغرض ابلیس است و مرجع و مدار این کار و است فقول پس میگوید شیطان و و سوسه میدهد من خلی کذلک من خلی کذلک اگر پیداکرد فلان چیز را که پیداکرد فلان چیز را و لابد میگوید در جواب شیطان پیداکرد این همه را پروردگار من چنی بگوید تا با نی میسر که میگوید شیطان من خلی کذلک پیداکرد پروردگار را فلان فلان بگوید پس برسد شیطان این قول را فلیسعدن بالله پس باید که پناه جوید یکی از شما بحد از شر شیطان و البته و باید که باز آید ازین و سوسه میگوید شیطان و از بخت و مجادله و دومی و بغایت سخن از مجلس و تغییر حالت نیز مؤثر است در آن چنانکه در حالت غضب راجی فح و در نشان دادن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره و محاجبات فح باب و سوسه و نیرد امارت شر است و تواند که آن بعضی شبهاست و مغالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس خبر استعاده بجنب عزت حق جل و علا و طلب دفع شر و بی و در تحقیق از اسم لفظ بسم الهادی سبیل بود و اصلی اقام استعاده اشتغال بر اینصفت و ترکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیه قلب از نقوش عیارت و مجرد استعاده بر زبان فی نیت و لیکن این نیز همان کار است پوشیده ماند که سوال کردن که من خلی الله بعد از تسلم که خلق الله الخلق عام الصناد است و مستلزم تاض است زیرا که هر چه توصیف بخلوت و رحمت الله الخلق در آمد بعد از آن نسبت خلق بانه تعالی و گفتن که من خلی الله نامستعمل و مناقض است فافهم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الناس یبشرون بمتی یستندم و کم سوال و گفتگو میکنند بیکدیگر و در مجادلت و محاجبات با با نفس و شیطان بطریق و سوسه و خواطر حنی بقال هذا تا آنکه گفته شود و این قول که خلق الله الخلق پیداکرد خدا خلق را فی خلق الله پس پیداکرد خدا را فی وجه من ذلک شبها پس کسی که باید ازین قول و ازین سوسه چیز را فلیسعدن بالله و سوسه پس باید که بگوید برای دفع آن ایمان آوردم بعد که نمره است از آن و ایمان آوردم پیغمبران او که آورده اند تزییات او از همه نقائص پس انقول بجای استعاده و انشاء است که در حدیث سابق مذکور شد از برای قطع راه مجادله و سوسه و طبعی گفته که آن گفته که نمره است پس واجب که در تدارک آن گفته ایمان ما پوشیده ماند که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد و عقاد صادر کرد و اما که بطریق بخت و مناظره و بیکدیگر یا بر وجه خطور و و سوسه با نفس و شیطان باشد که نمره پس لا ینقی آن است که سخن و جود دید که ده شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق عقاد است پس قول وی آمنت بالله و سوسه بگوید ایمان است و اگر بطریق خطور و و سوسه است از برای دفع و سوسه و دفع فحان است و ظاهرش حسیه است فافهم متفق علیه و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد الا و قد وکل به و فیه من الجن نیت از شما هیچ یکی که از آنکه تحقیق گشته شده است بروی قرین و مصاحبه می آید جنیان و فیه من الملائکه و قرین مصاحب وی از فرشتگان یعنی بر آدمی او و قرین است یکی که کار بد میفراید و در و سوسه می آید و او را شیشه و دیگر فرشته که کار نیکو میفراید و اما فیما یخیر و در بعضی روایات آمده است که زائیده میشود و آمیزد و فرزند می آید که اگر زائیده میشود از جن مانند آن و دومی اگر از فرشتگان زائیده شود و خود را نیز از او میگوید و داخل میداردی درین عوم و تزیات قرین از جن است یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابای و خود را نیز از جن که میفرایدم و مرا نیز قرین از جن است و لیکن الله احسن علیه و لیکن فیما تعالی یاری داد و او را غالب گردانید بروی فاسلما این لفظ را بد و وجوه روایت کرده اند یکی بر فتح میم بر ضیعه مضارع معلوم یعنی چون نماند که در محتاج و تعالی قرین من از جن پس سلامت می نام از شر و وی و از آنست و سوسه می آید و وی متعاده و سخن من است دوم بفتح میم بر لفظ مضارع یعنی سلام آوردن قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه سلاما یعنی سلام و انقیاد و وفاداری است و این معنی را جع و جواد است و در بعضی روایات بصریح فاستسلم زائیده و دیگر آنکه سلام یعنی ایمان است یعنی سلمان شد و ایمان در قرین من از جن و هیچ محل استعاده نیست و آنکه مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و سلم با فی فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده باشد و صاحب بنایه گفته که حدیث کان شیطان آدم کاوشی فلان فی اوسلما تا بدین معنی است فلا یاری الا بخیر پس امر نیکند بر هیچ چیز و در هیچ حال که نیکویی و طاعت و اوامه مسلم و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان یجری من الانسان بد رتی که شیطان سیر و در آدمی مجری الدم مانند رفتن خون در بدن و می تصور در یاق ساوسنی در آدمی بیان تصرف و ممکن است براغوا و از راه بردن او را غایت تصرف و ممکن که اگر حمل بر ظاهر کند که وی بذات خود در بدن آدمی سیر و نیز در و نباشد و شیطان از اجرام لطیفه است که با او و اجرام کینه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان م نیز همین معنی است و اند علم متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و انی آدم مولود نیت از فرزند آدم هیچ زائیده شده الا بمسه الشیطان جنین و ولد که اگر زائیده بدست و شیطان و می فلان در شکامی که زائیده میشود چنانکه زائیده اسکند و در ناک میگرداند و را فلیسعدن بالله و از میگردان زائیده شده در جای که فریاد میزند و بینا لد و کریمیکند من الشیطان از دست خودن شیطان یعنی این که میگوید بگوید شکام زائیده شدن باین سبب است و غیر آن یعنی ازین سبب که گردانیدن فرزند است از حضرت اسلام و در آوردن رضالت و فساد و روج و دوی غیری و اولها خبر میرم و میروی که معنی عیادت سلام است که این هر دو تن از شر شیطان و افخاده نمره بودند و مظهر از بخت و دعای در میرم و ذریت و را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تعدس دعای او را که گفت و انی عیذ بک و ذریتما من الشیطان ابریم و تفرد عیسی و مادر وی محبت ازین سن لالت نیکند بفضل ایشان از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم چه بر آنحضرت را بفضل و خجرات و کرامات است که هیچ یکی از انبیا نیست و تواند که در مفضل صفتی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کل منافی فضل جنبتی نبود و گفت بنده ضعیف محرابین سطر و جواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستثنی است از عموم نبی آدم و آنحضرت خبر میداد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او و



[illegible]



صدام محمد با وجود ادبی با صفت صادق مات ستمه احدی او انشیون محمدی بنقاد یا نهاد و دو بود رضی الله عنہ ان دجلالہ کہ مروی پسیداد و افعال پس گفت آن دانی اہم فی  
صلوئی مرغیم میکنم در نماز خود و میرو و خاطر من بجانم بیکر و سوسر میکنم در شیطانی که تو نماز تمام درست کرده و رکعتی از نماز تو افتاده است و و هم بر قنبر بل بسوی چہیری بی قصد آن  
در نماز داشت حساب آن چنان گفت و دل علی پس بسیار بشود آن و ہم برین و در وایتی فیکر بای بود و این صحیح است یعنی بزرگ و کران بنماید ارجال برین فعال له پس گفت قاسم بن محمد  
مرآن و را امضی صلوٰتک بکن در نماز خود و تمام کن نماز را و کوشش کن بکفایت شیطانی و اعتبار کن در سوسر و را خافہ کن بذهب و ملک هتک پس برستیکر نماز خود و آن ہم دو سوسر  
از تو حقی فیضی تا آنکہ باز سیکردی تو نماز بعد از امضا و تمام آن و انت تقول و حال آنکہ تو میگوئی یعنی شیطانی ما انصحت صلوٰتی آری تمام کرده ام من نماز را بخاک تو میکشوی لیکن  
قبل میکنم سخن ترا و اعاده میکنم آنرا بر دهم تو شکست کار تو و این اصلی عظیم است در دفع و سوسر که سوسر شیطانی کار نکند و رکعت او زد و دواہ مالک و حکایات شاخ آوردہ اند کہ بزرگ  
بود کہ شیطانی در نماز وی آمد و گفت کہ باز گردان این نماز را کہ خوب نگذازدہ گفت باز میکردم کہ نماز در نماز گذارد دست من آمد و خدا میکنم از تقصیر خود و بدر گاہ حق شیطانی گفت مسایل کن  
در نماز باز گردان کہ نماز جای سادہ نیست گفت باز میکردم شدیم چه شد پس حاج کہ در شیطانی و گفت من ترا از ناصحانم و خیر خواہ تو ام نماز عبادی عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خدا و بندہ عباد  
شانه رفیع موجب کج حضرت خداوند تعالی این چنین می رزی گفت عاده میکنم و راضی شدم بپستی خام خود و گفت خدا قبول میکند چنین می رزی گفت پروردگار من کریم است قبول میکند قبول  
و کریم خود این عمل ناقص را و زیادہ بر این از دست من آید تو بر من هرگز آرا عاده میکنم شیطانی بخود شد و رفت و باید دانست کہ عرض ازین مبالغہ در ترک سوسر شیطانی دفع و  
و بستن راه آنست نہ عملی دارد است و تمام کند و مبالغہ در آن اضنی شد بمقتول نفس بہانہ اعتماد بکریم کہ هر چه کند کفایت است کریم است ہی بخشد و بداند حاصل سوسر این عمل عقل و بنا  
او است کہ زور و ہم کہ شیطانی اعالم نفس است و بسبب و سوسر کہ شیطانی عالم آفاق است بر هر کس تو خوار میشوئی و گرفت و هیچ چیز تو زور و دفع آن جز تعاقب قطعی عمل بنقیض شیطانیست  
بزرگی را در طهارت نماز سوسر یافت پس چرا کہ در طهارت کائنات شک و شبہ بود و ہما بنماز میکرد از برای دفع و سوسر باب الايمان بالقدرة في الغاموس قدر  
تجربک قضاء و حکم و فی النہایہ قدر آنچه قضاء نمودہ و حکم کردہ الہی تعالی از امور و بسبب آنکہ زائد و دلیل القدر بشی کہ تقدیر نمودہ میشود و قصار کردہ میشود و وی از راق و اعمار بندگان و درضا  
گفتہ قدر بسبب حرکت نماز کردہ و فہدی بر بندہ از حکم و از عبادات ظاہر شد کہ قضاء و قدر بیک معنی است و کای فرق نمند و گویند قضاء حکم ازنی است و قدر و وقوع آن و رلازل و  
باین معنی قضاء باقی باشد بر قدر چنانکہ نمود و بموجب اللہ ماشاء و ہیئت و عندہ ام الکتاب بموجب و اثبات عبادت از قدر است و عندہ ام الکتاب اثبات قضاء و بقضاء و بکس این اطلاق باید  
قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضاء بمعنی پیدا کردن بروفی آن بآنکہ نمود و قضاء بمعنی تسبیح سموات الخی و خلق و باین معنی قضاء باوجود کائنات عبادت از تقدیر باشد و کل قوم و هو حق شان عبادت از  
وامام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء المحسنی کہ حکم است و قضاء است و قدرت متوجہ کردن باسباب سببات حکم مطلق است و ہی سبب سبب سبب سبب است محمل و  
مفصل و از حکم شغب و متغیر سبب و قضاء و قدر برین بر آئین اصل وضع سبب است اما متوجہ کردن باسباب سببات حکم است و قائم کردن باسباب کلیہ و پیدا کردن آن شل برین بر آئین اصل و کواکب و کوا  
قائمان آن و جز آن کہ متغیر و تبدل نمیشود و معدوم نمیکرد و تا وقتی کہ اجل آن در رسد قضاء است و متوجہ کردن باسباب احوال و حرکات متناسبہ محدودہ و مقدورہ و محصورہ باسباب سببات و  
حادث کشتن آن لحاظ بحد قدرت پس حکم تدبیر اولی کل الامر است کل الامر و قضاء وضع کل الامر و قدر توجہ باین سبب کلیہ سببات محدودہ و بعد و معین کی زیادت و  
نقصان نکرد و از اینجا است کہ هیچ چیز از قضاء و قدر وی تعالی بیرون زد و زیادت و نقصان نپذیرد تعالی قضا و قدر را بدایان بقدر است کہ ایمان کریم کہ هر چه در عالم واقع میشود از غیر  
و شر از کردار بندگان و جز آن ہم بقدر آئین است و پروردگار تعالی تقدیر کردہ کائنات را درازل و ہم بخلق است و هیچ ذرہ از تقدیر وی بدر زد و باوجود آن بندگان را زور کرد و از خود  
اختیاری است کہ ثواب و عقاب آن مترتب گردد و تصور و تقدیر این سبب و جمع میان قصیدہ تقدیر و اختیار و ترتیب ثواب و عقاب بآن شکالی و مصوبتی تمام دارد و در کتاب الامامین تحقیق آن  
کرده اند و آنچه درین ترجمہ توان گفت این قدر است کہ باید دانست کہ بیکت در آدمی حقیقی است کہ او را اختیار خوانند کہ دیدہ و دانستہ با عتد شوق و خوفت کی از وجوب فعل ترک را بر  
دیگری ترجیح میکند بر خلاف حرکت و تشکیک اصلا در آن اختیار ندارد پس خبری کہ گویند حرکات آدمی مثل حرکات جمادات باطل باشد و این جزو مباحثہ معلوم است بجز کتاب و تشکیک  
شدہ کہ ہر چیز را زل تقدیر یافتہ است و ہر بار اوت و شیت حق پیدا کردن و است بین مذهب قدر نیز فاسد بود کہ گویند آدمی خالی از فعل خود است و مستقل است در کار و بار خود و بقیست  
حال میان خبر و قدر باشد چنانکہ امام غزالی ابو عبد اللہ صغیر صادق سلام اللہ علیہ علی آباء الکرام فرمود لا جبر ولا قدر و لکن ابرہہ برین و بحقیقت پروردگار سبب و تعالی در خلق و ایجاد  
اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کردہ است چنانچہ آتش برای سوختن کریم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تیغ برای بریدن و بختی و  
ایجاد اوست و لیکن بدخلیت این اسباب و اگر خواہد بی سبب پیدا کند و اگر خواہد باوجود سبب بزیاجاد نماید آدمی و قصد و اختیار او است بر پیدا کردن و تعالی فعل او را پیدا کند  
ہر اوست و وجوب اسباب و سببات و شرائط و شروط است ہر حیطہ قضاء و قدر داخل اند و منافات بآن ندارند و امر و ہی حکم و بولیت و وجوب است و ثواب و عقاب تصرف است  
در ملک خود و بفعل اللہ ماشاء و بچکہ ما پرورد و لا یسأل عما یفعل و ہم یسألون و در ضمن شرح احادیث نیز چہی از این معلوم گردد و گفته اند کہ این سبب است کہ هیچ کی از انبیا  
و اولیا بر آن اطلاع ندادہ اند و این ہر جز در دار الحجز کہ محل ظهور حقیقت است ظاہر نکرد و این شکل جز در آنجا حاصل نشود و این چنین گفتہ اند و ظاہر است کہ ہر دو انبیا و خلاصہ اہل اصطفا  
صلوات اللہ علیہ و علیہم اجمعین ازین حکم مستثنی خواہد بود کہ علوم اولین و آخرین را داده و حقانق اشیا کلیہی نمودہ اند و اللہ علم و علم حکم الفصل الاول عن عبد اللہ بن  
عمر و قال قال رسول اللہ گفت عبد اللہ بن عمر و کہ گفت خبر خدا اصل اللہ علیہ وسلم کتاب اللہ مفاد و المحلانی نوشتہ خدا تعالی اقدار و احکام خلقان را برین بنات























بما حصلت فیہ من لا اله الا الله والنی رسول الله صلی الله علیہ وسلم وادون ویزبان کوایی وادون بوجدانیت الله تعالی ویمیزج بری بطنی که بعضی بالجی برانکته ووساده  
بر الله تعالی بجانب کا وخلق جی وپوشمن الموت ودم ایمان آوردن بخت یعنی بقای دنیا وپاک کا وجمع جسم ایا را دانست که اعتقاد کند که موت حکم پروردگار تعالی است بطبیعت و  
فنا ومزاج یا مرد عمل است بقضای ایمان بخت و البعث بعد الموت بیوم ایمان آوردن برانکته حق تعالی بندگانش را زنده کرد واینکه ایشان را بعد از مردن وپوشمن بالموت چهارم ایمان  
آوردن بتقدیر آنکه درازان همه کائنات را از جواهر واعراض وذوات وصفات تا ابد تقدیر کرده و تعیین نموده است وواه المومذی واین ماجه وعلی بن عباس رضی الله عنهما  
قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم صنفان من اهل لبس لهما فی الاسلام فصبوا المرحه والصدقه ودم اندازستن من کینت مرث را درین مسلمان می  
وآن دو کرده اند که نام اندکی بر حسب و دیگری قدریه وواه المومذی وخال هذا حدیث عجیب مرجه بهمه از ارجاء یعنی آخرت ودرک بهمه نیز لغتی است طائفه که قائلند با آنچه  
ایمان قول جبر است و تسمیه ایشان این نام بحیث خوشتر گردانیدن و ساقط کردن ایشانست عمل را و اگر برانکه حسیه نام فرقه جبریه است که گویند بنده را فعلی نیست و او را مدخلی و ختیار  
و آن اصلا نه نسبت فعل و نسبت فعل بجا و استکمال است و جوی و آن شد و ایشان را بجهه نیکویند و اما قدریه منسوب اند بعد از نسبت انکار ایشان آنرا و مذهب ایشان  
آنست که بنده خالق افعال خود است و مستقل است در کار خود و ساقط است از قدرت و قدرت و قدریه بفتح دال است و جبریه را نیز بفتح با خوانند بخت شاکست و بی اصل سکون با است نسبت بجه  
و صاحب کشف بخت قصصی که در مذهب اهل قدر و در اهل سبب جبریه و جبریه خوانند بخت که عمل را بد جیت ایمان داخل نمیدارند و بنده را خالق افعال نمی گویند و این غلط است  
زیرا که اهل سبب و جماعت ایا را بجهار تا تصدیق و تشرار دارند و عمل اسبب کمال دارند و قول بلا عمل و مذهب ایشان توسط است میان جبر و قدر و لیکن برین بداند که این حد  
و امثال آن هیچ اند و در تقدیر قدریه و جبریه و لیکن جواب آنست که سرعت نمیدارند بکنیز اهل جبر و اگر براه تاویل بر وند زیرا که ایشان اختیار کفر میکنند و راضی نیستند بدان بلکه تاویل میکنند  
از کفر و شکن میکنند بکتاب و سنت و بدل مجبور میدانند و اصابت حق و لیکن خطا کردند و نیا فتنه را از فرق است میان زوم کفر و التزام آن و قول مختار را طاعتی است همین است و احوط درین  
و مانعی که شده ایم از تقدیر اهل قدر و هر چه در شان ایشان و افشده است از آنچه دلالت دارد بر کفر از باب خبر و تشدید و مبالغه و تفصیل است و در محبت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای  
محدثین سخن است و الله اعلم و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیہ وسلم بفرمود میگفت بکونی فی امانی  
یباشد در استمن خف و صنف خف و برودن در زمین منخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بدتر از آن و ذلك فی الملک بنی بالعد و ان خف و منخ و در کتب و انکار کنندگان در کتاب  
و از اینجا معلوم شد که قدریه نام انجماه است که منکر قدرانند و آنکه ثبت قدرانند چنانکه ایشان با سبب که این نام بشما سبب تر و اولی تر است خذلیم الله واه ابو داؤد و در وی  
المومذی نحوه و ازین حدیث معلوم کرد که در این است نیز خف و منخ واقع شدنی است چنانکه در ارم سابقه بود و تحقیق وارد شده است حدیث وقوع آن و در زمان چنانکه در باب  
لاحکم از کتاب فتن باید و بعضی گفته اند که مراد آنست که اگر در این است خف و منخ واقع میشد و درین فرق واقع میشد و الله اعلم و عندهم ابن عمر است قال قال رسول الله صلی الله  
القدومه بحسب هذه الالهة ففرقه قدریه که انکار قدر میکنند و میگویند که بنده خالق افعال خود است بحسب این است اند یعنی حال و اعتقاد و ایشان ملت اسلام شایع حال و اعتقاد  
بحسب است که خالق اند بعد از آنکه اثبات میکنند و قادر را بریزان و هم سرمن و میگویند که خالق خیر و دیگر خالی شر و بعضی علماء براه مبالغه رفته و گفته اند که حال ایشان بدتر از حال بحسب  
که اثبات شرکای لا تعد ولا تحصى میکنند و موضوع اخلاص خود و هم اگر بیا رتو عیادت میکنند ایشان را و ان مانوا اخلاص شهدوا و اگر بمیدانند حاضر نشود ایشان را یعنی نماز نکنند بر جازه  
ایشان یعنی رعایت نکنند و بر باب ایشان در حقوق اسلام نه در حالت حیات و نه بعد از ممات وواه احمد و او داؤد و عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم  
لا یجالسوا اهل القدر و من یکنسید بال قدر ولا یصلحونهم و حاکم سازید ایشان را مشق زنی که چنانکه در آیه کریمه و تبا افح بیننا و بین قومنا بالتوحی آمده و حاکم را فاح گوید  
و در تفسیر فاح که از اسمای حسنی است تعالی گفته اند که کشاید ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعضی گفته اند که مراد بفا تحت ایشان ابتدای جاده و مشاوه  
با ایشان و بحث و نزاع و در اعتقاد و با بحث بر اثبات شک و شبهه کرده و از اینجا معلوم کرد که سلامت در سد باب مجادله و مباحثات با اهل بدع متعصبه کفر میکنند در حق  
و میگویند که مراد منی از ابتدای کلام و مباحثات با ایشان باشد و این منی انبساط بقول حضرت لا تجالسوا و الله اعلم و است و در ترک مصاحبت و اختیار مجانبت خصوصاً از  
و جدال و قیل و قال وواه ابو داؤد و عن عائشه رضی الله عنها قال قال رسول الله گفت عائشه رضی الله عنها گفت پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم منعه لعلهم شش کس  
که لغت کرده ام من ایشان را لعل الله لعنت کما دایشان را خدا تعالی پس این جمله دعائی است با چون گفت لعنت کرده ام ایشان را کو با کسی پرسید لعنت کردی ایشان را جواب داد  
که لعنت کرده است ایشان را خدا و انجین کلامی اهل عربیت استیناف گویند و کل نجی نجاب و پیغمبر قبول کرده شد دعای او این جدا کلامی است که ذکر کرده شده بخت تا کید  
تقریر بخت را ایشان را از آمدن فی کتاب الله کی از آن شش کس آنست که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی در آن زنده در وی چیزی که نیست از آن یا تحریف کننده لفظ یا  
او را چنانکه اهل کتاب کردند پس هر دو کتاب تصحیص آن باشد از قرآن و تفسیر و گفته اند که تواند که مراد کتابا باشد حکم الله باشد و اراده حکم از کتاب درست است و مانع چنانکه کتب  
یعنی فرض آمده است و المکذوب بعد از الله و هم از آن شش کس بکذیب کننده بتقدیر آنکه است تعالی شان را خدا نکند از چنانکه قدریه کنند و المفسط با محجوبت بیوم  
تسلط و قهر و غلبه نمایند بر مردم عظم و تکبر لغرض من الله که اگر می و در جنبه گردانند کسی که خوار گردانیده است او را خدا تعالی و بدل من عظم الله و خوار و بتقدیر کرد و اگر می  
کفر بر کرده اند است او را خدا تعالی مرا و ظلمه ملاطین و امای جو را اند که جوای نفس غلبه قهرمان خود کا فزان و فاسقان و جاهلان را غریر دارند و مسلمانان و صالحان

و عالمان را دلیل گردانند و المستحل لحم الله جوارح استعمال کننده حرم خدا را که نه است و آنچه که برگرداوست از زمین حین که از حرم خوانند و در این زمین اصل گویند کسب حرام  
 مستحل کسی که بکند و زمین حرم چیزی که حرام ساخته تعالی در آن مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعضی نسخ حرم این صفتین ضبط کرده اند جمیع حرامه الله یعنی حلال گردانند  
 چیزی را که حرام است و توریستی گفته که این بصیغ است از کلمی نیست و در محاسن در این علم یعنی که وایتان صحیح نیست بقیاس خود اینچنین یافته است و الله علم و المستحل من غیر حرام الله  
 بهم حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبل و اوقات من چیزی را که حرام گردانیده است خدا تعالی که اولاد ایشان و آنکه اندک اندک ترک تعظیم و تقصیر و ادای حقوق ایشان و اگر چه استعمال حرام  
 مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس و حرمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است لیکن در اینجا بیشتر تحت تراست پس تخصیص تحت زیادت است تمام  
 و تاکید و تحريم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طبیعت گفته که من درین حق بیایه است یعنی آنکه از اولاد و اوقات من چیزی را حرمت را  
 استعمال نماید عقاب و عقاب در آن بیشتر است که با وجود شرف و نزدیکی اوقات من از کتاب حرمت کند چنانکه در باب سنا و سطره آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آهسته که برگردان شما  
 ای زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاشد و بدکاری کند عذاب بروی چند گردد و در اینجا تنبیه است بر شرفا و سادات آنکه حرمت مکررند و عصیت نوزند و هتک حرمت نیابند  
 و اوقات رسول الله صلی الله علیه و سلم نمایند و بدان ضرورت و شدت شرمی از روی خوب خویش بدار که بدان روی کار زشت کنی عجب جلیل جلیلی عجب یلح و صبیحی ملی چو  
 که قدر جمال خویش ندانی و الله و کلمه شنی ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان خدا و رسول خدا را که هتک است من است و از کتاب کند بدعت ترک سنت اگر بطریق احتیاط باشد  
 و قلت مبالغه است کفر است و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود عصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و غفلت است و اگر احیاناً ترک شود  
 عصیت بود و مثل همین تفصیل است در استعمال حرمت و مانند آن و بالله التوفیق و اه البه فی المداخل و درین فی کتابه روایت گردان حدیث را بهیچ در مصل که نام کتاب است  
 و روایت کرد زمین در کتاب خود و عن مطهر بن حکام بن رضی الله عنه یضم عن و خفیف کاف و بکیریم پسین جمله و مراد از صحبت است معده و است در کوفین همین یک حدیث دارد پس  
 و بعضی گفته اند که شایسته شده است او را صحبت و الله علم فال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قضی الله بعدل ان یهوت بارض چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مرند و او  
 بنده ای که بگوید زمین از زمینها جعل له الهها حاصه بگرداند خدا تعالی را آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری نماند تا بجهت کار و آن حاجت در آن زمین برود و میرود بیت زکونش  
 میروم با صد هزاران محنت و زاری نمیدانم که روزی میداند یا اجل دارد و او احمد و النعمانی و عن عائشة خال قلت روایت است از عائشة که گفت کتم با رسول الله خدا  
 المؤمنین اطفال مسلمانان که مرده اند عصیت حال ایشان در بهشت اند یا در دوزخ و باری جمع ذریه است چنانکه برای جمع بیت فال من ابائهم فرمود از پدران خود اند یعنی هم پدران حج  
 دارند و در بهشت اند با ایشان فضلت پس کتم با رسول الله بلا عمل جعل در بهشت میرود یعنی ایشان عمل خیر کرده اند چون در بهشت میرسد و ند فال فرمود الله اعلم با کافوا احاطین  
 خدا و انما نریت بخیری که بود زمین در باری عمل کنندگان از اشاره بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که جعل در بهشت چگونه روز و فرمود تعجب کن چرا اطفال اگر چه  
 با فضل عمل نیست شاید که در علم آسمی عمل باشد و تقدیر بروی چنین فرقت کتم خدا و ای المشکیکن پس اطفال مشکار حکم ایشان چیست فال من ابائهم فرمود ایشان نیز از پدران خود  
 حکم ایشان دارند قلت بلا عمل فال الله اعلم با کافوا احاطین کلام در نیت تمام سابقا گذشته است فکر و او ابوداؤد و عن ابن مسعود فال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 سلم الوائده الموءود و فی النار و انده زن کور کند و فرزند خود را زنده و اگر کسی را زان میگردند و موءود و دختر که کور کرده شده و او ابوداؤد و اشکال در این حدیث  
 آنست که و انده صحیح است بودن و در آتش از جهت کفرش موءود و طفل است و هیچ گناه مکرده و کفر نوزیده چگونه در آتش نشاند و در وضع این اشکال مضطر شده اند بهیچ  
 متعددی یکی آنکه موءود از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکین است و رفتن او در دوزخ حکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین همبیار صاحب صابح این  
 حدیث را درین باب آورده و آنجا که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را آن که مراد بوائده وایه است و موءود و مادر است یعنی الموءود و لهما زیرا  
 که کور میکرد اطفال را دایه یا مادر و بعضی گفته اند که و در این حدیث در موءود خاص است بلکه کرده و این حکم از عالم غیب است و غیر از این قیاس نتوان کرد و تعالی حکم میکند  
 بنده گان خود هر چه بخواهد و وی ملحق است بقتل خضر فلام را و تواند که آن موءود و جد بلوغ رسیده و کفر و زبیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه حرم بدان توان کرد  
 و مذمب صحیح همان توقفاست و الله اعلم الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله عز وجل فرغ الخلق من خلقه خلقه  
 من جنس بشری که خدا تعالی فارغ شده و منتی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات دست پنج چیز چون فرائض محال است بر حق فرجسل مراد بدان تبدیل و تغییر است و فی بعض  
 فرائض و اخص از کاری پس آن بیان آن پنج چیز که در قبول خود من اجله و علمه و مضجعه و اثره و و ذقه یعنی فارغ شد از اجل هر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چند است و فارغ  
 شد از اجل هر بنده که چه کار را خواهد کرد و کینه یا بد و فارغ شد از مضجعه هر بنده نتیجیم در اصل لغت جای پهلوانان بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد با ثمره حرکات یعنی جمیع حرکات  
 و سکات بنده گان قدر است و از نل یا مراد مضجعه مکان موت و اثر حرکات و در حالت حیات یا مضجعه اشارت است باقامت و اثر که بعضی نشان است بر روی زمین اشارت بساوت  
 و مراد برزق هر چه بنده رسد از منافع و مرافق و او احمد و عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فرمود  
 سیفت من کلکلمه فی شئ من الاله دیکه سخن کند و بحث کند و چیزی را زائل و احکام قضا و قدر سئل عنه بوط الهمیة پرسیده میشود از آنچنان کردی در قیامت و من لم  
 بکلکلمه له لیسال عنه و کسی که سخن نکند در آن بر سیمه نیش و از آن مقصود زجر و منع است از رخص کردن و در افتادن و در سئل قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در حکم کردن

و در افتادن و آن مکر پرسش و عقاب و روز قیامت پس بهتر است که ایمان بدان بیارند و سکوت بدان و روز ند و بعل مشغول باشند و گواش کنند که فائده ندارد و این ماجه و عن  
 ابن الدیلمی قال روایت است از ابن دلیلی که از تابعین است که گفت انبیا علی بن کعب که از علمای صحابه و اهل ایشان بود پس گفت مراوراکه فد و فح فی نفسی  
 شئی من العبد و تحقیق افتاد در دل من چیزی از شک و شبهه از هر یک از آنکه همه بقضا و قدر است امر و نه چیست و ثواب و عقاب چه و اشارت کرد بقول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه  
 و حکایت نفس بود و محمد شنی پیشتر خواند از احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا بنی کعب از پیشتر خود دلیل الله ان بدین هبیه من فلی شاید که خدا تعالی بپروان شک و شبهه را از دل من  
 فغالی پس گفت ابی بن کعب سختی که از آنکه در شبهه را و استبعاد مرا تعذیب و مؤاخذة پروردگار تعالی بند کار و بیان کرد که دوی جل و علامت الملك علی الاطلاق است و همه ملوک آیند  
 میکنند بر چه خواهد و هر نفر که مالک در ملک خود کند ظلم باشد و گفت لوان الله عز وجل عذاب اهل ارضه اگر است که خدا تعالی عذاب میکرد و تمام آسمانیات  
 و زمین را عذابهم و هو عز وجل عذاب میکرد و میرسد و اگر عذاب کند ایشان را و حال آنکه دوی فلی غیر ظلم کننده است مرایشان را و او چه هم گفت و جمله خبر اهل من اعلم و اگر  
 رحمت میکرد ایشان را میبود و رحمت او بهتر و سودمند تر مرایشان را از علمای ایشان پیر شارت کرد که ایمان بقدر ذریع کائنات عموما و در احوال نفس آدمی خصوصا از واجبات است و  
 برابری میکند بادی هیچ علمی از اعمال اگر چه بسی عظیم باشد بدین از قدرت بشر و شرط است مرد آمدن بهشت را و گفت و لولا القفط مثل احد ذهبا فی سبیل الله و اگر خرج  
 کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا ما هبنا الله منك حتی تؤمن بالله و تقبل یکنه آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان نیاری بقضا و قدر و تعلم ان ما اصابک لم یکن  
 لخصیک و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا بخود برای آنکه بگذرد از تو و ز سر ترا و ان ما اخطاک لم یکن لخصیک و بدانی که آنچه گذشت است از تو و رسیده است تو بخود در آن  
 آنچه بر سر ترا پس چون چیزی برسد تو گویی که بسی و کوشش من سید و چون زنده گویی که اگر سعی میکردم میرسد و باید که بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر است و الله تعالی شایسته  
 و لومست علی عنو هذا لخلخل النار و اگر فرض ببری بر غیر این حال و اعتقاد و ایمان بقدر هر آنچه در می آید آتش و زنج را خال و ثابت عبد الله بن مسعود گفت یا بنی کعب  
 پیر آدم عبادت بن مسعود را که از خصوصان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و در شان او فرموده است که راضی شدم به این است بهر چه دوی اضی است فقال مثل ذلک پس گفت آن  
 مسعود مانند شنی که ابی بن کعب گفته بود فقال ثوابت حدیقه بن الیمان گفت پیر آدم حدیقه بن الیمان که صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم بود فقال مثل ذلک پس  
 گفت حدیقه نیز مانند همان سخن ثوابت ذید بن ثابت پیر آدم زید بن ثابت را که نیز از عظمای و علمای صحابه بود و محمد شنی عن ابی بنی پس حدیث کرد زید بن ثابت مر از پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم مثل ذلک مانند آن دوا و احد و او داود و ابن ماجه ازینجا معلوم شد که این حدیث پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم که ابی بن کعب و ابن مسعود و حدیقه سنا و بخود  
 و رفع آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمودند و زید بن ثابت رفع نمود و عن فاضل و جلال الخانی بن عمر روایت است از نافع که مولای بن عمر است و ثقة کثیر الحدیث است و دلیلی است  
 و بعضی گفته اند که از عبادت کمر دی آمدن عمر رضی الله عنهما فقال پس گفت ان مرد بان عمر که ان فلان فافوضی علیک السلام فلا کنس نام مردی مردی بود که از مذهب قدر پیدا کرده بود  
 و این بدعت است و آورده بخواند بر تو سلام یعنی سلام میرساند و لفظ عربی همچنین است که میگویند فلان خواند مر فلان یا بر فلان سلام و مراد همان است که میخواند بر تو سلام چه برگاه خواند بر تو  
 سلام و میفرمودند بر تو سلام پس است می آید بخواند و از اسلام فقال پس گفت بن عمر انه بلغنی هذا حدیث تحقیق شان این است که رسیده است مرا که دوی حدیث نموده پیدا  
 کرده است و درین چیز را که نموده است یعنی تکذیب بقدر و انکار آن فان کان هذا حدیث پس اگر هست که تحقیق احداث کرده است فلا تقواه منی السلام پس بخوانان و از اجانب بن سلام قال  
 سمعت رسول الله یذکر منی کمن شیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بقول مکنت بکون فی امی می باشد و راست من و فی هذه الامه ما کنت می باشد در این امت شک دوی  
 که این لفظ فرموده یا آن حنف و مسیح و اهل الف و فی اهل العذر و در زمین و در بدن و تبدیل صورت کردن یا سنگ را آسمان را بریدن در اهل قدر یعنی آنکه سنگ را اندازد و ازینجا معلوم شد  
 که طواری بن بدعت و حدود ثابین مذهب در او احسن زمان صحابه بود رضوان الله علیهم معین و واه النومی و واه داود و ابن ماجه و قال النومی هذا حدیث حسن صحیح  
 غریب تحقیق این عبارت و جمع کردن بیان این صفات در حدیث در مقدمه بیان شده است و عن علی رضی الله عنه قال سالت حدیقه رضی الله عنها روایت است از امیر المؤمنین علی علیه السلام  
 پرسید خدیجه ابی بنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم عن ولدینها فاما لهما فی الجاهلیه از دوزخ نجات یافتند یا نه از دوزخ نجات یافتند و در جاهلیت که حال بناچیت در بهشت اند یا  
 در دوزخ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هما فی النار هردو در دوزخ است و زنج اند فقال گفت علی رضی الله عنه فلما دای الکراهه فی وجهها  
 قال پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم اثر ناخوشی را در روی خدیجه گفت لودایت مکاهما لا بغضهما اگر به منی مکان و منسنت آن و دوزخ را در دوزخ و خوار می شود  
 از نظر رحمت آتی تعالی هر شبهه دشمن میداری و بیزاری دشواری از ایشان و ابغضهما بیا بعد از آنکه از جهت اشباع کسوف نیز روایت است و ابن صیفه در احادیث همچنین بسیار آمده فالت  
 گفت خدیجه یا رسول الله فولدی منک پس وزند من که از تو شد و بدو حال او چیست و آن عبد الله که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولا دقت و در مبادی ظهور زین اسلام  
 قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن فرزند تو که از من بود فی الجنة در بهشت است ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان المؤمنین و اولادهم فی الجنة بدرستی  
 که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت اند و ان المؤمنین و اولادهم فی النار و بدو درستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند ثم قال رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و سلم از برای استنشاد بر آنکه اولاد تابع پدر باشند و در ان و از برای صحیح تو هم خدیجه خال کرده بود که چون دوی مسلمان شده است فرزندان دوی همراه دوی در بهشت خواهند بود این  
 آیت را که و الذین امنوا و ابغضهم و ذنبهم و انک فی انما ان و رند و پیروی کردند ایشان را و اولاد ایشان با بیان و آخر آیت نیست که لحنایم ذنبهم هم پیوست کردیم



بایشان ذریت از او احمده و عن امیر مومنه علیه السلام خلق الله آدم مسیح ظهره هرگاه که پیداکرد خدا تعالی آدم را با ابلیس قدرت داشت  
 او را با امر کرد و خسته موقت را با رحام که ماله فسطاط ظهره کل شمه پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نیم و نیمه نفع خون و سین مردم هو خاله هاهن ذرینه الی یوم النبی  
 که خدا تعالی پیداکند او ست از اولاد آدم تا روز قیامت همین طریق که در دنیا تولد و تناسل خواهد بود و در ذریت از پشت بنی آدم برآمدند و چون از هم از پشت آدم بودند بوی  
 داد و جعل بین علی کل انسان منهم و کردند میان و چشم هر آدمی از آدسیان و بیضاهن و نور برقی و لمعان از نور و بیض بفتح و او و کسر موحده و صا و مملد و خشن و چشم نام  
 علی آدم بر عرض کرد و وانمود ایشان را بر آدم فقال پس گفت آدم ای و بیای پروردگار من من هو لاء کیستند این کسان فقال ذرینک گفت پروردگار تعالی ایشان را و لا تو را  
 و ای و جلا منهم پس دید آدم مردی از ایشان را فاجبه و بیضه ما بین چشمه پر خشن آمد آدم را لمعان و خوشش میان و چشم آن مرد بود فقال ای و بن هذا پس گفت  
 آدم ای پروردگار من کیست این و قال داؤد گفت پروردگار تعالی این داؤد و پیغمبر است پوشیده ماند که از خوشش آمدن برقی میان و چشم داؤد و آدم را لازم نیاید که برقی در کل  
 و ازید و اعم باشد شاید که در آنجا آتی باشد که در چشم آدم از او نبیندند و آتین است که نور و لمعان سید رسل بشیر و مامور و کار خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کل منافی فضل  
 خبری نیست فقال ای و ب که جعلت عمره پس گفت آدم پروردگار را چند کرد انده عمر او را فقال ستمین سنه گفت پروردگار که داند هم عمر او بر هشت سال فقال چون آدم را داؤد  
 علیه السلام خوش بود و رابطه و او و محبت پیداشد گفت آدم و ب زده من عمری او یعنی سنه ای پروردگار من از خون کن مر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی همدصد سال باشد  
 قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال انقضی عمر آدم الا و بعین سنه پس هرگاه که گذشت عمر آدم که چهل سال که باقی ماند و عمر آدم در آنجا مشهور است هزار سال  
 بود جلاهم ملک الموت آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک و رخص کند فقال آدم اوله من عمری و بعین سنه آیا باقی مانده است از عمر من چهل سال فقال پس گفت ملک الموت  
 با آدم اوله مخطها ابتک داؤد آیا ندی توان چهل سال را که بقیه عمرت است پر از که داؤد است فحمد ادم فحمد ذرینه پس مگر شد آدم پس مگر شد داؤد و او پیداشد میان  
 ایشان نیز انکار و فنی آدم و فراموش کرد آدم نهی الله تعالی را و از اکل شجره فاکل من الشجره پس خورد از آن شجره ففسدت ذرینه پس فراموش کرد داؤد و او پیداشد  
 و ایشان نیز فراموشی و خطا آدم و خطا ذرینه خطا کرد آدم و راجع بود که شجره را بر بعین چهل کرد و خطا کردند ذریت او و خطا با ایشان راه یافت یعنی این بیصفت انکار و نیت  
 و خطا از اصل آدم بود و داؤد و از آنجا سرت کرد و راه الو می ماند آنکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون وجود آنکه کذب است جواب میگوید که صد و درین  
 کار حکم حجت و طبیعت بود که پیدایمیکند حق تعالی آزاد در بشر از هر عصر و زری و دیگرین چنانکه در حدیث شیبان آدم و تثنیه فی ضلالتهم آمده است نه قصد و هشتم و بعضی با  
 احکام حجت در انبیا باقی میگذرانند و از آن سنه میفتند و قد حق ذلک فی موضع و الله اعلم و عن ابی الدرداء عن النبی و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلق الله آدم حین خلقه پیداکرد خدا تعالی آدم را با کلامی که پیداکرد او را فاضل بکفنه البینی پس زد حق تعالی بدست خود یا امر کرد  
 که بنده سازد است آدم را فاضل خج ذرینه بیضاه پس بیرون آورد و ذریت سفید را کانهام الذر و الذر و کایا ایشان موچای فرزند و در بعضی نسخ کانهام الذر و افشده بضم دال و مضمی  
 مردارید و برین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه میگرد و بر تقدیر اول بیان مقدار است و خوب کفنه البینی و زدن از چپا و فاضل ذرینه سود و پس  
 آورد و ذریت سیاه کانهام الحکم کو یا ایشان نگشان اند در سیاهی فقال للذی فی مبدنه پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند الی الجنة و خطاب بآن گروه است یعنی  
 کلام این چنین شود که بر وید بسوی پشت و اگر خطاب بملک است که سخن از حال این گروه بایشان میگوید معنی این بود که این گروه بسود بسوی چپ یا بر پشت این گروه را و لا ابالی و باک  
 ندارم از آن که ایشان را حکم حجت کردم پیش از صد و رحل مالک و متصرف مطلق ام هر چه میخواهم میکنم و قال للذی فی کفنه و در بعضی نسخ فی کفه البینه الی النار و گفت مر آن  
 که در کف چپ یا در کف چپ بود بسوی آتش و در زخ روید و لا ابالی رواه احمد و عن ابی نضوه بفتح و ن و سکون ضا و مجمر نام او مندر برین کت تابعی غیر کثیر الحدیث مازندرج  
 و از آن رجلا من اصحاب النبی و روایت است از ابی نضوه که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال له ابو عبد الله که گفته میشود او را ابو عبد الله دخل علیه اصحابه و  
 آمدند بسوی یاران او و بعد و نه و دعائی که میار پرسی میکردند او را و هو بیکی حال آنکه و میکشید فقال له ما بیک پس گفتند یا ران او را چیزی میگوید یا نه ترا الهی و رسول الله  
 آیا گفته است یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خد من شاد بک کبر از موحنی بروت خود و پست و کوناه کن از آن آفره حتی فلخانی پس برقرار داد آن را بهیچ حال و دما زک و در آن  
 بش بر آن تا آنکه ملاقات کنی که پیش آتی هر ارجوز یا در پشت یا در جای دیگر از مواضع عرصت یعنی هر یک که میخواستی و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترا بشارت بملاقات خود داده  
 و لا بآن بی اسلام بود فقال سلمه گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده است و لکنی سمعت رسول الله و لکنی من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم قبولی می گفت  
 ان الله عز وجل فیض بینه فضله بدرستی که خدا تعالی گرفت بدست راست خود شتی یعنی جماعه از آدمیان را و اخوی بالید الاخری و گرفت جماعه دیگر را بدست دیگر و قال  
 و گفت هذه هذه و هذه هذه این قبضه و این جماعه که در دست راست اند میان رست یعنی پشت را و این جماعه دیگر که در دست چپ اند مرد و زخ را است و لا ابا  
 و باک ندارم و لا ادعی فی ای القبضتان تا و در دنیا هم و دنیا هم که در که یکم ازین دو قبضه ام من اخوی اگر چه بر رتی آنحضرت نبوت صلی الله علیه و سلم بملاست ایمان و در  
 آمدن پشت یا قدام او پروردگار تعالی بنیاز است و قادر مطلق هر چه خواهد کند و گفته که می دارم در پشت هر که را خواهم و می بینم مرد و زخ هر که را خواهم و باک ندارم و هیچکس را  
 نرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل میزد و موجب که را نیست بعضی ازهم فاکفته اند که اگر چه بقضای صدق و بشارت شارع است و اطمانی حاصل میشود و لکن



[illegible]





در قبر باشد پس بانشاء خدا که عذاب قبر حق است و استعاده از وی بعد از نماز و روزه و ساجده و غیره و بعد از غسل و بوی خوش و عطر و عشاء از آن خبر دارد و بعد از پرسیدن وی بگوید که تا منم و تذکر کند او را و این اولی و اظهر احتمالات است و الله اعلم صغیر علیه و عن  
ذکر بن ثابت انصاری مدنی کاتب و حجازی از اهل مدینه قاضی بفرمان چون جنت کرد آنحضرت یا زده سال بود و صغیر پنداشتند او را در بدر و حاضر شد احد را و سار شاد را که بعد از نماز  
بود وی نیز یکی از آن کسانی است که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را و در زمان ابوبکر و فعل کرد در مصحف در زمان عثمان رضی الله عنه و بعد از آنکه بن ثابت و در آنجا یکی که بنی  
خدا صلی الله علیه و سلم و حاتم بنی الحجاز بود در بوستانی مریخی بخار را که قبده ایست از انصار علی بعلله له سوار بر استری که آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بود و منحنی و  
و بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حدادیدگاه رسید و هم کرد ایند آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از پشت خود جید بفتح صمد خمدین و میل کردن فکادت فلغیه پس بگوید  
بود که بنده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر زمین و اذا افرسنته او منحه و ناکاه قربا بود در آنجا شش یا پنج فخالض بعرف اصحاب هذه الایمانی بکفت آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم که فینا صحابیان این قربا را که دفن شده اند در آن فال و جل ما کفت مروی که من شیناسم فال فنی ما فوا کفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بگوید که مروه اند و در  
که ام زمان را عالم رفتند فال فی التورک کفت در زمان شکر مروه اند و شکر بود اند فخالض پس کفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان هذه الامه البلیغ فی فبوهای این است  
یعنی که و آدمیان مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند و کورهای خود فخلولان لا فوا ایس الینیب و در تس و ملاحظه آنکه که رکنه شمار مای خود را و رسم که کردن بنیید  
از عالم لدعوت الله انی لیسعکرم انید و عالمیکرم خدا یغالی را که بشنوند شمار من عذاب القبر الذی اسمع منه جیری از عذاب قبر که می شنوم من آن یعنی اگر بشنود شمار  
آه از عذاب را دیگر مری خود را و کور نمی بنید در اینجا اسکال می آرند که عذاب قبر فخالض و در شرح عنوان کفت شد موقوف بر دفن کردن نیست و خدا تعالی اگر خواهد عذاب  
سینکد مروه را اگر چه باشد در صحابا در سلم مای و در آن فیرا کرده شده اند و نشان بدفن موات یکان از ایشان بجست این ترس که بخایش دارد و توجیه کرده اند از این اشکال بچند صلی  
آنکه او است که اگر بشنود عذاب قبر را و حق و دوشی حاضر شود شمارا که بکوش و معقل سیکرد و قوت و فرصت دفن می ماند چنانکه در بیان ما شنیدن تعلیل صحیح است که اگر کشت  
که اگر بشنود که رخانه معیشت معطل و منقطع کرد و پس دل دفن از جنت خوف عذاب است بلکه بسبب قوت عقل و پریدن هوش است و دیگر آنکه اگر بشنود عذاب مروه را و دشت و قوت  
حاصل سیکرد و شمارا از نشاء و اموات بحدید تزیین می تواند آید با نشان تا تخیه و مکین کند و دفن بناید و وجه دیگر آنکه طابع زندگان بحول است بر پوشیدن عیب مری خود و در  
شریعت نیز اید بیان کرده اند که او را که با خود و اموات با خود و مقابل محل حضور مردم و اجتماع ایشانست پس در صحابا می بید میزند تا کسی تجاوز نرود و نشود عذاب ایشان را مطلع نکرد و بر  
عیسای ایشان و الله اعلم ثانی علینا بوجهه فخالض و در آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بر وی مبارک بود پس کفت نفوذ و بالله من عذاب النار یا نه جوید بخدا از عذاب  
آن فال کفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفوذ و بالله من عذاب القبر یا نه جوید بخدا از عذاب قبر فالو کفت صحابه نفوذ و بالله من عذاب القبر یا نه جوید بخدا از عذاب قبر فال و فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفوذ و بالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن یا نه جوید بخدا از فتنها که بعد تعلق دارد و از آنچه پوشیده است که بدل  
تعلق دارد و یا آنچه پنهان است بر شما و سید اند شما آزا و آنچه پوشیده است بر شما و نیاید از آن فالو کفت صحابه نفوذ و بالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن فال و فرمود نفوذ و بالله  
من فتنه الدجال یا نه جوید بخدا از فتنه الدجال فالو کفت صحابه نفوذ و بالله من فتنه الدجال رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم اذا فخر الملت اناه ملکان اسودانما از فخران چون گردیده میشود مروه می آید و را و فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ که در چشمهای رنگت بحول است بحقیقت چه  
در سیاهی دشتی و دشتی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کانیات است از قیظ منظر و شاعت صورتها که و چشم مراد بدان تیز تر نگاه کردن و چشم کردن اندین و داشته اند چنانکه  
و دشمن بجانب دشمن نگاه کن چشم بر کرد و سیاهی پوشیده شود و سفیدی بناید و بعضی کفت اند که عیب دشمن را بگو چشمی از آن وصف کنند که روم دشمنان عیب اند و ایشان بگوید  
چشم می باشد بطل لاحدها المنکر و لا فخر المنکر کفته میشود و نام کرده میشود و بر یکی از آن و فرشته را منکر بفتح کاف و مرید را بکسر هاء و معنی نا آشنا و موثر اند و شتی از کثرت  
ضد معرفت و ظاهرا نیست که منکر و بکسر نام و شخص است که بر سر هریت تمثل حاضر نمیشد و بعضی کفت اند که نام و کرده است و هر کدام از این دو گروه را افراد بشمار است و نیز  
کفته اند که منکر و بکسر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان طعیان را نام بشر و بشریت و الله اعلم فخلولان ما کنت نقول فی هذا الرجل پس بگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو  
در شان این مرد و فخلولان پس بگویم بیت در جواب این سوال هو عبد الله و دسوله و می بنده خداست و فرشاده او و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و دسوله ففک  
فلما کنتا فخلولانک نقول هذا پس بگویند آن دو فرشته تحقیق بودیم ما که می دانستیم که تو می گویی این جواب را یعنی سیمای ایمان در ناضیه حال تو دیده بودیم ثم یفصح له فی قبره  
پس کشته شده کرده میشود و میریت را در قبرش فخالض و کرد و در هفتاد و یک کانیات است از فتنه و مبالغه در آن نه عدد معین نمیشود و له فنه پیر و دشمن گردانیده میشود و میریت را در قبرش  
ثم یفصال له فنه پیر کفته میشود و میریت را در خواب و استرجت کن فخلولان اوجع الی اهل فخالض هم پس بگوید بیت باز بر گردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهیم ایشان را از این حال  
خوش خود چنانچه غریبی در شهر غریب را فخالض و وقتی بنید کوبید کاشکی بروم و کسان خود را برانیم و حال خوش خود را بایشان بنمایم فخلولان فکونم العروس پس بکشته میشود و میریت  
خواب کن همچو خواب کردن شخصی که ناله خدا است و عروس مرد و زن هر دو را گویند الذی لا یوفظه الا احبابه الهه آن عروس که بیدار نیکند او را که محبوب ترین اهل  
خانه وی نزد وی چیدار گردانیدن از هر کس خوش تر آید و موجب وحشت میکرد و و نمیتواند هر کس بیدار کرد و بیدار کرد و انداختی ببعشه الله من مضجعه

قالوا فخلولانک نقول هذا  
ثم یفصح له فی قبره  
سبعون  
فی









بیات فنجح له فوجه قبل النار پر کشاده میشود و در اشکاف جانب آتش دوزخ فنجح خفیف با است و تشدید نکرده است و قبل کبریا و فتح با بعضی جانب دجست و همچنین در هر جا فتنه نظر الله محطی بعضی است و میکند بجانب آتش و فتح وی و می بیند و اگر می شکند و پامال میکند بعضی بعضی این کلمات است از آن دو حام و شدت زبانهای آتش و در هم و بر هم افتادن آنها در یکدیگر فقال له انظر الى ما و قال له پس گفته میشود آن مرد را که تکرر بجانب چربی که نگاه داشته است ترا خدا تعالی از آن و در بعضی نسخ منکر است نه بفرج له فوجه قبل الجنة پر کشاده میشود و در اشکاف جانب بشت فتنه نظر الى ما و فتنها و ما فتنها پس نگاه میکند بی آنکه آنرا کشند و در نگاه کردن بسوی خوبی و نازی و خوش بشت و آنچه در بشت است فقال له هذا مفعلك این جای شست تست علی المعین کت زیر که بر قیقن و ایمان بوده تو درجات دنیا و علبه مت و هم برین یقین این مردی تو و مت تقیم و کسر آن هر دو صحیح است و علبه نبعث و هم بر ایمان و یقین را بکنجه میشود از قیرو ز قیامت ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدا تعالی و این کار از برای تبرک و تحقیق و اظهار شوق و رغبت است چنانکه بیماری را یا ابتلای را کونید خاطر جمع دار بسوی و خلاص شوی ان شاء الله تعالی و مجلس الرجل السوء فی خرو و نشاند میشود و در دبر و قبرش و سو و فتح سین و ضم هر دو لغت است فتنها مشغوبه بارسان مقنون تباه فقال له فهم کنت پس گفته میشود مرد را در چه حال و کدام دین بود و فقول پس میگوید لا ادوی نیدانم و در بنی بایم فقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مرد را در چیست و صفات و فقول سمعت الناس يقولون قولا فنهضت پس میگوید شنیدم مردم را میگویند سخن را پس گفت من نیز آنرا فنجح له فوجه قبل الجنة پر کشاده میشود و در اشکاف جانب بشت فتنه نظر الى ما و فتنها و ما فتنها پس نگاه میکند بسوی خوبی و نازی بشت و چیز که در بشت است فقال له انظر الى ما صوف الله عنك پس گفته میشود مرد را نگاه کن بسوی چیزی که باز گردانیده است خدا تعالی از تو نه بفرج له فوجه الى النار فتنه نظر الى ما محطه بعضها بعضا پر کشاده میشود و در اشکاف جانب بسوی او و می بیند که می شکند بعضی بعضی افغانا له هذا مفعلك پس گفته میشود مرد را این جای شست تست علی الشک کنت بر شک بوده تو و علبه مت و بر شک مرده تو و علبه نبعث ان شاء الله تعالی و در شک بر بختی میوی اگر خواست خدا و راه اینها جبهه باب الاخصام باب الکتاب و السنة فی الصراح الاخصام چنگ در زدن و شک در زدن کتاب و سنت و اعتماد آورد و بختیت آن و عمل کردن است آنچه در آن دقت شده و در بودن از بخت و نه بسیار بل او را در کتاب و آن مجید است و سنت بعضی سیرت و طریقه سلوک که در دین آمده و بعضی آنچه منوط است کرده بر آن حضرت غیر صلی الله علیه و سلم بی وجوب و در ادخا آنچه امر و نهی کرده شده است بدان در غیر کتاب تقریر نمائدت الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قال قال رسول الله کنت عاتقه کنت غیر خدا صلی الله علیه و سلم من احد شقی ای فاهذا کسی که نوید کرد در دین که این دین روشن و دهر و یاد است ما پس منته چیز که نیست از این بن یعنی احداث که چیزی که نیست در کتاب و سنت صریحا و نه شنبط از وی و حکم که در بخت دی کتاب بر شل شد اجماع و قیاس را و در خیریت که مخاف و غیر آن باشد فهدود پس آن چیز را آن کس باطل و مردود است متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت جابر کنت غیر خدا یعنی در خطبه بعد از عمر و صلوة فکانت انت اخفرت صلی الله علیه و سلم و اما بعد فان جبر الحداث کتاب الله بهترین نجان کتاب خدا است که وفان مجید است و خیر المهدی هدی محمد و بهترین طریقه سیرت و سیرت های نیک طریقه و سیرت محمد صلی الله علیه و سلم و شی الامور و محمد طاهرا و بهترین چیز از چیز است که نوید کرده شده است در دین که بخت همارا از آن است کل بدل حد ضلاله و هر بدعت شیب که ای است و راه مسلم بدانکه هر چه پیداشده بعد از غیر صلی الله علیه و سلم بدعت است و آنرا آنچه موافق اصول و قواعد است اوست و قیاس کرده شده است آنرا بدعت حسن گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت و ضلالت خوانند و کلیت کل بدعت ضلالت محمول برین است و بعضی بدعتها است که واجب است چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو و کلام و ادیان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ غراب کتاب و سنت و دیگر چیزها نیز حفظ دین و ملت بر آن موقوف بود و بعضی سخن و مستحب مثل بنای بناها و در سهما و بعضی مکروه مانند نقس و کار کردن مساجد و مصاحف بقول بعض و بعض مباح مثل فراخی و در طعامهای لذیذ و لباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند و باعث طغیان و تکبر و مغایرت نشوند و مباحات و دیگر در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و خدا نکیر بری و غریب و مانند آن و بعضی مرام چنانکه مذاهب اهل مدح و اهل بدعات سنت و جماعت و آنچه خلفای رشتین کرده باشند اگرچه باطنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده بدعت است و لیکن این قسم بدعت حسن خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای رشتین ارضی الله عنهم اجمعین و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بعض الناس الى الله ثلثة و شمر شده ترین مردم از کرده مسلمان بسوی خدا کس اند ملحد فی المحرم اول المحاد کنند و در زمین حرم و اهل با و در لغت معنی میل است و با نمایی لحد گویند آن حشره را که در یک جانب قبر کنند و در شرع میل کردن با حق باطل و مراد با لحاد و در حرم از کتاب کردن چیز را که نهی کرده شده از آن و در زمین حرم چنانچه کثرت جنک کردن و شکار کردن یا مصطی کنان چنانکه مذاهب بن عباس است که چنانکه طاعت درین بن مضاعف میشود و بصیبت نیز همین حکم دارد زیرا که اساءت ادب در مقام قرب شیخ ترویج تر است و لهذا وی رضی الله عنه اقامت نکرد و اگر چه داشته از جهت نگاهداشت حرمت و تعظیم این شریف پس رفت و در طاعت سکوت و در زید و صیغ فی الاسلام سنته للبا هلبه دوم طلب کننده در اسلام طریقه جایز است را و شعار از اچا که خود کردن و بر روی زدن و کربان چاک کردن بر سر مرده و فال بد کردن نظیر و امثال آن و مطلب دم او را بغیر حق سوم طلب کننده خون مرد را با حق بپهری دمه برای مجودا که بریزد خون او را در برای غرض دیگر اگر چه خون بخون مطلقا مذموم و ممنوع است و لیکن قصد مجود و خوریزی مذموم ترویج تر است کوی مقصود نفس معصیت و ذوات او است و باید دریافت که چون طلب کننده



وخواهند نمسبت را بر حال است حال فاعل آنچه خواهد بود و راه البحاری و عن ابی هر چه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل اثمى يدخلون الجنة  
 بهیست من می دانند بهشت را الا من اثمى که کسی سر کشی در جهل و من اثمى گفته شد و پیر شده شد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سر کشی کرد یعنی مراد با نگر سر کشی کرد و گیت  
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آنکه سر کشی کرد و آنکه نکرده بود و قسم را ذکر کرد و از برای یاد ایتضاح و بیان قال گفت من اطاعتی دخل الجنة لیکر فان معاری کنه  
 و چنگ در زند کتاب و سنت در آید بهشت او من عصای خدا را و لیکر بفرمانی کند و بعت و زرد و تاج هوای نفس کرد و پس تحقیق سر کشی کرد و در نیاید بهشت او و راه صحیح  
 و عن جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائكة الى النبي گفت جابر سمع ان آنحضرت که آمدند جماعه از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو قائم و حال آنکه آنحضرت  
 خوابیده بود فقالوا پس گفتند آن فرشتگان یکدیگر ان لصاحبک هذا مثلاً بر سینه یار شمارا که اینست یعنی ذات عظمی ان آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصه و حال عجیبی است  
 و اطلاق صاحب آنحضرت صلی الله علیه و سلم نسبت ملائکه باعتبار صحتی است که آن اصل است فاضی لواله مثلاً پس ذکر کند و بیان نماید مراد را آن قصه و حال را با بداند و است  
 بدان خبر در قال بعضهم انه نائم فقتله بعضی از آن فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مراد را چه فائده کند که نمی شنود و قال بعضهم ان العین نائمة و القلب یفطن  
 و گفتند بعضی از آنها که چشم او در خواب است ولیکن دل بیدار است و این اصل است و این آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود که در خواب چشم مبارکش بسته بود و وی و آنچه چشم توان در کن کرد در  
 نیافتی ولیکن قلب شریف وی بیدار بود و آنچه در حضرت وی صلی الله علیه و سلم مذکور شدی بشنیدی چنانکه در حدیث آمده است که تمام عینانی و لایام قلبی فقالوا پس ذکر کند و آن قصه  
 و حال عجیب او گفتند مثله کثل و جل بنی دادا قصه و حال عجیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماند این قصه و حال عجیب است که مردی بآورد و سرانی را و جعل فها مآدیه و حست  
 در آن بر آید به راه و ناله بفرمود و ضم دال به طعمای است که مردم را بر آن بخواند و فتح دال نیز آمده است و در حدیث آمده است که القرآن یاد به الله و بعت و اعجاب و غیرت و آن مرد  
 کسی که بخواند مردم را بر آن طعام من اجاب الداعی دخل الدار و اكل من المآدیه پس کسی که پاسخ داد آن خواننده را و آمد در سر او خورد و از آن طعام و من لم یحب الداعی  
 لم یدخل الدار و لم یأكل من المآدیه و کسی که اجابت نکرد آن خواننده را و درینا در سر او نخورد و از آن طعام فقالوا و لو هاله لیفه هالها پس گفتند آن فرشتگان این کی تحقیقت  
 این قصه و این مثل برای و تنی بفرمود که مراد چیست قال بعضهم انه نائم و من ترکت بعضی از ایشان که وی در خواب است و قال بعضهم ان العین نائمة و  
 القلب یفطن و گفتند بعضی چشم در خواب دل بیدار است فقالوا پس بیان کردند تا وی از آن گفتند الدار الجنة مراد بر آنکه کرده شده بهشت است و الداعی محمد و  
 خواننده مردم را بر آن طعام محمد است صلی الله علیه و سلم و طعامی که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شده که آن غنمای بهشت است ذکر نکرد و از جهت ظهور آن و مرد  
 که بنا کرد و سرانی این فکر نکرد و از جهت سوی ادب باطلاق مرد و جنتی و نقد تسک اگر چنانچه تشبیه است فن اطاع محمد او چون محمد بن موسی و خدا تعالی بخواند پس یکدیگر فرمان بردار  
 بکنند محمد صلی الله علیه و سلم خدا طاع الله پس تحقیق فرمان برداری بکنند خدا را و من عصی محمد خدا عصای الله و لیکر بفرمانی کند محمد صلی الله علیه و سلم بفرمانی بکنند  
 خدا را و محمد صلی الله علیه و سلم فوق بین الناس و محمد فرق تمیز کننده است میان مردم کافر و مؤمن و عاصی مطیع هر که تصدیق وی کرد مؤمن شده و هر که کذب وی نمود  
 کافر گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که عمل کند عاصی و فرق بیعت فاسکون ابغی فارق و بعضی نشدید را بلفظ ماضی از تفریق بر ضبط کرده اند و یکی از نامهای  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تورات فارق خطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل این جویری در کتاب او فا با جبار المصطفی ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که سید  
 مرحوم این گفت که من هر دم و بعد از من فارقی را یکدیگر روح حق است که تجلی کند از زلفش خود و لیکر یکدیگر آنچه گفته شد و وی و وی کو اهی سید هر صدق من و هر چه گاه  
 گردانیده است خداوند تعالی برای شما خبر میدهند شما را بدان و در حکایت و خوار یکدیگر از خوارین است آمده که هیچ گفت فار قلیطی آید شما را تا آنکه بفرمود من چون می آید تو هیچ بکن  
 عالم را بر کنان و لیکر بدین سخن را از پیش خود و سیاست میکند شما را بحق و خبر میدهند شما را بحدوث و غیوب که می آید شما را با سرار و بیان میکند شما را بر چیز را و وی کو اهی سید برای  
 من چنانکه کو اهی سید هم برای او و می آید من برای شما مثلها را می آید و وی و لیکر تفسیر را و راه البحاری و عن انس قال جاء ثلاثه و هط الى اذ و لایحی گفت انس رض  
 آمدند ستوار صحابه بسوی آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم و لایحی عن عباده النبی و حال لیکر پسرند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که چقدر بود و خطا آنجا  
 بها پس چون خبر داده شد نذبعادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بیان کردند از و این طره که عبادت ایشان اینقدر بود و کاظم فقالوا هات بشد لکم و با که این است من کم نپنداشتم  
 آن عبادت را و کانی ایشان آن بود که چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگ تر و بلند تر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود و لیکر ادب و زیدند و جواب  
 عزت او را منصوب بقصیر داشتند فقالوا پس گفتند این سخن من النبی کجا ایم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی از احباب و پیوسته اگر عبادت کند او را میرسد و قد  
 عتوا الله ما تقدم من ذنبه و ما تاخرو و حال آنکه تحقیق آفریده است خدا تعالی مراد را آنچه پیش گذشته است رنگان او و آنچه پس آمده او را آنچه پیش در گذر عبادت  
 بخلاف ما که تاخیر آفریده شدن گناهان و نداشتن آن عزیزان و یک نگر نیست که عبادت از حضرت وی صلی الله علیه و سلم بیشتر از پیش است از جهت کمال معرفت و دور  
 حضور و تمام احسان حق در عبادت و نیز آن از جهت دور رحمت و کمال شغقت او است بر امت و در وی تعلیم عبادت حقوق نفس الهی و حال است و نیز به مقامت و در رعایت  
 اعتدال و اوست عمل است و با باشد که تکیه و است و داخل معنی بخورد و طلال کرده در توجیه قرآن ذنوب آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در آن مجید بدان اطلاق است و اما  
 بهتر این قول آنست که این بزرگتر است است آنحضرت را از احباب صلی الله علیه و سلم و نبی که ذنوب خود داشته باشد چنانکه صاحب مریده خود را بگوید که گناهان ترا بخشیدم تو فارغ









باشد زیرا که توبه در اصل حق و صدق است و لیکن ایشان در بعضی مواضع تمسک کرده و تفسیر داده اند پس در هر چنان گنند صدق و کذب تحمل است و قولوا انما بللله وما  
 افول البنا و بکریه بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیز که فرود آورده شده است بسوی الایمان تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است و ما اوفی موعده و عقیبتی و ما ما بخدا و عهد  
 و عهدنا بوجهی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کفی ظلمه کذا با بن است مرد را از روی دروغ گفتن آن بحدی که با هیچ ماسع این حدیث کند و بگوید هر چیزی را  
 که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغی نکند و لیکن هر چه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند نهیم قدیس است در دروغ گفتن زیرا که هر که را حال این بود البته در دروغ افتاده و غایت است  
 که هر آنچه شنیده است راست نخواهد بود و مقصود زجر و منع است از حدیث بخیری که معلوم نیست صدق آن دوا و مسلم و در بعضی نسخ دوا و البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در  
 باب الکذب از مسلم و ابی داود آورده و الله اعلم و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من نبی بعثه الله فی امتی بنبی یخبر برب  
 انیجه است و اخذ ایتالی و راست وی پیش از من و در بعضی روایات فی انیجه است الاکان له من امته حوادین نکر آنکه بودند مر آن پیغمبر از اوست و حواریان و اصحاب باخدا  
 بسننه و تعبد و نایم و بود و نما و یاران که اخذ میکردند و عمل نمیدادند نسبت و طریقه وی و پیروی میکردند بحدی که وی و حواری و محب و مخلص و ناصر و معین او نیکو که خاص  
 پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است راجع به بعضی خاص و یاران و مخلصان عیسی را که حواری و کونین و نهیم معنی است و اثر آنکه در اصل در تسمیه ناصر و مخلص حواری صاحب عیسی  
 هم اند که حرف ایشان کاری بود و کار را حواری و کونین زیرا که دی سفید و پاک میکند چادر را چون ایشان از میان سایر یاس بصدق اخلاص و نصرت و اعانت عیسی عم نماز بود و نشسته  
 بخواری و کشتن هر محب مخلص را این علاقه حواری گفتند و بعضی گفته اند که تسمیه صاحب عیسی بخواریین بجهت آن است که ایشان پاک میکردند نفوس خود را با نفوس مردم را از چوک چوک  
 بسلام و طاعت پس از آن خواریان را نیز حواری گفتند پوشیده نمادند که برین تقدیر در تسمیه مخلص ناصر حواری استیلاج بغل این اسم از خواریین عیسی عم حاجت نیست بلکه تسمیه نهاد هر که با صفت  
 برابر است باعتبار معنی حواری که بعضی یا ضیافه است چنانکه گفته شد فانه من تراها مختلف من بعد هم خلوف بعد از آن بدستی و تسمیه این است که پیدا میشود بعد از رفتن و در گذشتن مخلصان  
 و حواریان و انصار و اعوان انبیا جماعه دیگر که در بطریق اصل اند و خلوف جمیع خلف است بسکون لام و جمیع خلف بفتح لام اخلاص است و خلف در اصل لغت آنکس را که پیاید و جانشین او بود و لیکن  
 غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق بدو خود است و فلان خلف سوء پس میرساند که هر پیغمبر از اصحاب باشد مخلص محب  
 و ناصر و معین بعد از آن جماعه می آیند خلوف که صفت ایشان امنیت که به قولون ما لا یفعلون میکنند مردم چیزی که خود نمیکند و بفعلون ما لا یفعلون و میکنند چیزی که امر کرده  
 شده اند چنانچه حضرت هلمای سوء و امر سوء است عاذا بالله منی لک من جاهد هم بیده هم مؤمن و کسی که کار را از کار ایشان از بدست خود و تفسیر دهد و در هر یک کند کار را ظلم و فساد  
 ایشان را پس وی مؤمن کامل است و من جاهد هم بلسانه هم مؤمن و کسی که کار را از کار ایشان از زبان و منع کند و دشنام کند و بدگوید و غیبت کند ایشان از زبان خود او نیز مؤمن است که حدیث از  
 کمال دارد و من جاهد هم بقلبه هم مؤمن و کسی که کار را از کار ایشان از بدل خود و انکار داشته باشد ایشان و مخزون و متالم و متغیر شود دل وی بشا هه افعال و احوال ایشان و او نیز  
 مؤمن است و در وجه پایان از ایمان و لیس و داء ذلک من الایمان حبه خردل و نیت پس از این مرتبه ایمان مقدار دانه خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که ذلک اضعف  
 الایمان و این مرتبه ضعیف تر است تا از مرتبه ایمان است دوا و مسلم و عنی ابهر بده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من دعا لی هدی کسی  
 بخدا کسی بسوی او راست و ارشاد کند آن خواه بفصل یا بقول کان له من الاجر مثل اجر من تبعه باشد مرد را از نزد و ثواب مقدار از ثوابهای کسانی که پیروی میکنند او را  
 و عمل میکنند بدایت و لا یفصل لک من اجرهم ششها کم میکنند آن یعنی ثواب را از اجرهای ایشان چیزی را یعنی با وجود آنکه آن کار را اجزا و ثوابها تمام و کمال حاصل میشود این  
 شخص دعوت کننده را نیز ثواب می دهد و زیرا که اگر ای ایشان بسبب عمل و کسب ایشان است و جسد ایشان این اعمی را ثابت میکند و بسبب دعوت و ارشاد او است که عمل او است و من دعا  
 ضلاله کان علیه من الاثم مثل الاثم من تبعه و کسی که بخواند کسی را بکراهی باشد بدوی از بزه بجهت که راه گردانیدن او ایشان را مقدار از ثوابهای کسانی که پیروی کنند او را کرده شود بکفر  
 او لا یفصل لک من اثمهم ششها کم میکنند آن ثواب که او را از اثم ایشان جزیرا دوا و مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یل الاثم سلام غی بپایان دین  
 اسلام و اگر عاز کار غریب و تنه و یکسر و سب و کلام بد و در انجام است که باز کرد و غریب و تنه و چنان شود که در ابتدا چال بود در شرح این کلام دو وجوه است یکی آنکه مرد با سلام  
 حقیقت او است که درین طاعت است و برین تقدیر مقصود تسمیه او است بخبر که در شهر یکبار باشد تنه و دوا و از اهل و اصحاب خود از جهت کسی مسلمانان که اعوان و انصار باشند یا مرد با سلام  
 مسلمانان باشد بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غریب و قلت مسلمانان باشد و رابتهای سلام که از او طمان برآمدند و هجرت نمودند و جزئی چند معدود و نمودند و بازگشتن ایشان در کفر غریب  
 و قلیل چنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود و فطولی للغرباء ناظر در سخن نیست سیفرا بد خوشی خوبی با در غریب باز که در آخر زمان قدم استقامت  
 ثابت دارند و تسک کتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عربون خوف باید دوا و مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الایمان لم یأدن  
 بمنه و تقدیم را بر زای الی المدهنه بدستکی ایمان بر سر یکدیگر آید و بنحیه و باز یکدیگر بسوی مدینه که موطن اصلی او است و در حدیثی که در فصل ثانی باید بسوی حجاز گفته شد که شامل کرد  
 مدینه است و توجیه آن بهما بخاکم کما فاد الذلجه الی حجهها چنانکه باز یکدیگر دوا و مسلم و بسوی سوره خود و بجهت تقدیم جمیع ضومرهای مملکت سوره را و دانند آن تخصیص را بنحیه  
 بجهت آنست که این باب در ذکر آمدن و خواهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر و اب و نیز بر آوردن وی بعد از آمدن در سوره و شوال است همچنین دین مسلمانان  
 بعد از هجرت میگرد و بجانب مدینه و مدینه و قوا و یکدیگر در آن چنانکه بر آوردن وی از آن محکم نباشد و بعضی گفته اند که ایشان را است از احوال آنحضرت زمان که در مدینه













[illegible]



قال قال رسول الله لفت باهمین میره که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم من وفی صاحب بدعه کسی که تقیم و تعیل کند خداوند بخت افتد اعلان علی هدم الاسلام بر تحقیق میکند  
 بر ویان کردن دین اسلام چه در توفیق و استخفاف و استانت سنت است و این یکیش بر ویان کردن نبی اسلام و همین قیاس در توفیق تعیل تسبیح آید وانی نبی اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و  
 ترویج سنت و دوا بهیجی فی شعبه الايمان و سلا و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال من غلب کتاب الله ثم اشیع ما جبه کسی یا موز و آزار ایتیره روی کند احکامی اگر در دست هدیه  
 من الصلاه فی الدنیا راه راست نماید و از خدا تعالی و بر اندازد که می در دنیا و وفاه بوم الغمه سوء الحساب و نگاه دارد و او را روز قیامت از بدی و سختی حجاب و فی دوا بهیجی  
 و در وانی انجین آمده است من ائندی بکتاب الله لا یفضل فی الدنیا و لا یشتی فی الاخره کسی که پیروی کند کتاب خدا گمراه نشود در دنیا و بدبخت نکند و در آخرت نمر ملائذه  
 الایه نیز خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیات را فی النجی هدی فلا یفضل ولا یشتی پس کسی که پیروی کند کتاب بر اگر سبب هدایت است گمراه نشود و بدبخت نکند و در حاصل آنکه دولت  
 و سعادت دنیا و آخرت و در متابعت دین و شریعت است بیت زهی سعادت اگر خدمت توأم کرد که نیکی دنیا و دین خدمت است رواءه رزین و عن ابن مسعود رضی الله عنه ان  
 رسول الله روایت است ان ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت خوب است که متلاصق با مسننهایم گردانیده است خدا تعالی قصد حال این باب آنچه در او است  
 از محارم و حدود و احکام قرآن قصد حال راه راست و عن جبنی الصواب سودان و از هر دو جانب آن راه راست و دوا بهیجی فی شعبه الايمان و سلا و عن ابن عباس رضی الله عنهما  
 کثرت علی الاواب سنو و مشاه و بر در تاپ و بهاست فو شته و عندنا الصواب طاع و بر سر راه شخصی است که خوانده است مردم را بقول استقاموا علی الصواب سیکوید  
 بر وید بر راه و لا تقو جوا و کج نرید و فوفی ذلک دلع و بالای آن خوانده و دیگر است بدعو میخواند مردم را کلهم عبدان یفخ شعثان من تلك الاواب هرگاه که قصد میکند بنده  
 از بنده آن که بشاید در بر آن دان و در او برادر دیره را قال سیکوید آن اعی و یحک لا تقنعه وای بر تو کثرت این را فافک ان تقنعه تلجده پس بدستی اگر یکشائی توان در امید  
 او را و اگر سید را فی العذاب الیم بکشی روی شمشیه پیرایان که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مثل اگر مراد از آن حیثیت فاحی ان الصواب طاع هو الاسلام پس خبر داد و گفت که باطل  
 طریق اسلام است که بدان بهشت جبار و دان میرسد و ان الاواب المفضله محارمه و خیر داد که در نمایش داده که در دهها بر آن فروخته افعالی است که حرام گردانیده است خدا تعالی  
 آنها را بر بنده ان المسئود الموحاه حد و داله و بیان کرد که در دههای فروخته صدامی خدمت که میان بنده و محارم بسته است که از آنها نکند و فاصل باز دارند است بنده  
 از آن و آن عبارت است از احکام و بی سجا و ان الداعی علی و اس الصواب طاع هو القرآن و بیان کرد که مراد داعی که بر سر راه است قرآن است که میخواند مردم را بر راه راست  
 و ان الداعی من وفه و ان خوانده است لای قرآن هو و اعطاه فی فلیکل مؤمن ان پند دهنده از جانب خدا است در دل هر مؤمن و طبیی از تفسیر طریقت کرده که الداعی خیر  
 میکند و تا اینجاست قرآن سود نمیدهد کار قرآن آنست که راه بنماید و نشانهای راه بیان میکند اما قول فادان آن و چند پذیر شدن بدان و رفتن راه و رسیدن مقصود و توفیق الهی و  
 هدایت است که بنده را بدان الهام میکند و در دل می پدید آید در زلفا سد و دوا بهیجی فی شعبه الايمان و سلا و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله و دوا بهیجی فی شعبه الايمان و سلا  
 کرد آزار احمد و رسد خود و بهیجی فی شعبه الايمان عن النواصی ففتح نون و تشدید و او بن سمعان یکسرین ففتح آن صحابیت ساکن شام و کذا الدومذی عنه و بهیجی فی شعبه الايمان و سلا  
 از نو انس بن صمان الا انه ذکر خصی منه و لیکن اینست که ترمذی ذکر کرد این حدیث را مختصر از آنچه روایت کرده اند احمد و بهیجی فی شعبه الايمان و سلا و عن ابن عباس رضی الله عنهما  
 که میخواند خبر و در راه راست را فلیس من فذمات پس باید کرد و راه را و اقد انکبک یک تحقیق را عالم گذشته اند فافی الحی فو شمن علیه الغننه پس بدستی که زندگان این کرده  
 میشود و برایشان از رفتن و ابتلاد در این سخن این مسعود و در زمان خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بر دهها صحابه را داشت و بنده آن را بیان نمود و از جرحا چنانکه گفت اولئک  
 اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هده الله ان مرد بهایاران محمد اند که بودند فاضل تر از هر کجرا ایشانست در این است و ابوها فلو و انیکرین امتا روی دلهما  
 و اعظمها علما و در اندیشه ترازوی علم و اخلاها مطلقا و کثر از روی حکمت و قنص و ریاء و مراعات رسوم و عادات که متعارف است میان مردم و تکلف از خود نهی و تکلف در  
 لغت خود در رفتن کای بی فو و دن رنج رنج و دنیا و دن و تکلف پیش آینه کاری که فزون باشد از حاجت و بیرون رطافت اخلاصهم الله لصحبه نلبه و لا فاعله دینه بر زیارتنا  
 خدا تعالی از برای محبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و برای برداشتن بیعی این یل است به فضیلت و الحکمت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامه خلایق ایشان را برگزید و با  
 پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان سترین خلق و اخیار است بوده اند و جواهر نفوس ایشان را بی نقصان اسرار هدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید انهم  
 کلمه النضوی و کانوا احق بها و اهلها و بودند نذر او و تر و لائق تر بکلمه تعوی و متحق تر از او و ارشاد کرده است که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامه دلهای بنده کان و یافت دل محمد را  
 صلی الله علیه وسلم و شن زد پاک تر پس نهاد نور نبوت را در آن و یافت دلهای صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای محبت و ایشان را و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عقل  
 نپسندد که آنها که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم و مراد را سائر تربیت و بوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بد رجوع گاه  
 رسیده باشند بریدان مشایخ را بنمید که در خدمت ایشان بچه و جرمیرند از این منقصت حضرت صلی الله علیه وسلم میگردد که منافق باشد و منافقان خود بعد از نزول  
 سوره توبه تبیین شده و از میان مخلصان جدا گشته و ضعیف و رسوخ شده بودند لغو ذبا لمد سوء الاعمال تقاد خا فاعلم فضلی من شایسته برای ایشان افضل ایشان را و انهم  
 علی اثرهم و پیروی کنند ایشان را و بر بنشان پای ایشان و نمسکوا بما اسنطعتم من اخلاصهم و سبیه هم محبت در زیند با آنچه توانید از خویشا و روشهای ایشان فافهم کانوا علی  
 الهدی المستقیم پس بدستی که بودند ایشان بر راه راست در غایت راستی همان سداب بر مسعود و با آن بزرگی و علوشان در ذین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی فرمود







































این سخن دیگر است و بعد از علم و عین عباد الله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فليعلم به ای مردمان گاه باشید هر کسی که بداند چیزی را از علوم پس باید که بگوید آن را و من لم یعلم فليعلم الله اعلم و کسی نداند آن را باید که تعویض کند و علم آن را بخدایا است باینکه اینم فاف من العلم ان تقول لا افضل من بدنيك از علمم و دانش آن را بیکدیگر تو چسبید زیرا که نمی دانی الله اعلم چه چیز معلوم از مجهول و دریافته این که نیتوانم دانست و نمی از علم است فاف من است معنی آن چه شهور است که لا ادري نصف العلم قال الله تعالى لنبيه انما استخبرناك في شيء من علمي و ما استلكت عليه من امر و ما افان من المتكلمين بکلامی محمد صلی الله علیه و سلم حال بکنم شمار بر تبلیغ دین و دست آن پنج نزدی و تم من ان خلف کند گاه که بر بندد و چویر بگوید این نیستند یعنی هر آنچه میداند و او بر صاید آن یکند بیکم و میرساند و چویر چنان پیش خود دعوی میکند و بر خود دعوی مذموم و بخت و خستیش اشیا و غرضه که فهم جان رسیده دعوی و تم آن که در وی و سعی و جود در استحقاق اهل خلف است تحقق علیه منتوس که از هر برنا خطاب ضعیف از آن و فاحشه و آقا پرسیدند که معنی چیست فکر کرد چون دریافت نمود و این را لا خلف یعنی معلوم است که نام چیزی ازین فاف و که در معلوم است که حاجت نیست و فکر کردن و در دریافتن آن خلف و ما لا یستی و من ابن سبئ بن نام و محمد است از کبار تابعین است و پدر او سیرین کتاب انس بن مالک است و علم و دویا آتی بود و چویر نامی خوانی از وی درین باب بقول است قال ان هذا العلم دینی این علم کتاب و سنت دین است یعنی تمام و ثباتین بدست فاف نظر و اعین فافظ و من فافظون و من یکم یکم نگاه کنید و برینید که از یکس یکدیگر بدین خود را اشارت است با تمام و حیا در معرفت حال او می و وثوق و دیانت و حفظ و درج و منت تا نباید گرفت از هر که و ایت کند خبر ما از باغ غرض از این که برای بخت که دیانت ندارند و برای پیروی مذموم خود وضع و اقرار ندارند و راه مسلم و عن حدیث بعد از آن هر چه است او بعد از آن که نیت است و میان نام پدر او و صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم گویند و زود او بود علم منافقان و کهنه پیش کرد و پیوسته اصل الله علیه و سلم هر چه بود تا روز قیامت از حق و وقایع رضی الله عنه قال یا معشر الناس استمعوا ای گروه قرآن خوانندگان که قرآن را بر زبان دارید یا مودعها را که عمل ندارند ثبات و راست بایستد و برادر است بر وید فقد سبقتهم سبعا بعد از این سخن باینکه شده اند و این سابق شنی بیا بستم بضعه ضعیف خطاب معلوم است که کسنا که در یافته اند فاف اسلام و صحابه رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر گاه ایشان متک کنند کتاب و سنت سبقت کنند و در یابند و چویر او هر که بعد از ایشان بیاید که هر چه عمل کنند مثل عمل ایشان رسیده با آنچه رسیده اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام و سبقت بضعه مجهول نیز و ایت که ده اند یعنی سبقت کردند شمار او پیش دستی بر و در شما آنکس یکم تصف بودند و هستند با سبقت و ساوگ طریق سبقت و ان اخذ لیمینا و شما لا اقل ظلکم ضلالا بعد از آن که میگردید و میسر و دید ما چه و راست را میگردید راه راست را هر آنکه تحقیق کرده شود بگردا شدنی سخت و میسر و دید در کمالی راه دور و دراز و راه الجحادی و عن ابی هرزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعوذوا بالله من جب التحنل بانه جود بعد از آنکه اندوه و جب بجمیم و تشدید با جاده بگریا و رده و اطلاق کرده شد و در حدیث بر وادی زجت بودن او و تفرمانند بجهه فاف و انقذت صحابه رسول الله و صاحب الحون و حیت جبرین و چه ملاقات از آن فاف و ادنی جهم فمرد و ادی است در دوزخ که بقوذه جهم کل چویر ادیج مائده فیه یا جود از آن دوزخ هر روز چهار صد بار یعنی چنان فریج و شلیخ و هوش است که دوزخ از وی بیا جود ججای دوزخان و بیا جودتی و خ کایت است از غایت شدت و محنت در وی یا مودع حقیقت تعوذ است زبان و پر و در کار تعالی قادر است که دوزخ را بخی در آرد چنانکه از طوایر بات و احادیث مضموم بگرد و قبل انقذت صحابه رسول الله و من بد خلها و کسی در آید آن و ادی افا لقال الم راون باهما لم فمردمی در آید و قرآن خوانندگان را بکنندگان علمای خود و قوار عالمان و متعبان نیز اطلاق بی یا بد چه علم از قرآنی اصل میگرد و عبادت بگرد و است و واه الکر و کذا ان حاجه و زاد فیه و زیاد کرده است این بعد از حدیث این کلام که ان من ابغض الفراء الى الله الذین یزورون الامراء و بد رنیک از جمله دشمنان شدترین فاف و ای خدا انسانی ندان که ملاقات میکند و محبت میدارد و ملاقاتی محبت طبع دنیا از محبت امر معروف و نهی منکر با طریق حبیبه و اگر او دفع شد و اینانی ایشان فاف المحاربی صبی المجوده گفته است صحابی که از راه و یان حدیث است و نام او عبدالرحمن بن محمد است و روایت میکند از اعش و یحیی بن عیدات سنه خمس مائده را و ما جاران و ظالمان اند و ناز و نازگان به راه دین و شریعت نماز ناسد و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پوشش ان با لکی علی الناس زمان نزدیک است که بیاید بر مردم روزگاری که لا یقی من الاسلام الا الله بانی نماز دین سخانی که نام وی و یحیی بن عازل اثری نی و لا یقی من الفرائد الا رسمه و باقی ماند از آن که رسم و آیین وی و مود بر سر سخانی تجوید حروف و افعال و لغایطی تدبر و تفکر در معانی و عمل با و امر و نواهی آن مساجد هم عامه سجده ای ایشان آبادان است که در می آیند و وی از برای عبادت و ذکر حق و در کس علم چنانکه مود و وی خواب من الهدی و حال آنکه آن ساجد و ریان است از عبادت و علم و عبادت علماء و هم شوم تحت ادمی السماء و من شایان بدترین مردم اند که زیاده بملایند و ادیم آسمان و زمین و می و منا و ظاهرها من عند هم متخرج الغنیة از نوایشان بر و یی آید فقه و بلاهت و درین باجانت ظالمی تمکلمان و فهم خود و باز هم درین بزمیکر و بسط که اندین خدای تعالی ظالمان را ایشان چنانکه گفته اند که هر که خلق خدا را بیا نازد تا دل مخلوقی بدست آرد خدای تعالی بیا ظلم را بروی بگرداند و ما را زور و زکار شش برآورد و راه البهوی فی شبه الايمان و من ذبا دین لبید و صلی است انصار می بیون که مدحی آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگرد و بود با لغت بجهت کرد و حال که اینها و را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت موت و روایت میکند از وی خوف بیا لک و ابوالد را و امات فی اهل یام معادیه قال ذکر النبی کنت زیاده بیا لک و غیر صلی الله علیه و سلم شایان از نیت و بیا لک و ابوالد را و امات فی اهل یام معادیه قال ذکر النبی کنت و ابوالد را و امات فی اهل یام معادیه قال ذکر النبی کنت و ابوالد را و امات فی اهل یام معادیه قال ذکر النبی کنت



























ثم دعوت وضوء تطهير من آب وضوء فالا لم تنوضا بس كفتني وادخلوا بي وضوءا بكني فقلت لهذا الطعام الذي اكلنا بس كفتني وضوءا من تحت اب طعامكم خوردم باقفا  
 انوضا من الطهارة بس كفتني انوضا بكني انوضا بكني باق حلال لم تنوضا منه من هو خبث منكم وضوءا منكم استاذي سكرتير استاذي فيم خذ صلى الله عليه وسلم  
 بس يود وضوءه وبعض حاديت دفع شده دست و دنان شستن استاذي اخبر استاذي رنج واه احمد وعنه ابن عمر رضي الله عنهما كان يقول روايت استاذي ان عمر كركيفت هذله  
 الرجل امرأته بوسدون مردن خود را وجسها بجم بیده و مس کردن مردن ابدست خود من الملامسة از عمل طهر است یعنی که ذکر کرده است از ارضی تعالی در قرآن مجید  
 اولاً منسّم النساء و اجاب ضوکره بدان بعد از ان بان که از اقبول خود و من قبل امرأته او جسها بیده فعلیه الوضوء و سکر بوس کند زن خود را یا ساکن کند  
 او را بدست خود پس واجب است بدوی وضوء واه مالک و الشافعی و عن ابن مسعود رضي الله عنهما ان ابن مسعود روايت است کان يقول كركيفت من جله الرجل امرأته  
 از بوسه دادن مردن خود را الوضوء واجب است وضوء واه مالک و عن ابن عمر بن الخطاب رضي الله عنهما قال ان الغبلة من اللبس فوضوا واهما ابن عمر كركيفت  
 عمر بن الخطاب كركيفت که بوس کردن را بجهل است پس وضوء بکنید از ان آمار دلالت دارد بر آنکه لیس از آنکه ناقص وضوء است چنانکه مذکور شد شافعی مخصوص بزن اجنبی ساخته و اینا دلالت دارد  
 که سر اجنبی نیز ناقص باشد و مانا که این آثار نزد حنفیه صحیحتر رسیده اند و در سند ابی حنیفه خطاب ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فی القبله وضوء و شایر  
 که این حدیث نامح باشد در حدیث دیگر که بخلاف آن وارد شده و در این که کوفت ذکر کرده بنی جهم که سبانی باشد و الله علم و عن عمر بن عبد العزيز فوعنه بنم الداری قال  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوضوء من كل دم مسائل وضوء واجب است از هر خون و ان چنانچه مخصوص بذهب جفنی است و زرد امه ثلثه ناقص همان است  
 کبر و ان یزید یکی در راه بول و غائط مقاد باشد یا غیر مقاد و بحسب این حدیث است و روایت کرده است از ابن عدی در کامل از زید بن ثابت و دارقطنی در روی سخن کرده  
 چنانکه گفت واهما الدارقطنی و قال عمر بن عبد العزيز لم یسمع من بنم الداری ولا آراه روایت کرد این حدیث را و حدیث سبانی ادا رطقی و گفت عمر بن عبد العزيز  
 اموی خلیفه شهو نشیده است حدیث از تیم داری که از صحابه است و زید بن خالد و زید بن محمد که از و ااین حدیث از مجهول اند جواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول است  
 در سنن بیع و خمیس و زید بن خالد و زید بن محمد که از و ااین حدیث از مجهول اند جواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول است  
 و در حالت این دو را وی مذکور اختلاف است و الله اعلم باب ادب الخلاء ادب کجا داشت حدیثی و بعضی گفته اند که کجا داشت چیزی را که ستوده است از کفار و کردار و  
 تفصل معانی آن در کتاب الادب بیا نشاء الله تعالی و خلاصه و بس است جا و در اصل معنی های خالی الفصل الاول عن ابی ابوب الانصاری رضي الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انبثم الغائط چون باید شما قضای حاجت را و غائط در اصل زمین پست متعاک اکویند پس ان اطلاق کردن بر بیدی مردم که غلب  
 برای قضای حاجت در اینجا پیشیند میفرماید چون باید غائط را و بول نیز همین حکم دارد چنانکه بر میاید فلا تلتقبوا القبلة ولا تلتشد بوهای پس وی بکنید بسوی  
 قبله و نه پشت و هید بجانب ان ولكن شرفوا و اعرجوا و لیکن وی بجانب مشرق کنید و یا بجانب مغرب یا بنحوی مخصوص بیدیه مطهره است علی ما کنها السلام و التجهة زیرا که قبله دینیه  
 جنوبیت و مدینه شمالی که مسطوره است پس چون خزار کنند از استقبال و استند با قبله ضرورت روی و پشت بجانب مشرق یا بیکر دو در دیار ما قبله غربی است پس اگر روی شرق  
 و مغرب کند روی و پشت بجانب قبله افتد متفق علیه قال الشيخ الامام محی السنه رحمه الله یعنی صاحب صحیح کفایت است که هذالمحدث فی الصحاح این حدیث  
 نئی از استقبال و استند با در پشت و جایی کشاده است اما فی البیان فلا باس اما در دیوار کرد بر آورده و خانه ها و عمارت های باکی نیست اگر روی قبله یا پشت بان قضای  
 حاجت کنند اما وی عن عبد الله بن عمر ارجعت حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال كنت اوتفت فوق حنفصة لبعض حاجتی بادم  
 بالاسی فاختصه رضی که از اصحاب المؤمنین و در خبر عمر بن الخطاب است از بلی بعضی را می خود ذوات و رسول الله پس یدیم پیچند را صلی الله علیه وسلم بعضی  
 حاجنه قضای حاجت انسانی میکند مسند بر القبلة مستقبل الشام پشت دهنده قبله را و روی آورده شام را و که با شام مقابل افتاده است که اگر روی قبله آرد  
 پشت بجانب شام افتد و اگر پشت قبله کند روی شام کرد پس از این حدیث معلوم کرد که پشت قبله برای قضای حاجت در خانه ها درست باشد متفق علیه و بدانکه این مسئله  
 مختلفه فی است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال قبله و استند با آن در بول و غائط حرام است چه در صحرای و چه در خانه ها و نزد امام شافعی حرام است در صحرای و در خانه ها و  
 بر جانبی جمعی از علما از صحابه و تابعین و مجتهدین هم رفته اند و بر وایت از امام احمد در استند با در رخصتی است نه در استقبال و ثمنی از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهت استند با  
 آورده و نیز گفته اند که اگر بنا کا مستقبل قبله نشست فافل انان باید که بیکر دو بعد را مکان محبت ابو حنیفه حدیث نئی است که گذشت و در آنجا فرقی نموده میان محمد و خانه و مطلی گفت  
 و حدیث نئی اجمعی کشید از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نئی تعظیم قبله و احترام جانب او است و خانه و صحرای را بخار برابر است چنانکه رزاق انداختن و پا دراز کردن با سوره و  
 از حدیث ابن عمر آنست که شاید پیش از نیمی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نیمی است شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکی برشته باشد و ان عمر از دینا فقه ثمن  
 نظردان کرده و متعام قضا میکند که تمق و تحقیق توان کرد و در شرح سخن در نجایا راست و الله علم و عن سلمان رضي الله عنه قال لها فابغی و رسول الله روایت  
 اخلمان فارسی که از اکابر صحابه است و احوال شریف وی در بعضی مواضع نوشته شده است که گفت نئی که در ما را یعنی پیچند را صلی الله علیه وسلم ان مستقبل  
 القبلة لغائط او بول از روی آوردن با قبله برای آنجا و نشاء وان مستقبلی بالمهین و نئی که در آنست چنانکه در آنست با در است و در بعضی نسخ از ان نسخی کلمه

او و این شکل شود در استنجای طنج از قبل اگر استنجای دست چپ کند لا بوضو را دست راست باید گرفت و این نیز مکرر است پس طنجش آنت که طنج دست راست کرد و وضو دست چپ  
بجانبند و بر وضو را بجانب طنج که طنج را بوضو و بعضی گفته اند که نه از استنجای سیم در فاطما است نه در بول و این قول ضعیف است و بعضی شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طنج آن  
پوشیده مانده که گرفتن طنج دست چپ و استنجای کردن بدان نیز ممکن است و حاجت باین تکلفات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجای شستن از نجاست بفتح نون و سکون هم آنچه بیرون آید  
سکون و سیم را بطلب است یعنی طلب نجوای از آن و نجوای بریدن درخت و پوست کشیدن که سفید تر شود و چون می برد و میکشد نجاست را از استنجای تمام کرده و آن فسنجی باطل  
من طنج است و نجوای کردن بکثر از سه سنگ و مانند آن و این در بسیار مام شافعی است که گوید در استنجای البته سنگ باید کار برد و در بسیار مام حمزه بن عیین است و نزد ما شرط  
تفاوت و نظافت است اگر چه بکثر از آن حاصل کرد و بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود در حدیث آمده آورده که گفت آنچه غیر خدا صلی الله علیه و سلم فاطما را پس از هر که در الکبار  
او را در سنگ پس و سنگ یا قلم و سیم یا هر آن آوردم و هر دو سنگ را گرفت و در کین ابراف و از اینجا معلوم شد که سنگ هم نجاست دارد و از آن هم واجب است و سنگ است  
باین حدیث مذکور از سلمان است و حدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند سه سنگ و این حدیث بقرینه  
که نهی بای تویم بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد معاین الاحادیث و آن فسنجی بر جمع او بظهور و نهی کرد از  
استنجای کردن بر سیم و پلیدی آدمی یا استخوان و علت نهی بعضی گویند آنت که سر کین نجس است و استخوان مسا است که نجاست دارد و مکرر وند و صواب آنت که نهی جهت آنت که  
توضیح آنند چنانکه از حدیث ابن مسعود که باید معلوم کرد و رواه مسلم و عن انس قال کان رسول الله کنت انس و یغیر جراحی صلی الله علیه و سلم و اذا دخل  
المخلاء بقول چون می در آمد آنجا از میگفت اللهم انی اعود بک من الجن و الجنات خداوند پناه میجویم تو از جن و جنات و جنات منفی علیه جنت بضم خا و با جمع  
جنت بلفظ مذکر و جنات جمع جنت بلفظ مؤنث مراد از ذکر و انا شیطا طین اند که از آنها پناه میجوید و بعضی خا و سکون یا نیز روایت است یعنی پلیدی و تواند که مخفف جنت بضم با  
باشد و درین وزن هم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و سبل و استعاده جهت آنت که گفت و منزل محل حضور شیطا طین است چنانچه بصریح در حدیث دیگر باید یافت اگر چه  
منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما بر آنند تفصیل میکند و میگوید که در اما که گن ساخته شده است برای خلا مثل آنجا نه این دعا را پیش از در آمدن آن بخواند و در غیر آن  
اما کین بخواند و در آن شرع کردن در آن مانند امر جا به بر زدن و خوان و گفته اند که اگر از اموش کند در وقت بول بخواند نه زبان و هر که منع میکند و جا به نمیدارد ذکر خدا را در همه جا  
چنانکه منقول است از امام مالک حسیاج ندارد با تفصیل و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال و النبی کنت کنت غیر جراحی صلی الله علیه و سلم بعضی نهی بدو که در فقال  
پس کنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنها بعد جان بد رتیکه صاحبان و در ترقی عذاب کرده میشوند و ما بعد جان فی کبیر و عذاب کرده میشوند بجهت کناهی بزرگ یعنی  
کنا ایشان یا در کاری که شاق و دشوار بود بر سیم کردن از آن که اگر آن چیز درین کاری آنت و شاعنی ندارد و چگونه چنین باشد که بول و طبرس بنمیزد شائع و قباح عظیمه  
درین چنانکه فرمود اما احدهما فکان لا یستثنی من البول ای یکی از آن دو صاحب قربا لش آن بود که پرده میکرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پرده میکشید  
بمان خود و بول نگاه میداشت از آن خود را و احتیاط میکند تا میرسد شائ بول بوی و این معنی مناسب است باب مناسب است برایتی که مسلم راست چنانکه گفت و فی و این مسلم  
لا یستثنی من البول و در روایتی دیگر مسلم است که طلب زناست و پاک میکند از بول و بی حیاط میگوید در حدیث بول و در استنجای و در روایتی دیگر لا یستثنی من البول و از روایت  
که نزدیک بعضی نهی است و در روایتی لا یستثنی من البول و اما در استنجای از بول که در روایتی آمده باشد تمام برود پاک و اما الاخر فکان  
بمشی بالجملة و اما صاحب قد یکسر بود که میرفت بسوی مردم چینی و نم و نمیرد ساندن نقل کردن سخن یکی یا دیگری بقصد فساد و اضار و این از قبح قاصح و شنع شائع است  
و در بعضی علما از کبار است و در قرآن مجید مذمت آن کرده در جای که فرمود و هتاهم مشاء و بنیم و در حدیث آمده که حقیقی نظر میکند کسی که دور و ریاست و در جمیع آمده که  
سخن چینی در پشت نه در آید و چون الخطاب رضی الله عنه کعبا جار گفت که ام کناه را در تو ریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قبل نیز عظیم تر است گفت از سخن چینی  
قل حادث که در چندین شرحی که بر آید ترا خد جی بد و طبعه پسر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شامی را از خرا که تر بود و فشقها بنصفین پس پاره کرد و شامی را  
ترا بد و پاره و غرضی حق و کل واحد پسر بخواند در هر قری از آن دو پاره را خالو گفتند صحابه با دصول الله له صنعت هذا چرا کردی تو این فعل را یعنی پلیدی  
پاره از شامی در هر قری فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لعل الله ان یخفف عنهما ما لیس علیهما من الذنوب و این حدیث را با سبک که بگوید که این پاره شود عذاب ازین و قری  
تا از زمان که زمان این و شامی پاره و خشک نشود متعین علیه و در توجیه این حدیث علما اختلاف است که نامی آمده است تخفیف عذاب تا مدت و طوبی شامی را چسب بعضی  
مردم را نه که نامی آن آنت که نامت تا زمانی که تر و تازه اند و بعد میگویند سخن او مراد بشی در کینه و کان من مشی الا لا یستثنی من البول شامی است و حیات چوب تا زمانی است  
که خشک نشود و حیات سنگ تا خشک نشده با تیغ خاص مخصوص می است و اگر عام است هر شامی را یعنی حالات بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال است و سنگ  
کند این جماعه با حدیث در انداختن سیم و کل و ریحان رقیب و خطابی که از آن اهل علم و قدوه شرح حدیث است این نقل کرده است و انداختن سیم و کل را بر قریب سنگ این حدیث  
انکار نموده و گفته اند این سخن اصلی ندارد و در حدیث اول نبوده و بعضی گفته اند که نامی این سخن بد و وقت آنت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شفاعت خواست و تخفیف عذاب پس قریب  
کرده شامی را و تیغ خشک شدن آن شامی و کل و لعل الله ان یخفف عنهما و در حدیث دیگر که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب و بخود آن مکرر بکت دست مبارک سید انبیا





در پنج و پاری خال پس بول کرد و نه خال پسر فرمود انداد احد که ان بول چون خوابی از شما که بول کند فلیروند لبوله پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی خالی  
مانند اینجا که هموار و نرم باشد تا آب زیر نیاید و رشا نشد بول رسد و واه بود او دود و عن افش رض خال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اراد الحاجة  
بو استحضرت صلی الله علیه و سلم که چون بخاست قضای حاجت انسانی را بر موضع ثوبه برینداشت جائه خود را حتی بد فومن الارض تا آنکه نزدیک میشد از زمین  
در شستن و واه التومذی و او دود او دود و الدادی و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما اقالکم مثل الولد  
لولدہ فیتیم من برای شما در نصیحت و خیر خواهی مکرمانه پدر برای فرزندان خود و احکم اذا اقلتم الغائط تعلیم میکنم شما را چون باید غائط را و بول نهیجینکم  
دارد و فلا تستقبلوا الفیلة ولا تستلبوها و هاپس روی نیارید قبلد روشت ندیدد و او را و امی ثلثة اجمار و امر کرد استحضرت صلی الله علیه و سلم که چار  
بردن سه سنگ در استنجاء و نفی عن الروث و الروثه بجز را و تشدید میزدنی کرد از استنجاء کردن بر سر کین و عذره و استخوانهای پوسیده بجز عرف و عادت و خود  
که اغلب در صحرا افتاده میباشد و الا بغیر پوسیده نیز جایز نیست بلکه بطریق اولی و نفی ان بسنطیب الرجل میمینه و نفی کرد از آن که استنجاء کند مرد بدست راست  
و زن نیز همین حکم دارد و استطایه یعنی استنجاء است زیرا که پاک میکرد اندک را باز از نجاست و واه ابن ماجه و الدادی و عن عائشة رضی الله عنها  
فالت کانت پدر رسول الله صلی الله علیه و سلم الیمنی لظهوره و طعامه گفت فاشه بود دست راست استحضرت صلی الله علیه و سلم برای پا  
و غیر پای که بسته است و نظافت تعلی دارد و از برای طعام که یکی از افراد آنست و کانت یدیه الیسری لخلافه و ما کان من انی و بود دست چپ و  
برای توضائی و آنچه بدان تعلی دارد از استنجاء و مانند آن و آنچه باشد از جنس بلیدی مکررات و واه او دود و واهها فالت قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم اذا ذهب الی الغائط فلیذهب معه ثلثة اجمار چون بروی یکی از شما بسوی آب خانه پس باید که برد با خود سه سنگ را بسنطیب  
همین که استنجاء کند و پاک گرداند با آنها فاهنا بجزی عند زیار که بدستی سنگ بسدی میکند برای او از استعمال آب یعنی چون سه سنگ پاک گرداند و از آن صحت  
کرد و اصل طهارت و جواز صلوٰه حاجت آب نیست و اگر آب نیز کم است چنانکه در فضل ثالث از حدیث ابی ایوب باید و بعضی گفته اند که سنت است در زمان یا چنانکه  
از حدیث ابی المومنین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنکه پیش از شما بوده اند می انداختند مانند یک شتر چربی و حاجت خود را با آب شامهای نیدریدنی و واه  
احمد و او دود و الدادی و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشنجوا بالروث ولا  
بالعظام استنجاء کنید بجز بجز استخوانها فاهنا زاد اخوانکم من الجن زیرا که روث و عظام توشه و خاک برادران شما است که جانند و در بعضی روایات آمده است که  
استخوان خوراک حیوان است و روث خوراک چار و اما می ایشان و اضافت مجموع بجز درست است که چار و اما می ایشان بجز ایشان است و طبعی از حکم در دلائل النبوة آورده  
که چون استخوانی نمی بیند که آن بزرگان گوشتی است که سخت داشته است و روثی نمیکند در وی دانه است که روث خورده و واه التومذی و الدادی و الا انه لم یذکر  
لیکن فی ذلک کرده است این نظر را که زاد اخوانکم من الجن و عن د و بفع بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رویع بضم ر و ففع و او که فاع صاحبیت بودند  
است و میران میر گرداند و را معا و ترطابلس پس اگر در فیه قیاد نشد و باربعین و مرد و شام ندرست و خمیر کثیف است بر این فاع صلی الله علیه و سلم چار و بفع لعل الجوفه  
منطبول بک بعدی که رویع شاید که زندگانی در از کرد و ترابلس از من و در بیای مردمی اگر بکشد عادت روضه طهارت را و نک و بعضی عال سنت افاضی الناس  
ان من حقه لجنه پس چرخه مردم را که هر که زنده ریش خود را اگر تراشند که مراد مغول گردانیدن ریش است بکلف و علاج و سببی است که این ثبوت بفع لعل آنها نیکند آن  
المن سلمان فی مثل ابل کتاب جز ایشان از جمال و بعضی گفته اند که عادت بل طهارت بود که از آدمی که میزد بقصد بجز بک و ابل غنیمت میزدند پس می کرده شد آن  
و بعضی گفته اند مراد هذله و تر و جاست تا راه زنده و روی می پوشند تا مردم نشاند او تغلذ و یا کسی قلاده سازد و در کردن بر بند زده را گفته اند بل طهارت کردن  
اسپان زده می بینند و اتفاقاً میگردند که این سبب رسیدن و زیان کردن چشم زخم است پس نمی کرده شد از آن جهت تنبیه را که تدبیر غنیمت نیکند تقدیر را و بعضی گفته اند مراد بر  
بتن چرب است در کردن اسپان بجز هره ما در کردن لفلان را برای فح چشم و او استنجی بجمع دابة او عظم یا استنجاء پس با گفته چار یا یا با استخوان فاع  
منه بوی پس بدستی که محمد از هر کس کار کند بزار است ازینجا معلوم میشود که از کتاب امور طهارت و مکرویات اگر چه از کبار نباشد سبب بزاری و بی رضائی جاب نیست  
از کتاب کبار و فواحش را خود که بکنند و واه او دود و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اكل فلیو فو کسی سرکش چشم  
باید که تار کند یعنی بعد و طاق شد و این او طریقی است یکی آنکه چشم میل کند و این طریق صحیح و اثر است دوم آنکه و میل چشم است کشته و دود چشم چرب و آن  
یک میل دیگر چشم است کشته تا مجموع و تر شود و ابتدا و ختم تمام بخانه است شود و بعضی این طریق اختیار کرده اند بجهت جمع و تفصیل جانبین و اول صحیح تر است و بقیه  
این امری واجب نیست بلکه احسن اولی است و بنده و این اختیار دارد و چنانچه فرمود من فعل و فلا احسن و من لا فلاحی کس که بکشد تار را پس چنانچه میگوید که باشد و کسی  
نیکند پس نیست زده و گناه و نفی و من استنجی فلیو فو کسی استعمال مجاره کند در استنجاء پس باید که و نکند و بعضی از استعمال مجاره نیز از کرده اند من فعل و فلا  
احسن و من لا فلاحی کس که بکشد پس تحقیق نیک بکند و کسی کند پس نیست جرج و این حدیث مؤید مذکور است که ثلث اجمار واجبیت و من اكل فاختل

فلینظر و ما لا یلبس منه فلیبذل و کسی که بخورد طعامی پس چربی که بخالت از دندان بکشد پس باید که بنزد آن و اگر از او چیزی که بناید و بیرون می آید از او که شامی درین پس باید که فوراً  
 و علت در آن است که آنچه بخالت از دندان بر آید غالباً غلبه بخون می باشد بخلاف آنچه از گوشه دماغی بر آید و اگر یقین باشد که خون آلوده نیست طلال است در هر صورت و اگر خون آلوده است  
 به یقین در هر دو حدیسم است و محمول بر صورت عدم یقین است آنکه فردی من فعل ففدا حسن و من لا فلا حرج و بعضی گفته اند که علت در هر دو است و اگر است طبع است  
 اگر است در اول در فرد بودن است و در ثانی در انداختن و با وجود آن چیزی است اگر بکنیزیک است و اگر بکنیزیک نیست و من لا فی الغائط فلیستنی و کسی که باید با یکدیگر نجاست را پس باید که پرده  
 کند تا پوشیده شود و در هر دو کشف عورت نشود فان لم یجد ان لا یجوز کتبها من و مل پس اگر بنا بر چیزی که پرده کند بدان که می بیند که جمع کنند بی را از ریکت فلیستند و  
 پس باید که پس خد و کند آن تل یک او پشت بجانب می کرده بنشیند تا پرده کرد و در او را در اختیار است یا رجعت است که در پیش در این جا پرده میتوان کرد و آسانست کردن آن فان المشیط  
 بلعیب بمعاصله بی آدم پرده کردن اگر چه بر یک باشد برای آن فرموده شد که شیطان بازی میکند به نشستگاه آدمیان و مردمان بازی کردن شیطان بر داشتن پرده از پیش و کشادن  
 کردن عورت ایشان و انداختن نشانه بول بر تن و جاذبه ایشان و بنه آدمی چون پرده کند و مشورت نماید در سوسه می اندازد و مردم را بنظر کردن بعورت پس چه باید که گرفت تا راه و  
 شیطان بسته گردد و این پرده کردن بر یک و اینست که گفت و مباحثه کردن مری واجبست بلکه من فعل ففدا حسن و من لا فلا حرج و کسی که بکشد خوب میکند و کسی که بکشد حرج نیست و او  
 ابو داؤد و ابن ماجه و الدارمی و عن عبد الله بن مغفل یضم میم و فتح یمن معج و فتح فای شده و صحابیت از اصحاب شجره ساکنین مدینه را بعد از آن وقت بصره و بنا کرد  
 آنجا ساری و وفات یافت در آن روایت میکنند از وی چهری و غیرات نسته تسع و خمیس فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یبولن احدکم فی مستحبه باید که بول  
 نخلی از شما در غسل گاه خود و استحمام در اصل بآب گرم غسل کردن است پس آن بر طلق غسل اطلاق کردند اگر چه آب سرد بود و نه بغسل فیه پستی غلی می کند و آن جایگاه یعنی دور است  
 از عاقل که بول کند در جای غسل پس آنرا غسل کند در آنجا او بنوضاضه یا وضو میکند در آنجا اینچنین باید که کند فان عامه لو سواس منه زیاده اگر سواس نیاید باشد و چون بول کند  
 در جای و باز بهما غسل کند زیرا که آن جای که بکشد یا آب بر وی می افتد و در سوسه می افتد و در رفتن تمکین میکند و این در جائزیت کتاب راه روی نامزد و جای  
 سخت است و اگر جائزیت کتاب بدر میرود و در یکتالیست باکی نیست و بر هر تقدیر بر بی باری زیادت بر تیریم و او ابو داؤد و الترمذی و السنائی الا اهلها یبذلوا اگر نیست که  
 و نسائی ذکر کرده اند این نظر را که بغسل فیه یا وضو ضافه همین مقدار آورده اند که در جای که غسل بول نباید کرد و علت همینست که وقتی دیگر در آنجا غسل کرده میشود یا وضو یا وضو  
 و باعث حدوث و سوسه می گردد و لیکن بصری ذکر کرده اند و عن عبد الله بن مسعود یمن معج و فتح فای شده و صحابیت از اصحاب شجره ساکنین مدینه را بعد از آن وقت بصره و بنا کرد  
 و در شاول و ایشانست فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یبولن احدکم فی مستحبه باید که بول کند یکی از شما در سوراخ و مجتنبه میم محمود بر جای ساکن  
 سوراخ بولان خرنده و کزنده و علت نبی نیست که شاید ماری یا کرمی در سوراخ باشد که بکزد و نیز میگوید که سوراخها ساکن چنان باشد شاید که ضربی سازد و در حکایات آمده است  
 که زخمی برین ایجاد که از کباب و انصار است در سوراخی بول کرد و بخیان او را کشند و او را زدند و شری فریادند که می شنوشت اینست که ما کشیم حدین عباده را و انداختیم و نیز که خطا کرد  
 دل او را و او ابو داؤد و السنائی و عن معاذ رضی الله عنه و عن عظمای انصار است و احوال شریف وی در بعضی مواضع نوشته شده است فال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم اتقوا الملاعن الثلاثه یمن معج و فتح فای شده و صحابیت از اصحاب شجره ساکنین مدینه را بعد از آن وقت بصره و بنا کرد و در حکایات آمده است  
 بوازد جای که آبی است مثل چشمه جوی که مردم بجهت آبیان خود آید و فاعده الطریق دوم در جای که جای پاکوب مردم است یعنی محل مرواریان و الظل و سیوم در زیر درخت  
 مردم در سایه آدمی نشینند و خواب سیرند و او ابو داؤد و ابن ماجه و عن النبی سعبید رضی الله عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخرج  
 الرجلان بعضی ان الغائط باید بیرون نیاند و مرد که میرود بسوی آنجا نمی نشیند که ششین عن عودها کشاده و بر نه کند اندام نهانی خود را بپنجه ثانی در حالیکه  
 سخن میکند بیکدیگر فان الله بمقت علی ذلك زیرا که خدای تعالی دشمن یکدیگر و آزار برین فعل شنیع و در از مقام شرم و مروت و او احمد و ابو داؤد و ابن ماجه  
 و عن زید بن اوفیر رضی الله عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان هذه الخشوش محضه به رتیکه آن آنجا و در ملها جایی حاضر شدن چنان و  
 شایطین اند و خشوش جمع خش است بفتح حاء و ضم نون آمده در اصل یعنی نشان و نجاستان و عادت مردم بود که پیش از بنای آنجا در منزل قضای حاجت آنجا میکردند پس از آن طلق آنجا نه را  
 نام شد فاذا انی احدکم الخلاء فلیطهر بر چون باید که از شما آنجا را باید که پناه بجوید بخدا از جانشین و بگوید یا رکبه الاعوذ بالله من الخبث و الخبائث تصحیف و تحقیر  
 معنی این کلام در فصل اول در حدیثی است معلوم شد و او ابو داؤد و ابن ماجه و عن علی رضی الله عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما بین اهل  
 الجن و عودات می آدم پرده میان چنهای چنان اندام شرم آدمیان اذا دخل احدکم الخلاء چون خواهد که دید یکی از ایشان محل قضای حاجت را آن ببول نیست که بگوید یا رکبه  
 و او الترمذی و قال هذا حدیث غریب و اسناده لیس بقوی گفته است ترمذی را بر حدیث غریب است و اسناد قوی نیست زیرا که یکی از روایان می محمد بن حنفیه را از  
 و مردم با اختلاف است که گفته است یا و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا خرج من الخلاء قال گفت عائشه که چون می برآمد آنحضرت صلی  
 علیه و سلم از تو می گفت غفرانک یعنی طلبم خداوند از تو آمرزش ترا و معنی این کلام دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از عورات و دیگری آنکه از عیوب و عیوب و عیوب و عیوب  
 گفت که اگر شلحام و باقی داشتن آنچه سود کند و بیرون افکندن آنچه زیان دارد و چنانکه از حدیثش آنست که در فصل ثالث آمده معلوم کرد و بعضی از شاخ گفته اند که ذکر مناسبتین طلال است که









































































و کس موزه را زير کمر من در آورده ام پايها را در حالتی که پاک اند يعني پوشيده ام آنها را بر طهارت و در نجاست کلامی است که در شرح آن ذکر کرده ایم فتح عليهم ما بين مسح کمر و پير و موزه ثم رکب و رکبت بعد از آن سوار شد آنحضرت و سوار شد من فانهم بنا الى القوم پس نشتی شدیم و رسیدیم بقوم و قد فاموا الى المصلوة و حال آنکه بختی ابتاده بودند بنماز کویا شاتقی آنحضرت یافته بودند که اگر آمدن با دیگر شد شما نماز بگذارید و بصلی بهم و میگردانند بقوم یعنی بامت میکرد عبد الرحمن بن عوف و فلد رکع بهم رکعة و تحقیق گذارده بود و منی با قوم یک گفت فلما احسن بالمینی پس هرگاه که گاه شد به غیر صلی الله علیه و سلم و ذهب بنا اخر رفت که بر نشود و آنحضرت بامت پیش آید فاوحی اليه پس اشارت کرد آنحضرت بجان عبد الرحمن بن عوف که پیش آمده باش و حال خود باش فادرك البني پس دریافت غیر صلی الله علیه و سلم احدی الرکعتین معه یکی از دو رکعت بامد الرحمن بن عوف فلما سلم فام البني صلی الله علیه و سلم و ثبت معه پس هرگاه که سلام داد او امام بایستاد آنحضرت و ایستاد من نیز با وی فو کنا الرکعة التي سبقتنا پس گذاریم مارکتی که سابق شده بود و آنی که گفت مارا که گذارده بود امام با قوم چنانکه حکم سبق است و راه مسلم و ازین حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعضی اعمال اقتدا کرده است و جمیع آن دو بار است یکبار دیگر بای که بصیدتی کرد و در مثل همین قصه که بعد از من بن عوف گذارد و اما آنکه در مرض اخبرند از آنجا امام آنحضرت بود و ابو بکر بتقدی بود بوی چنانکه در محل خود تحقیق یافت است الفصل الثاني عن ابی بکر عن النبی صلی الله علیه و سلم انه دخل للمسا فثلثة ايام و لبا لهن و للمفهم و بما و لبس له ابوبکر بنا و ذکر صحابی ثقی که نام او شعیب است بضم زون و فتح فار و بت میگردانند آنحضرت که رخصت کرد برای مسافرت و زود بر میگردانید و زود از آنکه ظاهر قلبی خضبه و فنی طهارت کرد پس پوشید هر دو موزه خود را آن مسح عليهم ما کس کند بر آن در وضوئی که بعد از این خواهد کرد و راه الا قوم فی سنه روایت کرد این حدیث را از من ثانی ثلثه و من خود و ابن خزيمة و الدارقطني و روایت کرد ابن خزيمه و الدارقطني و قال الخطابي هو صحيح الا سنا و گفته است خطابی که این حدیث صحیح است اسنادش هکذا فی المنشی انجیل است در متنی ضمیم و من نون و فتح قاف ز نام کتاب خطابی است و عن صفوان بن عسال بن عیین ممد و بن شده و صحابیت ساکن کوفه و دارنده غوه کرده و گفته اند که بعد از من مسعود از وی روایت کرده قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یأمرنا ان اذا کنا مسفوکفت بود آنحضرت که میگردانند و او قتی که میوایم مسافرو و سفر بفتح و سکون فاجمع ما و سفت چنانکه صحیح صاحب و رکع جمع رکبان لان نخرج خفافا کبر ثلثه ايام و لبا لهن که تسبیح موزه نامی خود را از پاییا میبرد و شبها میلاهن جناحه که از غل خاب کرد و وی مسح بر موزه در سنت موزه را باید کشید و لکن من غائط و بول و فوفه و لیکن و فوفه که در غائط و بول و نوم نمی کشید و هم بر آن مسح باید کرد و در عبادت بحقیق قاعده حرمت کلامی است که در شرح آن بیان کرده ایم و راه التومذی و المناشی و عن المغيرة بن شعبه قال وصات النبی است وضو سازانیدیم پیغمبر را بر اصلی علیه و سلم یعنی نیم آبر چنانی شرف وی فی غوفه بول و دجل تک مسح علی الخف و اسفله پس مسح کرد آنحضرت لای موزه را که بر پشت قدم است و بایان آنرا که جانب بایان قدم است و راه ابو داود و التومذی و ابن ماجه و قال التومذی و گفت ترمذی هذا حديث معلول این حدیث معلول است و در وی سباب و علل است که فاجع اند و حجت آن گفت و سالت ابان و عده و محمد ابی النجار عن هذا الحديث ویرسیم ابان زمره را که از کبار ائممه است و پرسیم بناری ازین حدیث که آیا صحت دارد و فقال البسن بصحیح پس گفتن این دو امام که این حدیث صحیح نیست و کذا ضعفه ابو داود و یحیی بن یحیی گفته اند که این حدیث را ابو داود و دو وضع این حدیث و یحیی بن یحیی گفته اند که این حدیث بغير وثايت شده و بلکه ابو داود و زین را که کاتب هم لای غیر بود و وجه دیگر آنکه روایت کرده است او ثور بن زید از جابر بن جوده از کاتب غیره و ثور بن زید از جابر و در اکثر طرق غیره مطلق و گفته است که مسح علی الخفين فی ذکر اعلا و اسفل و در حدیث آمده است که مسح علی ظاهرهما پس این حدیث اضطرابی است و این نیز از سباب فاجع و صحی است و عنه انه قال و ثبت النبی صلی الله علیه و سلم مسح علی الخفين علی ظاهرهما و غیره غیره بن شعیب است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح کرد بر موزه را بر ظاهر آنها و راه التومذی و ابو داود و عنه قال و وضأ النبی صلی الله علیه و سلم و مسح علی الجوبین و التعلین و غیره و است که گفت غیره و وضو کرد آنحضرت مسح کرد بر جوبین و تعلین و راه احمد و التومذی و ابو داود و ابن ماجه و جوب موزه که بر بالای موزه پوشیده میشود و از اجزای موقوف و موقوف بر کونید و در شرح این بهام از جوبی و مطری آورده که مکتب موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای موزه و در شرح کتاب زنی گفته جوب موزه کشاده که پوشیده شود بالای موزه و بلاد بارده و مسح بر جوب قفلی پوشیده شود موزه یا لا و بایان هر دو بر طهارت جابز است نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و زود امام یوسف را که شحین و محمد و مثل باشد چنانکه راه رفتن آن ممکن بود و ناسته بر ساق بایستد جابز است و الا که ناکه نرم باشد چنانکه مسح موزه در وی میرسد کویا که هم بر آن مسح کرده و همچنین جابز است نزد امام محمد و زید شافعی جابز نیست مسح بر جوب اگر چنانکه مثل باشد و این حدیث حجت است بروی و روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و جابر بن عبد الله و حمید بن عبد الله و عن المغيرة قال مسح رسول الله صلی الله علیه و سلم علی الخفين روايت است از غیره که گفت که مسح کرد آنحضرت خفين فقلت پس کفتم بر طریق استقام یا رسول الله نیست و انما کردی یعنی شستن پايها را که بر کشیدی موزه را را فإل لبل انت نسبت فرمود من فاموش کرده ام بلکه تو فاموش کرده یعنی خطا کردی و نسبت کردن نشان این درین فعل لهذا امری دینی بایان کرده است و در روایتی که در کس و جل و من بن یحیی و ده کرده ام زلف اموش کردن شستن پايها را کویا این را بایست که غیر مسح موزه دادید و خیال کرد که از شستن پايها فاموش شده باشد پس فرمود و اگر آنی چنین شده و ناسته سابق بود که غیره می پرسید که آیا حکمی از شماست و وجوب غسل جوبین با قفله شده و راه احمد و ابو داود و عن علی رضی الله عنه انه قال کنت ابر التومذی علی لوکان الدین بالرائی اگر میبود کار و بار دین بای حکم عقل لکان اسفل الخف و علی المسح من اعلاه و بایان موزه بهتر و موزه را در مسح کردن از بالای آن بجهت بر طهارت بایان محل خفین و ثوبت پس تطهیر و طیفان اول و ناسته باشد و فلما ثبت رسول الله تحقیق دیدیم غیر خدا را صلی الله علیه و سلم مسح علی ظاهر خفيه و مسح بر جوب و ظاهر یعنی بر بالای موزه نامی خود را و ابو داود و الدارقطني و معناه روایت کرد این حدیث باین لفظ ابو داود و در این معنویان از عبارات دیگر آورده و ازینجا معلوم کرد که حکم عقل و اتباع وی

و این حدیث صحیح است































سراویت جمع بیعتات است بعضی وقت وقت زمان مخصوص برای امری و تعیین تعدی اوقات مختص برای نماز یا حکم شارع است و محفل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعضی حاجی و مکنتی و بعضی  
یافت که سبب باشد مثلا چون آدمی زاد و در شب و در خواب بود و از شکرانه نعمت شب از امری مانع و عاقبت قافل و از سبب تحصیل معیشت محفل و حکمت داشت و برآوردن روز حیات و توفیق  
و می شد مستعد تحصیل سبب زندگانی گشت از برای شکر این نعم و تلافی تقصیرات نماز که نشسته خبر تشریح فرمودند و چون سبب معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطامع و مشارب و زین  
مخصوص گشت بنگرانان نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برای تلافی ارباب تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر  
باز از رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار ریاض مشغول شدن تعارف بود نماز شام شروع شد و چون بعد از وی عادت بعضی و سماع جربان داشت نماز ختن فرض گردانید برای تمام حکم  
نعمتای خسار و تخمین خانه که در حکم موت برآید است و با همه عبادات هرگز برای شکرانه نعمت است و چون نعمتای آبی در ساعات لیل و نهار بطریق افعال متواتر و متوالی است باید که بنده گشت  
از عبادت مولی تعالی فایده باشد بفضل و رحمت و بی سببانه قضای کنی که در عبادت را برین پنج وقت که مقرر اوقات است مقصود و مقصود گردانید و اگر نه در حقیقت غفلت از اید حق و تقصیر  
شکر و تعالی باری از کفر این نعمت است ثنوی هر کس که قافل از حق بگزینانست در آن دم کا و است ما افغانست اگر آن غفلت پیش برسد بودی در اسلام بزدی ببرد بودی خود با بدین کلمه  
الکفران الفصل الاول عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس اتدبر باین وقت ظهر بخت است که وی و اول غایت  
که بجماعت گذارد شده باشد آمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز یا که در فصل آبی باید و باین جهت و راحه اولوی یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین یکم میل  
گردانید آفتاب است از زمانه آسمان بجانب مغرب که از وقت زوال کویند اول وقت اینست و آخر وقتش که میفرماید و کان ظل الرجل كطوله و بر دو ساعه شخصی مقدار در رازی می ورد  
فی زوال کعبات است از سایه که در وقت زوال باشد چه خیزی را در کار که از آفتاب و این است از اس میرسد مقدار سایه باشد و رازی باین سایه تا فسیل سایه شل آن خبر دهد و وقت پیشین است  
لحیض الحصى و آدم که حاضر کرد و حضور درین وقت و پیشین سایه شل آن خبر میدهد و از درین کلام تفریر و تاکید است و در وی لیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه امام  
نسبت کرده اند و در شرح همین شده است پس سید گیاره باین حدیثی وقت ظهر است و ابتدای وقت عصر و وقت العصر ما نصف الشمس و وقت نماز دیگر از ابتدا لیلی شستن سایه مانند و رازی  
شخص است ما آدم که زود نشده است آفتاب و این وقت اختیار است که گاهی است در دو وقت مجاز و تا وقت غروب است و در با بعد از شستن و بعضی تفریر وقت آفتاب است چنانکه چشم در دیدن و خیره نکرد  
و زود بعضی تفریر شمع آفتاب است که بر دیوار افتاده است چنانکه باید و بدانکه مذهب ائمه ثلاثه و ابی یوسف و محمد و زو و جاثلیان است که از وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است مثل قامت و بی بعد  
و بی وقت عصر و این حدیث دلیل اثبات است و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز همین است و بعضی گفته اند که فتوی هم برین است و مشهور از مذاهب بی ضعیف است که وقت ظهر تا رسیدن سایه است مثله  
دلیل اثبات در بدایه گفته که حدیث ابرو و بالظهر که باید دلالت دارد و برابر از ظهر و اشدر در دیار ایشان وقت رسیدن سایه مثل است پس بدین تقاضا آمد و احتیاط دانست که وقت بشک نکند  
و دلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که بخارا است که ظهر از اشل در گذرانند و عصر پیش از شستن کنند و از علم و وقت صلوٰه المغرب ما لم یضرب الشفق و وقت نماز شام زغوب است  
تا آنکه غائب نشده است شفق و شفق زوال از اشل مجاز است از سرخی که بعد از فرو شدن آفتاب پیدا آید و طالع اهل اخت نیز برانند و زود امام ابوحنیفه و طالع از علمای سنی که بعد از سرخی پیدا کرد و  
بروایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی است و دلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام محمد و در سر حرمت غروب است و در خبر باقی جمع میان احادیث با خلاف عاقل نظر کند و حضرت گاهی زوال  
میکنند پیش از غروب است و گاهی بده میشود که غائب شد و چون غائب کرد و بیاض تعیین میکرد و غیبت آن پس شفق زرد و بی حرمت است ولیکن اعتبار کرده است ریاض از جهت بودنی  
دلیل بر غیبت حرمت و باجماع احتیاط و در غیر اعتبار حرمت است و در حق باقی هر کدام در وقت خود واقع کرد و بدین خاکی در ظهر و عصر گذشت و زود امام شافعی در قول جدید وقت مغرب  
مقدار و ضرورت افاق است و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه مذاهب شافعی است که در مقدار چهار رکعه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند و بر نباشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل  
در هر دو روز در یک وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتها یکی میارزنا اشارت بان کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر است و شیخ محمد الدین فودی گفته است که احادیث صحیح است  
بقول قدیم و اختیار کرده اند از بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعضی قول جدید است و اما علم و وقت صلوٰه العشاء الى نصف الليل الاوسط و وقت نماز  
نصف لیل غائب شدن شفق نیز شب میاز است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طبعی گفته که در مقدار نیم شب متوسط است یعنی محفل در از زود کوتاه و قول اول ظاهر است در نصف شب  
محفل شش ساعت است پیش شاعت تا خبر بیاورد و این دو مثل کوتاه ترین شبها میشود و مثل شب در از ترین شبها و عکس این اول و نسبت خافهم و بر تقدیر این حد و وقت مختار است  
و وقت جواز تا قبل طلوع فجر است و وقت صلوٰه الصبح من طلوع الفجر ما لم یطلع الشمس و وقت نماز با دعا و از برآمدن صبح صادق است تا از زمان که برآمده است قافیه ظاهر  
حدیث دانست که وقت هیچ هر وقت اختیار است و بعضی گفته اند که وقت اختیار تا اسرار است و بعد از وی و وقت جواز است فاذا طلعت الشمس فامسك عن الصلوة پس چون برآید قافیه  
اینان از نمازها فاطلع بن فوقی الشیطان زیرا که آفتاب می بگیم میان و شاخ شیطان اخیری و جانب سروی چنانکه آمده است که شیطان می آید در محله آفتاب و زردی بگوید  
سرخ و دیو بوی و همچنین در وقت غروب پس بیاید و محال کسی می برسد آفتاب او واقع میشود و بعد که باری می پس می اندازد و ریخال خود و خیال اعلان خود و دلین عبادت برای میکنند و می  
او صبح می بپس نمی که آنحضرت خود را از نماز کردن در وقت عبادت پرستند کلان حق و غیر وقت عبادت پرستند که شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان معنی قرآن بسیار  
و دیگر نیز که در اندک در شرح کرده اند و او مسلم و معنی بریده رض خال آن و جلا سأل رسول الله گفت بریده که می پرسید چه خبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن وفی الصلوة  
انقص اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین پس گفت آنحضرت مکرر کرد که نماز را با نماز درین دور و در نماز هر تری اوقات نماز را را



فلما زالت الشمس اي بلا لاجل من كثر آفتاب فمؤد بلال ما كان اذان كوفي فاذن من اذان كنت مال ثم اموه بترؤموه او راكبه يربو فافقام الظهر من كبر ربه وروي عن ابي  
 اميه فافقام العصر من كبر ربه بلال اي من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه  
 بنت كذا فافقام وروى عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام  
 ثم اموه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام  
 صبح صادق وروى عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام  
 مبرور وروى عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام  
 سوق حديث درست الا ان ربه وروي عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام  
 كذا ربه وروي عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام  
 فوق الذي كان تخرجه من اذان ربه وروي عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام  
 ان يغيب الشفق وكذا ربه وروي عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام  
 كذا ربه وروي عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام  
 چنانكه معلوم من ربه وروي عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام  
 در وقت روشن شدن چرخ و ربه وروي عن ابي اميه فافقام المغرب من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام العشاء من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام الصبح من كبر ربه وروي عن ابي اميه فافقام  
 قال وقت صلواتك من ما اتمم فمؤد وقت نماز شما در میان این دو وقت است که دید یعنی اول وقت و آخر از شایسته و ما بین آن چه وقت است و رواه مسلم الفصل الثاني من این  
 عباس بن خال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني جيتي بثلث عند البیت یعنی من امانت که من اجل نزد خدا که بعد و با یعنی گذار و در نماز را و در بار و در و در فصلی  
 الظهور حين زالت الشمس پس گذار و در نماز را و در بار و در و در فصلی  
 آنست که در بعضی شکر اک باشد و با یعنی که اگر تراقی و ال کوبیده مختلف میکرد و با اعتبار اختلاف اوقات و بعضی ملا باشد که در وی در بعضی فصل اصلا سایدی باشد چنانکه در بعضی روز و در بعضی  
 و هر طریقی که در تحت میل کلی بود از جهت بودن آفتاب بر سمت ارض تفاوت آن حسب عرض البلد است چنانکه در علم نیست تحقیق کرده شده است و از برای معرفت این طریقی است مذکور در کتب و صلی علی  
 العصر حين صار ظل كل شيء مثله و گذار و در نماز را و در بار و در و در فصلی  
 روزه و در و صلی علی العصر حين غاب الشفق و گذار و در نماز را و در بار و در و در فصلی  
 شدن خوردنی و نوشیدنی و روزه و در و صلی علی العصر حين غاب الشفق و گذار و در نماز را و در بار و در و در فصلی  
 ظهر من انما هو برون ما بين جبهتنا و صلی علی العصر حين غاب الشفق و گذار و در نماز را و در بار و در و در فصلی  
 که ثبت زیاد است و صلی علی العصر حين غاب الشفق و گذار و در نماز را و در بار و در و در فصلی  
 جدید شافعی است اما در حدیث سابقی ثانی بعد از آنست چنانکه در کتب و صلی علی العصر حين غاب الشفق و گذار و در نماز را و در بار و در و در فصلی  
 ثم القت الى بعد ان روي و در جبریل بجانب من فعال بكنة اي بعد هذا الوقت الانبعاث من قلبك اي وقت نماز سبیل است که پیش از تو بوده اند که هر کدام از ایشان بعضی از این اوقات دارند  
 اگر چه مجموع غرض اوقات مخصوص اینست فافقام الوقت ما بين هذين الوقتين و وقت نماز وقتی است که میان این دو وقت است و این دو وقت اول و آخر وقت نماز و رواه اودود و القین  
 الفصل الثالث عن ابن شهاب زهري که تابعی مشهور است یکی از علامت است و آمده ایشانست در وقت و حدیث و کتب او که رواه نام او محمد است و اکثر که در کتب و ثبت میگردان و محمد بن عبد العزیز  
 العصر من انما هو برون ما بين جبهتنا و صلی علی العصر حين غاب الشفق و گذار و در نماز را و در بار و در و در فصلی  
 فقال له عوف بن كنهان ما روي عن ابن الزبير انك انما تاربعين و اذ عاتقه صديقك و لم يسمعت ابني كعبه يعني است لهما ان جبريل قد نزل اياه بالشرایع محمد بن عبد العزیز که جبریل تحقیق فرمود  
 فضلی امام و رسول الله پس گذار و در نماز را و در بار و در و در فصلی  
 در روز اول نماز را و در اول وقت و تمام حدیث گذار و در نماز را و در بار و در و در فصلی  
 اعلم ما تقول باع و پس گفت عوف را عمر بن عبد العزیز بدان و منتهی که چه میگوئی ای عوف و یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و در طاعت اجتناب در وی واجب است که ما با شکر خطا نمی  
 در وسط گذشتی که چه عوف جلیل الشان است با و ای زینا تو ان گفت اعطيت شان روایت را و در بار و در و در فصلی  
 باب طریقی از امام و این حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی از حضرت رسول شنیده چنانکه میگوید سمعت لبيش يعني ابی مسعود يقول سمعت ابا مسعود يقول سمعت  
 و رسول الله شنیدم شریف نوح ابی ابی مسعود را که از کبار تابعین است و ابی مسعود را از شایسته است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگوید شنیدم ابا مسعود را که میگوید شنیدم پیغمبر خدا

در بعضی شکر اک باشد و با یعنی که اگر تراقی و ال کوبیده مختلف میکرد و با اعتبار اختلاف اوقات و بعضی ملا باشد که در وی در بعضی فصل اصلا سایدی باشد چنانکه در بعضی روز و در بعضی

















ازین دو صحت معلوم شد و که تا نیم شب تا غیر از غار است بلکه سخت است بحصول تعب و مشقت و عبادت حق و الا اقل کرده خود نباشد و واه ابو داود و النسائی و  
ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شد تعب الا للظهر من کنت ام لم یؤد تخف تحت زجیرة و شبالی کردن بر ظهر را از شبانی و غیر شدت حرارت است  
استجاب ببلد دان و انهم اشد تعب الا للصوم و شماخت زید و شبانی کردن و غیره از آنحضرت تصور و تحریص و غریب الزام اتباع است در هم جافانین حدیث ظاهر میگردد  
که آنحضرت عصاره فی الجمله تا غیر کرد و واه احمد و الترمذی و عن انس قال کان رسول الله یؤتیهم بعد صلی الله علیه و سلم اذا کان الحجاب بالصلوة چون ی بود سخت  
که می شد می گفتانظر بیا و اذا کان الجرجل چون ی بود سر و شبانی میکرد و تا غیر نکرد و اول وقت و واه النسائی و عن عباد بن الصامت صحابی مشهور است بقیاض  
انصاف است حاضر شد و با و سایر اشراف و بیا است که نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما استکون علیکم بعدی امر بعدی امر بعدی  
تقصیل است سرانجام است که باشد مسلط بر شما بعد از من یا دشمنان که بشنایم اسماعیل الصلوة و لو قها باز میگردانید و این را نیز از اشراف و مشهوران ایشان از گذاردن نماز در وقت  
سخت آن حقی بنده و قها اگر بود وقت آن فصلوا الصلوة و لو قها پس بگذارید نماز را در وقت سخت که بخار و سخت است فقال و جل پس گفته می باد رسول الله صلی  
معمم ایما بگذارم با ایشان نیز قال نعم و خود آری بگذارید چنانکه حدیثی از گذشت و واه ابو داود و عن فبصة فتع قاف و کمر حرمه و ما مد ممدین و فافص تین  
قاف صحابیت که بر سر معصود است و ایشان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بکن علیکم امر او من بعدی یا بنده غالب شما با دشمنان پس از من  
پوش و نال الصلوة تا غیر بکنند نماز را از وقت نماز رهی لکن بر شتابان نماز که ایشان بگذارند و دفع آن برای شما است چاکر پیش از آن در وقت گذارده اند این نماز که با ایشان بگذارید  
تا ظهر خواهد بود بر شما و اگر گذارده اند همین ایشان در آخر وقت بگذارید نیز شما را ضرر ندارد زیرا که شما بجهت خوف غنه و دفع مقصد میگزارید و وحی علمم و غیر این نماز و نال تا غیر  
کردن ایشان فصلوا معهم اصلوا الغبلة پس بگذارید نماز بر ایشان مدام که بگذارید بجانب قبله و این قید لغائی است و احتمال دارد که حقیقت باشد و ضا لک بجانب قبله بگذارید  
و از رتبه اسلام سیر و نایه نمی باید کرد و واه ابو داود و عن عبد الله بن عبدی بن الجناد انه دخل علی عثمان و روایت است از عبد الله بن قریش نو فلی که از کبار تابعین  
و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر ائمه اربعین عثمان و هو محصور و حال آنکه عثمان نمک گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شمشیر شد فقال پس گفت عبد الله بن عبدی  
بعثمان افک امام عامه بدستیکند و امام همه مسلمانانی و خلیفه عمری و نزل ملک مانوی و خود آمده است و با او کجاده گری بنی و وصلی لنا امام فتنه و نماز بگذارید بری  
و امامت بکنند رئیس سر دار اهل بنی قریظه که بکنند شده است و نام وی گمانه بن بشیر بود و خروج و پس نیز بکنیم باز بزنه و بنیو ایم که بگذاریم نماز عتبی فقال الصلوة احصوها  
یعنی الناس پس گفت عثمان بنی اندیشه نماز بهترین همها است که بکنند مردم فاذا احسن الناس فاحسن معهم پس چون بکنند بکنی کن همراه ایشان و شریک شما با ایشان و یکی  
و اذا اسأوا فاجنب اساءتهم و چون بدینکسب کسی شود و بر بکنن از بدی ایشان حاصل به با مردم و یکی شریک باشد از عثمان رضی الله عنه صادر است غایت در حق  
و انصاف و بخت و درین دلیل است بر گذاردن نماز خلف هر بر و فاجنبانکه میبایست و جماعت است و واه الجنادی باب در توابع و تمات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل  
و اوقات آن الفصل الاول عن عمارة بن مهران مملک و تحسین مین و وجهه بر او بای موصوفه جریقه تصغیر صحابی است تحقیق است حد و است در کوفین قال سمعت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم یقول کف حمارة شتمتم آنحضرت را بیکفت لن بلج النادر احد صلی قبل طلوع الشمس قبل غروبها البته درینا پیش دروخ را کسی بگذارند کرده است  
پیش از بدین قات و پیش از غروب و رفتن قات یعنی الخمر و العسی و حجاب آنحضرت نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر و واه مسلم پیشه نمائند که ظاهر حدیث دلالت دارد  
که هر کس این دو نماز بگذارد و بر این وظیف نماید هرگز در دروخ نه و کاید نه از بخت ترک صلوة و بجهت آنکه گمانان دیگر و لیکن این خلاف مقررات میان جمهور علماء از اختصاص کفارت  
بصغار و طلمی گفته ظاهر حال کسی که محافظت کند برین دو نماز با وجود شاقی که در نماز فجر و نال علی که در عصر است آنکه در اعمال دیگر تقصیر و تعویض نخواهد کرد پس امر زید میشود و در اول  
روز آورده میشود و در آخر دروخ فتنه و ظاهر است که براد با انعدریان فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کنند بر آنها اصلا در دروخ نه زاید و لیکن پروردگار تعالی فرمود  
بنکار بر هر عمل و با وجود آن که خواب بخند و محو کند از حافظ این دو صلوة هر گاه ی که کرده باشد و الله علم و عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و  
سلم من صلی البدرین دخل الجنة کسی که بگذارد نماز بامداد و شبانگاه را میگرداید بشت را اگر بگذارد نماز فجر و عصر است که در سر و می روز و اوقات اول و آخر و بعض  
مخبر عثمان را مراد داشته حدیث سابق مؤید و مقوی قول اول است منفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخافون حکم ملائکه باللیل  
و ملائکه بالهوا و بر یکدیگر و می بیند میان شما جماعه از فرشتگان در شب و جماعه از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان و بر دشتن اعمال ایشان و بچشمخون فی صلوة  
الخبر و صلوة العسی و جمع میشود و بجهت بیکدیگر نماز فجر که طافه اعمال شب را میبرد و طافه کبر را می اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که علمای روز را میبرد و دیگران  
می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن و یکی از وجه فضیلت این دو وقت و نماز گذاردن در آن امنیت شمع عروج الذین با فوافیکم تیرا لایمروا بکافی که شب کردند در میان  
شما فبشاهم و هم پس بر سر ایشان را بر و در کار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود و هو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی دانای تر است باحوال بندگان خود و لیکن بر سر از برای اطمینان  
فضیلت مبادات بندگان ملائکه که طعن میکردند بر ایشان و حق و فساد و مع میگردد خود را در شیخ و تعویض و بگذارید ملائکه شب که عمل در وی فضل و داخل است در صوفی و اخلاص  
و نیکوترین ملائکه شب افضل انداز ملائکه در بخت آنکه شب افضل است از روز می پرسد گفت و کتم چگونه و بر چه حال گذشتید بندگان ملائکه فقولون انکنا هم و هم یصلون

بن عبد  
رضی الله عنه









شنيکه در زمانه توثيق پس از آنکه گفت بيرون رويد از پيش اين مرد که بقدح است و راه التومذی و ابن ماجه و قال التومذی ابو اسرائيل الراوی لیس هو بذلك التومذی  
عند اهل الحديث این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که سبایل که راوی این حدیث است نیست و کسی بخان قوی نزد عثمان و عن جابر بن رسول الله روایت  
است بخاری غیر خلاصی الله علیه و سلم قال بلال کف مرطال یا اذا نزلت فترسل جرجان کونی بر سر تپه و نرم و فروه و شتابی کن و اذا اتممت فاحمل و چون قامت  
کونی شتابی کن و تیر و اجعل بین اذانک و اقامتک فدا و ما یخرج الا کل من اكله و بکران میان اذان و اقامت خود و مقدار آنچه فارغ کرد و طعام خورنده از خوردن خود و الشارب  
من شویبه و فارغ کرد آب نوشیده از نوشیدن خود و المعصر اذا دخل القضاء حاجه و فارغ کرد و اگر محتاج است بول و فاعطاه چون دید که جاهل برای قضای حاجت خود و لا تقوا  
حتى ترونی و برنجید بر لبی نماز بجو و دیگر آرد و در آن آیه که بنیدر یعنی بیرون آمده اند و درون خانه و در دفعه مذکور است که تا چون حی علی الصلوة گوید باید برخواست شاید که آنحضرت نیز بوقت بیرون  
می آمدند و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود کنت ترمذی فی شمس این حدیث اگر از حدیث عبد الله بن مسعود است و این حدیث را در بعضی کتب معتبره است و اسناد مجهول  
و اسناد این حدیث مجهول است و نقل مذکور این حدیث را شواهد است و طرق آن هم ضعیف اند و بعضی گفته اند که این حدیث صحیح است و در بعضی کتب معتبره است و این حدیث را در بعضی کتب معتبره است  
نخذه و در قطع میان اذان و اقامت چنانکه باید و عن ذی الدین الحارثی الصمدی بضم صاء و معمله موب بصله قبله است از این حدیث است که در بعضی کتب معتبره است و اذان گفت پیش  
مسعود است و در بعضی کتب معتبره است و رسول الله گفت اگر در هر یک از این دو حدیث که در بعضی کتب معتبره است و اذان گفت پیش مسعود است و در بعضی کتب معتبره است  
فا و اذ بلال ان یقیم پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که قامت کند فقال رسول الله پس کنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان احاصدا فلان بدستیکه را در حدیث  
یعنی یا ذی الدین الحارثی الصمدی بضم صاء و معمله موب بصله قبله است و هر که از اذان بگوید پس همان کس قامت بگوید و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود  
و ابن ماجه الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان المسلمون حين فله و الممد بنه کنت ان عمر یروی عن سلمان در وقتی که از اذان بگوید پس همان کس قامت بگوید و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود  
فقیهون للصلوة پس نماز میکردند و می طلبیدند و می گفتند که یا ذی الدین الحارثی الصمدی بضم صاء و معمله موب بصله قبله است و هر که از اذان بگوید پس همان کس قامت بگوید و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود  
سوی کردند و مشا و رت نمودند و روزی در باب فقال بعضهم انهم فله و الممد بنه کنت ان عمر یروی عن سلمان در وقتی که از اذان بگوید پس همان کس قامت بگوید و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود  
و قال بعضهم فله و الممد بنه کنت ان عمر یروی عن سلمان در وقتی که از اذان بگوید پس همان کس قامت بگوید و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود  
ناقص و قرن و او بر نمی آید مروی را که از اذان بگوید و بخواند نماز فقال رسول الله پس کنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ففناد بالصلوة ای بلال یخیر و ذکر نماز ظاهر است  
که مراد اینجا مجرد و یا کردن و خبر کردن است و در آمدن وقت نماز شریع بطریق خاص و یا بجز حاصل میشود و توفیق بیان حدیث پس گوید در ابتدا مجرد و یا کردن پس از آن دیدن خواب پیر  
تشریح از آن بومی یا با جهاد و در بعضی احادیث آمده است که بلال را میگردانید و نماز بقضای صلوة جامعته منعفی علیه و عن عبد الله بن زید بن عبد و بله قال روایت است از عبد الله بن  
بن زید انصار جی خندرجی که از اذان بگوید و او را صاحب اذان گویند فقال لما امر رسول الله چون بر کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بالناقص بجل ناخوس که خسته  
شود بضر به الناس لم یجمع الصلوة ناز و شود و او را برای مردم رایج جمع من برای نماز اینجا معلوم میشود که با وجود اختلاف صحابه در گرفتن ناخوس از حضرت رسالت صلی الله  
علیه و سلم بدان واقع شد که ساخته شود و شاید که بطریق تخمیر باشد و اما علم طافی و انا فاقم و جل در خیال در آمد مر و حال آنکه من در خواب مروی را در خواب که  
بجل ناخوسانی بدیدم و ناخوس را در دست خود و فقلت یا عبد الله بلایع الناخوس پس کنت ای بند خدا ای میفرموی این ناخوس اقل و ما نضع به کنت ان مروی میگوید که از اذان  
فله و ابلالی الصلوة کنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در ناخوس سوس نماز فقال پس کنت ان مروی فله و الممد بنه کنت ان عمر یروی عن سلمان در وقتی که از اذان بگوید پس همان کس قامت بگوید و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود  
آن که بتبرست از آن فقلت له بلای پس کنت من مروی را که از اذان بگوید و او را صاحب اذان گویند فقال لما امر رسول الله چون بر کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بالناقص بجل ناخوس که خسته  
تا آخر اذان بکفایت سابق و کذا الاقامه و همچنین میگوید که کونی قامت را و شنید مجروح تعلیم است فلما اصبحنا ثبت رسول الله میگوید عبد الله بن زید پس چون صبح کردیم و پیغمبر  
خدا را صلی الله علیه و سلم فاجریه نماز است پس خبر دادیم آنحضرت را تا بچیدیم در خواب فقال لعلنا لو و با حق پس کنت آنحضرت بدستیکه را در خواب که تو دیدی خواب را است  
ان شاء الله تعالی که خوشتر است خدا تعالی استعمال این کلمه و بقیه مقام از برای تبرک و اظهار رغبت است نماز برای شک و تردد و بعضی گویند که معنی کلام اظهار ترقب و توقع است  
و در نقل و حدیث از خواب یا حصول یقین یا جهاد و استعرب و گوید هر وقت وحی شد و جهت آمدن در سر و سر عبد الله بن زید را فقم مع بلال پس بایست بلال فالی علیه ما  
و آیت پس افاق بر روی چهری که دیده در خواب فلبوذن به پس ای که اذان بگوید بلال و اعلام کند تا بچیدیم در خواب فله و الممد بنه کنت ان عمر یروی عن سلمان در وقتی که از اذان بگوید پس همان کس قامت بگوید و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود  
و تبرست از روی از تو فقلت مع بلال پس ای آدم بلال فقلت الفیه علیه پس در این دم که القاسم که آن کلمات را بر روی و بچیدیم در خواب فله و الممد بنه کنت ان عمر یروی عن سلمان در وقتی که از اذان بگوید پس همان کس قامت بگوید و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود  
عبد الله بن زید فقم مع بلال پس ای آدم بلال فقلت الفیه علیه پس در این دم که القاسم که آن کلمات را بر روی و بچیدیم در خواب فله و الممد بنه کنت ان عمر یروی عن سلمان در وقتی که از اذان بگوید پس همان کس قامت بگوید و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود  
روایتی خود را قبول میگوید یا رسول الله و الذي بشتک با حق میگوید که بخدا فرستاده است از برای استیفاء و آیت مثل ما اری هر چه تحقیق دیدم من آنجا ننموده شده است  
عبد الله بن زید و در بعضی روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنید آنرا و اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارات تحدیث که فرمود دیدم من آنجا ننموده شد و می ایما می بینی و در دو  
اعظم فقال رسول الله پس کنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فله و الممد بنه کنت ان عمر یروی عن سلمان در وقتی که از اذان بگوید پس همان کس قامت بگوید و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود

با بلال

اینجا خلاصه است  
که قامت شد  
و اذان و بعد از آن  
و تا بچیدیم در خواب  
عبد الله بن زید  
چنین میگوید  
و است









































































































رواه مسلم این تلمذ این جاست و جلالت شایسته این است و در مذنب با تشدید این حدیث سابق گذشت تشهد این بود و دو میان این دو تشهد تفاوتی در لفظ و معنی موجود است  
که گفته اند که تشهد این بود و صلوات و شایسته این حدیث است که صحیح ترین حدیثی که روایت کرده شده است و در مذنب امام احمد بن حنبل و اکثر اهل علم صحابه و تابعین بر آنند  
تصحیح و در دست است امر بدان و تعلیم آن در سند امام احمد گفته که اگر در آنحضرت صلی الله علیه و سلم این بود که تعلیم کند آن را بر مردم و در این آیه است که گفت این بود که گرفت آنحضرت و  
مردی که خود تعلیم کرد و مرا تشهد بخاک تعلیم میکرد و مرا قرآن و حدیث این بود و تفق علیه است و حدیث ابن عباس که گفت از افراد مسلم و مدایت کرده است آنرا اصحاب کتب است الا با شایسته  
امام مالک تشهد است الحیات قد انزلت فی الطیبات قد السلام علیک یا ابا البقیه این است در سال این بی زید که در مذنب گفت و گفته اند که فاجایست  
بر وجهی که خواند سخن در او و فیاض و بداند که در تشهد این صاحب صلوات سلام علیک و سلام علیها بی الف و لام ذکر کرده است و متوقف گفت و لم اجزئ الصبیحین لانی الجمع بین الصبیحین  
نیا قسم من وقت من صبح بخاری و صبح مسلم نه و جمع بین الصبیحین که کتاب حدیث سلام علیک و سلام علیها بغير الف و لام و لکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی و لکن روایت کرده است صاحب  
جامع الاصول که کتب شده است جمع کرده است از ترمذی پس آورد و صاحب صیاح آن در فضل اول درست نباشد و الله اعلم بالصواب الفصل الثانی فی من و اهل بن هجر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
روایت است از اهل بن هجر از آنحضرت در کیفیت جلسه تشهد قال گفت ثم جلس ثم شئت آنحضرت یعنی بعد از برودن شتر از سجده و دوم رکعت دوم نشست آنحضرت فافترش رجله الیسری  
بکسر نین یا چپ خود را و وضع ید الیسری علی فخذه الیسری و نهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود و در فخذ الیمنی علی فخذه الیمنی و کرد و این طرف را بر ران راست خود را بر ران راست خود و این  
موافق است بحدیثی که صحیح کرده است یعنی جل فخذ الیمنی و این لفظ را بوجه دیگر نیز خوانده اند و شرح آنرا ذکر کرده ایم و قبض ثقیق و قبض کرد و دو انگشت را از انگشتان دست  
که خضر و بصر باشد و حلق طلقه و دست حلقه یعنی از وسطی و ابهام چپ که عقد شصتین است و در سبب خفی است و قول قدیم شافعی ثم رفع اصبعه ستر برداشت انگشت خود را یعنی سبابه باغوا یتیم که میگوید  
بها پس دیدم آنحضرت در اصلی ته علیه و سلم که میباید آن انگشت را در حالتی که دعا میکند بوی مراد و اشارت توحید نزد تلمذ چنانکه گذشت رواه ابو داود و الدارمی و عن عبد الله بن الحارث  
قال کان یصلی ته علیه و سلم شایسته اذ دعا و لا یحرکها بود آنحضرت که اشارت میکرد با انگشت خود چون دعا میکرد و نمی بایستد آن را در حدیث اول فرمود که میباید انگشت را در این  
حدیث میفرماید که نمی بایستد آنجا که فرمود میباید مراد بر روشن است برای اشارت که مستلزم جنبانیدن دست از مکانش و آنجا که فرمود نمی بایستد مراد فعلی که بر تکرار است و درین  
فعلی مذنب امام مالک است که نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشهد و میگویند که این انگشت اقصای بر کفای دل دارد و جنبانیدن و می سبب بقا فخذ الیمنی و درین  
و الله اعلم رواه ابو داود و النسائی و ابوداود و در زبانه کرده است ابوداود و این لفظ را که دلایح و بصره اشارت و در یک انگشت جنبانی و از اشارت و می بینی این انگشت که برین  
از او اشارت میکرد بوی یعنی نظر در وقت بر روشن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمیداد جهت شهود معنی توحید که اشارت میکرد بان و عن ابی هریره قال کان  
رجلا کان یصلی با صبیحه گفت ابو هریره بود مردی که دعا میکرد یعنی اشارت میکرد و در انگشت یعنی سبابه برود دست و گفته اند که آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکه ابوداود و  
روایت کرده اند فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم احدا توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت که خدا یک است رواه الترمذی و النسائی و البیهقی فی الدعوات  
الکبیر و عن ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم کل من لم یصل فی الصلوة و هو متعمد علی یده گفت عمر بنی که آنحضرت ارشاد فرمود در نماز و حال آنکه وی گفته اند که اگر دست خود  
یعنی بنده برود دست خود را در تشهد بر زمین و نگذارد بر آن یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخواستن رواه احمد و ابوداود و معنی خیر مناسب تر است بروایت دیگر که گفت  
روایت کرد و در روایتی دیگر مزاج و او را آیینت آمده است که نهی آن بعد از اهل علی بدید از انقض فی الصلوة نهی کرد آنحضرت از اعتماد و تکیه کردن بر دو دست و وقتی که بر خیزد و در  
روایت موافق مذنب خفیه است و منافات دارد بحدیثی که گفته اند که بعد از ترحات که مستلزم اعتماد است بر دو دست و وقت برخواستن و ایشان میگویند که این روایت  
صحیف است و الله اعلم و عن عبد الله بن حو قال کان النبی صلی الله علیه و سلم فی الرکعتین الاولین کان علی الرصف حتی یقوم بود آنحضرت در دو رکعت اولی یعنی در رکعتی که برای تشهد می  
خواند تا ثانی باشد یا ربی کو یا که بر پشت کر مر کرده شده باشد تا شش شسته است تا آنکه بر بخوابد و می ایستاد و گنایت از زود برخواستن از فقه اولی و ثانی کردن در آن و رصف  
نوع را و سکون صاف و بجهت رفع نیز آمده است که کر مر کرده شده باشد تا شش شسته است تا آنکه بر بخوابد و می ایستاد و گنایت از زود برخواستن از فقه اولی و ثانی کردن در آن و رصف  
رسول الله صلی الله علیه و سلم علیما التمهید کا یعلما السوره من القرآن بود آنحضرت که تعلیم میکرد و را تشهد را چنانکه تعلیم میکرد و سوره آفران را با این طریقی که بسم الله و الله نام خدا و توحید  
و اعانت و می الحیات قد الطیبات السلام علیک یا ابا البقیه و حقه و قد و بر کانه السلام علیها و علی عباد الله الصالحین شهدان لا اله الا الله شهدان محمد عبده و رسوله  
اسما ل الله المجتهد و اعوانه قد من الناسوا ل میکنم خدا را بنیست را و نیا بهیچ وجه از آتش دوغ رواه النسائی این نیز وجبی است از جمله تشهد و کو یا که ابتدا بسم الله نید اخل  
تشبیه تعلیم است تعلیم قرآن و نو و می از کار خود گفته است که بخاری و نسائی گفته اند که زیادت تمیمی نیست آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و عن فاع قال کان عبد الله بن عمر  
جلس فی الصلوة و وضع یدیه علی کبیته و اشارت باصبعه و استقام بصره روایت است از فاع که گفت بود این هر چون بی نشست در نماز و بصره و هر دو دست خود را بر ران خود و او اشارت  
میکرد با انگشت خود و در پی میفرستاد آن انگشت را بصر خود را یعنی در وقت اشارت نظر با انگشت میداشت چنانکه گذشت ثم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یمنی غیر خدا  
عده و سلم می باشد علی شیطان من الهدی بر این اشارت با انگشت سبابه بجهت تراست بر شیطانی را بمن که بوی بگفته مثل تیر و شمشیر سبابه بجهت تراست با انگشت سبابه  
اشارت کردن بوی توحید و ثبات بر ایمان و قطع طمع شیطان از وقوع صلی در شرک و کفر رواه احمد و عن ابی هریره کان یقول من السنة اخذ الفشه و اقبلت انیضه





























آتی بقدر روایت میکند از ابن عمر روایت کرده است از وی عمن عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرجل یسجد وایت میکند از آنحضرت در شان مردیکه برابر و هموار میکند خاک را آنجا که سجده میکند قال گفت آنحضرت اینکست فاعلا فاحده یعنی کن و اگر سبکی یکبار کن و زیاد بر آن کن معلوم میشود که منع از زیادت بر یکبار برجهت آنی است که مفسد صلوة است یا کوفه است این سبب است بر تفسیر فعل کثیر که در شت متفق علیه عن ابی هریره قال بنی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الحضری الصلوة نمی گوید آنحضرت از حضرت یحیی بن یحیی و سكون صداد معلوم نماز متفق علیه و در اکثر آیات منی عن الاختصار و در ابی بنی ان یصلی مختصرا و در ابی بنی مختصرا و در لغت میان مردم خاصه بتیگاه و تفسیر کرده اند حضرت و اختصار اینها و دست بر تیگاه و در حدیث آمده است اختصار راحت ابلان راست و اشکال میکنند که ابلان را راحت نمیشد و جواب میدهند که مراد ابلانست که چون از طول قیام در موقف تنگ کشند استراحت کنند بختصار و بعضی گویند که این فعل هیو است و مراد ابلان را نشانند و در روایت آمده است که ابلانست که مراد ابلانست که چون از طول قیام در موقف تنگ کشند بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بکفر من مختصره یعنی عصا در دست که در نماز بر آن تکیه کرده ایستند و بعضی تفسیر میکنند اختصار را باختصار یسوره که تمام بخوانند و آن مکرر است اختصارا بر آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که آن قرائت رسیده تا سجده کنند یا اختصار نماز و کوتاهی قیام در رکوع و سجود و اینها فی المجلات لفظا است در نزد اکثر لفظ اختصار واقع شده است و تفسیر کثیر مشهور است اصحاب سلف همانا قال است و من عاشره ضی الله عنهما قالت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة از کرسیتین صحیح و راست در نماز فقال پس گفت آنحضرت هو احتلاس من تحت الشیطان من صلوة العبد الالتفات ربو دنی است که سبک از شیطان از نماز بریده الصی سبک و میرا بد شیطان از نماز بریده کمال از استغفار علیه بد و انت الالتفات که کرده است آنست که بهیچیکردن خود را تا بیرون آید از مواجبه فعله و اگر سبب نیکو و انداخته تمام از خود قبله بر آید فاسد میگرداند نماز را بگوشت چشم کرسیتین که از ملاحظه گویند مفسد است و نه مکرره اما باید که آنرا نیز بسیار کند و دست نکرد اند و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حدیثی روا کرده اند که کاهی ملاحظه میکرد و بگوشت چشم جمال مقتدیان میگریست ولیکن در صحبت این حدیث سخن است کسی از امام احمد پرسید و گفت بعضی ابلان حدیث مدایت میکنند باسد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاحظه الالتفات میکرد امام احمد بروی کاغذ عظیم کرد و رنگ روی او تغییر شد و بدن او در ارتعاش و ارتعاش او در گفت این حدیث انسانا صحیح نیست و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فی الصلوة الا السوا و البقاء بد که باز آیند که بهای مردم اند بر کوشش ایشان نظرای خود را نزد خدا در نماز بسوی آسمان و تحفظن الصلوة یا اگر بگوید خود دنیا نیهای ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بعد و اگر بایستد بوده و بشود و بهر بار و است کرده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشت در نماز بر خود را بسوی آسمان و چون از شد قول حق سبحانه الذین هم فی صلواتهم فاشغون پست کرد و سجود در او و سلم و عن ابی قتاده قال است است صلی الله علیه وسلم یوم الناس اما تر متبانی العاص علی عاقبه گفت ابو قتاده دیدم من آنحضرت را که امامت میکرد و در او را که امامه و تفرقه فی العاصی گفت آنحضرت بود ابو العاص اما آنحضرت بود زوج زینب که یکی از بنات مطهره آنحضرت بود و این امامه و تفرقه غریب بود که در بعضی اوقات نماز آنحضرت آمده متعلق شده بود و آنحضرت او را بر خود نشاند نماز میکرد و از یک موضعها پیش بر رکوع میکرد و آنحضرت بنها و او را بر زمین و رکوع کردن و سجده کردن آن طفل زمین افتاده میبود و او از رخ من سجود و عباد با دست بر میداشت سر از سجود باز میداشت بر کتف اینجا کسی توهم میشود که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود اگر طفل هم باشد لابد کرده بود پس خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تقید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه بی بجهت غایت محبت و الفت که با آن حضرت در غیر حالت نماز داشت و کار آمده چسبیده متعلق شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود و فریاد پس این برداشتن و نهادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنها با آنحضرت در صورت فعل مجاز است بر حاجت نیست که گویند این فعل کثیر بود آنست که متوالی باشد و این چنین بود زیرا که طایفیت در ارکان نماز آن حضرت بسیار بود و گویند که این حالت پیش از تفریم فعل کثیر بود و مخصوص آنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر میداشت که میگرد و موجب شغل سر میشد و شغل از شغل رفع و خلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا فعل ظاهر از قول یوم الناس است که در نماز فرض بود و نیز در روایت آمده است که در نماز طریا عسر بود و بعضی گویند در نماز فعل بود و اجاب نماز فعل بجای نرسید از دو ظاهر جوا اول الله اعلم متفق علیه و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شاء ب احدکم فی الصلوة فلیکظم استطاعه شارب بمنزله است و شارب بواو خطا است و اسم از وی ثوبا می آید بضم مشکله و فتح بمنزه و بدیع فازه و آن تفسیری است که میگوید از وی بن و سبب و استلای نموده و کدورت حواس و شغل بدن و سستی او و میل کسل و نوم است و لهذا نسبت کرده اند از شیطان و فرموده القمار بمن شیطان یغیر یا چون فازه کند یکی از شما در نماز باید که و کند و باز دارد و از آنکه تواند و طریق در سبب بنانست که فراهم آمد ر دلها را و بکیر دل بر زمین خود را بندان یا بهند پست دست چپ بر دوش و در روایتی فلیکظم فازه و زیاد لفظ فازه پس گویند و در آن خود را فانه شیطان بدخل نیزه که شیطان می در آید یعنی در بدن و می رواه مسلم و فی روایتی البخاری عن ابی هریره قال اذا شاء ب احدکم فی الصلوة فلیکظم استطاعه و لا یقبل و لا یتکلم و لا یفعل شیئا من غیر ما یفعل فی غیره و وقت فازه بر زعدم ضبط حال از دهن بر می آید و در بعضی نسخ ها که را آمده پس میگوید این لفظ را فانه از کلمه شیطان میشتک مندر که است گفتن این لفظ کرا شیطان از آن مراد غلبه شیطان رضا و خوشحالی اوست از نیجالت از جهه بودن آن بابت بر کسل از عبادت و موجب ثواب و تفریح و تفریح و صورت و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان غفرتا من الجن تعلقت بالبارخه بدیکه جنبی از جنیان یکایک بر آمد و کبر خفت و شیب یعنی از جنیان که نهید کرده است ایشان اسلیما پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقطع علی صلوئی تا بر در من نماز او حضرت یکسر من و سكون فانه بدید از شیطان میگریست





























[illegible]



محمد راجع است برنج زرد تا زعفران بی قناره قال کان النبی صلی الله علیه وسلم کره الصلوة نصف النهار حتی یزال الشمس أبو الخلیل بنی حمزة که از شام هر چه جایست که گفت بود که آنحضرت که کرده میداشت نماز را در نیم روز تا بر کرد و آفتاب الا یوم الجمعة کمر در روز جمعه وقال ان جنم تهر الا یوم الجمعة وگفت که در وقت که گرم کرده میشود نماز با سینه میشود یعنی در نیم روز و کمر در روز جمعه و تخریف و تشدید بر دو روایت است رواه ابو داود و قال أبو الخلیل طاقات کرده است ابو قتاده را پس سنا و این حدیث متصل بنا  
والله اعلم الفصل الثالث من عبد الله بن الصنابجی یضم صا و صله و کسرا و حای مملو منو یضج یطی است از روایت صحابیت و بعضی ابو عبید الله صنابجی گفته و صحاب است که ابو عبید الله  
ناقی است و ابو عبید الله صنابجی صحابیت قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشمس تطلع و معها قرن الشيطان و یستیکه آفتاب طلوع میکند و حال آنکه ما بی قرن شیطان است معنی قرن شیطان  
گذاشت فاذا ارتفعت فارقیس چون بلند میگردد آفتاب جدا میگردد شیطان آفتاب ثم اذا استوت قاربنا من چون وقت استوا میشود نزدیک میگردد شیطان آفتاب فاذا زالت  
فارقیس چون وقت روال میشود جدا میگردد فاذا دنت للعروب قاربنا پس چون نزدیک میشود در عروب رانزدیک میگردد و در افاد غربت فارقیس چون غروب میکند جدا  
میگردد و منی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الصلوة فی تلك الساعات از نماز گذاردن در این ساعات رواه مالک و احمد و النسائی روایت کرده است این حدیث  
مالک و احمد و نسائی و مالک با وجود آنکه روایت کرده است این حدیث را قال منیت بجمعت صلوة وقت استوا و گفته که در نیافتم اهل فضل را اگر آنکه کوشش میکرد و ندو میگردد از نماز  
نماز در نیم روز و عن ابی بصیرة یفزع موحده و سکون صا و صله الغفاری کسیر غن جمیع صای مملو منو یضج یطی و بعضی یفزع حاکم کسیر گفته و جمعی یفزع جمیع نیز گفته اند و این  
دریم است و الله اعلم قال صلی الله علیه وسلم ان یضج یطی و بعضی یفزع حاکم کسیر گفته و جمعی یفزع جمیع نیز گفته اند و این حدیث را در کتب معتبره روایت کرده است  
گزار و نماز دیگر افعال آن بده صلوة عرضت علی من کان فیکلم پس گفت که این نماز نیست که عرض کرده و ظاهر کرده شده بر کسی آنکه پیش از شما بوده اند از ام سابقه ضعیف و پس از آن  
او را و بجای نیاید و ندخ و او را و مو اظنبت نکردند بر آن قرن حافظ علیها کان له اجره تین پس یکمیکه حافظ کند و مداومت نماید بر آن باشد او را مزدوری و دو بار و دو چندی  
سجده آنکه علی است و بر هر عمل اجری است دیگر سجده فطرت بر آن بر خلاف پیشینان و لا صلوة بعد با حقی یطیع الشا بدو منیت نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شام و الشا بدو منیت  
و شام ستاره است از جمعه حضور و در شب یا کوای و اودن و وجود شب مقصود و غروب آفتاب است و الله اعلم و عن معنیه قال وایت است از معنیه بن ابی سفیان که گفت انکم  
لصلون صلوة الله یحبنا رسول الله بدو منیت که شام میگردد و در وقت نماز که تحقیق صحبت دشیم و پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم نماز و اینها بصیلهما پس ندیدیم که آنحضرت که میگردد  
آنرا و الله اعلم و اینها و اینها تحقیق نمی کرده است از آن معنی که گفتین بعد العصر را میداد باین نماز در وقت بعد از عصر او گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز و خدا بود و اول  
آن در حدیث کسیر که شدت رواه البخاری و عن ابی ذر قال و قد صعد علی درجته الکعبة گفت ابو ذر و حال آنکه تحقیق بر آمده بود و بی برای زینیه کعبه که بوی در کعبه سجده بکندی در می آمده  
و بی الا ان از چه منیت بر شکل منبر که زینما دار و در مقابل در کعبه نزدیک تر می نماده اند و هر دو طرف پایا مثل پای عراب ساخته و چون خواهند که مردم را در کعبه درازند و در  
کشید متصل باب سازند پس بروی بر آیند و درون در آیند و چون فایح باز در جای خود می کشیده بیاورد و حال آنکه در آن زمان نیز چنین بود و دیگر بود و الله اعلم و این  
رضی الله عنه برین درجه برآمد و گفت من عرفنی فقد عرفنی کسیکه شناسد مرا شناسد مرا بر است کوئی و صدق آنچه چنانکه در حدیث آمده است که سایه کرد آسمان و بر نه است زمین بر است  
گو ترا بود زمین لم عرفنی فاما جنب و کسیکه شناسد مرا شناسد مرا بر است کوئی و صدق آنچه چنانکه در حدیث آمده است که سایه کرد آسمان و بر نه است زمین بر است  
الضمیم و سکون نون و ضم و ال و فتح آن نام ابو ذر است پس روایت کرد و بی رضی الله عنه و گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یسکت لا صلوة بعد العصر  
حتی تطلع الشمس منیت نماز بعد از عصر تا بر آید آفتاب و لا بعد العصر حتی تغرب الشمس و منیت نماز بعد از عصر تا غروب شدن آفتاب الا بکة الا بکة الا بکة و کبریکه سه بار مکرر فرمود  
و در بعضی نسخ جزو بار منیت رواه احمد و درین باب الجماعة و فضلهما اختلاف کرده اند که جماعت سنت است واجب یا فرض عین یا فرض کفای بعض گفته اند که فرض عین است  
مگر بعد از این قول امام احمد و او و عطا و ابی ثور است ایشان میگویند کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید بدست منیت نماز و بعضی گویند فرض کفای است و طبی گفته  
اند که فرض عین است و لا لت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایت است و اکثر صحابه بر آنند و نزد بعضی سنت است مگر کذاست در حکم واجب مذنب امام ابو حنیفه و اصحاب او این است  
شیخ این نام نقل کرده که اکثر شایخ ما بر این اند که جماعت واجب است و متمیمه او منیت است که ثبوت و جوب آن منیت است و در بدایع گفته که واجب است بر هر عاقل  
و بالغ که معذور منیت حاضر شدن مسجد برای جماعت و اگر دنیا بد جماعت واجب نیست کشتن در مسجد یا دیگر با اتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنها بگذارد و هم نیکوست  
و قدوری گفته که اهل عیال خود را جمع کند و در خانه جماعت بگذارد و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جامع و اگر در مسجد جامع باشد اختیار کند اقامه  
و اگر در مسجد جامع باشد اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب گذارد اند و شنیدند بکثیر مسجد بعد از آن که در اقرب آمده است نزد و اگر نه در آمده است برود و اتفاق دارند  
که جماعت بعد از ساقط میگردد و از جمله اعدا مرض است و بریدی دست و پا از دو جانب و فایح و اختفا از سلطان و صغفی که نوازند بدان راه رفت و کوری نزد ابی حنیفه و بعضی  
گفته اند با اتفاق و باران و کلل لای و نخی سر را در قول صحیح و روایت ابی یوسف که گفت پرسیدم ابو حنیفه را از حضور جماعت در کلل لای فرمود بهتر آنست که ترک کند و امام محمد  
حدیثی روایت کرده که اذ ابتلعت الغلاف للصلوة فی الرجال الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الجماعة تفصل صلوة الله فایک جماعت بگذارد و زیاده و بی  
سکینه در ثواب بر آنکه تنها بگذارد و سبع و عشرين درجه است بهت پاید و قد فرقت فاو تشدید فال صحبه معنی فرود تنها و در روایتی مجلس عشرين آمده یعنی بهت پنج و گفته اند

در نیم روز و کمر در روز جمعه و تخریف و تشدید بر دو روایت است















بايست خداوندان برفع عقل و اعلام کمالی جمع علم دارند کبریا معنی ثبت و دو قار حقیقت علم حفظ نفس است نزد بجان غضب و بغل نیز تفسیر کنند عباد را در کمالی جمع علم دارند و بکبریا  
خواب بالغ و منی بجم نون و نفعی جامع بنیه معنی عقل نیز که وی می باشد مرد را از دانش است و بر منی اول فریب را نگید و تفسیر بود و علمت در اهلای اهل عقل و فضل است که تا یاد گیرند  
کفایت صلوة او احاطه از او رساند بامت ثم الین یونهم پستتر آن کسی که قریب اندیشانشان در مرتبه چنانکه صبیان و آنها نیکه قریب بیوع اند که ایشان را مر این خوانند ثم الین  
یونهم پستتر آن کسی که قریب و متصل اندیشانشان چنانکه خانی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و متعین است که بعد از وی صف ستا خواهد بود و قال گفت ابو سعید فائمه الیوم شد  
اختلاف پس شما امروز سخت ترید از روی اختلاف در کلمه و وقوع فتن این بسبب ترک تنويع صفوف و عدم اقبال مرشای است رواه مسلم و عن عبد الله بن معبود قال قال رسول  
صلی الله علیه و سلم لیکن منکم اولوا الاحلام و النبی ثم الذین یونهم ثلثا و این حدیث ثم الذین یونهم راسته باز ذکر کرده است پس مراتب صفوف چهار خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه  
ثالث ذکر کرده از رتبه تعیین آن و ذکر کرده است در بدایه که صف اول برای مردانست بعد از وی صبیان و نسائ است و همچنین است در وقایه و مذمت غیبه نیز همین است  
چنانچه در شیخ مذکور است و آیا که و حیثیات الاسواق و دور و از دور از بلند کردن آواز و در مساجد چنانکه در بازار با میکند یا مراد اختلاف باطن با صبیان و ذکر با ناسات  
چنانچه مختلط میشوند در اسواق یا مراد آنست که دور باشد از بازار یا و شغال کجای آن تا مانع آید از سبقت کردن بجاعت و اقبال این در صف اول بعض گفته اند معنی حدیث  
آنست که حذر کنید از کار کردن در بازار با و مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات که از سمعت و بیشتات جمع همیشه است و حوشه معنی فتنه و تبهج و اضطراب و  
جماعت مختلط نیز اید رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اصحابه یأخرا کثرت اصوات و یأخرا کثرت اصوات و یأخرا کثرت اصوات و یأخرا کثرت اصوات  
یا و اخذ علم و طلب مزید و بوجه اول معنی قول می فقال لکم تقدموا پس گفت مرا ایشان را پیش آید و در صف سابق با یستند و التمثالی و اقلند کنیه بن معنی ایستید پس من متصل  
تا افعال را اید بکنید و لکن تم کم من بعد کم و باید که اقتدا کنند شما و متابعت نماید شما را کسی که پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکند و افعال و اید  
میکند و آنها نیکه سابق اند و در علم باحوال نام و حرکات و سکونات وی و اسبق و اسرع اند و اتباع وی و لا یزال قوم تابعون حتی یؤخرهم الله همیشه اند و قومی که پس  
می ایستند در صفوف تا آنکه پس می کنند ایشان را اخذ از عظیم ثواب و فضل حجت خود و بوجه ثانی بیشتر بنده قدم و مبارکست نامند در طلب علم معرفت و اکتساب  
افضال و کمالات و اقلند کنیه درین باب پس که با وجود مرتبه رسالت و غفران و ثواب مانعند و تا آخر میگویند مبالغه میکنم و عمل و باصت و طلب این تا این تقدم و مزید  
طلب است یعنی تقدم و تباد و نیز بطلب همین است که اتباع من کنید قل انکم سحجون الله فیتعوی بحسبکم الله و چون شما کمال خود بدین تکمیل و کمال ان میکنید و دیگران که  
پس از شما بیاید متابعت شما نکنند یا این امر دیگران است که ایشان نیز در طلب تعقیب شما بعت شما کنند و هر که در افتاد از طلب سستی کرد دران دور افتاد از مرتبه قرب  
و وصول شفعه و تاده گرفته از آن محدودی و در نه که ز این در که بر و نکشوند هر قدر که توانید تعقیب کنید عیبت اندرین ره کران چنان کنی دست و پای برن زبانی کنی  
و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است و لیکن بعض محدثان آن را در باب تنويع صفوف آورده اند و آن نیز در طلب قرب و کمال است و لیکن مخصوص نیست تا این حد  
اعلم رواه مسلم و عن جابر بن سمره قال خرج علی بن رسول الله گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است برودن آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
فرمانا حلقه پس دید ما حلقه نشسته هر چند کس ما را آن مخصوصان خود نشسته و حلقی کبریا جامع حلقه و نفعی فاسکون لام شل مبره و بدر و مقصده و قطع لغت مشهور این  
است و بعض گفته اند نفعی است مثل ترو و حلقه نفعی لام نیز آمده و جمع وی و نفعی و بعضی از علما لغت آنرا سکر اند فقال مالی را که کم غریب حقیقت مرا که می بینم شما حلقه  
حلقه نشسته انکار است بر ایشان در شستن بن حالت که علامت تفرق طبوب و اختلاف و مبايئت آنهاست و موجب و مؤثر در است و غریب جمع عه کبریا و کبریا  
که و جمیع از مردم و در باب الحجه باید که این تخلیق روز جمعه بود در وقت خطبه پیش از نماز ثم خرج علی بن ابی طالب و پیغمبر بر ما را در یکدیگر فقال لا تصفون کما تصف  
الملأئکه تخفروهم یا پس گفت ای صفا بنی بنده چنانکه صف می بنده فرشتگان نیز در رد و کار خود نزدیک م برای طاعت و این در نماز خواهد بود و نقلنا پس گفت یا رسول الله کف نصف  
الملأئکه عند ربنا چگونه صف می بنده فرشتگان نیز در رد و کار خود قال همون الصفوف الاولی و یتر اوصون فی الصف گفت تا می کنید صفهای نخستین را و پیوسته بیکدیگر می ایستند و  
اگر که فی صف نخستین کی خواهد بود جمع آوردن بجه ملاحظه است جوابش آنکه ملائکه بر جا و آسمان و در هر رتبه بر زمین صفهای بنده و در هر جا صف نخستین را تا می کنید رواه مسلم و عن  
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حیر صفوف الرجال و لها و شرها و بهترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پسین آنهاست و حیر صفوف النساء  
آخرها و شرها و او لها و بهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان نخستین آنهاست و بدترین صفهای زنان پسین آنهاست و حیر صفوف النساء  
مردان چنانکه در ترتیب صفوف کثرت رواه مسلم الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صوا صفوکم و یستو و کعبه خود را در زک استوار کردن بنا و  
پیوسته نهادن شک و خشت آن و قار و او اینها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک بهم با یستند می است از فرجه و حاد و بالا عناق و برابر کنید در دهنار است از پیش و  
پسین بیا و ن فوالله فی سبیل الله لا یزال الشیطان یدخل من غلل الصف پس سو کند سجده ای که بقای ذات من در دست و قدرت اوست بدینگونه که بر این می بینم شیطان را که  
می در آید از کشا و کی در حوض صف کاهنا الحذف کوای که آن شیاطین حذف اند جای حلقه و دال محجه مفتوح حین و فا کو سفند ان سیاه و ریزه اند کو سفند ان حجاز و من کذا فی شرح شیخ  
و تفسیر کرده است آنرا را وی در حدیث ابی امامه بجای پیش که حوز و نند و در و ای که آنها نبات حذف کوای که آنها و خمران حذف اند رواه ابو داود و عنه قال قال رسول

و این حدیث را در کتاب الصلوة باب تنويع الصف





بعد از آن بصف در آید فاسد کرد و چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکر معلوم کرد و در مذنب امام محمد نماز کند در پهلوی امام دست چپ بر زمین است رواه احمد و الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن و ابن حبان و عاکم از تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکنند لا صلوة للذي خلف الصف و زائدة دیگر محمول بر نفی محالست باب الموقف باب در بیان جای ایستادن امام و مومنان و نماز که پیش تر ایستاد در پهلوی جانب راست الفصل الاول غن عبد الله بن عباس عن قال بنی فالتی میگوید گفت ابن عباس شب کردم در خانه خاله خود میبوی که یکی از اوج مطهره است فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی پس رجاست آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز رجواستم و وضو کردم و آب وضوی آنحضرت را تمیما ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم فقامت من بسیار پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا آنحضرت و تمام آن در باب قیام الليل باید باشد و الله تعالی فاحذبه من در آنظهره پس گرفت آنحضرت دست مرا پس پشت خود بجانب دست راست یا در وقت گفتن این لفظ تصویر کرده باشد و نموده باشد که دیدن را و کذک اشعارت باین حالت است چنانچه عادت است در امثال الخکایات خصوصاً عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند فافهم متفق علیه و عن جابر قال قام رسول الله و ایستاد از جانب راست ایستاد و بنماز ایستاد و نماز را ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال فاحذبه دیگر هم وارد که گاهی بجای آن واقع میشد محبت حتی وقت عن بسیار پس آدم من ایستادم از جانب چپ آنحضرت فاحذبه من یعنی پس گرفت آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاد کرد مرا از جانب راست خود ثم جابرجا بن مخرنمیرا بدجبا بنشد بدین مخرکه که از انصار بود و از جمله یغنا دقن بود که در لیلۃ العقده حاضر بود و فقام عن رسول الله پس ایستاد از جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاحذبه من جمیعاً پس گرفت آنحضرت دست هر دو را همه فدضا پس دور کرد و برانده بر دو را همه از جانب راست و هم جبار از جانب چپ حتی اقامنا خلفه تا آنکه ایستاده کرد اند ما را پس خود از اینجا معلوم شد که معتقدی اگر یکی بود جانب راست امام باید شد اگر زیاده اند خلف امام باید شد و او مسلم و عن انس قال صلیت انما ویتیم فی بیتنا خلف البنی گفت انس نماز کرد در من و یتیمی که در خانه بود پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم و امام مسلم خلفنا و امام سلیم که نام ما را انس است پس ما بود از این حدیث معلوم شد ایستادن صبی با رجل و نصف چپ یتیم خرمی را که کویند و بعضی گفته اند که یتیم نام برادر انس است که صبی بود پس دلالت نیست بر این حدیث را بر ایستادن صغیر مرد و یتیمان گفت که چون نماز نفل بود مسأله رفعه بشد و آن احکام سابق در نماز فرض است و الله اعلم و او مسلم و عنه ان البنی و هم از انس است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم صلی به و با ما و او خاله نماز کرد و با وی و با در وی که امام سلیم است اینجا که وی شک روایت قال گفت انس فاقامنی عن یتیمه و اقام المرأة خلفنا پس ایستاده کرد و ایند مرا جانب راست خود و ایستاده کرد و ایند زن را که مادری یا خاله وی باشد پس در این حدیث ذکر یتیم نیست رواه مسلم و عن ابی بکر انه انشقی الی البنی روایت است از ابی بکر که بتکسبی مشهور است که وی رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هوراک و حال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد و ابوبکر و تخریبیت پیش از آنکه نصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیاورد و اهل رکعت کرد و در فصل کتبه او لی یبد فرقع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد نصف ثم نشی الی الصف پیغمبر مشی که در رکوع بسوی صف فذکر ذلک للبنی پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکر و پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال ذک انت احذر صارا یا که در اندر اذ تعالی از برای طلب خیر و وصول به مقام قرب و لا تعد و باز فکر داین فعل که افته انفسد و باشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول نصف یا مشی بسوی صف در نماز پس این امر است بایستادن در موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد که افراد خلف صف مبطل صلوة نیست زیرا که امر عاده و صلوة نکرد و بعضی رواه و لا تعد لیکن عین و ضم دال نیز ضبط کرده از عده و بعضی دودین یعنی چندان شبانی در شش کن که بدویدن برسد و اول صحیح تراست روایت در آیه و رواه البخاری الفصل الثاني عن سمرة بن جندب قال ما را رسول الله امر که در پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از کثرت ثلثه ان یقعد منا احدنا و قتی که باشیم با هم که در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و افتد کنند بوی و دوس رواه الترمذی و عن عمار ان الامام الناس لم یأمر ان روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی مجانی مشهور است و در صحبت امیر المؤمنین علی بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود و قلک ان اللفظة الباغية که وی امامت کرد مردم را بخلاف آنکه نام مشهورست و فقام علی دکان یصلی و الناس سفلی منته و بایستاد عمار بن یاسر بر دکانی و بایستاد مردم که افتد اگر دندوبی پایان ترا آن فقام حذیفه فاحذ علی بیدیه پس پیش رفت حذیفه پس گرفت برود دست عمار و او کشید از او پس پشت وی و نهاد دست خود را بر وی فاتبعه عمار پس تبعیت کرد و انقیاد نمود عمار حذیفه را حتی آنرا که حذیفه تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان غلاف عمار من صلوة پس هرگاه که بر داخت عمار را نماز خود قال له حذیفه گفت مرا و حذیفه امام بنفع رسول الله با نشیئه و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول که میخفت اذا ام الرجل العوم غلایعهم فی مقام ارفع من مقامهم چون امامت کند مردی قومی را پس باید که با سبقت آن مرد در جای بلند تر از جای ایستادن این قوم او بخود گفت یا مانند این میخفت آنحضرت لفظ حضرت شخص معلوم حذیفه بود از این جهت این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت فعال عمار لذلک تبعک من احدث علی بیدی پس گفت عمار از آن جهت تبعیت کردم من ترا اینجا که گرفتی تو بر دویست مرا و فرود آورد وی رواه ابو داود و از اینجا ظاهر میشود که عمار میدانست این مسئله را و نشیئه بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر گفته شود که چون میدانست چرا از اول از تکاب این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد او را حذیفه یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت پس از آن کفنه حذیفه اختیار کرد اولی و فضل ابداً که مذنب نزد آنست که مکره است که امام تنها بر دکان باشد زیرا که محلی تشبه است با کتاب که ایشان مخصوص میگردانند امام خود را هم که بر ترفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مگر نه باشد و همچنین اگر قوم بر دکانی باشند امام تنها پایان کرده بود و ظاهر روایت از جهت عدم تشبه و بعضی گویند مکره است بجهت آنکه در وی خوار داشتن امام است و تقصیر کردن در حق وی و اختلاف است

بسیار است  
در این حدیث  
ابن عباس  
پیغمبر صلی  
الله علیه و سلم  
دست چپ  
بزمین













در نماز نیست نماز دیگران در غایت قلت و خفت میباید یعنی اگر دیگری بخین قرائت طویل بخواند که آن میباید و طالت می آورد بخلاف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که شایع آن  
مورث ذوق و نشاط و لذت و حضور یکیش بجهت صحت جودت او و بروز انوار و ظهور اسرار و نیز در قرائت آنحضرت سرعتی و طلی لسانی بود که در زمان لطیف کثیر  
از قرائت را تمام میکرد و لهند از نماز مغرب سوره اعراف و بروایتی زیاده بر آن خوانده و بعضی گویند تخفیف است بر سبب طویل که تخفیف باشد نسبت به طول از خود و تخفیف  
طویل بود نسبت با قصر بر جمع میکرد و تخفیف و تطویل هم گفت بنده حقیق کتاب این سطور عبدالحق بن سیف الدین عقی عنهما که تواند که این مراد باشد که گاهی تطویل میباید و نزد  
احساس شوق و اشتیاق تطویل از سجده و زمانه تخفیف میکرد و نزد وجود مدیری و باغی بر آن و این معنی است بسیار حدیث که در بیان تخفیف میگوید و آن کان لم یسمع به  
الصبي تخفیف نماز آن طفل است و تخفیف بود آنحضرت که پیشیندگی که در آن پس سبک میکرد و ایند نماز از رجهت بر سبب آنکه در فلقه افکنده نشود و در او بقطع صلوة یا زوال شیخ  
و شغل خاطر متفق علیه و عن ابی حماد صحابی مشهور است و از فضلاء صحابه است بدینست عتبی بدینست حاضر شد تا مشاهد او در غزوه احد یا بدر چشم وی از خانه خود بیرون شده بدست او  
افتاد و آنحضرت از آن باز بجای وی نشاند و بهتر از چشم دیگر شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی لادخل فی الصلوة و انما ید ایاها لکنها لکنت ابوتها که گفت آنحضرت  
بدینست که من می در آیم در نماز و حال آنکه من میجویم و در آن کردن نماز از منجم بجای و الصبی پس شیخوم کرد و صبی را فاجتونی صلواتی پس آسانی و مساله تخفیف میکنم در نماز ترک  
تطویل در قرائت و اذکار و اسراع در آن حال علم من بنده و جدا من بجای از رجهت آنچه میدانم و میدارم یا هم از سختی عز و تامل و روی اندک و روی و این را غایت رحمت و شفقت  
اوست بر امت و ضعفها که در چنان تمام عالی یا میکند و رعایت من بنای صلی الله علیه و سلم و جراه عنا خیر الجهر اشعر خواتین که در ششم از بنده را یا میکند بلیا ز فاضله  
از زیر آید اینچرخ بلند تا گشته پیکان بر روی قندرواه البخاری و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی احدکم للناس چون نماز بگذارد یکی از شما برای مردم  
یعنی امت کند ایشان را فلیخفف پس باید که تخفیف کند و رعایت جانشین نماید فان قیم الصیف و الکبیر زیرا که در میان ایشان جای است و ما توان است بحسب خلقت  
و پیوسته و اذا صلی احدکم لنفسه فلیطول شاء و چون نماز بگذارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند بر مقدار که خواهد شفق علیه و عن عیسی بن ابی حازم بجای جمله و  
زای از کتابا باینست که جایست و اسلام برود و در یافته قال جزئی ابو سعود ان رجلا قال کنت جردا و ابا سعود الضاری که مردی گفت و الله یا رسول الله فی  
لا تاخر عن صلوة الغداة من اجل فلان بدینست که بر این من پس بنمایم از نماز بگذارد و جماعت نمی آیم از رجهت فلان ما شخصی را بر دو گفته اند که مراد ابی بن کعب است و بعضی گفته  
معاذ بن جبل قول اول صحیح تر است اما تطیل نماز رجهت در آن کردن و می قرائت را با فمنا رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی موعظه اشده غضبا منه و منشد نس ندیدم من آن  
حضرت را و هیچ سپرد ادنی سخت تر از روی غضب از خود که در آن روز بود و هم قال ان منکم مغفیرین بستر گفت آنحضرت بدینست که بعضی از شما که برانده اند مردم را از  
جماعت نماز و حضور مراسم خیرات فایکم صلی بالناس فلیتجزئ پس هر کدام از شما که نماز بگذارد بدردم پس باید که تخفیف کند و آنچنان تطویل نکند که طالت آرد و از خصوص جماعت  
باز دارد و فان فهم الصیف و الکبیر و الاما جته پس بدینست که میان ایشان با توان است و پیراست که سبب ضعف و پیری نمی تواند ویتا و خداوند حاجت است که کاری  
ضروری دارد و شفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلون کلم فان صابوا فکلمنا نیکند اما ان برای شما پس اگر راست و درست میکند از نبرای فایده  
شما است و فایده ایشان هم هست و لیکن ذکرش نکرد و بجهت مهم آن بقرینه مقام و در بعض نسخ مصابح و لهم موجود است و ان احطوا فکلموا اگر راست و ما درست میکند از نبر  
پس مرئاست ابر که راست و درست گذارد دید و فیت و قصد جماعت کرد وید و علیهم و برایشان است و ابی بجهت نقص تعقیب که نمودند و این وصیت است از آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم که در وقت ابتلا و افتنان مملوک و امر که بعد از این پیدا شوند و امت نماز کنند و در ادای آن و رعایت احکام و ادای تعقیب تعقیب نماید فرمود که شما نماز خود را  
راست و درست بگذارد اگر ایشان نیز میباید صواب ر و بدینست و الا شمار از ان ضرری نیست و شافیه باین حدیث است که میانید که شما نماز را تمام متضمن نماز نماز متقدیان نسبت  
و خطا بر این جاسخی و ترک سنن و ادب است نه فوط شریط و ادکان و اتد اعلم و راه البخاری و هذا الباب من الفصل الثانی و ابی بن کعب است از فضل ثانی که در وی  
صاحب صحاح احادیث حسان می آر و مؤلف فضل ثالث آورد و گفت الفصل الثالث عن عثمان بن ابی العاص نفقی صحابیت و عامل طائف بود در زمان آنحضرت و ابو بکر  
و دو سال از خلافت عمر چون آنحضرت وفات یافت خواستند نفیق که مرده شوند و می گفت ای گروه نفیق شما پسرین مردمید در اسلام پس پسرین مردم باشید  
در انداد و وی خردترین قوم خود بود و قال اخر اعمدالی رسول الله کف عثمان اخر اعمد کرد و من پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این بود که اذا امت تو ما فاحف بهم الصلوة  
چون امت کنی گروهی را پس سبک بگذارد ایشان نماز او را و مسلم و فی روایت لادن رسول الله و در روایتی مسلم را اینچنین آمده است که سقیم جدا صلی الله علیه و سلم قال له  
گفت عثمان بن ابی العاص امم تو کت امت کن قوم خود را قال قلت عثمان کفتم یا رسول الله فی احدی نفسی شیئا بدینست که عثمان میگوید و نفس خود چیز را را عجب که در آن  
شده یا عجز از ادای حقوق امت و شریطان یا و سوسه قال و نه گفت آنحضرت نزدیک با جاشی من یبیس نزدیک آدم پس بشاندر پیش خودم وضع گفته فی  
صدری من یبیس پسر نهاد و دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من ثم قال تحو فخصها فی طری من کفی سیه گفت بر کرد و یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد  
گفت خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی بر طرف شد آن طلت که مانع بود از اقامت امت ببرکت و دست مبارک آنحضرت و تصرف وی صلی الله علیه  
و سلم ثم قال م تو کت پسر گفت امت کن قوم خود را منم تو ما فلیخفف پس کسی که امت کند قومی را پس باید که تخفیف کند فان فهم الکبیر ان فهم الرضی ان فهم









رأسه ونخيفه قبل الامام فانما نصيبه من الشيطان کسی که برادر دسر خود را بپوش کند سر خود را پیش از امام پس نیست موی پیشانی او حکم راست شيطان که میگرداند و بر خلاف شریعت  
در سنت رواه مالک باب من صلي صلوة مرتين باب در بیان آن کسی که نماز گذارد و دوبار در این شامل صورتهای مختلف است و مخصوص از آن اینجا پنج وجه در احادیث ذکر کرده است که چون  
گذارد فرض یکبار پس از آن آمد مسجد جماعت را بگذارد و جماعت برقصی که مذکور است در فقه و اختلافی که واقع است میان این پنج وجه پاره اول آن در باب اوقات منی آنها گذشت و اگر گذارد  
با امام یکبار بعد از آن اقامت کند مردی که در حدیث معاذ بن یسار و این موسوم است نزد شافعیته تکرار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم فعل است غایت آنکه نیت کند  
فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید برایشان اقتدای منقرض بقیل و این جائز است نزد ایشان الفصل الاول عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی کف جابر بود و معاذ بن  
جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمی توانی تو فرضی صلی بهم پیغمبر می آمد قوم خود را پس میگرداند و نماز را ایشان در در لفظ مسلم ثلث الصلوة یعنی میگرداند همان نماز که همراه آنحضرت گذارد  
بود و لفظ بجاری الصلوة المكتوبة یعنی میگرداند نماز فرض را که گذارد و بود متفق علیه و عنه قال کان معاذ یصلی مع النبی و هم از جابر است گفت بود معاذ که میگرداند با پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
الثناء نماز عشاء را پنج ای تو فرضی صلی بهم العشاء پیغمبر از یکشیت معاذ بسوی قوم خود پس میگرداند با ایشان عشاء را و بی ناطقه و آن نماز که معاذ با قوم میگرداند برای وی نفل بود و این  
فرض میگرداند و پس اقتدای منقرض بقیل درست باشد رواه البیهقی و الدارقطنی و گفته اند که بی ناطقه در صحیح نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی آنرا درست  
کرده اند و بعضی گفته اند این زیادت از کلام شافعیست بنا بر جماعت و اولی از غیر جماعت شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوٰۃ اینجا بیان است پس نطف نیافته در طریقی نشین  
و توریستی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول و بی ناطقه غیر محفوظ است در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز گذارد  
یا تخفیف کن بر قوم خود اینجا معلوم میشود که اگر آنحضرت بگذارد با قوم خود اقامت کند زیرا که برین تقدیر نماز وی ناطقه خواهد بود و اقامت منقرض بقیل جائز نزد این حدیث است  
این زیادت است و قصه معاذ در باب قراءت تفصیل گذشته است فلینظر الفصل الثاني عن یزید بن الاسود مراراً و رجعت است و عدد او از اهل طائف است و حدیث او  
در کوفینین است و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند قال شدت مع النبی صلی الله علیه و سلم حجة گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة التودع گویند و گذارد و با وی  
حج فضیلت مع صلوة الصبح فی مسجد الحنفی پس گذارد و با آنحضرت نماز صبح را در مسجد الحنفی که در بنا هست و حیف پستی که در بنا کوه باشد و این مسجد را بنا است طحاوی صلی الله علیه و سلم و در  
پس بنحالی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت فاذا هو بر طین فی امر القوم پس ناگاه آنحضرت ملائک است با و مردم که نشسته بودند در پائین قوم لم یصلیا معه بگذارد  
نماز با آنحضرت آن دو مرد قال علی بک گفت آنحضرت بر من بیاید این دو کس را بچای بماند و در نماز آنها پس آورده شد بر آن حضرت دو کس را در حالی که میلزد و گوشتهای شان ایشان  
از خوف و هیبت رسول گذارد که نزد غضب و جلالتی که بجا خود نمی ایستاد و فراموش جمع فریبه بقیع فاصدا و معک کوشه پاره است میان این معلوم شده که میلزد و خوف و کجای  
مشاهده می افتد اینجا از گذارد و زاراده و سجده فعال متعلما ان یصلیا معنا پس گفت آنحضرت چه باز داشت شمار از آنرا گذارد و ناطقا ملائک است با و مردم و رسول الله انما  
کنا قد صلینا فی ربنا و یستیکم ما بودیم که گذارد ایم در منزلها و جای رخت خود با قال فلانفعلا گفت آنحضرت پس بکنید نخچین منی که در وقت حضور جماعت در آن داخل گردیدید  
اذا صلیتما فی رجا کما چون بگذارد نماز در منزلها می خود تم ایتماسی جماعت پیغمبر باید سجد کرد و در جماعت میکنند صلیا معهم پس بگذارد ایشان که جماعت میکنند فانه کما ناطقه پس  
بدستیکم این نماز که جماعت میگرداند در شمار نماز نفل است خواه سابقا نماز جماعت گذارد و شایبای جماعت رواه الترمذی و ابوداود و النسائی الفصل الثالث عن بصریم موجه  
در سکون مصلی بن مجنون کبریم و سکون طای معلوم و بقیع حیم تابعی است بر قول اصح و پدر او مجنون صحابیست روایت میکند از پدر خود انه کان مجلس مع رسول الله که پیدا بود و مجلس پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و سلم فاذا بالصلوة پس اذان گفته شد برای نماز و تمام رسول الله پس ایستاد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فصلی و رجع پس نماز گذارد و برگشت و مجنون فی مجلسه حال که مجنون در جا  
نشست خود ثابت ماند و گذارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و گفت من نشسته ماندم در جای خود از خجسته ناشی نسبت این محضت بخود در سجود و در اذان نفل خود را تمام  
حضور فعال که رسول الله پس گفت مجنون پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما نعتك ان یصلی مع الناس چه باز داشت نماز گذارد و با مردم است بر جل سلم ایستی تو مرد مسلمان فقال  
علی پس گفت مجنون آری مسلمانم یا رسول الله و لکنی كنت قد صلیت فی اهل و لیکن تنتم من که تحقیق گذارد ام نماز در اهل خانه خود فقال رسول الله پس گفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
اذا جئت المسجد و كنت قد صلیت فاقمیت الصلوة چون پائی تو مسجد را و باشی تو که گذارد نماز یعنی در خانه خود پس بر پا کرده شود نماز بکبیر بر آورده شود برای وی فصل مع الناس پس بگذارد  
نماز با مردم و ان كنت قد صلیت و اگر چه هستی تو که تحقیق گذارد نماز را رواه مالک و النسائی و عن رجل من اسد بن خزيمة روایت است از مردی از قبیل اسد بر لفظ حیوان مشهور  
و اسد نام پدر قبیل است از ضرودی اسد بن خزيمة بن مدرکه بن الیاس بن خضرانه سال با ابی یوسف الانصاری که آن مرد سوال کرد ابی یوسف انصاری را که از شما پیغمبر است و آنحضرت  
در ابتدای هجرت خانه اش را بعد و دم مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود قال گفت آن مرد سال یصلی احدی منکم الصلوة تم یا فی المسجد نماز میگرداند یکی از اندر منزل خود پیغمبر  
می آید و مسجد کنایت از نفل خود میکند یعنی پس میگرداند و می آیم و تمام الصلوة و بر پا کرده میشود و در مسجد نماز صلی معهم پس میگرداند نماز با ایشان فاجدی نفسی شایبای یایم در نفل خود  
چیزی از حدیثه و کرامت من ذلک از خجسته مکرر کردن من نماز را و از خجسته مخالفت با امام در صفت نفل فرض و بعضی اینترام گفته اند که مرا چیزی از روح و راحت و انس و خصوصیت  
فقال پس گفت ابی یوسف سالنا عن ذلک البنی رسید ایم ما زنجالی که تو می بای پیغمبر صلی الله علیه و سلم که این چیست و از کجاست فقال پس گفت آنحضرت در جواب سوال گفت  
له سهم جمع پس آن مراد از غضب جماعت است و ثواب آن پس باید که هیچ حدیثه و کرامت نیابد حصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی سهم





اربعاً قبل الظهر چار رکعت پیش از نماز پیشین و رکعتین بعد از دو رکعت پس از دو رکعتین بعد از نماز پیشین و رکعتین قبل الصلوة الظهر و دو رکعت پیش از نماز با دو رکعت صلوٰۃ ظهر مقدم آورده و بجهت آنکه وی اول نماز است که جبرئیل برای تعلیم اوقات صلوٰۃ آمده و آنحضرت کذا در این صلوٰۃ  
الاولیٰ اقام کند و ترجمه وی بخاری است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و در صحیح این را در فضل اول آورده که موضوع برای احادیث شیخین و فی روایت  
مسلم و در روایتی مسلم اینچنین آورده که آنوقت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم ام حبیبہ گفت شنیدم آنحضرت را که بفرموده من عبد السلام صلی الله علیه و سلم یوم ثنی عشر رکعت  
نحو نماز غیر فرضیه نیست چنانکه سلمان که بگزارد برای خدا هر روز و او را ده رکعت فعل فرماید و بر او یکجا شام روز و شب است و غیر فرضیه کید لوطی است الا بنی الله له  
بنیانی الخیر کما یکنه خدا تعالی برای آن بنده خانه در بهشت او با ما بنی الله فرمود که الا بنی الله بیت فی الجنة بنا کرده شود برای او خانه در بهشت و من ابن عم قال صلیت مع رسول  
صلی الله علیه و سلم رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعد از آن گذاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث ممتنع شافعی است که سنت نزد ایشان  
پیش از پیشین و دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمده با اختلاف الفاظ و زوایا چار رکعت است و در وی نیز احادیث آمده از علی و ام حبیبہ و ترمذی گفته  
که برین است عملی از کثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و من بعد هم و همین است قول سفیان و ابن المبارک و ابی و ارحم و شافعی و احمد نیز چار رکعت آمده و لیکن بدو  
سلام و نماز که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی چهار رکعت میگذارد و گاهی دو و هر کس را آنچه بدو روایت کرد و نیز شاید که در خانه چار رکعت میگذارد و از او جابجاء مطهره آن را روایت  
کردند و چون در سجده آمد و دو رکعت نیمه السجده میگذارد و ابن عمر از سنت ظرمان برد و اتفاقاً ابن عمر آن بود که سنت ظرهمین دو رکعت بود و چهار رکعت در صلوٰۃ فی الزوال بود چنان  
بیاید و رکعتین بعد از المغرب و یک رکعت پیش از نماز و در آن دو رکعت بعد از مغرب در خانه آنحضرت مرا و حجره حضرت که خواب بر این عمر است و رکعتین بعد از  
فی بقیه و گذاردم دو رکعت بعد از نماز و خانه وی قال و حدیثی حضرت ان رسول الله جزا در امر حضرت که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یصلی رکعتین یغنی عن طلع الفجر و دو رکعت  
دو رکعت بکثرت است که هر یک صلی بر او صدق و چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر بود و از حضرت شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر و این ساعت  
که در نماز آمد بر آنحضرت و اینها معلوم میشود که این دو رکعت نیز در خانه میبود و صریح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوٰۃ الدلیل یا یثقی علیه و عنه قال کان ابنی صلی الله علیه و سلم  
لا یصلی بعد الفجر حتی یصرف بود آنحضرت که نمیکزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه بر یکشست از نماز وی در آمد در خانه فیصلی رکعتین فی بقیه پس میگذارد دو رکعت در خانه و تحقیق  
علیه و عن عبد الله بن شقیق روایت است از عبد الله بن شقیق که از شام بیهوشان و ثقات ایشان است و شنید از عمر و عثمان و علی و عایشه و ابی ذر و دیگر صحابه کلمات سنه ثمان و  
قال سالت عائشه عن صلوٰۃ رسول الله گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنحوه از نماز آنحضرت فعالیت کان یصلی فی بقیه قبل از ظهر چار رکعت  
عائشه بود آنحضرت که میگذارد در خانه من پیش از ظهر چار رکعت ثم یخرج فیصلی الباس پیروی آن پس میگذارد و مردم یعنی فرض ظهر انهم بدخل فیصلی رکعتین پیروی در آن یعنی در  
پس میگذارد و دو رکعت را و کان یصلی الباس المغرب و بود که میگذارد و مردم مغرب انهم بدخل فیصلی رکعتین پیروی در آن پس میگذارد و دو رکعت ثم یصلی الباس الشاء و بدخل فی فیصلی  
رکعتین پیروی میگذارد و مردم نماز و در آن دو رکعت را و در آن دو رکعت و کان یصلی من اللیل سبع رکعات فیمن او ترو بود که میگذارد و از شب نه رکعت که در آنجا و ترو داخل بود  
و یک رکعت یا سه رکعت و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمده است شش رکعت و نه و دوازده و سیزده که در اوقات مختلفه هر کدام عمل میبود و تحقیق آن در این باب  
و کان یصلی لیل طویلاً قائماً و لیل طویلاً قاعداً و بود که میگذارد آنحضرت را فی درازا شب ایستاده و در نماز درازا شب نشسته و کان اذا افترا و هو قائم و بود چون قرائت میکرد  
ایستاده رکوع و سجود میکرد ایستاده یعنی استقل میکرد با نماز قیام نه که می نشست و رکوع و سجود میکرد و کان اذا افترا و هو قاعداً و سجود و هو قاعداً و بود چون سجود نشسته میکرد  
رکوع و سجود نشسته و درین صورت رکوع و سجود ایستاده نیز آمده است چنانکه قرائت میکرد نشسته پیروی ایستاده و بر رکوع و سجود میرفت بعد از نماز و کان اذا افترا ایستاده فی  
آن ادا در صورت اولی بگوید که بنشیند و بر رکوع و سجود بروید پس بود نماز آنحضرت بر سه وجه ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرائت میکرد نشسته پس از آن ایستاده رکوع و سجود  
میکرد و اینچنان بود که قرائت ایستاده کند پس از آن بنشیند و بر رکوع و سجود و کان اذا طلع الفجر فیصلی رکعتین و بود آنحضرت چون طلوع میکرد و صبح صادق میگذارد و دو رکعت که  
خبر باشد رواه مسلم و زاد ابو داود و زیاده کرده است ابو داود این عبارت را که ثم یخرج فیصلی الباس صلوٰۃ الفجر پیروی و آن پس میگذارد و مردم نماز فجر را و عن عائشه رضی الله  
عنها قالت لم یکن الباس صلی الله علیه و سلم علی شی من اللواغل شد تعادله من علی رکعتی الفجر گفت عائشه نبود آنحضرت پیروی از نماز سخت تر از وی محافظت و مداومت میبود و بر دو  
رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر نیمه ستمها بود که ترو بود چنانکه در سفر و حضر از ترک نکردی و در کتب جعه مذکور است که درست نیست که از آن نشسته یا  
مدر شقی علیه و عنه قال قال رسول الله هم از عائشه روايت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفتا الفجر خیر من الدنیا و ما یفها و دو رکعت سنت فجر بهتر است از این عالم  
سختی و هر چه دوست از شیاع آن اگر چه آن را در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن ذکر آمده است که بهتر است شما از اتفاق ذنب و صند و برین وجه منی بهتر است و در  
می آید که اتفاق در راه خدا است لیکن سنت فجر بهتر از آن است و اما متاع دنیا که بدان عمل کند و در راه دین صرف نماید اصلاً بی نداد و تا این را بهتر از آن گویند و از جمیع آن  
میکنند که این نزد هم و اعتقاد اهل نبیاست که متاع دنیا را بی دانش پس فرمود بر تقدیریکه آن باشد چنانکه شما گمان میبرید این عبادت بهتر از آن است فافهم رواه مسلم و گفته اند که آنکه  
مراود که سنن فجر است پس از آن سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر و بعد از آن سنت عشاء و بعد از همه سنت پیش از ظهر و بعض گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر و

صحیح بخاری

جمله احادیث  
و در این باب



پس در آمد بر سنن الی صلی اربع رکعات است رکعات که اگر کذا در چهار رکعت پیش رکعت پنجم در مشهور روایات آمده بعد از شصت و دو رکعت آمده و در بعضی روایات چهار رکعت آمده اما  
شش رکعت بخیر درین حدیث نیامده و اقتدا علم در بعضی حواشی نوشته که مراد بعضا اینجا مغرب است و گویا باعث برین قول حدیث ترمذیست که در باب شش رکعت بعد از مغرب آمده و بگوید  
مدان که آنها را که حقین سنت اند و بعد از آن فاهم ما در انتخاب چهار رکعت پیش از غشا چنانکه در کتب فقهیه مذکور است حدیثی بخیر و آمده و اهل حرمین بیکبار مذکورند غشا کنند ازین سنن  
بعضی رواه ابو داود و من ابن عباس قال قال الله صلی الله علیه وسلم ادبار النجوم رکعتان قبل الفجر و ادبار السجود رکعتان بعد المغرب گفت ابن عباس مراد بتسبیح ادبار النجوم کسره فجره که  
حدیثی است که در آن مجید در آن صورتی طور اربع شده است و در رکعت ثلث فجر است که در وقت غروب است که اکابر میگویند و بتسبیح ادبار السجود پنج بجزه که در سوره ق آمده است سنت  
مغرب مراد است و از سجود در فضیله مغرب رواه الترمذی و در تفسیر قاضی ضیاء می گفته که مراد با ادبار السجود آن است که بعد از رکعت ثلث که در سه می شود و بعضی گفته اند و تر بعد از آن  
مستند گفته اند که ادبار در سوره ق جمع در دو ماضی و این کثیر و خلف و بجزه کسره خوانده اند و ادبار در آخر سوره طور کسبه است و پنج بجزه نیز خوانده شده است و در قرأت شاذه الفصل  
الثانی عن عمر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول اربع قبل الفجر بعد الزوال و ایت است از امیر المومنین عمر گفت شنیدم آنحضرت که میگفت چهار رکعت  
پیش از نماز بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را در زوال احتساب بکنند فی صلوة السحر حساب کرده می شود و برابر داشته می شود و در فضل و ثواب چهار رکعت که در صلوة  
سحر کرده شود که وقت مشهور و فضل عظیم است یعنی نماز که درین وقت متناهی نماز که درون در وقت سحر است و طبعی صلوة سحر ابر سنت و فرض فخر عمل کرده  
و شک نیست که عمل نماز بعد از زوال است بلفظ سحر و ما که باعث برجل نماز چهار رکعت است و صلوة تنهیه از آنست و در سفر السعادت آورده که عبد الله بن محمود  
میگوید و هشت رکعت بعد از زوال میگفت که این رکعات برابری میکنند و اندوختن از قیام لیل و این در حکم مرفوع است چه مقادیر رکعات و ثواب جریع از شارع متون  
و آنست که مقرر فی موضع و این حدیث ابن مسعود در محل صلوة سحر قیام لیل استنباطی می توان یافت و ظاهر آنست که مراد این هشت رکعت مجموع فی زوال و سنت ظهر باشد  
و بعضی شایع گفته اند که شاید سر درین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زیرا که کشاده می شود و ابواب رحمت و قبول بعد از انتصاف نماز و زوال  
میکنند رحمت الهی در نصف اخیر شب چنانکه در احادیث آمده است و چون این در وقت مناسب بود نماز درینها نیز متعادل و متواری شوند و چون نزول رحمت در آخر  
شب اظهور و شهر بود نماز و وقت زوال ایدیل شبیه بدان ساخت بعد از آن اشارت فرمود بفضیلت و وقت زوال بقول خود ما من شی الا و هو یسبح الله ملک الساعه و سنت  
هیچ چیزی که اگر کسی با او میگوید خدا را در آن ساعت ثم قرا بپتر خوانده آنحضرت برای ترغیب نماز درین وقت این آیت را که تعقیب مطلقا عن الهمین التمثیل میل میکنند  
و میگویند و سایر از جانب راست و چپ سجده و هم و از خرون در حالیکه سجده کننده اند مر خدا و حال آنکه لسان خرد و خوانند و اول آیت این است که اولم یروا لی مخلق  
مشی آیه ای بسینند و نظر میکنند و میان که تسلیم و انقیاد می نمایند و پروردگار را عبادت میکنند و او را بوی مخلوقات که مر از سایر است میل کنند و برگردنده از ایمان  
و تمایل ایشان بعبده کننده و خرد و خوار شوند و مراد بسجده انقیاد و استسلام است و اجمع بود یا با خلیا و همه متعادل و ارا دی اویند و در اینجا مطلق کرده و تدبیر نموده است  
تکلیف نه رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و عن عائشه رضی الله عنها قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد العصر غدی قطعت عائشه فکرت کرد آنحضرت دو  
رکعت بعد از نماز عصر من بعضی در خانه من هرگز متفق علیه فی روایه للجاری قال قلت والذی ذنب به ما ترکها حتی تقی الله و در روایتی مر جاری را چنین آمده که گفت عائشه سوگند  
بناخدای که بر آنحضرت را ازین عالم ترک کرد این دو رکعت سنت ظراست که بجهت اشتغال افغان فوت شده بود که الا تقصا کرد و عادت شریف چنان بود که چون عمل کردی  
بر آن دو رکعت خودی و این سخن خالی از بعدی نیست و بعضی میگویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از افغان و بی و این نیز بعد از آنست که ظاهر حدیث آنست که کذا در  
آنها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز کذا درون دو رکعت بعد از مغرب از محل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست و بعضی از اصحاب میگویند و در سنن ابی جریران و بی  
که در آن چهار بجزه در احادیث آمده و باید گفته احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت را بنوعی عارض بود و با بجزه اخبار و اما در بعضی از صلوة بعد از عصر است  
و مجهود هم برانند پس چنانست که گفته شود که کذا درون دو رکعت بعد از عصر از اصحاب آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم کذا ذکره بعض المتأخرین و اقتدا علم و عن الخطاب بن فضل بن  
وسکون لامه فی خبری کوفی باقی آنست شنیدم از انس و روایت کرد از وی و عیسی قال سالت انس بن مالک عن النضر بعد العصر گفت نعمتاً پر سپیدم انس را در فعل کذا در  
بعد عصر فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوة بعد العصر گفت انس بود عمر میرد دستهای کسی را که عهده بست این نماز را و بر میداشت دستها را بکبیر بعد عصر یعنی منع میکرد  
از آن و کذا صلی علی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب و بودیم که میگویند در زمان آنحضرت دو رکعت بعد از غروب و نشستن آفتاب پیش از  
کذا درون نماز مغرب خلقت له کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسبح الله و یسبحه و یصلی الله علیه وسلم یصلیها که میگویند در این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز  
مغرب قال ابن عباس بعد از نماز پیش از آنکه گفت انس بود آن حضرت که میباید بار که میگویند در این دو رکعت را پس نه امر میکرد و اما بان و نه نمی میکرد و اما از آن پس شهر را  
شهر و بیت آباد بعد از عصر ثابت شده و مسلم اینجا گفته اند که کذا در بعضی از حدیث آنست که گفت امارک رسول الله صلی الله علیه وسلم واقف بودند از قول انس که  
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعضی گفته اند که سبب ضرب عمر مردم را در صلوة بعد عصر و وقوع نماز است وقت غروب و بی آن گروه نیست و این مذنب عمر است و در  
خبر وی که ایت است بطلان بجزه مسلم که ایت نماز بعد از عصر حدیث آن خالی از اختلافی و مضطرب نیست و اقتدا علم و عن انس قال کنا بالمدینه کف من بعد عصر

و اگر عادت کند  
در وقت آن عالم  
در باب اوقات سخن  
در این کتاب است  
بعضی که بگوید در  
رکعت





هرگاه که در آمد محو به خانه خود و افس فرستاد بسوی من فقال لا تقبل ما فعلت پس گفت باز کرد مرا این فعلی را که کردی تو یعنی نماز فعل کردن در جای فرض اذ اصلیت بحجته فلا تقبل ما فعلت  
چون بگذاری تو نماز جمعه را پس وصل کن آن را بنا بر حجتی حکم او نخرج تا آنکه سخن کنی یا پروانی فان رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا بذلك امر کرده است ما را بنا  
آن را لا وصل صلوة بصلوة حتی تکلم او نخرج آنچنان است که وصل کنیم نماز را به نماز دیگر تا آنکه سخن کنیم یا پروانی ثم و بعض نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل  
کنیم جمعه را بنماز دیگری تا آنکه سخن کنیم یا پروانی ثم و بعض نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل  
نماز جای که میگذارد و در وجهی جمعه پس همین رفعت از مکانی به مکانی موجب آن بود و بمنزله حکم مخرج مذکور در قول محو به فعلی رکعتین پس میگذارد این عمر پیش رفته و در رکعت تم تقدم بسم  
پیش میرفت این مکان نیز فعلی را بجای میگذارد و چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد که بعد از نماز جمعه میگذارد و در رکعت پنجم میگوید و اذا کان الابدیة صلی الله علیه و سلم رجوع  
الی بیته و چون کسی بود بزمینه میگذارد و جمعه را پیتر میگفت بسوی خانه خود فعلی رکعتین پس میگذارد و در رکعت و لم یصل فی المسجد و میگذارد و در سجده فقیل له پس گفته شد مرا این عمر را که چطور  
در خانه گذاردی نه و مسجد فقال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصله میگردانرا و او را بود او دو رکعت انداخته که فرق میان یک و مدینه آن باشد که  
خانه این عمر رضی الله عنه را در مدینه نزدیک مسجد بود و متصل بود بدان و در رکعت مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را قادم مقام رجوع به بیت ساخت و اما زادت  
صلوة در رکعت شش رکعت از جهت مصاحفت ثواب در و است و ترمذی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که وی میگوید در رکعت بعد از جمعه و پس وی چهار رکعت  
نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده و گفته و فی رواية البرقی قال آیت ابن عمر صلی الله علیه و سلم بعد از رکعت ششم صلی بعد از رکعت ششم صلی بعد از رکعت ششم صلی بعد از رکعت ششم  
و در رکعت پیتر گذارد بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المؤمنین علی آورده و سنت نزد ابی خلیفه بعد از جمعه چهار است و زوایا پیش شش رکعت چهار بعد از وی دو این حکم  
نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل از جمعه نیز ثابت است و بعضی از محدثین آنرا انکار کرده و مبطل نموده اند و بعض گفته اند که هر که اثبات سنت پیش از جمعه نموده است بطلان  
برابر نموده و اثبات سنت بقیاس جائز نباشد کذا فی حق است که سنت قبل از جمعه ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعاده آنرا ذکر کرده ایم فانظر منه  
باب صلوة اللیل بدانکه در نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایات مختلفه آمده و در هر وقتی بومی گذارده و متعبد بخیر است در آن بهر نوعی که تسکین کند شرف اتباع  
در باب و اگر در اوقات متعدده بهر نوعی از آن دست زدن و فح و انسب باشد سبزه و یا زده و نه و هفت آمده و بعض علی بن ابی حمزة گفته اند و از سبزه که اکثر بود پس بعضی  
تجرب گفته و بعضی بی آن و این اصح و احوط است و در بعضی روایات که در بعضی سبزه رکعت کرده و کما بی سبزه رکعت و در بعضی روایات عدد و در اول آن نه شده و در بعض خارج اطلاق کرده و در برابرین  
رکعت و در بعض بر سبزه پنج و هفت و در بعض روایات نماز شب را و ترک گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که ایثار میکرد و بسبزه رکعت و چون ضعف پیری شد  
ایثار میکرد و هفت و در حدیث آمده است و ترک کنیدی اهل قرآن و مرا بدان نماز شب داشته و حبش آنست که نماز شب بخم و تر بدان و ترک میکرد و چنانکه نماز و در بعض نماز  
مغرب و ترک میکرد و در وارد شده است که نماز مغرب و تر و تر است و کلام در آنکه نماز بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرض بود یا بر جمعه است بعد از آن منوع شد مشهور است  
و محتمل آنست که از امت منوع شد و بر آنحضرت باقی ماند آخر عمر و در تحقق ذلک فی موضعه الفصل الاول من عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یصلی فیما بین ان یفرغ من  
صلوة العشاء الی صلوته الفجر احدی عشرة رکعة و آیت است از عائشة گفت بود آنحضرت که میگذارد و در میان فایض شدن آنحضرت از نماز عشاء تا نماز فجر یا زده رکعت را  
بسیار من کل رکعتین سلام میداد بعد از هر دو رکعت و یوتر و احوط و تر میکرد و دیگر رکعت فیما بین السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم تسبیح آیه پس سجده میکرد و از آن و تر میکرد  
آنچه بخواند یکی از شما چاه آیت قبل ان یرفع رأسه پس از آنکه بر دارد آنحضرت سر خود را در ترح این عبارت توجیهات کرده اند ظاهراً آنست که سجده میکرد و سجده  
از سجدهات و تر یا بسمه سجدهای او را طویل آن قدر که کسی چاه آیت تواند خواند و بعضی را شافعی بر آن حمل کرده اند که مراد سجده شکر است که میکرد و بشکرانه وقوع این فعل از وی  
و توفیق صد و عبادت و در جواز سجده مفروقه خارج از صلوة خلاف است چنانکه در باب سجود الشکر یا یا آنچه واقع شده است عمل بر آن در بعض بلاد که بعد از تر و سجده  
کنند کیفیت مفروقه واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیه ضعیفه مروجه صلی الله علیه و سلم در آنجا را ثار و در گذشته است بان روایت فقهیه مختار و عمل نیست بر آن  
در حدیث الشریعین بلکه در سائر روایع و حدیثی درین باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بر آن بوضع و آثار وضع بر آن لایح است و زنی است هیچ کی از آن  
مذهب اربعه نسبت دند با سبب آن و اکثر ضعیفه و یا در باب آنرا میباشند و بعضی نقل میکنند که آیت آن را که اقل و اذ اسکت المؤمن من صلوة الفجر ذکر کرده روایات معتکد است  
خوفاً نیست از سکوت یعنی چون خاموش میشد مؤذن از نماز فجر و بعضی سکب بای میورده نیز روایت کرده اند از سکب جمعی رکعتین و این نیز راجع بمعنی سکوت یعنی چون میریخت مؤذن  
اذان را و در کوشا و تبیین له الفجر و ظاهر میشد آنحضرت را طلوع فجر شایسته است تا آنکه آنحضرت آنکها نمیکرد و در ادای سنت فجر باذان مؤذن شاید یک خطا کرده باشد و در شب  
گفته باشد بلکه تحقیق میکرد و وقت را قدامی ایستاد آنحضرت فح رکعتین ضعیفین پس میگذارد و در رکعت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل ایها الکافرون و قل جاهدوا الله و  
رسوله ثم صل علی الله الاین پیتر تحف به بلوی راست شرح این در حدیث ثالث کنیم حتی یا آیه المؤمنون لا قامة تا آنکه می آمد و او را مؤذن سبته اقامت نموده اعلام نمود  
سبب حاجت فخرج پس پروانی می آمد آنحضرت تنفی علیه و عناه قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذ صلی رکعتی الفجر رکعت عائشة بود آنحضرت چون میگذارد و سنت فجر و آنکست  
مستفیضة حدیثی پس اگر میبود من بیدار سخن میکرد با من و الا لا یطیع و اگر نمی گفت رواه مسلم و بخاری نیز در باب حدیث بعد از رکعت بعد از رکعتین





























بگذارند و آن لم تسلط فعلی جنب پس اگر نیتوانی گذاردن نشسته پس بگذار بر پهلوی یا اگر بر باز فرض محل کند ظاهر است و اگر مرد نماز را در این فصل اتم است چنانکه در حدیث آمده باقی قول  
 او علی جنب دلالت دارد بر قول نماز رفته و قول دیگر تسلط است متوجه فعلیه و او الهجاری و عنه انه قال البیاضی علیه السلام عن صلوة الرجل عدا و هم عمران بن حصین است که وی پرسید آنحضرت  
 از نماز گذاردن مرد نشسته قال ن صلی قائما فوا فضل گفت اگر گذارد ایستاده پس آن افزود تراست از روی ثواب و من صلی قائما فوا فضل اجزا نصف اجزا و کسیکه گذارد نماز نشسته پس مرا و راست  
 اجزا ایستاده نماز گذارنده و من صلی قائما فوا فضل اجزا نصف اجزا و کسیکه گذارد نماز بر پهلوی افتاده پس مرا و راست نصف اجزا و حدیثی است که در آن آمده است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بخیر  
 باشد درست نیست پس حکم کرده نشود بر ادای او ایستاده که آن افضل است و اگر بعد از آن قیام ساقط است پس افضل ایستاده بود و قاعد نصف اجزا فایم باشد و این حدیث دارد  
 بر جواز صلوة نفل قائما با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علمای آن رفته اند و امام حسن بصری رحمه الله علیه هم با ایشانست که انقل الطیبری و او الهجاری الفضل الثانی عن ابی امامة قال سمعت  
 البیاضی علیه السلام یقول من ادی الی فراشه طایرا لیکینه یا به آور و در شب باش کند بسوی جامه خواب خود و حالیکه بپوشد و با وضو است و او ای بپوشد و بپوشد و آمده است و بی  
 شهر است و فراشش لکیده و فرشی بساط افکنده و ذکر کند خدا را حتی ببرد که انفس تا آنکه در بیدار خواب لقمه قلب ساعد من اللیل نکرد و در پهلوی بپوشد و بر سر ساقی از شب  
 یسأل الله فیها حیرا من حیر الدنیا و الآخرة در حالیکه سجده از خدا و در آن ساعت نیکی از نیکی دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه به بد خدا یتعالی الکس آن نیکی ذکره التوئی فی کتاب الوکار  
 بروایت ابن السنی و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله علیه و سلم عجب ربنا من عجلین عجب میدارد در پروردگار را از دو مرد یعنی عظیم و کبیر بدان آن دو مرد نزد وی و بعضی گفته اند مرضی و غما  
 رجل ثامن و طاهره و لحافه یکی از آن دو مرد مردی که بحسب و ثواب برخواست از فراش نرم خود که بروی خفته است و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است و او طاهره و او فرج  
 و لحاف کبر لایم است من این همه و اهل بر جست از میان محبوب خود و اهل خود ای صلوة بسوی نماز خود حب کبر ما یحب محبوب فقول الله لا تلهی عنک یسکونید خدا یتعالی را فرشتگان خود را نظر و  
 عبدی ثامن فراشته و طاهره من این همه و اهل بر جست از میان محبوب خود و اهل خود ای صلوة بسوی نماز خود حب کبر ما یحب محبوب فقول الله لا تلهی عنک یسکونید خدا یتعالی را فرشتگان خود را نظر و  
 مما عندی از جبهه میل نمودن در چیز دیگر من است از ثواب نجات خوف و هراس از چیز دیگر من است از عذاب شوق بختن خوف و در جمل غرضی علیل الله دوم از آن دو مرد مرد  
 که جنات کرد با کفران در راه خدا فانه نرم مع اصحابه پس کشت خورد و با یاران خود که در جنگ با وی بودند و غلبه علی الا نهار و ما له فی الرجوع پس دانست آن مرد اثنی و ضرر یک  
 بروست در سبکست خوردن و کمر خنق و فنی و لغی که مرا و راست در بازگشتن بجنات فرج حتی حریق و در پس بر کشت و جنات کرد تا آنکه رنجیده شد خون و می فقول الله لا تلهی عنک نظر و  
 الی عبدی رج رنجیده فیا عندی و شفا مما عندی حتی برین و می پس بگوید خدا فرشتگان خود نظر بکند بسوی بنده من که بر کشت بجبهه رنجیده و ثوابی که نزد من است و از جبهه رسیدن از عیالی  
 که نزد من است تا آنکه رنجیده شد خون و وی رواه فی سترح السنة الفصل الثالث عن عبد الله بن عمر قال حدثنا ان رسول الله علیه و سلم قال و ایست از بد تنگیان محزون  
 العاصی گفت حدیث کرده شدم من که آن حضرت گفت صلوة الرجل عدا نصف الصلوة نماز نشسته ثواب وی نصف ثواب صلوة است یعنی که ایستاده گذارد و قاعد عیته فوجده  
 یصلی جالسین آدم آنحضرت را پس فیم او را که میگذازد نشسته فوضعت ید علی رأسه پس نهاد دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند که این بر عادت عربست و عیالی  
 که اعتقاد دارند یا استعجاب و تعجب نمایند و نظیر آنست که بعضی اعراب بحیث شریف او را میبوسیدند و شیخ در شرح خود میگوید و با وجود آن خلاف اب و بهنجار است و بعضی گفته اند  
 شاید که این فعل از عبد الله بن عمر و یکایک بی قصد واقع شد از جهت تعجب و استعجاب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کرده باشند و در عین نماز الله علم قال  
 پس گفت آنحضرت مالک چه شده است ترا و چه میکنی تو یا عبد الله بن عمر و گویند که آنحضرت را نیز غریب بود این فعل و تعجب کرد قال حدثنا عبد الله بن عمر که ایستاده شده ام من بیون  
 اکث قلت صلوة الرجل عدا علی نصف الصلوة که تو گفته نماز نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد و انت فعلی قاعد و حال آنکه تو میگذازی نشسته ترک فضل و اکمل از تو که افضل  
 و اکمل فاضلان و کمالی چون واقع شود محل تعجب است قال گفت آنحضرت اجل آری همچنین است نماز قاعد نصف نماز قائم است و لکنی است که حد تکم و لیکن من غنیم فانیکی ایستاده  
 یعنی اینکه غنیم حکم غیر من است از امت و من خارجم ازین حکم قبول میکنم پروردگار من نماز نشسته مثل نماز ایستاده از جهت فضل و لطف و کرم که من دارم و این مخصوص من است از جهت  
 توجوه و خصوصیت و قرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید و دیگران را بر من رواه مسلم و عن سالم بن ابی الجعد نعیم و سکون بین مکه از شایسته یثیقات ایشانست و محمد بن  
 عبد الغزیز فوات یافت قال قال من خراعه یعنی صلیت فاسترحت گفت سالم که مردی از اصحاب که از قبیل خزاعه بود گفت کاشکی نماز میکردم پس راحت می فیم فکانهم با و اولک علیهم  
 گویند که مردم دیگر از من بر غیر من که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بران مرد که گران آمد بر فیم ایشان فقال سمعت رسول الله علیه و سلم یقول پس گفت آن مرد چه عیب میکردید بر من  
 سخن دزدان من شنیده ام آنحضرت را میگفت اتم الصلوة یا لای اتمها ای طالع احت ده ما را نماز و کبیر را را تا بگذاردیم و راحت یابیم رواه ابو داود و دیگران که در معنی قول آنحضرت صلوات  
 علیه و سلم اینجا یا لای و وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگوید طالع یا لای نماز کنیم و با دای آن را شغل قلب بدان استراحت یابیم و دوم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و با دای  
 و نماز حاجتی را عیب اعمال نویسد و به شتر خلق خلاصی بیاید و لهذا فرمود جعلت قره عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرقت یا آنکه راحت در اول یا بر ای و می و وجه  
 اول احتمال مرد و خلاص از عیب خلق و عیب قلب با دست و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و مشهودیکه حاصل میشد در آن و شگفت نیست که حمل معنی ثانی نسبت الی بیت مقام  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قول جمل غرضی ظاهر و معنی اول است و لهذا عیب گرفتند بروی و مکن است که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز کنیم و استراحت یابیم و با دای  
 سوی الله که باید بتوفیق باب الونو اختلاف در میان علماء از دو وجه است اول آنکه سبک است یا واجب اکثر آنکه و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما بر آنند که سبک

و زود اقامه بوجبه واجب است نه معنی فرض و بر روی اندی فرض و بر روی سنت نیز آمده و صحیح قول اولست و گفته اند که با وجود سنت و واجب است اختلاف نالی آنکه و ترکیب است یا سه رکعت و پنج رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمه که یک رکعت است و زود اقامه سه رکعت و احادیث و بر دو جانب دارد و آنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند و سلام دهند و اگر گذارند کرده است از امام احمد پس بداند که در هر چه که گفتی اکثر احادیث و دیگر کتب است و من هم با این باب و در وقت گیرید یک رکعت سلام دهد و دو رکعت و اگر نه و هیزان ندارد و بعضی از شافعیه میگویند که زود اقامه سه رکعت و حق است که احادیث کثیره و آنچه صحیح در وی آمده است و کلام در باب و ترتیب است و دلایل آن و بودن او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح مفرا السعاده بتفصیل مذکور است الفصل الاول من ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صله للیل شنی شنی یا شنی و در کتب دو کانت فاذا خشی احدکم الصبح یس چون بر سیدی از شافعیان صحیح اصلی رکعت و واحد و توتره قد صلی بگذار و دیگر رکعت را که و ترکزدان این یک رکعت برای وی چیزی را که تحقیق گذارده است از غار شب و تر معنی طاق است مقابل حجت از عدد و چون و دود گذارده است بهر حجت واقع میشود یک رکعت که با وی نمی کند و تر میگرد و دود و دود است که ان الله و تر حجب او تر سبب شر و رعیت و تر این است و کاهی تمام نماز شب را نیز و تر میگوید و ظاهر مفهوم این حدیث همین است و قول او فاذا خشی احدکم صبح کویا اشارتست بمقبول نماز شب تا زدن وقت صبح و الا و ای و تر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فاقم متقی علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الوتر رکعت من آخر للیل و تر یک رکعت است از آخر شب همان طریق که در رکعت پیش از وی بگذار و دو سلام دهد و بعد از وی یک رکعت بگذارد و این حدیث دلیل بودن و تر است یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت بر سه رکعت دارد نیز میاید و قول من آخر للیل اشارتست بان که و تر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز میاید و رواه مسلم و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة و تر رکعت بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت یوتر من ذلک بحسن تر یکد و از میان سیزده رکعت پنج رکعت متصل لایجلس شئی الا فی اخرها فی نشست و پنج رکعتی برای تشهد از آن پنج رکعت کرد و در آخر آن تحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت و شب بر وجهی بوده است که است یکی از آن و جوه این است که هشت رکعت میگذارد و دوگان دوگان چهار سلام و پنج رکعت میگذارد و متصل به نیت و تر یک تشهد و یک سلام و این حدیث صحیح صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس و این مختلف فیله است میان فقها و آنها که قائل نیستند بدان و بیل عدم جلوس بعد سلام میکنند و میگویند مرا بجلوس انجا سلام است یعنی سلام نمیداد و کرد در آخر و بعضی و اما که سلام لایجلس و این آخرین و وصل که از چهار رکعت بیک سلام جائز است با اتفاق و زود جائز است فاهشت رکعت متفق علیه و عن سعد بن بشام انصار تابی بی حلیل القاری بن بصر از وی روایت دارد حدیث و وی نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بر آن بنه و زود اگر دو تشهد شد بگردن و وی بن عم انس بن مالک است قال انطلقت الی عثمان فقلت کفتم بسوئی عائشة من کفتم یا ام المومنین سئینی عن خلق رسول الله صلی الله علیه و سلم انهم اذ خروا و سیرت سمیع خدا صلی الله علیه و سلم لت است تقران القرآن گفت عائشة یا یسیتی تو که بخوانی قرآن را قلت بلی گفت آری بخوان قرآن را قلت فان خلق نبی الله گفت عائشة پس بدینیکه خلق سپید خدا صلی الله علیه و سلم کان القرآن بود و در این یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مبین و مذکور است آنحضرت بدان خلق و متصف بود و بعضی گویند مرا دانست که خلق او مذکور است در قرآن در قول ی سبحان و اکت علی خلق عظیم قلت کفتم یا ام المومنین سئینی عن و تر رسول الله صلی الله علیه و سلم و تر یعنی نماز شب سپید خدا صلی الله علیه و سلم و کیفیت آن و عدد آن فالت پس گفت عائشة که نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم بودیم ما که اهل خانه آنحضرت را هم میاد و طهارت میزدیم برای وی سواک و او آب وضوی او را و طهور و نیت طاعت فیضه و نماز او را و عیشة من اللیل پس می رانخت و بیدار میکرد و انید آنحضرت را خدا تعالی انقدر که میخواست که بیدار کند او را از شب فیسوک و توجها و یصلی تس رکعات پس سواک میکرد و وضو میبخت و میگذارد و نه رکعت را لایجلس فیها الا فی النماة فی نشست درین نه رکعت مکرر رکعت ششم فیکر که تدریج و بدعوه پس ذکر میکرد و خدا را حمد میگفت او را دعا میکرد و او را دعا می نمود و زود تشهد کرد و حمد و دعا است ثم هیض لایسلم تسیر بخیر است و سلام نمیداد فیضی تا سعه پس یکد در رکعت نهم را ثم یقعده تسیر فی نشست برای تشهد فیکر که تدریج و بدعوه این طریق دیگر است از طریق تسبیح آنحضرت و درین طریق تسبیح است که لایجلس محمول بر طهارت و از جلوس سلام مراد نیست و الا بکلم استلزام آید که در نماز سلام میداد و تحقیق تصریح کرده که در وی می نشست و سلام نمیداد ثم یسلم تسلیما تسبیحا پس سلام میداد سلام دادنی که شنو ایند را ثم یصلی رکعتین بعدا یسلم و جوا عا تسیر یکد و دو رکعت بعد از سلام دادن و حال آنکه وی نشسته است فلک احدی عشرة رکعة بانی پس ان یازده رکعت است ای سیرک من فلما اسن پس برگاه که بزرگ سال شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خدا افهم و گرفت کشت داو تن و در شد و ضعیف شد و در آخر عمر و شیخ ابن حجر گفته که پیش از ولادت بیک سال و تر تسبیح و تر کرد و هفت رکعت وضع فی رکعتین مثل صنیعه فی الاوی و کرد و دو رکعت نه فصل او در صورت نخستین فلک تسبیح بانی پس ان مجموع نه رکعت بود ای سیرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود دوگان بنی الله صلی الله علیه و سلم و اصل صلوة احب ان یقام علیها و بود آنحضرت چون میگذارد نماز و دوست میداشت که بهشتی کند بران و اگر میگذارد آن را از جنبه محبتی که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد با آنکه گفته اند که فصل تراخی آنحضرت مائة فارة بود و لازم نمیکرفت تا راست واجب کرد دوگان و از آن غلبه نمود و درین قیام اللیل صلی من النهار ثنی عشرة رکعة و بود آنحضرت چون غلبه نمود او را خواب و در وی و باری و دفع می آید برخواستن نماز شب یکد از دو پاره از روز و زده رکعت و در در آن بتفصیل بخود که کاهی سیزده میگذارد و دو کاهی یازده یا نوزده و الا علم تنی الله صلی الله علیه و سلم قراء القرآن که فی لیل و نمیدانم تسبیح خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب و الا صلی لیل الا الصبح و نمیدانم که نماز کرده باشد شب تا تمام فاقوت صبح و الا صبح شهر اکا لا غیر رمضان و نمیدانم که روزه داشته باشد یا تمام خبر رمضان عائشة یقینا بداند و علم خود کرده احتیاطا و گفت نمیدانم و شاید که در غیر وقت باشد





و در باخت گفت عائشه بسا که بلند بخواند و بسا که پست بخواند و گفت آنرا میدن آواز و ندان گفت آنرا گفت آنکه محمد بن عبد الله بن جابر فی الاحسنه تسبیح کرد بر آن که سعت امر و کالیفا  
 یعنی متعظیم و در حدیثی است که او بابت بر بندگان شکر آن گفت و چنانکه فرمود اختلاف امتی رحمت و اختلاف اکثر اند و تسبیح افغان و غیره است صلی الله علیه و سلم یعنی شغفت  
 بر است و تسبیح امر بر ایشان و انداختن آن محمد بن در استنباط احکام و همه چیز محض زیادت و کمال درین و سبب فریدانوار و تحقیق طالع احصا است رواه ابو داود و در  
 ابن ماجه الفصل الاخير و است که تمام این حدیث را ابو داود و در و است که در این ترجیح اخیر را یعنی آنچه مستحق است بقرارت و عن عبد الله بن ابی قیس نام ابو موسی اشعری است  
 آمده بر وی که گفت قال سالت عائشه کیم کان رسول الله گفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بود و تر میگردید و قالت گفت عائشه کان یوتر بر یبع و ثلث  
 بود آنحضرت و تر میگردید و چهار دست و سه یعنی چهار رکعت میکرد و بعد از وی سه رکعت و تر پس مجموع و بی هفت رکعت باشد و دست و ثلث و تر شش دست که مجموع و بی نه باشد  
 و ثلث و بیست و سه که یازده باشد و عشر و ثلث و ده و سه که سیزده و کم یکن یوتر بعض من سبع و نبود که و ترکند بکبر از هفت که چهار دست و سه است و لا با کثر من ثلث عشر  
 و نمیکند و در بیشتر از سیزده که ده و سه است و این حدیث ظاهر و صریح است و در تر سبب رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است رواه ابو داود  
 و ابن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الوتر حق علی کل مسلم و ثواب و لازم است بر هر مسلمان من احب ان یوتر بحسب طیفعل پس کیسه دوست دارد که و ترکند بیخ  
 رکعت پس باید که کند و این رفته است سیفان نواری یعنی از آنکه و دیگر من احب ان یوتر بثلث طیفعل و کیسه دوست دارد که و ترکند بسبب این که کند و این مذنب نام است  
 و اصحاب او است و من احب ان یوتر بواحدة طیفعل و کیسه دوست دارد که و ترکند بیک رکعت پس باید که کند و این مذنب شافعی و دیگر آمده است رواه ابو داود و النسائی  
 و ابن ماجه و عن علی بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله و تر حجب الوتر خدا و تر است دوست میدارد و تر را و تر و ای اهل القرآن پس ترکند یعنی کبریا  
 نماز خود را و تر شب و تر بجم میگردید یا سه رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متو اخط و ملاوت او یقینیه است  
 بر طاعت قیام لیل و ملاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود حق سبحانه و تعالی بر حبیب خود و بر کل القرآن ترتیلا به آنکه و ترکند و او فتح آن عدد و فرور اکویند و اطلاق  
 کرده میشود و بر حق سبحانه یعنی فرد و زات خود که قبول نمیکند آن انتقام را در صفات معنی بی مثل مانند و در افعال معنی آنکه شریک و معین نذار و پس در وی سجده معنی و تر است  
 معنی فرد و غایت و این مناسبت دوست میدارد و تر را و ثواب میدهد بر آن اگر از قبیل افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آن را و این را را اشیاء بسیار است در شرح کمالا  
 یعنی علی المرتضی رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و عن جابر بن عبد الله بن جهم بن خذافه صحابی قرشی عدویست معدود است در فرسان قریش و او را از هزار سوار بر اینها ندید  
 یکبار بر عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر بنه بر اسرار ملک طلبید پس عمر سه کس را فرستاد و از جهم بن خذافه و زهر بن عوام و مقداد بن اسود را قال خرج علينا رسول الله گفت پیردن  
 آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفت آن آمد که بصلوة بدستیک خدا بقیال مد و کرده است شمار انجامی یعنی یازده کرده است بر پانچ کا نه کا و دیگر او ادا و بر پی  
 فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویت و تاکید و در و استی را و کم و در بعض امر که کثیر کم من جهل نعم این چنین نمانی که تبار است شمار از چهار پایی من مراد شمران سرخ است که اغوا الغن  
 اموال است نزاع یعنی تبار است اتباع دنیا و رفیت آن که محبوبست نزد شما و حرم و سکون من جمیع احمد و نعم جمیع حاکم است الوتر آن کار کلام است و تر است جمله تدکیم فیما بین صلوة  
 العشاء الی اطلع الفجر که دانیده و شروع ساخته است آن را خدی تعالی برای تاد و قینکه میان نماز عشا است تا آنکه طلوع کند بخوابین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب تر و رواه الترمذی  
 و ابو داود و عن زید بن سلم از اکابر تابعین است مولای عمر بن الخطاب نفع عالم فقیه عابدی ششصد و مجلسی یازده بر چیل از فقها امام مالک و سیفان نواری و ابن عیینة ایوب جستانی از وی  
 روایت کرده اند و امام علی بن ابی طالب و میرفت و حدیثی است که فقیه بن رسول الله و بهترین مردم و فاضلترین ایشان نبی و نزد زید بن اسلم که از والی است میروی فرمود علم باید  
 طلبید بر جا که باشد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نام عن وتره ففیصل اذا أصبح کیسه خواب کرد و غافل شد از خود باید که بگذارد و تر و او فضا کند از او فنی که صبح کند رواه الترمذی  
 مرسل و عن عبد الغزیز بن جهم جمادی و فتح را و سکون یا قال سالت عائشه بای شکی کان یوتر رسول الله گفت پرسیدم عائشه را بکدام سوره بود که و تر میگردید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 کان یقرأ فی الاوی گفت عائشه بود آنحضرت که بخواند در رکعت نخستین سبح اسم ربک الاعلی و فی الثانیة میخواند در رکعت دوم بقل ایها الکافرون و فی الثالثة و در رکعت سوم  
 بقل هو الله احد و المعوذتین کبیر و او مشدده نام قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است رواه الترمذی و ابو داود و در وی النسائی عن عبد الرحمن بن ابی نضیر بجمه و سکون  
 موحده و بزمی صحابی صغیر است و والی خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و در حدیثی است که فقیه بن ابی کعب و الداری عن ابن عباس لم یذکر الا المعوذتین و ذکر کرده اند احمد و در ای  
 معوذتین بلکه تنها قل هو الله احد و تر مذی گفته محل اکثر علماء از صحابه و من بعدیم برین است که تنها قل هو الله احد بخواند و شیخ ابن الهمام گفته که اصحاب همین را انداخته اند و انسانی اما آنچه  
 بعض مردم از اهل یازده رکعت اولی سوره افانرا بخوانند آنرا و استی در اخبار و اما یافته نشده است و میگویند بعض و ایات فقیهه آمده است و عن الحسن بن علی روایت است  
 از امام حسن بن علی رضی الله عنه قال گفت حسن یعنی رسول الله تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کلمات و تسبیح قنوت الوتر و عای مثل بر چند کلمه که میگویم و بخوانم آنرا در قنوت و تر  
 احتمال دارد که تعلیم آنحضرت ابو که آنرا در قنوت و تر بخواند و احتمال دارد که آنحضرت این دعا را بر وی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند و طاعت غبارت ناظر  
 در بین معنی است و لیکن میگویند که بعض و ایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اجعل فی و ترک و این روایت غریب است و قنوت ثانیة همین است و در تر و فخر و زده  
 اللهم انستغیثک است و گفته اند افضل است که بر دو بخواند و در باب قنوت بفضیل یا یا اللهم هدی فیمن هدیت خدا یا راه داست نماز در میان آن کسانی که راه راست نموده و عافیتی















بهتر است از آنچه برخیزد برای آن بعد از خواب یعنی گذاردن در اول شب فصل است و آن با اعتبار عیادت و فوت کرد و درین معنی آخر دلیل متعلق به تقویون خواهد بود و بعضی فرق کرده اند میان کسی که در وقت دارد و باقیها و مستیقا و کسیکه ندارد چنانکه در فضیلت آیت اول آیه آن گفته اند که قال لکرمی و کان الناس یقومون اوله و بودند مردم که قیام میکردند در اول شب رواه البخاری و عن السائب بن یزید قال سأل عن ابی بن کعب و سئل الداسی ان یقول للناس فی رمضان بعدی عشرة رکعة امرک و عمر ابی بن کعب و قیم داری را که وی نیز از شایر صحابه است و او را نصرا می بود و مسلمان شده که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان جایزه رکعت چنانکه آنحضرت نیز سیزده رکعت که عادت وی در مسجد بود قیام می نمود و گفته اند که آن روایت و هم است زیرا که بصحت رسیده است که قیام میکردند در عمر بشت رکعت و جواب داده اند که سندی این حدیث صحیح است و تواند که در بعضی اوقات کاهی بشت میکردند و کاهی یازده و بعضی گفته اند که تواند که در بعضی ایام یا مقصدی بخت مسلم میکردند باشد و بعد از آن قرار بر شریک یافتند چنانکه آنحضرت هم روایتی هست و در روایت بشت و سه که آمده است با اعتبار سه رکعت و تراست و کان القاری یقرا بالمبین جمع مائة بود و اما میخواند سوره تبارک که هر یکی از آنها زیاده بر صد آیت است حتی که گفته علی العصامین قول القیام تا آنکه بودیم که نگوییم و بر بعضی از جهت درازی ایستادن و انگار در نماز فعل درست است خصوصاً بر ضعف و عدم طاقت نماز گنا صرف الا فروع الفهرس خودیم که بر یکشتم از نماز اول قبل نماز و عالی آن و فرع بر چیزهای آن چیز را گویند چنانچه فروع بخود و در حدیث آمده است که آنحضرت بر میداشت و سهارا فروع ازین معنی اعلامی کو شهادت داده مالک و عن الامرج قال ادرکنا الناس لا و هم یلعون الکفر فی رمضان روایت است از عبد الرحمن ارجح که از شایر تابعین روایت ایشانست که گفت در یازدهم مردم را که از ایشان بخت میکردند کافران را در رمضان یعنی در وقت و تروی از جهت تعظیم کردن ایشان چیزی را که تعظیم کرده است از آن جهت و عدم ایند آنچه فرستاده است و در وی از قرآن و کان القاری یقرا سورة البقرة فی ثمان رکعات و بود قاری که امام بود میخواند سوره بقره را در هشت رکعت فاذا قام بها فی ثمانی عشرة رکعة پس چون قیام میکردید آن میخواند از او در دو رکعت را می الناس انه قد خفف اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف کرد در دو رکعت رواه مالک و عن عبد الله بن ابی کبره انکرا اوله و صدیقی است و قدیم الاسلام است قال سمعت ابی یعقوب کنا نصرف فی رمضان من القیام گفت شنیدم ابی بن کعب می گفت بودیم که بر یکشتم در رمضان از قیام شب ففعل العزم بالعلم پس شای میگردیم خود ما را با جزا آوردن طعام محاقه فوت السحر از جهت ترس در گذشتن وقت طعام صحیح مطهر طویع فخر و فی اخری محاقه الفجر و در روایت دیگر صحابی محاقه فوت السحر این لفظ واقع شده است که محاقه الفجر از جهت ترس طویع فخره و بر دو کیفیت رواه مالک و عن عائشة ان ابی بن کعب علیه السلام قال روایت است از عائشة که روایت کرد و آنحضرت که گفت ابلهترین ما فی الدنیا یا درمی یابی تو ای عائشة که چه چیز است درین شب یا رسول الله فقال انی ان کتب کل مولود من نبی آدم فی بذر النسمه پس گفت آنحضرت درین شب کی نیست که نوشته میشود و هر که زانیده میشود از اولاد آدم درین سال و فیها ان کتب کل لک من نبی آدم فی بذر النسمه و دیگر درین شب نیست که نوشته میشود و هر که پاک کرده میشود و میرانیده میشود از اولاد آدم درین سال و فیها تبرع اعمالهم و دیگر درین شب این است که بر داشته میشود و در ای و اولاد آدم طبعی گفته یعنی نوشته میشود اعمال نبی آدم که بر داشته میشود در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مودود شد که خواهد درین شب است و بر داشتن در ایام تمام سال و تمیزی از عبادت و در است زیرا که گفت رزق کرده میشوند در وی اعمال نوشته میشوند و تواند که تمام سال که روز بروز داشته و نوشته شده است درین شب نیز یکبارگی تمام و در رزق میکردند باشد از برای طالبی چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم این شب و حکم الهی بدان و اندک علم و فیها منزل از راقم و درین شب فرو فرستاده میشود رزق نبی آدم و مراد بائزال از فانی کتابت از ذوق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در روایت آمده است نوشته میشود و در وی اهلها و رزقها و نوشته میشود حاجاتی که در سال حج خواهد کرد و توفیق آن خواهد یافت و چون عائشة ذکر رزق اعمال صالحه که موصل اند بجنب شیند و ستند که نوشته میشود پیش از عمل که بنده کان آن را میکند فیه که پس در آمدن جنبت بعد از آنست و بعضی وی نه تنها عمل نکالت پس گفت عائشة یا رسول الله من اعدی دخل الجنة الا رجلاً قد قالی یا ایچ یکی درمی آید بشت را که رحمت خداست یا قالی فقال پس گفت آنحضرت من اعدی دخل الجنة الا رجلاً قد قالی منیست هیچ یکی که در آید بشت را که رحمت حق تعالی شایع گفت آنحضرت این سخن راسته یا با سوا ل عائشة و جواب آنحضرت بر دو سبب بود و در بعضی نسخ لفظ ثمانیست قلت و لا انت عائشة میگوید که گفت من و تو نیز که پیغمبر خدا می و محبوب اوئی یا رسول الله نیز درمی آید بشت را که رحمت حق تعالی موضع دیده می عائشة پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سینه مبارک خود فقال لا انا پس گفت آنحضرت و نه من می و در ایام الا ان یجئنی الله من رجمه مرا که بوشند مرا خدا رحمت خود که صادر است از جانب فضل لطف و خود و جو و شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چه جای خودش بقولها ثلث مرات در حالتی که میگوید آنحضرت این رحمت با و معنی است بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است و پیش درگاه حق جل و علا و اشارت بشمول رحمت وی تعالی مراد از فرق مقدم و تعظیم لغت رحمت و محضرت با و تخفیف می معنی سرور و الهی فی الدعوات کبیر و عن ابی موسی الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان تعدلوا طلع فی لیلته النصف من شبان فرمود و بدینکه خدا تعالی بر آنیه مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بنده کان بصفت فضل رحمت و بر مینویس طبع بشده طوا و کسر لام است و یطلع بسکون طافح لام نیز روایت است از طلوع و مراد بدان برود که در حدیث مجدداً واقع شده که نیز از روایت دیگری نیز از واقع شده که در حدیث مجدداً است از روایت او شایر که مراد کافرا و دشمنی از نه را و گویند در حدیث آئیده باید و حاصل آنکه کتب لیل بصفت رحمت و محضرت است فی بعضی نسخ طبع می می مرز و مرزنامه خلق خود را لا اله الا الله و شایر که مراد کافرا و دشمنی از نه را و گویند در حدیث مسلمانان را بی جهت شرعی نه برای خدا رواه ابن ماجه و رواه احمد و عبد الله بن عمرو بن العاص و فی روایت و در روایت احمد بن حنبل و واقع شده الا انین شایر حق تعالی نفس

در این شب است که بر داشته میشود و در ایام تمام سال و تمیزی از عبادت و در است زیرا که گفت رزق کرده میشوند در وی اعمال نوشته میشوند و تواند که تمام سال که روز بروز داشته و نوشته شده است درین شب نیز یکبارگی تمام و در رزق میکردند باشد از برای طالبی چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم این شب و حکم الهی بدان و اندک علم و فیها منزل از راقم و درین شب فرو فرستاده میشود رزق نبی آدم و مراد بائزال از فانی کتابت از ذوق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در روایت آمده است نوشته میشود و در وی اهلها و رزقها و نوشته میشود حاجاتی که در سال حج خواهد کرد و توفیق آن خواهد یافت و چون عائشة ذکر رزق اعمال صالحه که موصل اند بجنب شیند و ستند که نوشته میشود پیش از عمل که بنده کان آن را میکند فیه که پس در آمدن جنبت بعد از آنست و بعضی وی نه تنها عمل نکالت پس گفت عائشة یا رسول الله من اعدی دخل الجنة الا رجلاً قد قالی یا ایچ یکی درمی آید بشت را که رحمت خداست یا قالی فقال پس گفت آنحضرت من اعدی دخل الجنة الا رجلاً قد قالی منیست هیچ یکی که در آید بشت را که رحمت حق تعالی شایع گفت آنحضرت این سخن راسته یا با سوا ل عائشة و جواب آنحضرت بر دو سبب بود و در بعضی نسخ لفظ ثمانیست قلت و لا انت عائشة میگوید که گفت من و تو نیز که پیغمبر خدا می و محبوب اوئی یا رسول الله نیز درمی آید بشت را که رحمت حق تعالی موضع دیده می عائشة پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سینه مبارک خود فقال لا انا پس گفت آنحضرت و نه من می و در ایام الا ان یجئنی الله من رجمه مرا که بوشند مرا خدا رحمت خود که صادر است از جانب فضل لطف و خود و جو و شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چه جای خودش بقولها ثلث مرات در حالتی که میگوید آنحضرت این رحمت با و معنی است بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است و پیش درگاه حق جل و علا و اشارت بشمول رحمت وی تعالی مراد از فرق مقدم و تعظیم لغت رحمت و محضرت با و تخفیف می معنی سرور و الهی فی الدعوات کبیر و عن ابی موسی الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان تعدلوا طلع فی لیلته النصف من شبان فرمود و بدینکه خدا تعالی بر آنیه مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بنده کان بصفت فضل رحمت و بر مینویس طبع بشده طوا و کسر لام است و یطلع بسکون طافح لام نیز روایت است از طلوع و مراد بدان برود که در حدیث مجدداً واقع شده که نیز از روایت دیگری نیز از واقع شده که در حدیث مجدداً است از روایت او شایر که مراد کافرا و دشمنی از نه را و گویند در حدیث مسلمانان را بی جهت شرعی نه برای خدا رواه ابن ماجه و رواه احمد و عبد الله بن عمرو بن العاص و فی روایت و در روایت احمد بن حنبل و واقع شده الا انین شایر حق تعالی نفس









































اشارت به تبکیه و برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نیت ثم یصلی ما کتب له پسترنما بجز آنکه آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از فوافل و بعضی این را بر سنت  
جمعه حمل کرده و علماء در سنت قبل الجمع سخن است و قوی آن را منکر شده اند و گفته که هرگز آنرا ثابت کرده است تعیاس به نظر ثابت کرده است و سنت تعیاس با تبکیه  
و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح منبر السعادة آنرا ثابت کرده و اطالت کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد  
در اغلب این عبارت در تطلوع از غیر و انتاب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التلویح که شت ثم ینصت اذا تکلم الامام پسترنما گوش نشیند و گوش در  
وقتی که تکلم کند امام بعضی خطبه خواند و نیست بضم یا از انصاف بمعنی سکوت با استماع و فتح یا نیز جائز است و انصاف در وقت خطبه واجب است نزد اکثر علماء و تفصیل  
آن در شرح حدیث دیگر باریم الاغفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری این کار را با رایج نموده اند که آریه شود و اگر انکار آن که میان بدست و میان جمعه و دیگر  
که گذشت چنانکه حدیث دیگر بر آن دلالت دارد و ابوالنجادی و عن ابی هریره عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة  
ما قد دلّه ثم انصت حتی ینزع من خطبه ثم یصلی معه هر که غسل کند پسترنما باید جمعه را پس بگذارد و نماز یک تقدیر کرده شده است برای او پسترنما انصاف کنند  
فارغ گردد امام خطبه خود پسترنما بجمعه بگذارد و امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری آریه شود برای او چنانکه میان او و میان جمعه دیگر است اگر انکار آن و فصل  
ثلثه ایام باز در سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر چند به ما نماند است و انجمه با جمعه هفت روز است سه دیگر که می افزایند و میشود و فصل بر فیه نصب هر  
روایت است و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من توفأ فاحسن الوضوء کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را ثم اتی الجمعة  
فاستمع وانصت پسترنما باید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة و زیاده ثلثه ایام آریه شود آنچه گفته شد بیان او و میان جمعه و زیاده  
سه روز و من من المحصى فقد لغی و کسیکه محاسب کند و باید بنویسد که روز را پس تحقیق لغو کرد و لغو سخن را یعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و من حصی را  
در حکم لغو داشت بجهت شغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شغل است از آن و مراد من حصی بازی کردن است بدان بجهت یا برابر و هموار کردن آن است بر زمین  
بی ضرورت تا سجده کند بر آن و بعضی گفته اند مرا کرد و اندین بنویسد که روز را و شمار کردن شیخ است بدان و این شب است بنی از تکلم نزد خطبه و او مسلم و عنه قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم اذا کان يوم الجمعة وقفت الملائكة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول چون میباشد روز جمعه می آیند فرشتگان  
بر در جمعه مینویسند نام هر که پیشتر می آید ترتیب و مثل المجرکشل الذی یهدی بدلة و فقه و حال هر چه حال کسی است که می فرستد شتر را بیک برای قربانی که آن  
جمعه فاضل تر است مگر بضم میم و فتح یا و کسیر جمعه شده و آنکه نیم روز در گرامی سخت یعنی در اول وقت و می که بر آید است و بدنه نفقات نام آنچه میفرستد بیکه و جمع وی این  
بضمین ثم کالذی یهدی بقبوة پسترنما آن کس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد کاه ویرا وید نه نزد جمعه از علماء و شافعی از ایشانست نام شتر  
و این حدیث مود آنست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمعه را بل لغت و بعضی از فقهاء ابو حنیفه از ایشانست شامل است شتر را و کاه را چه هر که گفته که بدنه نام ناقه یا بقره است  
که در کج کرده میشود بلکه بدنه بجهت آن میگویند که فریه بسیار زدن و در میشود و مراد در حدیث شتر است بقرنیه مقابل بقره ثم کبشا بعد از آن هر که پسترنما می آید حال او همچو  
کسی است که میفرستد فقهار را یعنی شاة را و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثم حجاجه پسترنما تصدق میکند یا کاه را و واجب بقیع دال و  
کسر آن و بعضی بضم نیز گویند و فتح افصح است ثم بیضیه پسترنما تصدق میکند بقدر فاذا خرج الامام پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طوع و اصفحه و  
یستمعون الذکر می چیده فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام پسترنما  
مانا که ابتدای طریقه خروج است و انتهای آن در جلوس درین مقام سخن از وی سوال و جواب بسیار است در شرح ذکر کرده شده است متفق علیه و عنه قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقل لعوت و قتی که بگویی تو میفرستد کاه یا شاة است روز جمعه  
خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه بخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود بخند شافعی دارد که داخل لم یقولون مالا یصلون  
است و از اینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگر چه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عیب است متفق علیه و از اینجا معلوم  
میشود که انصاف واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصاف واجب است نزد اکثر علماء و امام ابو حنیفه از ایشانست و نزد بعضی مستحب است و امام  
شافعی از ایشانست و در مواهب الدنیه گفته که شافعی را درین مسئله و قول است همچنین از امام حمود و قول آمده و ابن عجب البزعل کرده اجماع بر وجوب انصاف که از طبعی  
از تابعین و این قول غریب است انتی و ترمذی گفته کرده پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در در سلام و تسمیة طالس بعضی بکرهت اند بعضی  
مشرود اند و انتی و مذاهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوته و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع  
کند نماز را بر سر و رکعت و نزد صاحبیه پاک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از زوال از منبر پیش از آنکه بگوید الحمد لله رب العالمین اگر چه رکعت استماع خطبه  
و نیست محل حرمت استماع درین وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از زوال امام بخلاف صلوته که او را امتداد است و شاید که میسر نکرد و قطع وی تا وقت شروع در خطبه و  
امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو و کلام بیکای میسر نکرد و قطع وی بکلم طبعیت و امام مالک در موطا روایت کرده است فاذا

خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اقوال صحابه نیز بر این است و قول صحابی حجت است نزد ما و واجب است تخلیه آن و گفته اند که مردان از نفل است و قضای فائمه کرده نیست و اختلاف کرده اند در کسی که در رشت است چنانکه خطبه نمیشوند و قمار و جوب سکوت است و بعضی گفته اند احسن آن است که مشغول کرد و دیگر و تسبیح و تلیل و حرام است اکل و شرب و کتات و مکروه است تمثیت طالع و در سلام و در ولایت زانی یوسف مکروه و بنود دیگر که اینها فرض اند جواب میکنند که اینها فرض اند و هر وقت که نزل و صلح خطبه از جهت عین اذن و آنگاه در وقت نفس خود بفرستد تا شافل از صلح خطبه بخورد و در صلوات و همچنین حمد و عز و عطسه و در منکر با شارت چشم و دست مکروه نیست و بهر اصحیح و در نظر کتاب و اصلاح و تعلیم و ایامی آمده است از ابی یوسف که قال الشیخ ابن الحارث و کلام در تحمیه المسجد در آخر باب خطبه بیا یا نشاء الله تعالی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقین احدکم لخاله یوم الجمعة ثم یخالف الی مقعد فیقعد فیه باید که بر بنی خیزند یکی از شما برادر خود را در جمع بپوشد و بیا یا یسوی ششگاه و پس بنشیند و وی و لکن یقول لا فصحوا و لکن بگوید کشته ده کسید جای را چنانچه در قرآن مجید بر بدن واقع است و واه مسلم الفصل الثانی عن ابی سعید وانی هو دة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند روز جمعه و در بعضی طرق آمده غسل البجاة و مراد آن نزد اکثر است که غسل کند غلی کامل بجمع حبیب ارکان و شرائط و سنن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکند و بعضی گفته اند که این اشارت است باستجاب جماع درین روز و از برای تخلیه بدن و تسکین نفس از خواطر و در ویرسد باب نظر حرام و موی بدن است و روایت غسل تشدید در حدیث آمده و لبس من احسن ثیابه و پوشش از نیک ترین جامهای خود ظاهر است که مراد نفیس تر و آراسته تر و دوست تر و زودی بعد از آنکه نا مشروع نباشد و بعضی گویند که مراد جامه سیید است که محبوب ترین جامه بود و نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و مس من طیب المكان عندہ و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی ثم اتی الجمعة فلم یخطأ عنق الناس یسریا جمعه را پس بخورد و در دهنهای مرده و پایمال نکند آنرا ثم صلی ما کتب الله له یسریا نماز بکند از آنچه نوشته و تقدیر کرد و دست خدی تعالی برای وی از نماز نفل و سنت ثم انصت اذا خرج امامه حتى یفرغ من صلوته یسریا خاموش شود و گوش دارد و وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود کات کفا وة لما یسرها و بین الجمعة التی قبلها باشد این اعمال پوشیده مکنان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش از این جمعه بود و واه ابوداؤد و عن اوس ابن اوس صحابی ثقیفی است نزول کر و شام و مرد و وی روایت کرد از ان حضرت و در فصل جمعه و اغتسال آن حدیثی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من غسل یوم الجمعة تشدید و تخفیف هر دو روایت است و تشدید احتمال دارد و بمالغدر و احتمال دارد و حمل و بعث مراة را بر غسل جماع و تخفیف با وجود قول او و اغتسل یا برای تاکید است یا مراد بغسل شستن سر است بخطی و غیر آن زیرا که عرب را موی سر بسیار است که در شستن آن کلفتی است و باغتسال شستن تمام بدن و بکوت تشدید و تشکیر و بیا یا نماز در اول وقت و او را کند اول خطبه را یا نماز است برای تاکید و بعضی گفته اند بکبر یعنی تصدق کند پیش از بر آمدن بخبری و گفته اند بکبر یعنی رفت در ساحت اولی و اشکری که در فصل مسکرات آن را از اشتغال بصلوة و ذکر و بعضی گفته اند بکبر یعنی دیگر را حامل و باعث شد بر آمد و بیرون آمدن و مشغی و لم یرکب و بپای رفت و سوار نشد و دامن الامام و نزدیک شد از امام بی خطی رقاب فاستمع پس شنید خطبه را و لم یبلغ و لغو نکرد و سخن لا یعنی نکت یعنی انصت که در کان له بکل خطوة عمل سنه باشد و او را هر کدام ثواب عبادت یکسال اگر صیامها و قیامها باشد روز یکسال و نماز شب یک سال یعنی این چنین عمل که صیام هر دو قیام لیل است و این خاصیت مخصوص نماز جمعه است باین شرائط که مذکور شد و در آمدن مسجد برای نماز چنانکه نیر در هر کدام رفع درجه و کتاب جنه و محسنة است اما در جمعه در هر کدام جز ثواب یکسال قیام لیل و صیام نهار است و در کتاب سفر السعاده خاصیتهای روز جمعه جمع کرده است باز یا و تنهایی و دیگر که در شرح ذکر یافته است بیا یا دید و واه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و عن عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة نیست بر یکی از شما باکی و نقی اگر بیا یا به میسر کرد و دیگر و بسازد و دو جامه برای روز جمعه سوی ثوبی مهندسته و زای دو جامه خدمت خود و وقتی بقیع میم و کسرتان و سکون با بمعنی خدمت و ابتذال مراد جامه ها است که میباشند بروی همیشه دهان که بآن خدمت خانه و کار با آن میکند و درین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی را بپوشد بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بکمال دینی کرد و دنیائی و نفل بپوشد و آورده اند که آن حضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی و واه ابوداؤد و ابن ماجه و واه مالک عن یحیی بن سعید روایت کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی و عن مسرة بن جندب بن نفع سبن و ضمیم و جندب بن نفع جمیم و سکون بن و ضمیم و ال و فحان صحابی مشهور است و کثیر الحدیث است روایت میکند از وی حسن و ابن سیرین مات بالبحرین و قیل من یستین والی بود بران از جانب معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احضروا الذکر حاضر شوید ذکر را یعنی خطبه را و ادنوا من الامام و نزدیک شوید از امام و بایستد در صف اول و نزدیک بان فان الرجل لا یزال یقیما حتی یؤخر فی الجنة و ان دخلها ازیر که مرد همیشه دور پس می افتد از مواضع فضائل و مواقع خیرات تا آنکه پس آنگاه میشود در مشیت از اعلی درجات اگر چه می داند بهشت را و واه ابوداؤد و درین ترغیب است بر طلب عالی امور و در جاست از سکون و آرام با دانی ان بیت همت بلند دارد که نزد خدا و خلق باشد بقدر همت و اعتبار تو ترازنگره خوش میزند صغیر همت که درین دام که چافتا است و عن معاذ ابن انس الجعفی عن ابیه این چنین واقع شده است در نسخ مشکوٰه و صحاب است که کو یعن سهل بن معاذ بن انس الجعفی زیرا که معاذ صحابی است و پدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد و اما سهل بن معاذ تابعی است روایت از پدر خود



دارد و گفته اند که سهل بن معاذ بن الحدیث است و احادیث او حسان اند و فضایل و مناقب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تخطى رقاب الناس  
یوم الجمعة اتخذه الله جبراً الى جهنم کسیکه در دبر گردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آن کس بی بسوی و درین مجازات مبتل است چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت  
و در نیز گفته اند که مردم ساختند و آنچه بلفظ معلوم و مجهول بر و روایت است و معنی مجهول ظاهر است اگر چه روایت معلوم قوی تر است و رواه الترمذی و قال هذا الحدیث  
غریب و عن معاذ بن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی عن الجمعة و الامام یخطب نهی کرد آن حضرت را بآنکه از اجتماع و  
حال آنکه امام خطیب بخواند و اجتماع از مجلس است و آن جمع کردن پشت و ساق است بسوی شکم بدو دست یا بجا بر یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عباد است و آن در حال  
حریم متعارف است و وجه بفتح حاء ضم و کسر نیز آمده اسم است از آن و آن حضرت نیز باین طبع در مردم پیش گفته شده است و لیکن در وقت خطبه از آن نهی فرموده زیرا که آن  
نهی را در و از استماع خطبه باز میدارد و یا نقض و ضمیمه رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فحس احدکم فی  
الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلک چون نیکی از نیکی از شمار و در جمعه پس باید کرد و در نیز و از نشکته خود که در آنجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب رواه  
الترمذی الفصل الثالث من نافع قال سمعت ابن عمر یقول روایت است از نافع مولا ی ابن عمر گفت شنیدم این عمر که میگفت نهی رسول الله صلى الله عليه  
و سلم ان یتیم الرجل الرجل من مقعده و یجلس فیه نهی کرد آن حضرت از بر خیزانیدن مردی مردی دیگر از جای نشست و بی نشستن بجای وی قبل لنافع فی الجمعة  
گفته شد نافع را این نهی در روز جمعه است چنانکه در حدیث دیگر آمده است قال فی الجمعة و غیرها کانت نافع نهی کرده است از آن جمعه و غیر جمعه چه موجب نهی ایضا است  
جمعه نذر و متفق علیه و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یحضر الجمعة ثلثة نفوس حاضر میشود جمعه را سه مرد و فرجل حاضرها  
یعنی مردی است که حاضر میشود جمعه را یعنی نفعی سخن لایعنی و کلام باطل و آنچه در حکم است فذلک خطبه منها پس آن لغو صیبا و ست از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن  
مجموع است و در جل حاضرها بد هاء و مردی دیگر است که حاضر میشود جمعه را بد هاء و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق فهو رجل دعا الله ان شاء الله ان شاء  
منعه پس آن مردیست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر چه خدا می تعالی میدهد و را مطلب او را اگر خواهد منع میکند و نهی دهد پس از او مرده است در رد و قبول و در جل  
حاضرها با نضات و سکوت و در دیت حاضر شده جمعه را با استماع و تماموشی و لم یخطب و قبه مسلم و لکمال نکرد است کردن مسلمان را و لم یؤذ احداً و اینه آنچه در است  
پس یکی راه تخطی و قاست و عز آن فهی کفاؤة الى الجمعة التي تلیها و زیادة ثلثة ایام پس این جمعه باین خصال کفایت است ازین جمعه تا جمعه که متصل است  
او را بزیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدد و گذشته که کفر ازین جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگر چه ظاهر منتهی است ازین جمعه تا جمعه  
خاتم و فذلک بان الله یقول و این کفایت تا جمعه دیگر بزیادت سه روز سبب این است که خدا تعالی میگوید من جاء بالحقنة فله عشارا لها کسی که بیارد و بگذرد یکی را پس  
مراد است ده مانند آن پوشیده نماید که خود دعا و انصاف هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی بابد و باطن مراد از نذر باین و آن خود دیگر است یا حرم پس منع در وی غالب است  
پس مردی که با کار است جزا و دو مرتبه و دست در نیکی و بدی و مرد سوم طالب رضای حق است و منقطع است از اسوی الله بهم خلق و هم انفس و مقبول درگاه است یقیناً و کمال  
دارد که دعا و غیر وقت خطبه مراد از نافع فهم رواه ابوداؤد و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تکلم یوم الجمعة و الامام یخطب  
فهو کمثل الحمار یحمل اسفلاً لک یخس کند و حال آنکه امام خطیب بخواند پس حال آن مرد همچو حال خراست که بر میدارد و کتابا بار پشت نو کنایت است از غلظت علی و عدم نفع علم  
و بود و تب و شقت و تحصیل آن و الذی یقول له انصت ایس له جمعة و آن کسی که میگردد مراد از انصت را در میکند بخاموشی نیست مراد از ثواب جمعه از ثواب جمعه و از ثواب جمعه  
نهی چنانکه در حدیث ابن هریره گذشته است و رواه احمد و عن عبد الله بن السباق یفتح سین و تشدید با صر سلا روایت است از عبید بن سابق که از ابن عباس مجاز است بطریق  
ارسال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فی جمعة من الجمع کففت آن حضرت در جمعه جمعه یا یا معشر المسالین ان هذا یوم جعله الله عیداً ای کرده  
مسلمانان این روز نیست که گردانیده است و را خدا تعالی روز جشن و اجتماع و سرور فاغتسلوا پس غسل بر آریه و من کان عنده طیب فلا یغیر ان یمس منه کسیکه  
باشد نزد وی بوی خوش پس زیان نذر و او را که مساس کند از آن و عبارت زیان نذر و بجهت آن گفت که کسی تو هم نکند که طیب حادث زمان است مراد شاید استعمال آن کرد که قبل  
و علیکم بالسواک و بر شما باد که مسواک کنید درین روز و رواه مالک و رواه ابن ماجه عنه و هو عن ابن عباس متصلاً روایت کرد این حدیث را مالک از  
عبید بن السباق پس در این ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل بان حضرت صلی الله علیه و سلم پس این صلی است که قصد شده است بمنکر آن مقبول است قطعاً و عن  
البراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حقاً علی المسلم ان یغتسل یوم الجمعة حق ثابت است بر مسلمانان که غسل کنند و جمعه و لم یس احدکم من  
اهله و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش روز خود این را محبت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشرار نیست با لکه اگر خود نذر و ازین طلب بخواهد رفع این هم بوی راجع خواهد شد و نذر  
که تمام است مراد باشند فان لم یجد فلله طیب پس اگر نیاید طیب پس آب برای وی طیب است که سبب نظافت است و می برد بوی بد را و رواه احمد و الترمذی  
و قال هذا حدیث حسن باب الخطبة و الصلوة خطبه یعنی مصدر است اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بدن و در عرف شرح عبارت است از کلام شتم  
و اگر تشبیه صلوة و دعا و خطبه شوا است و نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نماز امام ای ضعیف ادنی خیر شتم است بر ذکر خدا و التسلیم و تحمید و تهنیت قول حق تعالی











قبله لا يمكن ان يشاء استقبال بغير تقدير ما يمكن استناراز دست نهديت برون افتخار خود بر کندگی نقیم برون با تو از بندگی تنگ دل و خسته کل دی ادب سوسی و می خیزد او را  
 سلیط قال نافع لا ویدی بن عمرو ذکر ذلک الا عن رسول الله کت نافع کان مذموم بن عمر که ذکر کرده باشند این شقوق و این تفصیلات را که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و  
 سلم رواه البخاری و عن یزید بن زومان بنعمه و سکون و او که تابعی است و ثقه کثیر الحديث عن صالح بن خوات بفتح خای مجید و تشدید و او می فرماید نیز تابعی  
 ثقه است غزیر الحديث و خوات صحابی است جلیل اول مشاهد واحد است عن صلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوف  
 روایت میکند کسی که نماز کرده است بآن حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع یکصد نام غزوه ایست که در سینه خامسه از هجرت بود که ملائیکه شدان حضرت  
 گفتند که نماز این نماز را و بی آنکه چیزی واقع شود بر کشت و ذات الرقاع از جهت آن گویند که مسلمانان پای برهنه بوده و پایها سوده شده و ناخنهای پای افتاده پس جامه پار مار پار  
 پیچیده بودند مشهور این وجه است و بعضی گویند که در آنجا کوهی بود که پاره او سرخ بود و پاره او سفید و پاره او سیاه و پاره او زرد بود و یک بزرگ گویا رقص است بر سر و خسته بعد  
 از آن میان صلوة آن حضرت که در روز ذات الرقاع کرد و میگوید بقول خود ان طائفة صفت معه و طائفة وجاه العبد و کردی نصف بسته و ایستاده شده و در مقابل  
 دشمنان و جابه نعم و او که سر آن در روایتی تنها و بعد و با فصلی بالق مع رکعة پس کر از آن حضرت بآن طایفه که با او بودند یک رکعت ثم ثبت قائما ستر جای خود را  
 آن حضرت ایستاده و اتقوا الانفسهم و تمام کردند ایشان نماز برای خود ثم انصر فوا ستر نماز کرده و رکعت و بر قند فصفوا و جابه العبد و پس نصف بنشینند در مقابل دشمنان و جابه  
 الطائفة الاخری و آمدند طایفه دیگر که نخست در مقابل دشمنان نصف بسته ایستاده بودند فصلی به رکعة التي بقیت من صلوة پس کر از آن حضرت با ایشان رکعتی را که با  
 مانده نماز روی ثم ثبت جالساً ستر جای خود را و آن حضرت نشسته و اتقوا الانفسهم و تمام کردند و این طائفة نماز برای خود ثم سلم بهم ستر سلام و آن حضرت با ایشان متفق  
 علیه و اخرج البخاری بطریق اخر عن القاسم و بیرون آورده و روایت کرده است بخاری با سند دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق عن صالح بن خوات عن سهل بن  
 سین و سکون بن ابی حشمة بفتح حای حمله و سکون مثله صحابی صغیر است و رسال سوم از هجرت و ولادت یافته و او مراد است در روایت یزید بن زومان که گفته عن صلی مع رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند اینجا پدرش را مراد است که خواست و وی صحابی است عن النبی صلی الله علیه و سلم این وجه دیگر است از وجه صلوة الخوف و درین وجه نیز  
 هر یک طایفه یک رکعت بآن حضرت صلی الله علیه و سلم کر از و ذکر رکعتی دیگر تنها و لیکن در وقت صلوة آن حضرت نه قضای آن بعد تمام صلوة وی صلی الله علیه و سلم و این آنکه  
 اندک و شافعی و عن جابر قال اقبلنا مع رسول الله مبس آدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حتی انی کنا بذات الرقاع تا آنکه بودیم با ذات الرقاع قال کنا  
 اتینا علی شجرة فطلبته کت جابر بودیم چون می آمدیم بر درخت سایه و اگر خوب می بود سایه و نوک کاهال رسول الله میکرد اشیم و آن درخت سایه دار را برای پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم تا سترحت کند و آفتاب بخورد و جابر رجل من المشرکین و سیف رسول الله پس آمد مردی از مشرکان و حال آنکه شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و سلم را  
 پس بر کشید آن مرد شمشیر را از نیام فقال لرسول الله پس کت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اتخافی آیا میترسی از من قال لا کت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بنشین  
 قال من یمنع منی کت آن مرد پس که با نیب در و تر از من قال الله یمنع منک کت آن حضرت خدا باز میبرد و مر از تو قال کت جابر فقهده اصحاب  
 رسول الله پس ترسانیدند آن مرد را یا را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فغمد السیف و علقه پس گردانید شمشیر را در نیام و او یخت و او بر آن درخت چنانچه بود قال  
 فودی بالصلوة کت جابر پس آواز داده شد و اذان گفته شد برای نماز فصلی بطائفة رکعتین پس کر از و یک طائفة و رکعت ثم و آخر و ایستاد پس رکعتین طائفة  
 و صلی بالطائفة الاخری رکعتین و کر از آن حضرت بطائفة و یک رکعت قال کت لرسول الله صلی الله علیه و سلم اربع رکعات کت جابر پس  
 بود آن حضرت را چهار رکعت و للقوم و کت آن و مرقوم هر کدام را دو رکعت متفق علیه و اختلاف کرده اند در توجیه کر از آن حضرت چهار رکعت را پس بعضی گفته اند  
 که قصر خست است چنانکه مذکور بعضی است و در اینجا چهار رکعت کر از و لیکن این سخن مخالف است با آنچه ذکر کرده اند بعضی محققین که آن حضرت صلی الله علیه و سلم هرگز در سفر نماز  
 رکعت نکرد و او را علم و بعضی گفته اند که این از خصائص صلوة الخوف است با هر طایفه پس آن حضرت تمام نماز یکبارند و سایه که نزاعی واقع شده باشد درین وقت نه در وقت  
 دیگر و بعضی گفته اند این از جهت تکرار صلوة است چنانکه شافعی بان قائل اند و هیچ است اقدای مغفرت متقبل نزد ایشان و بعضی گفته اند که این صلوة درین حالت و در حضور و در  
 قوم بود و رکعت از خصائص ضرورت خوف بود و روایتی مرابی و او را و نسائی آمده است که آن حضرت در بعضی احوال با هر طائفه یک رکعت میکراد و دو رکعت را بیک رکعت  
 میکردند و قضای میکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست و الله اعلم و عنه قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 صلوة الخوف فصفنا خلفه صفین و هم از جابر روایت است کت کر از و با آن حضرت نماز خوف را پس نصف بستم پس وی و وصف پس و پیش و الحد و بیننا  
 و بین القبلة و دشمنان میان ما و میان قبله بودند فاذن این قید معلوم خواهد شد فکبر البی پس تکبیر بر و پیغمبر صلی الله علیه و سلم و کبرنا و تکبیر بر و آدیم با پیغمبر  
 همه یعنی بر و وضع ثم رکع و رکعنا جمیعاً ستر رکوع کر از آن حضرت و رکوع کرادیم همه ثم رفع و اسنه من الکووع و در فضاً جمیعاً ستر برداشت آن حضرت سر خود را  
 و بر و اشیم با پیغمبر ما اینجا آن حضرت و هم موافق بودیم ثم اتخذ بالعبود و الصنف الذی علیه ستر فرو رفت بنشیند آن حضرت بر پای سجده و نصف پیش که متقبل بودند  
 و قام الصنف الموقوف نحو العبد و ایستاده ماند نصف پایان در مقابل دشمنان و در برابر ایشان فلما قضی الذی صلی الله علیه و سلم السجود و قام الصنف الذی علیه

بأن خفت  
لأنه خائف

معلو بن حنظلة  
أوردان و هو من  
فقه السلف  
بأن ركعت  
تتميم الصلوة  
عليه وسلم



پس هرگاه که تمام کرد آن حضرت سجده را و با نیت وضعی که متصل بود آن حضرت یعنی سر بر دشت سر سجده انحد و الصف الموقر بالجمود پایان افتاد و نصف پس برای سجده ثم قام و استبرأ و استند بر سجده ثم تقدم الصف الموقر و تأخر المقدم پشیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین ثم وقع النبی صلی الله علیه و سلم و رکعنا جميعا پشیر رکوع کرد آن حضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم با هم ثم دفع رأسه من الركوع و دفعنا جميعا پشیر داشت آن حضرت سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر بر دشتیم با هم پشیر ثم انحد و بالجمود و الصف الذي يليه الذي كان موقرا في الركعة الاولى پشیر اندر کرد آن حضرت برای سجده وضعی که متصل بود آن حضرت را آن وضعی که موقر بود در رکعت اول و وقام الصف الموقر في محله و ایتاده ما نصف پسین و مقابل دشتیمان فلما قضى النبی صلی الله علیه و سلم السجود و الصف الذي يليه انحد و الصف الموقر بالجمود و صفی و اثم سلم النبی صلی الله علیه و سلم و سلمنا جميعا پشیر سلام داد آن حضرت و سلام دادیم همه و او مسلم این طریق دیگر است معنی باختلاف زمان و صلاح و دیگر است و بخدا داشت از خود و چون عدا و اینجا و مقابل بود بجانب قبله و اینجا ایتاده و تارکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طایفه ایتاده و ماند و دیگری سجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون عدا بجانب دیگر غیر قبله بود و اینجا بفرستاد و آن طرف

**نشد الفصل الثاني** عن جابر بن النبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی بالناس صلوة الظهر في الخوف بطول نخل فصلى بطائفة ركعتين ثم سلم أنت جابر بود آن حضرت که میگردان و نماز ظهر در حالت خوف بطول نخل که نام موضعی است میان مکه و طائف پس بخار و بطائفة و رکعت پشیر سلام میداد و ثم جاب طائفة اخرى فصلى بهم و ركعتين ثم سلم پشیر آمد طایفه دیگر پس بخار و با ایشان و در رکعت پشیر سلام داد و او فی شوح السنته دین صورت سلام با هر دو طائفة جدا جدا و در اینجا نیز مر آن حضرت صلی الله علیه و سلم چهار رکعت بود و قوم را در رکعت چنانکه در حدیث سابق از جابر که نشئت و لیکن آنجا ساکت بود از ذکر اگر سلام از آن حضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعاده و یکوین که آن حضرت توقف کرد در شش آنکه در طائفة دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم با اتفاق **الفصل الثالث** عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نزل من فخبجان ففتح ضا و سكون جیم و فوین نام موضعی یا کوهی است قریب مکه و عصفان بضم سین و سكون سین نام جای مشهور است بر دو مرحله از مکه شرقی فقال المشركون لصلوة هي احب اليهم من آباائهم و ابناائهم پس گفتند مشرکان در ایشان را یعنی آن حضرت و صحابه و از نماز نیست که وی محبوب تر است بسوی ایشان از پدران ایشان و پسران ایشان و در وایتی من ابنائهم و اموالهم و هي العصر و آن نماز که محبوب تر است نزد ایشان نماز عصر است فاجمعوا ففتح غره و سكون جیم و کسیریم امر که پس اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و غم جیم کنید فتميلوا عليهم ميلة واحدة پس حرکت کنید بر ایشان یک حله کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و ملاک کنید مشرکان با خود این را دادند و ان جبرئیل اتي النبی صلی الله علیه و سلم فامرهم ان يقتسم اصحابه شطرين و بدستیک جبرئیل آمد نزد آن حضرت پس بیاوخت تیر برای دفع شر مشرکان و امر کرد آن حضرت را که قیمت کند یا را خود را و طائفة فیصلی بهم پس نماز بخار و یک طائفة و تقوم طائفة اخرى و داء هم و بائید طائفة دیگر پس ایشان با پیش ایشان جدا یعنی در مکانی مقابل دشمن و دابغی پس و پیش بر و آید و لیکن واحد و هم و اسلحتهم و باید که بگیرند بر سر خود را یعنی چیزی که بدین بر سر و اختر کنند و سلام جای خود را در یکسری جای محله و کون ذال بریزند و سلاح بکسین سازند و بکون لهم رکعة پس باشد قوم را یک رکعت و لرسول الله صلی الله علیه و سلم رکعتان و در آن حضرت را و رکعت و مراد بود که یک رکعت قوم را بود آن با امام و رکعت و دیگر آنها خواهند کرد و بعضی بر ظاهر حمل کنند و از ان خصائص صلوة خوف دارند چنانکه گذشت و الله اعلم و اه الترمذی و النسائی

**باب صلوة العیدین** این گفته اند عید رجعتان عید خوانند که عود میکنند هر سال و دیگر می آید در اوقات خود و این معنی ها و ق است بر همه موسم که عود میکنند و مکرر میشوند پس زیاده کردند بعضی قید دیگر را و گفتند عود میکنند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور و عید فطر شکر نعمت تمامی صیام است و در بعضی تافعی نعمت حج بوقوف خوات که عید را کان حج است چنانکه وارد شده است الحج عود و مجمع عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس و منع کردند شکر نعمت هر طاعت را عید ای رفیق دای سبب بدان کرد و بکلمن شکر تمام را یک و اما زکوة هرگاه که ادای آن را وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد و واقع نشد شکر تمام از عیدی مناسب آن که اقالا و بعضی گفته اند که از جهت آن عید گفتند که تفاول شود برای عود و چنانکه قافله را ابتدای خروج آن قافله گفتند که از قول معنی رجوع است یعنی باز گردد و بیاید و صلوة عیدین فرض است بر قول امام ابو حنیفه مثل جمعه و در وایتی واجب است و تسمیاء و سنت از جهت ثبوت است سنت نگار و نزد صاحبیه سنت است و نزد شافعی نفل است و گردانیده اند و از افضل نوافل و در قوی سنت مکرر است و مالک گفته است که سنت واجب است و شاید که وجوب بمعنی ناگذاشت و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابو حنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد بن حنبل است چنانکه مذهب ابو حنیفه است و صحیح نزد وی فرض کفایت است مثل صلوة جازه و جاذ و در وایتی از ابو حنیفه نیز چنین آمده و الله اعلم **الفصل الاول** عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یخرج یوم الفطر و الاضحی الی المصلی بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید فطر و روز عید قربان بسوی مصلی که جای مشهور است در مدینه بیرون شهر گانجامان عید میگردان و الا آن چهار دیواری که در آن کشیده اند و میگویند سافت از حجره شریف تا آنجا هزار قدم است و نماز عید در حجره شریف میگردانند و اول شیئی بیاید ایه الصلوة پس نخست چیزی که آغاز میگردان حضرت بعد از رسیدن با آنجا نماز بود یعنی نماز را بخطبه تقدیم میکرد و ثم یصرف فقوم مقابل الناس پشیر یکشت از نماز پس می ایستاد و بر وی مردم می آمدند و بنابر بایستد و در زمان شریف منبر و مصلی نبود و الناس جلوس علی صفوفهم و حال آنکه مردم شسته بودند و نماز خود فی خطبهم و وصیهم و یا مهر هم پس پند میکرد مردم را و اندام میگردان ایشان با نوحه و امر میکرد ایشان را این هر سه معانی نزدیک بهم بطریق تکبیر و تقریر ذکر کرده شد و طبعی گفته است







تقدیر مترصد میشدند در طریق جمیع بر تقدیر علم بعد دست شریف و اختلاف طریق خروج و عود و حق آنست که این جمیع احتیالات که هر کس بفهم خود استنباط نموده وی سبحانه و تبارک  
 با سر و مصالح افعال رسول خود و حقول خلق قاصد است از ادراک آن و احاطه بدان و عن البراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر فقال ان اول ما یبذل  
 به فی یومنا هذا ان یصلی ثم یخرج فینحر روایت است از ابن عباس عازب که از مشایخ صحابه است گفت خطبه خواند ما آن حضرت در روز نحر پس گفت بدرستی که اول چیزی  
 آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است که نماز کنیم پشتر از کردیم پس نحر کنیم من فعل ذلك فقد اصاب سنتنا پس کسی که در آنرا پس تحقیق دریافت شد ما را و من ذبح قبل  
 ان یصلی فاما هو شاة لم یجعله لاهله و کسی که ذبح کرد پیش از آن که نماز بگذاردیم ما پس نیست این مگر گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود لیس من الناس فی  
 شیئ نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عبادت کسی که قربانی نسک بضم نین جمع مشک بفتح سین و کسرتن جای قربان متفق علیه  
 و عن حنبل بن عبد الله الجعفی بفتح جایی بوده و جمیع صحابی است و اول و چند بن بن میفان نیز میگویند نسبت بحد روایت کرده اند از وی من صبری و ابن سیرین قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فلیذبح مکه انما الخری کسی که ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة و دیگر را و من لم یذبح حتی  
 یصلی فلیذبح علی اسم الله و کسی که ذبح کند تا آنکه نماز بگذاردیم ما پس گوشت ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است از عبادت متفق علیه و عن البراء قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فاما یذبح لنفسه کسی که ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح میکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای خود  
 حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه و من ذبح بعد الصلوة و کسی که ذبح کرد بعد از نماز فقط تم نسک و اصاب سنتنا السالین پس تحقیق تمام شد عبادت وی و  
 یافت سنت و طریق مسلمانان را متفق علیه و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذبح و یحجر بالمصلی بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد  
 مصلی ذبح درگاه و گوشتی است و صورت آن معلوم است و نحر مخصوص بستر است و صورت وی آنست که شتر را ایستاده میکنند و نیزه میان هر دو پایش او نیزه تا خون از بطن  
 و بزمین می افتد و ذبح در شتر نیز جایز است اما نحر افضل است در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است و رواه البخاری **الفصل الثاني**  
 انش قال قد م النبی صلی الله علیه وسلم المدينة و لهم یومان یلبون فیهما قدوم و آرد آن حضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مراحل مدینه را دور  
 بود که بازی میکرد و در آن دور و روز معلوم نشد که آن کدام دور و زیو و بعضی گفته اند که این دور و زیو و هر جان بود و استنباط کرده شده است این قول با آنکه نیزه و هر جان از عادات  
 فوس و خصائص ایشان است و اسما علم فقال پس گفت آن حضرت صلح ما هذان البومان چه چیز است این دور و زیو که شما متقیان بیا بیا بازی میکنید در آن قالو انما نلعب  
 فیهما فی الجاهلیة گفته چیزی نیست که ما تحقیقت آن علم باشد و بدانیم که از کجا است و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و دیدار ما بازی میکردیم در آن دور و زیو و از آن پیش از آن  
 جاهلیت است و درین عبارت هم بیان غرض میکنند و هم اشارت می نمایند که از امور جاهلیت است محل تعبد و جد نیست اگر پیغمبر خدا فراید ترک میکنم چنانکه دیگر امور جاهلیت  
 ترک کردیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی و یوم الفطر تحقیق مل کر دانب دست شمارا  
 خدی تعالی بآن دور و زیو که شما داشتید در جاهلیت دور و زیو که بترازان دور و زیو بدل کرده اند که کدام است روز عید قربان و روز عید فطر میفرماید که عید حقیقی و فرج و سرور  
 مومنین با بایده و در عبادت باشد پس در حدیثی است از مولود و لعب با اشارت خنجر از چیزی از آن دور و زیو عیدین نا آنچه در وی فاشه و خروج از نظریه و شعار دین نباشد  
 و تنی است از تعظیم اعیان مشرکین و موهوم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی از علما بی راهه بالغه رفقه حکم نمیکردند و اندک بعد از جود تشدید و سدد زان و اتفاقا سلطان کفر که  
 فی فتح الباری فافهم رواه ابو داود و عن بریده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم روایت است از بریده سلمی که صحابی مشهور است و  
 احوال او در مواضع متعدد ذکر کرده شده است گفت بود آن حضرت که بیره نمی آید و روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه میخورد چیزی و لا یطعم یوم الاضحی حتی یصلی و منی غور و روز عید  
 تا نماز بیکرارد و گفته اند که حکمت در کل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آن خست تعبیل فطر را بقصد مبارک است با ستال امر پروردگار  
 در هر چه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد مجرم است با ستال امر پروردگار و حال آنکه اگر بخواهند خرمای میکرد و بعضی گفته اند که اکل آن حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که  
 مخصوص است به یک و چون اخراج صدقه فطر پیش از نماز بود خورد و بر آید و اخراج صدقه اضحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز کرد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد و رواه الترمذی  
 و ابن ماجه والدادحی و عن کثیر ابن عبد الله عن ابیه عن جده روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش از جده بن عمر بن عوف زنی باشد که صاحبیت و کثیر بن عبد الله  
 است و بعضی گفته اند لیس شیئ و منکر الهیث و اکثر ائمه طعن او کرده اند ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الاول سبعا قبل القراءه و فی الاخره خمسا  
 قبل القراءه که آن حضرت بیکر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قراءت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قراءت و ابن ماجه و  
 الدادحی و عن حفص بن محمد و سلا روایت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر صلی الله علیه و آله عنهما بطریق ارسال ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابابکر و عمر کبروا  
 فی العیدین و الاستسقاء سبعا و خمساً که آن حضرت و ابوبکر و عمر بیکر گفتند در نماز عید و در نماز استسقاء هفت تکبیر رکعت اولی و پنج تکبیر رکعت ثانیه و صلوا قبل الخطبه  
 و نماز کرد و در پیش از خطبه و جمعه و القراءه و لم یذبح و نه قراءت را و رواه الشافعی و عن سعید بن العاص روایت است از سعید بن العاص اموی یکی که نا شرف قریش بود  
 جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنکه نوشته شده در این شأن و گفته اند که شبیه الناس بود در این پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حکم العمل لقب و ست ولادت او در سال هجرت است

و بعض گفته اند بعد از وی پیش از نماز قال سألت ابا موسی و حدیفته کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبکی فی الاصحی و الفطر کنت یسیدم ابی  
اشعری و حدیقه بن الیمان را چگونه بود آن حضرت که تجزیه میگفت در نماز عید فطر و فطر فقال ابو موسی پس گفت ابو موسی کان بکیرا و اجابو آن حضرت که میگفت جابگیر  
تکبیر علی الجنائز مانند تکبیر گفتن او بر جنازه با فقال حدیفته صدق پس گفت حدیفته راست گفت ابو موسی و او او او و مانند احادیث دیگر است هر چه مختلف  
آمده و ازین جهت مختلف آمده اقول آنکه مناهب پس نزد آنکه ششمین گفت تجزیه است در رکعت اول و پنج است در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک و احمد شمار کرده میشود تا هفت  
تکبیر و احرام و شمار کرده میشود با پنج تکبیر قیام و نزد شافعی شمار کرده میشود با پنج جزای از آن نه تکبیر و احرام و نه تکبیر و قیام و نزد امام ابو حنیفه سه در اول و سه در ثانیه و نزد  
مکیه و اشاع و قیام این مذاهب این مسعود است و آنچه رفته است آن شافعی مذاهب ابن عباس و کلام در اسناد این احادیث و تصحیح و تحسین و تقویت و تضعیف آنها  
بسیار است جمله از آن در شرح مذکور است و مشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده و ما فدا قیل کردیم زیرا که تکبیر و رفع ایدی خلاف معهود است پس احتیاط اولی باشد که  
فی الهدایه بعد از آن بدین متعارف در بلاد اسلام که از عمل عامه مذاهب ابن عباس است و بسبب آنست که چون منقول شد دولت بنی عباس نوشته حکام و ولایه وی مین  
که عمل کنید بذهاب جلاشیان که ابن عباس است و شرط کرد که بعد از آنکه بعد از آن مستقر شد عمل بدان در سایر بلاد همچنین و در مابده حضرت و جل عمر و ائمه  
و عصما و اهلما عن الآفات بر مذاهب ابن مسعود است و در نواحق آن و سایر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس و الله اعلم و عن البراء ان النبی صلی الله علیه  
وسلم فقول يوم العید قوسا فخطب علیه روایت است از ابن عباس عازب که آن حضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کانی پس خطبه خواند تجزیه زده بر کمان و او  
او او و در بعض کتب فقهیه مذکور است که اگر قوس و عصا کرده است و صحیح آنست که مکره نیست از جهت ورود سنت بدان و از روضه العلماء نقل کرده اند که هرگاه  
که فتح کرده شد بقدر و غلبه و محاربه تکبیر کرده شود در آن بلده و سلاح و آنچه فتح کرده شد بی آن تکبیر کرده شود در آن بعضا و نه آنچه میکند شافعی بلکه بر شمشیر زیرا که فتح مکره در ایشان بجا است  
و نزد خبیفه بعضا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح است و اما در مدینه طبره و اعمام و نیست سلاح یا اتفاق زیرا که فتح وی بجا نیست و عن عطاء مرسلان النبی صلی الله علیه و  
سلم کان اذا خطب یقیم علی غنوة اعتماد و روایت است از عطاء که اگر تا بعین است بطریق ارسال که آن حضرت بود که چون خطبه بخواند تکبیر میکرد و بفرقه خود تکبیر کردنی و غیره و فقیهین  
و نون و ذای نیره خورد که آن حضرت را بود که خدا مان می برداشتند و بدان ستره میکرد و چنانکه در احادیث آمده است و او الشافعی و عن جابر قال شهدت الصلوة مع  
النبی صلی الله علیه وسلم فی يوم عید فدا بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان و لا اقامة گفت جابر حاضر شدم با آن حضرت در روز عید پس آغاز کرد و بنابر  
پیش از خطبه بی اذان و اقامت فلما قضی الصلوة قام متکئا علی بلال پس هرگاه که تمام کرد نماز الیتا و آن حضرت یعنی برای خطبه تکبیر زده بر بلال فحمد الله  
علیه پس حمد گفت خدا را و تسایش کرد بر وی تعالی و تقدس و وعظ الناس و پند کرد مردم را و خط منع و زجر تحویف و ذکر هم و تذکره و ایشا را و اید و مانند ثواب و عذاب  
آمرت ما و حشمت علی طاعته و برانجیت ایشان را بر فرمان برداری وی سجد و مضی الی النساء و معه بلال و کذشت و برقت بجانب زمان که در یک گوشه نشسته بودند  
و حال آنکه بودادی بلال فامرهن بتقوی الله و وعظهن و ذکرهن پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکره کرد و او الشافعی و عن ابی هريرة قال کان  
النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق و حج فی غیره بود آن حضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز بر میگشت در راهی که درین آنکه  
گذشت بیان اسرار و حکم و آن فصل اول و او الترمذی و الدارمی و عنه انه اصابعه مطوفی يوم عید فطر فصری به النبی صلی الله علیه وسلم صلوة العید  
فی المسجد و هم را بی هريرة روایت است که شان این است که رسیدم در راهی که در آن حضرت نماز عید را در مسجدی ظاهرین عبارت آن است که نماز  
ایجاد و جانه افضل است از نماز در مسجد که بعد از آن و الآن جاری شده است عادت اهل مدینه طبره و همچنین که معظمه نماز را در آن در مسجد شریف و حرم مینف و او ابو داود  
و ابن ماجه و عن ابی الحویرث بنهم ما و فتح و او و سکون تخمائی و کسر و آخرش می مانند آن رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی عمرو بن حزم و هو  
بنحو ابی الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مملو سکون ذی که محالی انصار است اول شاهد وی خندق است  
و وی در این زمان پانزده ساله بود و عامل گردانید و آن حضرت در بخران بفتح نون و سکون جیم نام شهری است بمین و بود وی در آن زمان هجده ساله و گمانی نوشته بوی سپرد که در آن  
فرائض و سنن و روایت بوده و نوشت عجل الاصحی شالی کن نماز عید فطر را و احذر الفطر و دیگر نماز عید فطر را و ذکر الناس و تذکره کن مردم را و گفته اند شاید که حکمت در  
تجلیل اضی و تأخیر فطر آنست که هرگاه که اگر کرده شد صدقه فطر و خورده شد طعامی و باقی مانده می می تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا اگر صغیر و فطر می بصرم راه یافته است که  
میشود از اسلوع و استعمال بخلاف صحیح که بعد از صلوة تصدقی و اکل است پس استعمال مناسب آن باشد و او الشافعی و عن ابی حمیر بن عیین بن انس عن حمومة له من اصحابنا  
روایت است از ابی حمیر بن انس از عمام که مراد از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان و کبلا و الی النبی صلی الله علیه وسلم تشهدون انهم صوا و الهلال بالامس  
بدستی که سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالی که گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند بلال عید را و روز فطر هم ان یفطر و پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که فطر کنند  
و اذا اصبحوا ان یصلوا و امر کرد که چون صبح کنند بر نذی صلا و اگر آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و روایت ابن ماجه و دارقطنی  
آمده است که قدم آورده سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی همچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد بر ما لیل ثوال پس بر خاستیم و روزه دار پس آمد سواران و گفتند















وسلم بعرفة فمحتة يقول كفت بودیم با و قوف کتده با آن حضرت در روز عوف پس شنیدم من آن حضرت را که میگوید یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل عام اصحیته و عتیرة ای مردمان بدستیکو بر اهل خانه هر سال اخیر و عتیرة است هل تدرون ما العتیرة ای می دایید که چیست عتیرة ای القی متونها التی عتیرة آنست که می نامید شما آنرا بر جبهه بخت و ذبح او در ماه رجب رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب ضعیف الاسناد و قال ابوداؤد و العتیرة منسوخة و کتده است ابوداؤد که عتیرة منسوخ است و تورپشتی در نسخ و می سخن کرده است که خطبه آن حضرت بعرفه و ذبحه الموع بود و آن پیش از فوت آن حضرت بدو سه ماه بود که ثابت گردنی را بعد از آن و اسد علم الفصل الثالث عن عبد الله ابن عمر و قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم امرت بیوم الاضحی عید الله لهذه الامة کفت آن حضرت امر کرده شده ام بر روز اضحی در حالیکه آن عید است که گردانیده است آنرا خدای تعالی برای این امت قال له و جل کفت بر آن حضرت را مردی یا رسول الله ایت ان لم اجد الاضحية انشی خبره مر که اگر نیایم من کمر منیخه که انشی است افاضحی بها یا رسول الله کتم بوی و منیخه بجای عید روزن کریم از منیخ است بحسن عطا و عرب را عادت بود که ناله شیر و درایغتم شیر و اداجت جان میدادند که پیشروی ملک به مشوم و دوله و می نامدنی که عتیرة باشد منقطع شوند و بعد از قضای حاجت باز گردانیده به بند و از قیاسه بانشی معلوم میشود که ذکر این منیخه میگوید و نای او مثل نای عامه خواهد بود که بر نتر اطلاق میکنند باین قید اتفاقی است برای تکیه آوردن یعنی که انتفاع در وی بیشتر است پس کمت اگر خبر منیخه داشته باشم آیا او را هم تفصیح کنم قال لا فرمود آن حضرت کمن و لکن خذ من شعرك و اظفارك و لیکن بکیر از وی خود و نا خان خود و نقص شاربک و میسیری و کوتاه میسیری و تنهای خود را و تخلق عاقل و می ستری موی زهار خود را فذلک تمام اضمحلت عند الله تعالی پس آن تمام افعال قربانی است و در حکم قربانی است و راجع و ثواب نزدیک خدای تعالی رواه ابوداؤد و النسائی باب صلوة الخسوف مشهور و بلغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و رواة احادیث بعض بحاف روایت کرده اند در هر دو و بعض بخا در هر دو و جماعه بخا در هر دو و بحاف در شمس و احادیث که مذکور است در باب و خبر است از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم عهد کسوف شمس است جز حدیث ثانی که محفل است و شیخ خود از آن خبر قمر محل کرده و خبری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس و القمر یأتیان من آیات الله فاذا أتیت ذلک فاذا کرم الله و در حدیث عائشه فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما فعل آن حضرت درین دو حدیث معلوم نشده و شیخ ابن الهیثم از در قطعی از حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت در کسوف شمس و قمر میگزارد و هشت رکعات در چهار سجدهات و از حدیث عائشه نیز آورده که آن حضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چهار رکعات و چهار سجدهات و لیکن در اسناد این هر دو حدیث نقل است و الله علم و ندیک نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه محتاج است و نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها میگزارد و نزد شافعی برای هر دو جماعت و خطبه و دو رکوع در هر رکعت بروند مذکور در حدیث ابن عباس همچنین نزد امام احمد در شهر از مذهب وی و جائز است نزد اکثر اصحاب و تنایز و بر کوع واحد و بی خطبه و دلیل برای ما حدیث ابن عمر است که نا طق است آنچه منیخه است و حال اشکافست در حال را که در نصف پیش ایستاده اند از نشاء و صبیان که موقف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان را رجحان باشد که فی الهدایة و شیخ ابن الهیثم حدیث آورده بر روایات صحیح و حسن که مثبت مذنب صنف اند و تکلم کرده اند بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اصطلاح کرده اند و رواة ان بعض در کوع روایت کرده اند و بعض سه و بعض چهار و بعض پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که محذور است و موافق است بر روایات اطلاق را مثل قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاذا کان ذلک فصلوا و بجمعت بهمین اصطلاح که گفته اند بعض از شیخ ماکه سلب آن شده است که بجمعت کثرت از حاکم اهل ضعوف پسین را افاده و ظاهر است که کسوف در زمان آن حضرت جز بجماعت واقع نشده و هیچکس تعدد و قوع از روایت بخرد و قوع از شیخ حدیث ده سال بعد و خلاف عادت است و لیکن قول صاحب هدایه که حال اشکافست در حال را بر تقدیری تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق وی روایت کرده باشد و الله اعلم بحقیقه الحال الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان الشمس خسفت علی عهد رسول الله صلى الله علیه وسلم و سلم کمت عائشه که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه فبعث مناد یا پس بر اینخت نداننده و آواز دهنده را که فریاد کرد الصلوة جامعة پس جمع شدند مردم فقلتم پس میرفت آن حضرت برای امامت فصلی اربع رکعات فی رکعتین پس بخار و آن حضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکه صورت آن بیاید بخلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع میباشد و اربع سجدهات چنانکه معهود است قالت عائشه ما رکعت رکوعا قط و لا سجدة سجودا قط کان اطول منه کفت عائشه رکوع کرده ام منیخه رکوعی را هرگز و سجده نکردم هیچ سجده را هرگز که در او بر باشد این رکوع و سجده که در دنیا خسوف کردم که این از نه در آن بود و متفق علیه و عنهما قالت جهر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الخسوف بقراوته کفت عائشه بلنه خواند آن حضرت نماز خسوف قرات خود را یعنی خسوف قمر که آن قال الشیخ فی شرحه و کذا که ثابت شده است روایت آن و الا استعمال خسوف شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد و الله اعلم متفق علیه و عن عبد الله بن عباس قال انخسفت الشمس علی عهد رسول الله صلى الله علیه وسلم فصلی رسول الله صلى الله علیه وسلم و الناس معه کفت ابن عباس که وقت نماز در زمان آن حضرت همچنین است در روایت بخاری و در روایت مسلم انکفت و در شرح الشیخ فخت پس نماز گزار آن حضرت و نماز گزارنده مردم با هم یعنی آن حضرت امامت کرد و ایشان اقتدا کردند بوی تمام قیام طویلا نحو من قراة سورة البقرین قیام کرد آن حضرت قیام در آن یکس از قرات سورة بقره یعنی آن مقدار از زمان که در وی سوره بقره





استعمل فی باشد از جهت موت پیچ و پی و تا فقت حیات وی و لیکن میرساند غلای تعالی بدان بنده که آن خود را بقدرت بتغییر حالت و سلب نعمت و طول نعمت و نزول بلیت اهلان  
 تا اسبیا چرخه سابقا تقریر کردیم فاذا ایتیم شیطان من ذلک فانزعوا الی ذکره و دعائه و استغفاره پس چون بر بنیاد شایسته از انان پس تبرزید زنده و پناه جوئید بسوی ذکره  
 و دعاء و استغفاره و فی الصلح فرغ بالتحریک ترس و پناه جستن متفق علیه و عن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت جاکر کف آفتاب در زمان آن حضرت در موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم که از مار قیطی  
 که در مدینه نیشته ثمان مقله شده بود و در نشت عشر در مدت رضای از عالم رفت و مردم میگفتند که رفتن آفتاب بسبب موت دست فضلی بالناس ست و کحات پس گزار در مردم  
 شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع با ورج سجدهات چهار سجده در هر رکعت دو سجده و چنانکه معهود است و رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا  
 دهم ربیع الاول بود و درین رداست هر قول یحیی را که میگوید که رفتن آفتاب نمیشد مگر در سه روز آخر ماه نهم عادت چنین است و این برخلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این  
 روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن عباس قال صلی و رسول الله صلی الله علیه و سلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات گزار و  
 آن حضرت هنگام که رفتن آفتاب شست رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدهات و چهار سجده و عن علی مثل ذلک و از امیر المؤمنین علیه السلام نیز مانند این  
 روی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آن حضرت پنجین گزار و از ایشان نیز آمده است که پنجین گزارند و رواه مسلم و عن عبد الرحمن بن سمرة از اولاد عبد شمس بن  
 عبد مناف است و کنت وی ابو سعید عسی گویند نسبت به شمس و نام اصلی وی عبد الله بود آن حضرت بعد از حسن نام کرد اسلام آورد و در فتح و بود از ظلم و فتح کرد و حجتان و کابلی  
 عثمان رضی الله عنه قال کنت ارجی با سهمی بالمدنیه فی حوّه رسول الله کنت بودم من کثیر اندازی میکردم قبیله ای که بودم را مدینه در حیات پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم از کسفت الشمس نگاه گرفت آفتاب فلیند تهایس انداختم تیر را از دست فقلت والله لا نظرن الی ما حدثت لورسل الله پس ختم نمیکند  
 هر تیر نفکریم و به بنیم حالیکه تیر پیدا شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی کسوف الشمس در رفتن آفتاب یعنی بنیم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است دیدن وقت طلعت  
 عبد الرحمن بن سمرة فانتبه و هو قائم فی الصلوة پس آمد م آن حضرت را و حال آنکه وی ایستاده است و نماز را فاضلید به بردارنده است هر دو دست خود را بفصل  
 لیسج و بهیل و یکسر و میچمد و مدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا حتی حسو عنها تا آنکه دو رکعت شد و بر دشته شد از آفتاب کسوف فلما خسر  
 عنها پس بنمایم که دو رکعت شد از آفتاب کسوف قرأ سورتن خواند آن حضرت دو سوره را و صلی و کعتین و گزار در رکعت و تمام کرد آن را صورتش چنانچه طبعی ذکر کرده است  
 که در آن زمان حضرت در صلوة ایستاد در قیام اول و تهلیل کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از آن خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و پشتر ایستاد رکعت ثانیه و  
 خواند دوی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشنه خواند و سلام داد و فمرواه مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن سمرة و کذا فی شرح السنه عنه و فی نسخ المصابیح  
 عن جابر بن سمرة که چه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت نداده اما اینجا ذکر جابر بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورده و نایب ذکر از روایت مسلم و شرح  
 الله کما ان تیر از صاحب مصابیح است و هم از صاحب تانکیده و نایب خود رواه مسلم فی صحیح کت و اگر نه ذکر فی صحیح حاجت نیست کلا یعنی و عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله  
 عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه و سلم بالعتاقه فی کسوف الشمس یحقی امر کر آن حضرت با آن ذکر کردن بنده در رفتن آفتاب و عاتق بقیع یعنی  
 عتاق است و رواه البخاری الفصل الثالث من سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کسوف لا نسمع له صوتا  
 کنت سمرة بن جندب نماز گزار و با آن حضرت در رفتن آفتاب در حالی که نمی شنویم ما رآن حضرت را و از یعنی قرات پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذنب شافعه از حای  
 قرات است در صلوة کسوف الشمس از جهت بودن وی نماز یا بنی و این جهت حل کرد شیخ در حدیث عائشه که حدیث دوم بایست خسوف را که رفتن است که گفت جبرکریه  
 صلی الله علیه و سلم در صلوة خوف قرات را و همین است قول ابی خنیفه و نزد صاحبیه جاست و بروایتی قول محمد بن قول ابی خنیفه است زیرا که از ابر بلیت نوافل میگردانند  
 چنانکه گذشت و رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ملجه و عن عکرمه قال قیل لابن عباس ما انت فلانة بعض ازواج النبی صلی الله  
 علیه و سلم هر که که مولای ابن عباس است و یکی از همای که و تابعین او است و شمنی گفته پیچ کی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله و حکم بر اصل او از برابر است که گفته شد مرابن عباس  
 را که مرد فلان زن که بعضی انداز و از طهره آن حضرت است و مراد این فلانة معنی است رضی الله عنها فخر سلجدا پس بروی افتاد ابن عباس سجده کنان فضیل له  
 فتمدد فی هذه الساعه پس گفته شد مرابن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی بی وجود و موجب سجده و سجده بی موجب ممنوع است که فی شرح الشیخ و تواند که  
 وقت که است نماز باشد و قیاس کرده باشد سجده را بر نماز و تواند که مراد سجده نماز باشد چنانکه بعضی علماء در سجده شکر بیان تاویل کرده اند فافهم فقال پس کت ابن عباس  
 قال رسول الله کت است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از او ایتیم آیه فاعبدوا و قتی که بر بنیاد ثنائی از نشانیهای نزول بلا با و محن که میرساند غلای تعالی  
 بنده کان را بیان پس سجده کنسید ز بری تضرع و استغفار و استظهار و ای ایه اعظمه من ذهاب ازواج النبی و که ام آیت است بزرگتر و شدیدیتر رساننده تر از آن  
 ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم از علم زیرا که ایشان از افضل صحبت است با فضل خاص و وصیت و اخلاط و ارتباط و کماله و یکسر از صاحب آن نیست پس در رفتن ایشان و  
 برکت و غیره بشاید اگر رفتن ایشان رفتن علی است که متفرد بود و ایشان بدن از علم با حال درونی آن حضرت صلی الله علیه و سلم رواه ابوداؤد و الترمذی الفصل



گرد و سجده و از ثم نام بر سر بجاست فرودید به ساعه پس برداشت هر دو دست خود را ساقی ثم خوساجدا پست بر روی افقاده سجده کنان فکشت طویلا ثم قام فرودید  
ساعه ثم خوساجدا سجده کرد و برخواست و برداشت دستار او و عاود ظاهر صحابه پرسیده باشند کاین چه بود و پیش از پرسیدن ایشان قال فی مسألت و لی و  
شفعت لامتی گفت بدستی که من سوال کردم پروردگار خود را و در خواستم آمرزیدن امت خود را فاعطانی ثلث امتی پس داد مرا  
سه یک امت مرا و بخشید ایشان را بمن فخر و ت ساجد الوجب شکرا پس بر روی افقاده سجده کنان میزد و در کار خود را بجهت شکرگزاری این  
نعمت ثم دفعت و امتی فمسألت و لی لامتی فاعطانی ثلث امتی پست برداشتم سه خود را پس سوال کردم پروردگار خود را برای آمرزیدن  
امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من فخر و ت ساجد الوجب شکرا ثم دفعت و امتی فمسألت و لی لامتی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا  
یک دیگر از ثلث اخیرا الآخر ففتح خا و کسر آن برد و خوانده اند فخر و ت ساجد الوجب شکرا این بود سر سجده بار و دست به عاود داشتن و سجده رفتن شعر عجم دیوار است  
که باشد چون توشی بان چه باک از نوح بحر آنرا که باشد نوح کشتی بان اینجا شکلی می آید که چندین آیات و احادیث در وعید بکبر و اورد شده است که فردا عاصیا نرا عذاب  
خواهد بود و بوقوع خواهد بود و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطای امن از خوف و سنج و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب  
آخرت و بعضی گویند که مراد امن از خود و عذاب است و وصول از شفاعت آن حضرت بایشان و خروج از دروازه احمد و بوداود باب الاستسقاء استسقاء  
در لغت آب خواستن و در شرح نماز یاد دعا و سوال باران نزد قط سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوة در استسقاء استسقاء دعا و استسقاء دعا  
سوال و تصریح است از جناب سکریم رزاق و باب و استغفار بکرم نص قرآن سبب او را مطلق است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقاء و اکثر احادیث  
صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز جمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین دعا است و تحقیق بصحت رسیده که امیر المؤمنین عمر رضی  
عنه استسقاء کرد و اقتضای نماز و دعا و استغفار و تکرار نماز و اگر نماز سنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در  
نهایت بعد و ترک وی با وجود علم بان العبد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و متنبه ناکردن ایشان بر آن کجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابو حنیفه لا صلوة  
فی الاستسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شریانه و اگر کسی فائز بکند و دعا و تصریح و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و  
احادیث مرویه در باب استسقاء مالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن مذکور است غالی از ضعف نیستند پس امام ابو حنیفه خلاصه مقصود  
اصلی آن اخذ کرده و اخذ بالمتقین و ابو یوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند درین باب و بعضی گویند که محمد با الی خنیفه است و فتوی الا آن نزد خنیفه بر مذمت طابعیه است از  
جست ثبوت فصل آن حضرت صلی الله علیه و سلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بان حضرت و اندک علم الفصل الاول عن عبدالله بن زید قال خرج رسول  
صلی الله علیه و سلم بالناس الی المصلی سبیتی روایت است از عبدالل بن زید انصاری که یکی از نشا می صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر وی صحابی ائمت  
میرون آمدن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالی که قصد استسقاء دارد فصلی بمردگمین جهوه فیها بالعقود پس گذارد بایشان و در کعبت جگر در آن و کعبت  
بقرات و استقبال القبلة دید عو و روی آورد بقبله در حالی که دعا میکند و دفع بدیده و برداشت هر دو دست خود را میالغی چنانکه در حدیث آینه میاید و  
حول داء محین استقبال القبلة و گردانید روی خود را که پوشیده بود بپنجم استقبال قبله آنکه بگرداند طرف راست و بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست  
و بگرداند ظاهر و باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن این است که بکبر بدست راست خود گوشه پایان را دراز جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست  
و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود را آنکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست بر کتف و باطن طرف دیگر گرفته شده است بدست چپ  
بر کتف علام از جانب بسیار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاول و تبدل حال امساک با مطار و تنگی بغراضی است و بعضی گفته اند که این امثال امر پروردگار است  
که امر کرد آن حضرت را که بکعبه تا مبدل کرد و حال یا آن حضرت با جتهاد خود بقصد تبدل حال بخر و تفاول زیرا که تفاول بقصد و اختیار نمیشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج  
نه باین قصد پس تفاول گرفته میشود بان و ظاهر آنست که مراد فاعل تفاول اینجا این معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا و الت کذب ظاهر بر تغییر حال و علامت باشد  
بران یا آنکه بودن تفاول التبه یا اختیار غیر مسلم است و اندک علم متفق علیه و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعا  
الا فی الاستسقاء گفت انس بود آن حضرت که بر نرسیده است هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعا می خود مگر در استسقاء یعنی برداشتن بلبع بالا از مقابل سینه و روی  
فانه میرفع حتی یری بیاض البطیه پس بدستیک بر میداشت یعنی در استسقاء آنکه دیده میشود سپیدی هر دو بغل آن حضرت را بجهت آنکه در حال جامه در  
شریف نمی بود یا و ای می بود غیر سائر آن موضع یا مراد ویت موضع بیاض البطیه است که پراهنی بر بدن شریف میبود و باطن کمر سینه و سکون با و کسر با نیز آمد باطن شکم  
و گفته اند که واقع هر چند صعب تر و مطلب تو تر برداشتن و دستا بلند تر و بالا تر متفق علیه و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم استسقاء فاشا  
بظهر کفیه الی السماء و هم اناس است که آن حضرت استسقاء کرد پس اشارت کرد بدست هر دو کف دست خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در دعا که  
بطن کف دستا بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نغای و سحاب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای رفع و دفع





صلی الله علیه وسلم حين بدا احجاب الشمس وفتی که ظاهر شد آفتاب را که از آمدن راکر آفتاب و بماند و بهر دو روایت است و اول ظاهر تر است فقعد  
 علی المنبر پس نشست آن حضرت بر منبر فکبر و حمد الله پس بخیر آورد و ستایش کرد خدا را ثم قال بستر گفتم انکم شکوتم حدیث دایم بدستیکه شما که کردید قطعه شد و  
 دیار خود را و دیار جمع را است بمعنی مری و استیخار و المطوعان ابان زمانه عنکم و کفر و یس باذن ابان از وقت معین و معبود که برای اوست از شما و ابان بکسوفه و تشدید موحده  
 بمعنی وقت معین و معبود مری و خیر و اول امر که الله ان تدعو و بتحقیق فرموده است خدی تعالی شما را که بخوانید و او را و خواهید از وی و و عدل کم ان یستجیب لکم و نود داده است  
 شما را که قبول کند دعا و سوال برای شما ثم قال بستر گفتم ان حضرت الحمد لله و رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین جمیع پیاس و ستایش ثابت است بر  
 خدای که پروردگار جهانیا است و عبدانست در دنیا و آخرت و مالک همه چیز در روز جزا لا اله الا الله فیعمل ما یرید نیست معبود بر حق مگر خدا سیکند آنچه میخواهد اللهم انت الله لا اله الا انت  
 خداوند ما تو ای معبود بر حق نیست اگر بر حق مگر تو الخدی تو بی نیاز و معین العفو له ما نیا زمانیم و محتاجیم انزل علينا الغیث فرود فرست بر ما باران را و اجل  
 ما انزلت لنا قوة و بلاغی الحین و بگردان چیز که فرود فرستاده برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی بر سیم مطالب خود و بکمال و تمام شود و انتفاع  
 ما بوی و بلاغ ففتح باخیریکه بوی مطلوب برسد ثم دفع یدیه بستر داشت آن حضرت هر دو دست خود را فلم یترک الرفح حتی بدایا من ابطیه پس نمائند و کلام است  
 بر داشتن را و بر داشته میبرد هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سیدی هر دو بغل آن حضرت ثم حول الی الناس ظهره بستر بگردانید بجانب مردم پشت خود را و قلب  
 او حول رداءه و گردانید روی خود را و قول او حول شک را و سیت در لفظ که گفت یا حول و معنی هر دو یکی است و هو و دفع یدیه در حالی که آن حضرت بر دارنده  
 بود هر دو دست خود را تا قبل علی الناس و نزل بستر روی آورد بر مردم و فرود آمد فصلی در کتین پس بگردانید و رکعت فانشاء الله سبحانه پس پدید گردید و خداوند تعالی  
 یک ابری را فوجدت پس غریبان ابرو بوقت و در خنده ففتح را و کسر آن هر دو است ثم امطرت باذن الله بستر بارید آن ابر بستر روی خدا و امر وی فلم یات مسجدا  
 حق سالت السیول پس نیامان حضرت از صلی مسجد خود را تا آنکه روان شد سیلها و سیل رفتن آب و خون و جران فلما دأبى سر عثم الی الکین پس هر که که یک  
 آن حضرت شتاب رفتن مردم را بسوی خانه و تباها و صحت حتی بدت فواحدة خذیه آن حضرت تا آنکه نمایان شد و دندانهای درون و دهن و کن کسیر کاف تشبه  
 نون پوشش زیر خانه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از ابریه و مساکن و نوا جدمعنا خذیه و دندانهای سپین و آن نام چار و دندانست که منتهای دندانست که آثار اضراس العقل و  
 اضراس الحکمینکه در زمان طوغ و کل عقل میروند و غور این دندانها در خنده بغایت بعید است و دندان این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعضی حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گویند  
 که نواجذ بر ایناب نیز اطلاق میکنند و اند علم فقال پس گفت آنحضرت چون مشاهده نمودن اثرین و عاگرد بطریق معجزه استمهد ان الله علی کل شیء قدیر و انی عبد الله  
 و رسول الله کوبی میدهم که خدا بر هر چیزی قادر است و کوبی میدهم که من بنده خدا و فرستاده اویم و او را و او را و او را و عن انس ان عمار بن الخطاب رضی الله عنه  
 کان اذا احتلوا لاستیقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قطعه کرده میشدند مردم و امساک باران می شد استقامت میکرد و بسید عباس عم رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم فقال پس میگفت عمر اللهم انک انما توصل الیک ببنی فاضلینا و غدا و غدا بودیم که و سید میکردیم بسوی تو پیغمبر را پس آب میدوی تو ما را و تسقینا  
 بضم ما و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و سقی هر دو لغت است و اما توصل الیک بمع بنی فاضلینا و تسقینا و بدستیکه اکنون و سید میجویم پیغمبر را صلی  
 علیه وسلم پس آب ده را قال گفت انس فلیستون یس آب داده میشدند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که باهوی بودند دست مشک و توصل بجانب  
 سیزده عباس میگفت خدا و نمایان قوم بنسبت پیغمبر توصلی الله علیه وسلم من توصل کرده اند خدا و نمایان پیروی را و سوا مساز و نماز و ی ایشان شرمند و مکن پس باران  
 می آمد و او را النخادی و عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابو هریره می شنیدم آن حضرت را که میگفت خروج  
 بنی من الانبیاء بالناس لیستقی بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران ما مردم بقصد آنکه استقنا که گفته اند که مراد سلیمان پیغمبر است علیه السلام فاذا هو بملة  
 رافعت بعض قوائمها الی السماء پس ناگاه آن پیغمبر که دست برآورده است پاهای خود را بسوی آسمان و ظاهر امر او بعض قوائم قوائم می باشد که  
 بنزد و سنا است فقال رجوا هذا استجیب لکم پس گفت آن پیغمبر مردم را گردید پس تحقیق قبول کرده شد و عابی شما من اجل هذه النملة از برای این مورچه  
 رواه الدارقطنی باب الخیمین واقع شده است و بعضی نسخ مطلق فی تعقید بر جبر عادت مؤلف که تعقید بکند بانی را در لواحق و منتهات باب سابق و در  
 بعض باب ریح هبت باب در بیان بادی که بوز و در بعض باب فی الراح باب در بیان باد و در بعض و ارب الفصول الاول من ابن عباس قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا یاری داده شد و ام من یاصبا و اهلکت عاد بلال و دود و هلاک کرده شدند عا که نام قوم بود است بدو برفیج و الصبا  
 بادی که بیاید از جانب پشت تو چون روی آری بقلبه و دوز قابل آن و بجارت دیگر چون شخص روی مطلع آفتاب بایستد با دیگران مقابل روی آید صبا است و آنچه از پس  
 پشت آید بوز است و آنچه از جانب دست راست آید جنوب و آنچه از جانب دست چپ آید شمال مشهور این است و در قاموس گفته است که صبار یکی که صبار و صلی طلوع  
 ثریا یا نبات الغش است و در مقابل صبا است و فرق است میان هر دو و تفسیر از آن تفسیر اول شامل شرق و مغرب است تمام و ثانی در ناحیه سیت از وی و بطریق  
 حضرت بصبا و در خندق بود که آنرا غر و از غراب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور است و قرآن مجید بان طاق است و قصه هلاک حاورچ صحر مشهور است و مقصود















و قوت حواس وی و درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتی دیگر است که بعلام الغیوب آفرانده متفق علیه و عنها قالت مات النبی صلی الله علیه و سلم  
بین حاققتی و ذاقنتی گفت عاشر حلت که آن حضرت سر بر سینه من و حاقه مغاک در میان چشیردن و کتف و ذاقه طرف حلقوم که زیر ذقن است یعنی تکیه کرده بود برین و  
مطلع بود شدت موت ویرا فلا اکره شدت الموت لاحدا ابدا بعد النبی پس کرده اندیام ختی مرک را بر ای پیچ یکی بر کز بعد از پیچ صلی الله علیه و سلم پوشیده همانند که  
شدت موت که نسبت بآن حضرت صلی الله علیه و سلم بود مناسب بعلو مقام است و متبادر از آن چنان میداند که آن حضرت را اصلا کفنی در موت نمی بود و  
خایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب بر روی مبارک میپاشید و میفرمود ان الموت سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید و واهل الجنادی و عن کعب ابن مالک قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل النخلة من الرزق تغنیها الريح قصه و حال سلمان هسچو قصه و حال شایخ تروزم از کشت است که مثل  
و راجع میکرد اند از ابا دها و خام بخای محمد و تخفیف بهم کیا تاره و تر و تخی بضم تا و فتح فا و کسری ای شده و سینه نصر عهامره و تعد لها مره اخروی می افکنند و می اندازند  
آنرا بکار می و راست و برابر میکرد اند بار دیگر بخین سلمان کا می می اندازد و احوال و ضعف و بیماری و کاهی راست و درست میکرد اند صحت و تندرستی حتی بآیتیه اجله  
تا آنکه می آید و وقت موت و تمام میکرد و مدت حیات او و مثل المناقی کشل الا درة المجذبة و حال مناقق همچو حال درخت صنوبر است که محکم و ثابت و برپاست  
لا یصیبها شئ ان و حتی که غیر سدان را چیزی از ابا دها و آفتاب از نه بفتح مزه و سکون را و زبانی اخین است و ایت و ابو عبیده گفته که وی آرزو است بد و کسر او بفتح  
آن نیز آمد و بعضی درخت ثابت بیخ وی در زمین و عجزه بضم میم و سکون جیم و لیس و ال معجزه و جذبه بکسیر درخت را گویند حتی بکون انحصافا مره و احده تا آنکه میاید  
افتاد آن درخت بر زمین یکبارگی و مناقق همیشه توانا و تندرست است بی ضعف و بیماری تا که بیکبارگی می افتد و می میرد متفق علیه و عن ابی هریره  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الريح تمثله حال مؤمن همچو مال کشت است که همیشه با و مثل می گرداند و می جنبانند  
و لا یزال المؤمن یصیبه البلاء و همیشه است مؤمن که میرسد و ربا و مثل المناقی کشل شجرة الا درة لا یقتصر حتی تستقصه و حال مناقق همچو حال درخت  
صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه در و ده نشود و بریده نکود و متفق علیه و عن جابر قال دخل رسول الله گفت جابر در آمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی  
ام السائب برام سائب که صحابیه است و آن حضرت بدین وی می آمد در خانه و می در آمد فقال مالک ترفرفین پس گفت آن حضرت بام السائب که تب برده و  
چر شد است ترا که می لرزی ترفرفین ما خود است رزف الطائر و حتی که فراخ میکند هر دو بازوی خود را و می جنبانند برای و ابر و آمده است قالت الحی لا یأول الله  
فبها گفت ام السائب سبب لرزیدن من تپ است بکشت خدای در وی و می بضم حاء تشدید میم حرارت عارضه در بدن فقال پس گفت آن حضرت لا تسبی  
فانها تذهب خطایا بنی آدم و شام کم تپ لرزه را که بدستیک تپ می برد کنا بان فرزندان آدم را کما یدهب الکبر خبث الحديد چنانکه می برد و در آهنگری  
و پدیه می آید و او را و مسلم و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مرض العبد او سافر فکتب له بمثل ما کان یعمل مقیما  
صحیحا و حتی که بیمار میشود بنده یا سفر میکند و چیزی را غیادات و اوقات که در حالت صحت و اقامت داشت تو سببیکر در نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد و در مالک  
مقیم و تن درست بود و او و الهجادی و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطاعون شهادة کل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان است  
یعنی هر که در طاعون صبر کند و بگریزد و بمیرد شهید مرده باشد و حتی اگر در ثواب متفق علیه غلیل گفته است که طاعون و ما است و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و با که  
میکرد بوی هوایس فاسد میکرد بوی مزاجها و بدنها و فاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون و جمع غالب که طغای روح میکند تشبیه کرد و بد طاعون از جبت سرعت قتل وی و در قاضی  
طاعون و دبا را بیکدیگر تفسیر کرده و اطباء تفسیر کرده و طاعون با بوم و موم سیاه سوزنده زهر دار و با آنچه می آید در بعضی اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس کوش یا زان و سیاه  
میکرد اند که در خود را و کاهی سبز و سرخ می باشد و فاسد میکرد اند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شده و بر کثیرین از ان و بیرون رفتن از تنده که واقع شده باشد در ان نمی کرده و عجز  
نموده و تشبیه فرما از زحف داده و بر صبر بران شهادت حکم کرده و او با و موت عام و مرض عام است و مخصوص با آنچه اطباء تعیین نموده اند نسبت و لهذا در احادیث لفظ  
و با و موت عام مذکور شده و اگر لفظ طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی و ما است و غلط کرده هر که طاعون را بر مصلح اطباء حل کرده و در غیر آن فرامی بجا و هشتم و اگر فرضا بر  
همین معنی محمول باشد فردی از او با خواهد بود و مخصوص بآن و این قائل ان احادیث را که در وی لفظ و با و موت عام واقع شود چو خواهد گفت نسأل الله العافیة و عن ابی  
هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشهداء احنه شهیدان پنج قسم اند المطحون یکی آنکه بعلت طاعون مرده و بر صبر بران جان سپرده و  
المبطون دوم آنکه بعلت اسهال یا استفقا و انتفاخ بطن جان داده و بعضی مطلق بعلت بطن را اندر و غله و غیر آن مراد داشته و بعضی گفته اند که مراد بمطون کسی است که بخا شده  
بطن را از اهل حرام و شنبه و در تقوی و وسع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی که رسنه باشد که بعلت کربکی به تیغ هرق و مجاهد جان داده و اسد اعلم و العزق سوم آنکه در  
عزق شده و شکستن کشتی و غیر آن بعد از ان عمل بجهل القای نفس در سنگ کرده و صاحب المصدم چهارم آنکه در زیر دیواری و بنای که افتاده مرده بشتر مذکور هم بکون دلی و این  
کردن و اذاتن بنا و فتح و ال بنای افتاده و هم کسره و ال میت بدم و الشهدی فی سبیل الله نیم شده در راه خدا و جنگ اعادی دین و آنکه ظلم گشته شده بی جنگ دخل  
اوست و شهادت کمال همین است و اقسام دیگر و حکم کنید و شریک اند در جبره ثواب و لهذا اطلاق اسم شهید بر وی کرده و گفت الشهدی فی سبیل الله قلیل و ما ندان بعضی دیگر ان

قسم که مشهور و متعارف است باسم شهید فافهم متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت عائشة پرسیدم من آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن فآخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء پس خبر داد آن حضرت مرا که طاعون عذابی است که میفرستد آنرا بر هر که بخواهد از آن هم سابقه و لاحق و ایا الله جعله دجیة للمؤمنین و خبر داد که خدای تعالی گردانیده است طاعون را بر هر مسلمانی را که بیکر کنند و بگریزند و جان بختی تسلیم نمایند چنانکه فرمود لیس من لم یجد الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا ینت یحیی که واقع شود طاعون بر او و نمک کند در شهر خود و نه بر آیه در عالمیکه میکنند و چشم دارند است بر او ثواب یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له و حال که میزند و یقین میدارد که نمیرد و آیه چیست که آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای او الا کان له مثل اجر شهید مگر آنکه باشد او را مانند یا و اش شهید و او را بنیاده و عن اسامة بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجس و رجس علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابی است که فرستاده شد دست بگریز از بنی اسرائیل و رجس را و سکون خیم را و از نای عذاب و کای زای را بسین بدل کند او علی ما کان قبلکم یا ربکما نیکه بودند پیش از شما شک را و نیست که علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود یا علی من کان فیکر فاذا سمعتم بادض فلا تقعدوا علیه پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینی و شهری بگریزید که شما در آنجا نید پس قدم نیارید در آن زمین و زودید در آن و تقدیر بواجب و سکون قاف و فتح و ال از قدم و در بعض روایات فلا تقعدوا بضم تا و کسر و ال یعنی اقدام نیارید و پیش نیاید آن زمین را تا انقاص نفس در تنگه لازم نیاید و اذا وقع بادض و انتم بها فلا تخرجوا و امانه و چون نیستند و فرود آید طاعون بر بنی و حال آنکه شماران زمین باشد پس بیرون نیاید بجهت گریختن از طاعون متفق علیه و با همین است که در آنجا که هست نباید رفت و از آنجا که باشد نباید گریخت و اگر چه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شده یا آتش گرفته یا نشستن در زیر دیواری که خمر شده نزد غلبه فلن یهلاک آمده است اما در باب طاعون جز نمیرساند و گریختن تجویز یافته و قیاس این بران مراد فاست که آنرا از قبیل اسباب عاید و این از اسباب و همی و بر تقدیر گریختن از آنجا جائز نیست و هیچ جا وارد نشده و هر که بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود است نسأل الله العافیة و عن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت انس شنیدم آن حضرت را میگفت قال الله سبحانه و تعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیبة ثم صبر فیکو به حق سبحانه چون مبتلا کردم بنده خود را به محبوبی و وی یعنی بنده و چشم وی یعنی بنده و چشم وی را که سازم او را پیر صبر کند آن بنده درین ابتلاء در ظاهر و باطن نا مانده شد و فکوبد و بداند که ابتلا یعنی از وی و خط و غضب الهی نیست بلکه از برای دفع کرد و وی است که بصبر واقع میشود و از برای تخفیر و نوب و دفع در حالت و شیخ ماکر و اگر عمر را می شنید میفرمود که خلوتی که در تمام عمر بنحو استمکن کن حاصل شده عوضه منهما الجنة عوض دهم آن بنده را از آن حسبتین بهشت را برید عینیه میخورد و از حبیبین بنده و چشم بنده اگر این کلام آن حضرت است صلی الله علیه وسلم ضمیر برید عاید بحضرت غرنت جل جلاله و اگر کلام را و لیست منم بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم است رواه البخاری

الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما فهدو و کت علی رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که یار پرسی کند مسلمان را در وقت باید او را و انجا پیش از زوال است و عده و انهم باید و بفتح سیر کردن و رفتن در وقت باید او را الاصلی علیه سبعون الف ملک حتی میبوی که آنکه صلوته بفرستند و دعا بر جنت کنند و وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند و آن عاده عشیة الاصلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح و عیادت بخدا و اشباح که مراد بدان بعد از زوال است مگر آنکه صلوته بفرستند و وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند و کان له خریف فی الجنة و باشد مراد باستانی در بهشت یا خریف یعنی محروف است یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت رواه الترمذی و ابوداؤد و عن زید بن ارقم قال عادی النبی صلی الله علیه وسلم من وجع کان بعینی زید بن ارقم انصار ی که از شما میر صحابه است و در عده غزوه حاضر شده و از خواهی علی ابن ابی طالب بود و در تصدیق وی نازل شده در سوره منافقین ان المنافقین کاذبون یکو بد که غیبت کرد در پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجبت در وی که بود بد و چشم من و دست من بعینی بلفظ افند و رواه احمد و ابوداؤد و از انجا معلوم میشود که عیادت در چشم نیست است و قول آن یکو بد که در رعا عیادت نیست مردود است و اسنادین حدیث صحیح است و اگر بیعتی و طبری را و ابی که کرده اند که سه خیر اند که در آنجا عیادت نیست دلی و عین و ضرر و صحیح آن است که موقوف است بر این که خیر چنانکه بیعتی صحیح کرده است و بهر علم و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توفى فاحسن الوضوء و عاد لخاله المسلم محتسبا یکو بد و ضو را و عیادت کند بر او مسلمان بقصد ثواب و اقامت سنت بود من جهنم مسیرة ستین خرفیا و در گردانیده شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال و خریف سال با گویند و انفس خریف بسا و نفس حدیث آمده است که پرسیده شده یا با حمزه خریف کدام است گفت سئل و وحش آنست که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف لغت کردند که اول بریدن خرم و انکور در سینه غلات ایشان در خریف است رواه ابوداؤد و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یعود مسلما فقول سبع موات نیست هیچ مسلمان اگر عیادت کند مسلمان را پس بگوید هفت کرات اگر عدد و تکریر دعا باشد است و در بعض روایه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای فعل از سبع اعضا باشد و الله علم اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیك سوال میکنم خدای بزرگ را که بر تو در کار عرش بزرگ است که تندرستی و دوزخ الا شفی که آنکه تندرستی ده شود آن مسلمان که ان یكون قد حضر اجله کما که باشد که تحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آنرا علاجی نیست رواه ابوداؤد و الترمذی و عند النبی صلی الله علیه وسلم



كان يعلمهم من الحي ومن الاوجع كلها ان يقولوا بهم ازین جاس است که آن حضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تب بلکه از جهت همه مدد های که بخیر  
بسم الله الكبير بنام خداي بزرگ اعوذ بالله العظيم يا مجيم بنجاي بزرگ من شر كل عرق لغار ومن شر حوالنا و از بی هر یک پر شده از خون یا رنده خون و از بی  
کرمی تش رواه الترمذی وقال هذا حديث غريب لا يعرف الا من حديث ابراهيم بن اسمعيل وهو يصف في الحديث روايت كروان حديث  
ترمذی و گفت این حدیث غریب است شافعی نشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسمعیل و دهی نسبت به ضعف کرده میشود و حدیث و هن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله  
صلی الله علیه وسلم يقول من اشتكى منكم شيئا فمروا به ان حضرت كيك شيكيت كند از شما چیزی را از درد و بیماری او و اشتگاه اخ له یا شكيت كند برادی مرا حدیثی  
سلمانی فليقل بس باید که بگویند و بخوانند این دعا را برای خود یا برادر خود و بنا الله الذی فی السما پروردگار ما خدای است که در آسمانست مقصود تبری است از خدایان  
که تبارانه و بلند احکم کرد آن حضرت بامیان زنی که پرسیده شد از وی خدا کجا است گفت در آسمان و تاویل این بها نسبت که در تاویل قول حق سبحانه و هو الله فی السموات  
و فی الارض و قول وی وهو الذی فی السماء و فی الارض آیه گفته اند تقدس اسمك است نام تو ای پروردگار از نعمت نقصان و عدم تاثیر امرک فی السماء  
و الارض امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرموده و اوحی فی کل سماء و فرمود و يتنزل الاممین کما و حمتك  
فی السماء چنانکه رحمت تو در آسمان است و عام و شامل است اهل آنرا که رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مخصوص است بعضی دون بعض که منین  
نه کافران اگر چه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آنست شامل است همه را بقوله تعالی و رحمتی وسعت کل شیء فاجعل و حمتك فی الارض پس بگردان رحمت  
خاص خود را نیز در زمین اغفر لنا حونا یا مزرار بره ما را و وجوب بضم ج و فتح آن یعنی اثم است بعضی گفته اند که فتح لغت اهل جهار است و ضم لغت غیایم و بعضی خزن و حش  
و جسد و وجع و بلاک و بلا نیز آمده و پوشیده مانده که بعد از این معانی صالح را داده اند و ما و موجب و اسباب آنست و خطا مانا و بیه زکنا مان ما را و خطایا کانی که  
بطریق خطاب و جو و آید و کاهی بر مطلق کنا مان نیز اطلاق باید افتد رب الطیبین تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت کنا مانست یعنی یا مزرار انا کنا مان پاک  
شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم انزل و حمتك من و حمتك فو فرست رحمتی خاص غصم را از جنس رحمت های تو و شفاه من شفاهك و بفرست شفای از  
شفای تو علی هذا الوجه برین در مندی و بنجوری فیبر افس بشود و در کرد این وجع و واها اود او و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم اذا جاز الرجل يعوده مريضاً فليقل چون بیايد مرد در حالیکه پرسش میکنی بیايد افس باید که بگوید اللهم اشف عبدك خاوند از تنی ده بنده خود را نیکالک  
عد و اما جراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین و عملی کلمه تو دشمنان من را و نکایت یعنی جراحت کردن است و قتل بسیار کردن و بعضی ایلامه یا علاج نیز آمده است و بخره و  
سینه هر دو آمده و بخره پوست باز کردن از ریش و جراحت و جراحت بر جراحت کردن نیز آمده و او میبشی لك الى حيازة یا برایی بر و بر برای رضای تو و ادای حق دین  
بسیوی جنازه و تخصیص نکایت عد و موشی جنازه بکرا زمین یا سا بر افعال بنا سبب آنست که چون مریض بود و بر شرف مرگ بود و در آن وقت که بپایست ارامت اجزاء  
و عا و مله موتی و طبعی گفته که جمع میان نکایت و تشیع جنازه و حمت آنست که در اول انزال عقابست بر دشمنان خدا و دشمنانی ایصال رحمت بر دوستان و عا و مله اود و اود و  
علی ابن زید روايت است از علی بن زید بن عبد الرحمن بن جده عن شریقی بصری که از تابعین بصره است عن امیة بن مروه و قعیم و تشیه و تشیه یا تشیه است روایت دارد و عا  
انها سالت عائشة عن قول الله عز وجل کر امیه پسید از عائشه حقیقت معنی قول حق جل و علا کاین آیت است ان تد و اما فی انفسکم و تخفوه بحاسبکم به الله اگر پدید آید خبر  
که در آت های شماست یا نه یا در آن را حساب میکند شمارگان خدی تعالی و عن قوله ویرید قول وی تعالی من یحمل من یحضر به بر کجند بی را پا و اشن داده میشود بوی باعث بر  
پرسیدن معنی این و آیت آن است که آیت نخست دلالت دارد که بنا کان حساب کرده میشود بنده بچرخه اندازد و انفس خود را خطرات زوب و اندیشهای به و آیت دوم حکم میکند که میان جزا و  
میشود بر عمل بتقلیل اکثر پس شکل شد بر ایشان و تحیر شد مذکر چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب از آن حال عائشه ماسالنی عنهما احد منذ سالت رسول الله پس  
گفت عائشه سوال کرد از این محاسبه و مجازات پیچ کی از آن کاه که پرسیدم من پیچید را صلی الله علیه وسلم از تفسیر این و آیت فقال پس گفت آن حضرت هذه معاقبة  
الله الصبدین محاسبه و جزا که مذکور است درین و آیت عقاب کردن خداست بنده را بما یصیبه من المحمی یا پیچ میرسد بنده را از تب و بیماری و النکبة و انکبت نفع نون غنا  
و ختم کرفتن و طاعت کردن و پدید کردن و دست برد و دست ختم را از جهت بی ادبی که از وی بوجود آمده با وجود و محبت وی و لطف بر وی در دل و در صراح گفته که عقاب نکر کردن و خشمی پس بگردان  
و نکبت آنچه برسد وی را از خود و بخدا حق البضاعة یعنی صفاتی بد قبیحه تا این مصیبت که بارها زغال می نهند بنده آزاد و دست پیر این خود که عبارت از این است و عا و حمت  
بر نهادن پاره مال در آن فیه فقد هاپس که میکند وی آن بضاعت افروز لپاس متیرسد و تخیر میکند و فریاد میکند و می طلب آن بضاعت کم شد و یعنی آن محاسبه و جزا و نوحه و ختم و عقاب  
در دنیا و نوحه و عذاب و عقاب است و آخرت پس باید که بنده دل بکند و اند و بکین بخود و بکوش حال کرد و در مسر و باشد که بسبب تخیر و نوب و رفع رجعات است نظم من تا علین و کرایان دان کنم  
ساکت از چشم بدان نهان کنم زان جو شام که کرده نمی گنای گری تو ذوق چاشنی نان حدیث یخ میگوید ترا از تخیرا فر شویم ترا تو زخمی چون چه پر خون شوی پس از تخیرا میرود شوی حتی ان الصبد  
لیخرج من ذنوبه کما یخرج التبر الاحمر من الکبیر تا آنکه بنده هر آینه بیرون می آید از کنا مان و خود را بکوبد بر دین می آید پس از نوحه و در فاسوس گفته که بجز نوحه و نوحه یا آنچه از کان می بر آید  
از نوحه و کنا بد و بر جمع السجا گفته که تبر ذوب ظاهر فیه پیش از آن که سکه زده شود و چون سکه زنده نام و می این است رواه الترمذی و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا



و تعشق بوی قوی و دانی بود پس تالم وی بخارقت وی بیشتر و قوی تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیه امت است که چون به نیند که نقل روح پاک وی باین صورت است آسان گشت  
بر هر یکی حال نفس وی دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود پس فراق روح وی از غیب شریف که با فراق تمامه ارواح است از تمامه اجساد دیگر آنکه آن حضرت  
متولی امور مملکت الهیه و کما شته درگاه عزت بود که تمامه امور و احکام کون و مکان بوی مفوض بود و که ام و امیره مملکت و اسب تر از مملکت و سلطنت وی بود و عادت  
شمره کما شته است که چون در جمیع درگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و حساب بجهت و هر اسی بحال شان راه یابد که چه طور بر آید و شیخ ما شیخ عبدالوهاب متقی از  
شیخ خود شیخ علی متقی رحمه الله علیه نقل میگرداند که در وقت وفات میفرمودند اگر شدت سکران از ماستا بهد کنیند و بکین نشوید که آن لازم مقام و منصب طبعیت است  
و دیگر آنکه نازل گردانیده شد بروی دران وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت سرانوار عزت ربوبیت که در زمان وی نازل میشد و این آخر آن اوقات و اتم و اکل  
آن حالات بود و این سکران مشاهدات و افاضات بود که سبب خنق نطق جماعت از تحمل آن در صورت سکران و مجاهدات میفود و این وجه وجهه است و اوفق مقام و  
حال شریف است و الله اعلم دیگر آنکه اوراک و احساس بقای خاص مناسب آنچه نزد وی بود از خوف و خشیت و هیبت و اجلال و معرفت خائب حق و استکانت و عبودیت  
در حضرت قرب چنانچه فرموده او هر کلمه باشد از کلمه منزه هر که عارف تر ترسان تر ازین جنت ظاهر شد بروی آنچه ظاهر شد دیگر استطاعت شوق بآن تعالی روحی طبیعت حامل بود  
بر اسرع و اضطراب گویا میخواست روح شریف وی که زود بر آید و بر و بر سرعت و رغبت آن قرب خاص مندرج گرد پس ناشی میشد بقدر عالم طبیعت و مضطرب خضیض  
مزاج بشریت حالتی که قوی میشد بوی افعال و ظاهر میشد بوی سلطان آن حال و دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی الله علیه و سلم از آنکه علاقه محبتی بخصرت علیه  
و این و مثل صور این تعلقات در مراتب جوهری که ساطع تر و صاف تر از همه سرائی است پس ظاهر شد از اینجا طبعی و اتفاقی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیگر آنکه پروردگار  
جل و علا جاری گردانید و باقی داشت رسول خود را صلی الله علیه و سلم با و صاف عبودیت که شرف و اوصاف و اجل محاد تصاف است و این گالی است خاص بر آن حضرت  
و مقتضای مزاج مقام عبودیت منازک مکاره و معانات و مقامات شدائد است و لهذا گفت نزد موت و لذت شریف وی بابر ابراهیم العین تدمع و القلب یخزن و انا علی فراک فخر و  
یا ابراهیم انتی این است آنچه گفته اند امثال این نیز میتوان گفت و درک حقیقت حال شریف وی باجل و اعلا و ارفع است از آنکه عقول و افهام و علوم و معارف عقلا و علما و عرفا  
حاضر و ضابط و حاوی آن تواند بود و او بر تر از آنست که از بحال و هر چه گویند حکم تاویل و تشابهات دارد و ما یعلم تاویل الا الله و الله اعلم و عن انس قال قال رسول الله صلی  
علیه و سلم اذا اراد الله بعبد الخیر جعل له الحقوبه فی الدنیا چون خواهد خدی تعالی به بنده خود نیکی را شتاب دهد مرا و راستی کنایان و راه دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل است  
و مدت دنیا خفیه بر نوح که باشد میکند و اذا اراد الله بعبد الشر اساک عنه بذنبه و چون خواهد ضارب بنده خود بدی نگاه میدارد و زوی قویست و او میکند را و او را بنگاه وی  
حق یوافیه به یوم القیمه تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه حق است از آنکه سبب آن گناه روز قیامت عرب میکند و دانی فلانا قصه یغنی و ادق و یرتقم و دانی و دواء الترمذی  
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان عظمه الجزاء مع عظمه البلاء به سبب بزرگی پاداش با بزرگی بلا است هر چند بلا بیشتر و سخت تر جزا تمام تر و او فرمود عظم  
بضم هین و سکون ظاهر است از تعظیم و ان الله و بد رستیک خدای عز و جل اذ احب قوم ابدا هم چون دوست میدارد و کرد و بی را عتلا میکرد و اند و آرایش میکند ایشان  
و همچنین چون دشمن میدارد و کرد و بی را عتلا میکرد و آرایش را و این شق را ذکر نکرد ده از جهت فهم وی از سیاق گفتن من رضی فله الرضی پس کسی که خوشنود بود از خنده تعالی  
در بلا پس مرا و راست خوشنودی از وی تعالی و من سخط فله السخط و کسی که خشم کرد و راضی نکرد پس او را خشم و بی رضائی است پس رضا و سخطانده سبب و علامت رضا و  
سخط پروردگار و محبت و عدوت است صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر سوال میکرد و مذکوبه معلوم کرد در رضا و سخط الهی از بنده جواب میدادند اگر بنده از خدای راضی است  
خدا نیز از بنده راضی است و اگر سخط است سخط را و الترمذی و ابن ملجه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال البلاء  
بالؤمن و المؤمنه همیشه می باشد بلا بر مسلمان یا بر زن مسلمان فی نفسه و ذات هر یکی بالآلام و امراض و اذایا و ماله و در مال هر یکی ببلایک و نقصان و ولده و  
اولاد و مرض و موت و اینها همه سبب کفارت ذنوب و محو خطایای وی میشود و حتی یلقى الله و ما علیه من خطیئه تا آنکه پیش می آید وی خدای را در روز جزا و حال  
آنکه نیست بروی هیچ کس از راه الترمذی و روی مالک بنحوه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن محمد بن خالد السلمی بضم سین  
و تخفیف لام مفتوحه عن ابیه عن جده از پدرش از جدش و جدا و صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا سبقت  
له من الله منزله لم یلبسها بعلیه به رستیک بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدمت و درجه بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نمی تواند سید  
بنده بآن منزلت بعمل صالح خود ابتلا الله فی خبده او فی ماله او فی ولده و مبتلا میکرد و اند و او را خدای تعالی در تن وی یا در مال وی یا در اولاد وی ثم صرح  
ذات ستر یکبار میگردد و اند و از بران بلا حتی یلبسها المتزلفا لاتی مسبقت له من الله تا آنکه میرساند این بلا و صبر کردن بران یا میرساند خدای تعالی بسبب این بلا و صبر کردن  
بنده را بر توبه که در گذشته است مرا و از خدا و او احمد و ابوداود از اینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بر توبه و مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمی رسد شیخ امام  
اجل ابو جعفر احمد بن محمد بن علی حکیم ترمذی رحمه الله و قدس سره میگوید که بسیار شدم من در ایام گذشته بیاری سخت و چون شفا و ادراک الله تعالی تصور کردم و اند و کردم در نفس خود آنچه بر  
کردم از این علت در تقدیر این مدت و میان عبادت تعلین در سخت پس گفتم بخود اگر چه گردانیده میشدم در وجوب این علت و در آنکه مرا عبادت تعلین میبود و درین مدت کلام ازین و دلیل میگردم



که ام کی را اختیار میکرد پس صحیح شد غم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد و پروردگار من برای من اگر است اندوی شرف و عظم اندوی  
اجر و انفع اندوی عاقبت و آن عظمی و مرضی که تدبیر کرد و لطف پروردگار تعالی برای من و بندگان است خالی از شائبه عجب و ریا و انتقام که این قول که بلا را اختیار کرده و بجهت  
و این سله را در سار تسلیم المصاب نیل الاجر و الثواب تفصیل بیان کرده شده است و عن عبد الله بن شخبیر کبیر شین مجتهد تشدید خای مجتهد کسوره و آخر صحابی است  
بصره نزول کرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل بضم میم و کسر شین کسوره شده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد این آدم آرمیزاد و الی جنبه نفع  
و تسخون منیت و حال آنکه بجانب سلو و است یعنی نزدیک با و متصل با و است نود و نه مرکب یعنی آفات و بلا یا که اسباب مرکب و هلاک اندان لخطأه المنا و واقع  
فی الامر محقق بموت اگر خطا میکند او را و میزند بوی مرکب و اسباب آن می افتد در پیری تا آنکه می میرد یعنی آدمی شمول و محاط است ببلایا و مصائب بی اندازه که خلاصی  
ندارد از آنها و اگر از خلاص یافتن می افتد در پیری که در دنیا و دوا و بلای بی منتها است و در وی از مردن چاره نیست و البته می باید مرد و واه الترمذی و قال هذا حديث  
غریب و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يود اهل العافيه يوم القيامة حين يعطى اهل البلاء والثواب دوست میدارند و از و میسرند  
عافیت که در دنیا از بلا و مصائب سالم بودند و در قیامت در وقتی که داده شود اهل بلایا ثواب این را که لو ان جلودهم كانت قرونت في الدنيا بالمقارضي شکی  
پوستهای ایشان بریده و پار و پار کرده میشد در دنیا بکار و دوا واه الترمذی و قال هذا حديث غریب و عن عامر الوام مخفف راحی یعنی تیر انداز و عامر  
الرام نیز میگوید و صحیح اول است صحابی است که یک حدیث دارد و این نیز بنده محمول روایت قال ذکر رسول الله گفت ذکر کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و  
سلم الاستقام بیا ریحاً را فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله پس گفت که مسلمان چون میرسد و بیماری بر سر او آید و او را خدای تعالی کان کلاه  
لما مضى من ذنوبه میباید بیماری پوشانده و مرچیزی را که گذشت از گناهان وی و موعظه له فیما يستقبل و میباید پند مرا و را آنچه پیش آید از گناهان و  
ان المناق از امر من ثم اعفی و بدست کشد و چون بیماری شود و پست عافیت داده شود کان کلاه بعیر عقله اهلله ثم ارسله میباید مانند شتر که بسته و رها کند  
او پست را که در دنیا بیدار و لم عقله و لم ارسله پس در یافت آن شتر بجهت عدم تمیز که چر استند و را و او را چرکشد و نه او را بجهتین مناقف مخالف مؤمن که می باید بکیمار کردن وی  
برای تادیب و تنذیب وی بود و عافیت برای پند پذیر شدن و شکر کردن و قدر نعمت شناختن است فقال و جل پس گفت مردی یا رسول الله و ما الاستقام چه  
چیز است بیماریها و کدام است من نمی شناسم ترا و الله ما مرصنت خطا بخدا سوگند بیماری رفته ام من هرگز فقال قم عنای پس گفت آن حضرت بر خیز و در شوارش پیش ما طلست  
منایش یعنی تو از نا ظاهر آنست که آن مرد مناقف بود که در فی شرح الشیخ و الا باین شدت و در شتی نمی فرمود و واه ابو داود و عن ابی سعید قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم اذا دخلتم على المريض ففسوا له في امله چون در آید شما بر بیمار برای پرسش وی پس کساد دهید او را و برید غم و راز  
در آن دست حیات و چنانکه گویند غم بخوابی نیست شفا خواهی یافت در از خود بود و در توفی الصراح تغفیل آسایش دادن در هایش دادن از غم فان ذلك لا یرد شیباً  
و لطیب بنفسه زیرا که بدستیکه تغفیل با رخی کرد و اند چیز که مقدر است و خوش میگرد و نفس وی و لطیب تخفیف است و باز آمده است و در بعض نسخ لطیب نفس  
بشدید بودن با یعنی خوش میگرد و اند نفس او را واه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حديث غریب و عن سليمان ابن صرد بضم صاد و قح  
صحابی است خیر فاضل عابد شریف عمر در یافته و از شدگان امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده و شهید گشته و عمر وی نود و سه بوده رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل بطنه کسی که کشت او را شکری میبخشد و در فیفیر مطبون در فصل اول معلوم شد لم یعدب مقهوره عذاب کرده نشود او را  
در کوش و واه احمد و الترمذی و قال هذا حديث غریب الفصل الثالث عن انس قال کان غلام یهودی میخدم النبی بود پس کی از قوم  
یهود که خدمت میکرد و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم شیخ ابن حجر گفته که واقف نشدم بر اسم او و بعض گفته اند که نام او عبد القدوس بود ففوض فانا و النبی پس بیمار  
آن غلام پس آمد و او را پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعوده در حالتی که عیادت میکند آن حضرت او را افتقد عند دأسه پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام  
فقال له اسلم پس گفت مرا و را مسلمان شو فظروا الی ابیه و هو عند یس بخاه که در آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود فقال پس گفت پدر اطلع  
ابا القاسم فرمان برداری کن ابا القاسم را ابا القاسم گفت شریف آن حضرت و یهودی شتر آن حضرت را باین گنیت ذکر میکرد و نه و با اسم مبارک که محمد است کمتر یاد  
میکرد نه تا طهرم نشود بزرگ این اسم شریف در تورات فاسلم پس مسلمان شد آن غلام فخرج النبی صلی الله علیه و سلم و هو یقول الحمد لله الذی افضد  
من النادر پس بیرون آمد آن حضرت و حال آنکه وی میگوید شکرم خدای را که بر ما نهد و از انکشت و درخ و واه النجادی و درین حدیث جزا استمدا که فرستاد و جاز عیادت  
وی بامیه واری اسلام وی و گفته اند که اگر خوشی یا حسایکی داشته باشد نیز میتوان کرد و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عاد مریضاً فکان  
معداً من السماء کسی که عیادت میکند بیمار یا که از میده یا از دهنده یا آسمان یعنی مرسته طبت و طاب محشاك خوشی با و تر دنیا و خوش با و بیای رفتن تو یا جای می تو و آخرت یا  
در دنیا یا هر دو و آخرت و دنیا اشادت است با فضیلت عیادت پیاده و و توبات من الجنة منزلاً و بکیری تو از بهشت منزل را و تو که این هر چه را باشد غایب پروردگار تعالی  
از حال عیادت کننده و واه ابن ماجة و عن ابن عباس ان علیاً رضی الله عنهما خرج من عند النبی صلی الله علیه و سلم فی و حیدل الذی توفی فی یوم یوم است این حدیث



با مدادیش از برآمدن آفتاب و لغیص فيه ثلث غصات ثلثة ايام و باید که غوطه زند در وی سه غوطه سه روز پس بان غلیظ متع و یضاح و دست و این چهار تا احتمال دارد  
که سه غوطه در سه روز باشد هر دو یک غوطه و احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد فان لم یبرأ فی ثلث فحسب من کرب نشود در سه روز پس پنج روز است علاج کن فان لم یبرأ فی  
حسب فحسب من کرب نشود در پنج روز پس هفت روز فان لم یبرأ فی سبع فحسب من کرب نشود در هفت روز پس نه روز فانها لا تکاد تجاوز تسعا باذن الله پس بیست  
آن هم نزدیک نیست که بخزد در روز را بدستوری خدا و جل و اه الترمذی و قال حدثت غریب و عن ابی هريرة قال ذکرک الحی عند رسول الله  
کنت ابی هريرة و ذکرک ده شد تب را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خضبا و جل پس دشام که از آمدی قال النبی صلی الله علیه و سلم لا تبها فانها تنقی الذنوب  
و دشام کن تب را از پاک دوی و در میکند گمان را که کما تنقی الذنوب خبث الحدید و میکند آتش چرک را که آتش و مقتضای این شکر گذاری است بر آن و لذت و  
کفایت که و وظیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت انجبت تضمن و الطاف خفیة را و لیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را ببل شکر ساخته و او را بن حاجه و عنه  
قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عاده مرینا فقال اشرفان الله یقول و هم از ابی هريرة است گفت که آن حضرت عیادت کرد و بیا بر یک است  
پس گفت خوش باش زیرا که بدستیکه خدی تعالی میگوید همی ناری انسلطها علی عیدی المؤمن فی الدنیا تب آتش من است میکارم آن را بر بنده من که  
مؤمن است در دنیا لیکن خطه من النار یوم القيمة باشد تب بخش آن بنده از آتش و در رخ روز قیامت عوض آن رواه احمد و ابن ماجه و البیهقی  
فی شعب الایمان و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الرب سبحانه و تعالی یقول روایت است از انس که آن حضرت گفت که هر چه  
تعالی میگوید و عزتی و جلالی سوند بعزت ذات من و جلال صفات من لا اخرج احدا من الدنیا برون نمی آید میگوید که از دنیا اوید انفعوله که من میگویم  
خدی استوفی کل خطیئة فی عقیقه تا آنکه تمام میگردد چیزی بر کفایت او است بسقم فی بدنه و اقا و فی دقه بسبب بیماری بدن وی و ثقی در ذوق وی و منجم  
و یفتقن و اقرار بکبریه و سکون ناف یعنی گمان که از وی بوجود آمده چیزی آید در دنیا بیماری و فقر میگوید پس مغفود بکرم و در غلب کثرت نجات می یابد مقصود آنکه قهر و بیماری را  
کفر و نوب اند و اه و ذین و عن شقیق قال موصی عبد الله فعندنا ههنا نفق که از کبار لغات تابعین و از علمای عالمین است و زمان شریف آن حضرت را در این  
روایت مشرف شده و از ابی ان مخصوص این معهود است بیمار تند عبد الله بن مسعود پس عبادت کردیم و را فجعل هیکی پس کرستین گرفت ابن مسعود و شریف  
فحوقب پس ملامت کرده شد و خشم گرفتند بر وی حاضران بگمان آنکه از بیماری و محبت حیات دنیا میگوید فقال انی لا ابکی لاهل المرض پس گفت ابن مسعود  
از بیماری لا بکی زیرا که من و در بعض نسخ انی لی لام بدستیکه من سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول میگوید المرض کاه و بیماری کاه  
کنان را و انما ابکی انه اصابنی علی حال فقرة و منکریم که از جهت آنکه رسید بیماری را بر حال فقر و ضعف که حال پرست قوت قیچ فاو سکون ناستی و لم یصیب فی  
حال اجتهد و نرسید مرا مرض در حال قوت و کوشش که وقت جوانی بود لانه کیست للعبد من الاجرا اذا مرض زیرا که نوشته میشود و مر بنده را از مزد و قتی که بیمار میشود و ما که  
له قبل ان یمرض چیزی که بود که نوشته میشد مرا و پیش از آنکه بیمار گردد و دفعه منده المرض پس باز داشت بنده را از آن عمل بیماری پس چون در وقت جوانی در وقت مدح  
عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار می نوشتند و در وقت بیماری و ضعف کم است کم می نویسد و کاشکی را جوانی بیمار میشد کم عمل بسیار می نوشتند تا بجا میگویند که چون در مرض عمل  
نویسد که در وقت میگوید پس نصیبت دمنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوابش آنکه نمیگوید کتاب عمل و اثبات آنرا بی تعب و مشقت و عمل پس اگر مرض دمنی کثرت  
عمل میبود نوشته میشد عمل بیستی و عمل یا از جهت آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از ثباته ریا و سمع و عجب فافهم رواه و ذین و عن انس قال کان النبی روایت است  
از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یعود مرینا الا بعد ثلث عیادت نمی کرد بیماری را که پس از سه شب رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان  
بدانکه بعضی از محدثان گفته اند این حدیث موضوع است و سنت نزد ایشان عیادت است در اول مرض نه بعد از گذشتن سه روز که فی شرح الشیخ جهمی علمای برانند که عیادت بعد  
بر زمانی نیست زیرا که امر بوی مطلق است هر وقت که کند خواه اول خواه آخر گفته اند که این حدیث ضعیف است جدا و او ای او که مسلمین علی است متروک است و ابراهیم گفته که  
حدیث باطل است و در احیاء العلوم گفته که عیادت کرده نشود مرضی که بعد از سه روز باین حدیث و گفته که در استحال ثبات است و فیه مایه و عن عمر بن الخطاب قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخلت علی مریض فزید عولت چون در کانی بر بیماری پس بفرما و را که دعا کند تا فان دعا کند عا و الله لا تکتبه و انما  
بیمار مانند دعای مستحکات و شاید که این جهت آن است که بنده در مرض قریب است از دعا حق و بر است تا احکام بشریت از کمال و شرب و حصول خداداد طهارت باطن بجا نیست  
تو به عالم غیب و اندم و رواه ابن ماجه و عن ابن عباس قال من السنة تخفيف الجلوس و طهه الضحی فی العیادة عند المريض گفت ابن عباس از سنت  
سگی کردن نشستن و کم کردن بایک و فیراد عیادت نزدیک بیمار و بصاد و طهه و قایم میفرمودند چنانکه آواز و در رخ تحریک و لیکن هر دو ضبط کرد و فیه و بین و صلا و سر و طهه  
بمنحرف را که در و اضطرار بصوت قال گفت ابن عباس را شد لال بر طقت صخب و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا تکرر لفظه و احتمال آنست  
که بسیار نکرار و احکام ایشان قوامی بر خیزد و در شوی یا پیش من پس معلوم شد که آواز و فیراد از بیمار کرده است لفظ فصح لام و عن حماد و طای و حماد و طای  
اصوات مبهمة که مضمون مکه و معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه و سلم یا دانشا الله تعالی و طه و ذین و عن انس قال قال رسول الله صلی





عليه وسلم قال العاد من الطاعون كالفاد من الوحف رواية است از جابر که آن حضرت فرمود که ریزند از طاعون همچو ریزند از جنگ کافران است و زخف در اصل یعنی خیزد  
 بود که است و نام لشکر و زنده سوی دشمنی جنگ که یا ایشان ترسیدند از عوام و مجرم غیریه می روند و الصابور فیه له لجر شهید و صبر کننده در طاعون و بگریزند از آن و از او  
 اجر شهید است از این حدیث معلوم میشود که که تحقیق از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرما از زخف و اگر اعتقاد کند که اگر بگریزد و البته می میرد و اگر بگریزد و بسلامت میماند آن خود کفر است  
 و ظاهر حدیث در آنست که صابر در طاعون اجر شهید است اگر چه نبرد و راه احمد باب تمی الموت مذکور باب در بیان آن روی مرکب و یا گردان آن بدانکه آن روی مرکب  
 بحیث ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا نماند آن کرده است زیرا که آن علامت بی صبری و استواری آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از آنست اما از جهت محبت و شوق بقای الهی  
 تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت آن و وصول بملک آخرت و نغم آن نشان ایمان و کمال او است و همچنین مکر و هتایت از جهت خوف خودی و ذکر موت  
 نهایت است از خوف و خشیت حق و عمل بقضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع در آخرت و الا ذکر موت و یادداشتن آن بی عمل خیری نیست بلکه نماند که سبب قناعت قلبی  
 چنانکه ذکر حق سبحانه تعالی بخت سال سه العاقیه **الفصل الاول** من ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمي احدكم الموت اذ و نكح في ارضه ارمك ما  
 اما حسنا يا ايها الذين آمنوا ان يكونوا رطله ان يزداد خيرا پس شاید که زیاد کند نیکی زیادت حیات و اما مایهتا و یا اینکه می باشد به کار فلهلحان بستمب پس شاید که  
 طلب کند رضای خدای تعالی توبه و تلافی این حاصل معنی اخبار است و تحقیق الفاظ آن در شرح کرده است و راه النجادی و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم لا يتمي احدكم الموت ولا يدع به من قبل ان ياتيه اذ و نكح في ارضه ارمك ما اما حسنا يا ايها الذين آمنوا ان يكونوا رطله ان يزداد خيرا پس شاید که  
 وقتی که می میرد بریده میشود و امید و طمع و می از ثواب و در بعض روایات علمه و این ظاهر تر است و مال هر دو یکی است زیرا که مراد باطل اینجا طمع ثواب عمل است و اصل مذکور است  
 که باعث بر فتنه و تصور در عمل صالح گردد و وانه لا یزید المؤمن عمره الا خیرا و بدستیک نشان این است که زیادت نمیکند مسلمان را عمر و می گزیند که زیاد و راه مسلط و من  
 انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمي احدكم الموت من ضرا صابه بايکه آرزو و نكح في ارضه ارمك ما اما حسنا يا ايها الذين آمنوا ان يكونوا رطله ان يزداد خيرا پس شاید که  
 فلهلحان پس اگر سبب التبه از و نكح مودت را پس بايکه بگوید اللهم احيني ما كانت الحيوه خيرا لي خدا و نكح مودت را و اما و ايکه باشد زندگی بهتر و توفی از اقامت  
 الوفاة خیرانی و میزان را و فیه باشد مردن بهتر و متفق علیه و من عبادة بن الصامت بضم عن و فتح مودعه صحابی مشهور است از انصار و احوال او بکثر نوشته است  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب لقاء الله احب لقاءه کسی که دوست دارد لقاء خدا دوست دارد لقاء خدا و من احب لقاء الله احب لقاءه  
 الله که الله لقاءه و کسی که خوش دارد لقاء خدای تعالی با خوش دارد لقاء خدای تعالی و او را مشهور است که مراد بقای خدا موت است و تحقیق آن است که مراد لقاء  
 خدا بازگشت به آخرت و طلب آنچه نزد اوست تعالی و عدم کردن دنیا و رضایحیات دنیا و اطمینان بدان که موت اگر چه قول عائشه رضی الله عنها و ان الله الموت مودع  
 آنست پس محبت لقاء خدای تعالی مستلزم محبت موت باشد که وسیله دوستی هالت عائشه پس گفت عائشه او بعض از واجه یا گفت بعض از واجه مطهره آن حضرت  
 تنگ را و است انا لنكوه الموت بدستیک با هر آنکه کرده و ناخوش میداریم موت را بکلم طبیعت قال لیس ذلك گفت آن حضرت نیست مراد آنچه فرموده که مراد لقاء است  
 و بکلم طبیعت محبوب باشد و باطل نمی دای بايکه هر که طالب رضای حق و مشتاق لقاء حق و دوست تعالی باشد شانه محبت موت همیشه ملاحظه توسل و در سلطت محبت ارادی  
 اختیاری بدان دارد و اثر آن در آخر وقت حکم طبیعت نیز پیدا میکند چنانکه فرمود و لكن المؤمن اذا حضره الموت فتر برضوان الله و كرامته و لیكن مسلمان و قتی که نزدیک  
 شود او را موت بشارت داد میشود و او را برضی بودن خدا از وی و کرمی و اشتیاق وی تعالی و او را چنانکه می دانند الذين قالوا ربنا ان سلم تقامنا نزل عليم الملائكة الآيات فطروا ان است طلیس  
 احب اليه ما اماله پس نیست هیچ چیزی محبوب تر سویی و یا چیزی که پیش اوست یعنی موت و رفتن آن عالم فاحب لقاء الله و احب لقاءه پس دوست میدارد و نكح  
 لقاء خدا و دوست میدارد خدا تعالی او را پس محب و محبوب و راضی و مرضی از عالم میروان و ان الكافران احضر بلقا محمول و بدستیک کافر و قتی که حضور کرده میشود و یعنی حاضر  
 میشود او را موت بشیر بغداد الله و عقوبته خرواده میشود و بغدب خدا و نكح دادن وی تعالی مراد از فلیس علیه شئی آکره اما اماله پس نیست هیچ چیزی که بر او نكح  
 وی از چیزی که پیش اوست فکوه لقاء الله و كرهه لقاءه پس ناخوش میدارد کافر لقاء خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالی او را پس كرهه و محقوت و مضروب و مضروب با  
 جان می رود و متفق علیه و فی رواية عائشه رضی الله عنها و الموت قبل لقاء الله و موت پیش از لقاء خداست و وسیله و مقدمه دوست و از این کلام معلوم میشود که  
 موت غیر لقاء است چنانکه گفتیم و من ابی قتاده انصار رایت ان فضلی صحابه و از اهل بدر است آورده اند که چشم او و زنده را با حذر تخرجه شده و دوست و افتاد پس آن  
 حضرت با رجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود آن کان میحدث ان رسول الله رایت است ان ابی قتاده که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مر  
 علیه مجازة کذرا نیده شد بروی جنازه برضیم قال مستريح او مستراح منه پس گفت آن حضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است  
 از وی قالوا پس گفت صحابه یا رسول الله ما المستريح والمستراح منه معنی مستريح و مستراح منه و کلام ما اینها فقال پس گفت آن حضرت العبد المؤمن لا يتريح  
 من نصب الدنيا و اذا هالک رحمة الله بنده من من صالح راحت میا بکرا نكح و ریح دنیا و آرا و دنیا و اهل آن میروند و میرسد سویی رحمت خدا و العبد العاجز لا يتريح من  
 الصباد و البلاد و الشجر و الدواب و بنده فاست راحت می یابند و می یابند کانی شده و در حقان و در زمین جنبه کان و خلاص میشود شروی و شریک و عباد و ظاهر است که با ایشان

از وی آزار میرسد و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجهت آنست که بوجود و غفور و عظیم حاصل میگردد و فساد در عالم و آخلال در ارکان و اجزای آن و فاجر بسخوش میدارد  
 الله تعالی او را پس ایضا میکشد بوجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است و نیز از داشته میشود بشومی گناهان وی بآنان را و چون میرسد می بارد و زنده میگردد و زمین و هر که  
 و هر چه در زمین است متفق علیه و عن عبدالله بن عمر قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنكبی گفت این عمر گرفت آن حضرت و دهش مراد  
 در بعضی نسخ بمنکبی تشدید بلفظ تشبیه یعنی گرفت هر دو دوش مرا فقال پس گفت کن فی الدنیا کما کن فی الخریة و از جای خود و افتاده او جان  
 بسبیل طبله راه کنی و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد و غربت و مقیم میگردد در آن و کان ابن عمر یقول و بود این عمر میگفت اذا اصابت قنطرة  
 الصبح چون شام کنی پس انتظار ببر صبح را که تا وقت صبح زنده خواب بود و اذا اصبح فلا تنتظر المساء و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را که تا وقت شام زنده خواب ماند  
 بیت غنیمی شماری شمع وصل روانه که این معامله تا صبحم بخوابد ماند و خذ من صحتك المروءة و بگیر از تن درستی تو توشه بلای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان  
 تندرستی را و عمل کردن در آن میت غنیمت دان جوانا و دولت حسن و جوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد و من حیوانك لموتك و بگیر توشه کمالی خود توشه بر  
 مرک خود و راه الجنادی و عن جابر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل موته بثلاثة ايام یقول گفت جابر شنیدم آن حضرت را پیش از موت وی  
 سه روز می گفت لا یموتن احدکم الا و هو یحس الظن بالله سیایه که نیرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد و کان خود را بخدا و امید دارد و گرم و مغفرت او را و اعتماد کند بر وعده  
 گرم وی و راه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در سدن نشان امید پیدا آید و گفته اند که مراد به نیک داشتن  
 کان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کیند اعمال خود را در حیات تا نیک گردد و کان شما بخدا از موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت برگردد و کان از نزد موت و نرسد گفتار  
 که حقیقت را آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد و اما امید دروغ که باز دارد و صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناهان آن امید نیست بلکه  
 آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارد کان خود و پیرو دکار خود و دروغ میگوید اگر نیک میداشت کان خود را به پروردگار نیک میکرد و عمل را و  
 عمر بن منصور به بعضی از بزرگان خود نوشت که تو را زاری اهل خود را به زاری عسر خود و آرزو با داری سدی فضل خود آهین سرد میگوید کار نیک کن و امیدوار باش الفصل  
 الثاني عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئتم انبا انکم ما اول ما یقول الله للمؤمنین يوم القيمة انکم اهل بیتنا و اهل بیتنا  
 شما را که حبیب نخستین پیغمبری که میگوید خدای تعالی مؤمنان را روز قیامت و ما اول ما یقولون له و حبیب نخستین پیغمبری که میگوید خدای تعالی را فلما نعم نعمتم اهل بیتنا و اهل بیتنا  
 ما را یا رسول الله قال گفت آن حضرت ان الله یقول للمؤمنین بدستی که خدای تعالی میگوید مؤمنان را اهل اهل بیتنا میگوید شما را و اهل اهل بیتنا میگوید شما را و اهل اهل بیتنا میگوید شما را  
 فقیولون نعم یا ربنا پس میگویند مؤمنان آری و دست میداریم نقای ترا پیرو دکار ما فقیول لم یس میگوید پیرو دکار تعالی برای چه چیز و دست میدارید نقای مرا و بعضی نسخ  
 صباغ لم از بنیم یعنی میگوید پیرو دکار تعالی چون دوست داشتید نقای مرا پس هر که کردید فقیولون و رجونا عفوک و مقصود آنست که پیرو دکار تعالی را و دست میداریم نقای مرا و بعضی نسخ  
 ترا از گناهان ما و پوشیدن تو به لباسی ما فقیول قد وجبت لکم مغفرتی پس میگوید پیرو دکار تعالی تحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل غنی نمود  
 مغفرت کی بود و کفایتی کرد فافهم رواه فی شرح السنه و ابونعیم فی الحلیة و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اکثر اذکر هلال  
 اللذات الموت بسیار کنید یاد ویران کننده و قطع کننده لذت با ناله موت است مفهوم از کلام طبری آنست که با دم از دم است بمال حلقه معنی ویران کردن و انداختن  
 و شکستن بنای خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم و لیکن استری در معانی گفته که با دم بذل محبة است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته و تحقیق تصریح کرده است بسبلی که  
 و ابیت بذل محبة است و عفرانی گفته که با ناله است بذل محبة کفایتی حاشیه کتاب رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن ابی مسعود النبی صلی الله  
 علیه و سلم قال ذات یوم لا صحابه را بیت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت روزی یاران خود استمیعوا من الله حق الحیاء شرم دارید از خدا باینکه واجب است بر او  
 است که شرم دارید داشت قالوا نالنجی من الله گفته صحابه بدستیکه ما شرم میداریم از خدا یا نجی الله یعنی که بجای می آید و او را و ناله ای از محبت و الحمد لله و سب  
 و سبایش است از خدا یا رب توفیق دادن وی را با بدن و حبیب حق استیا که طلب میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست حق استیا اینچنانکه  
 کان می برید و میکشد بلکه مقام آن اعلی و ارفع است و آن این است که تمامه اعضا و حواس ظاهر و باطن را از نافرموده نگاه دارد و بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم این  
 کلام مختصر جامع و فرمود و لیکن من استمعی من الله حق الحیا فلیحفظ الرأس و ما عینی و لیکن کسی که شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع  
 و تواضع کردن و غیر حق را بجز و سر کشی کردن بر روی و بر خلق وی تعالی و نگاه دارد و چیزی را که حفظ کرده و جمع کرده است مرا از اسرار حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشه  
 و فکر و فطرت و لیحفظ البطن و ما عینی و باید که نگاه دارد شکم را از اهل حرام و شبهه نگاه دارد و چیزی را که گرد آورده و جمع کرده است شکم آنرا که دل است بنگاه داشت وی را بخل بدینچه که  
 ناله و جمل باین از معرفت حق و احکام دین و انبیا و کفر حق و بعضی گفته اند آنچه جمع کرده و باطن و متصل است بطن فرج است و دست و پا می دارد از نافرموده نگاه دارد و  
 لیکن الموت و فیکه یا که در مرکب با و اللمی و یاد دارد و پوشیده شدن استخوان و خاک شدن آنرا و بلی بکسر کشیدن و هر که بداند که دنیا فانی است ز بکند دوی و ترک دهد لذت  
 شهوات این را چنانکه فرمود و من اراد الآخرة ترک دنیا و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعیم آن را ترک نماید و بایش دنیا را من فعل ذلک خدا استمعی من الله حق الحیا پس کسی که



بجذاین مذکور این تحقیق شرم داشت خدا حق شرم داشت و حاصل می مضمون قول حق سبحانه است و اتقوا الله حق تقاته رواه احمد و الترمذی و قال هذا حديث غریب شیخ  
 امام عالم ربانی علی الملقی رحمه الله علیه در رسالتین الطریق میفرماید که قرب سالک حق تعالی بعد از دست از غیروی سبانه و وصل دی قطع وی از غیری سبانه و غیر منکر است و مظهر و  
 مباح و مراد بحضور اینها جمیع اقسام منہیات است از حرام و مکروه و مشبه و مراد بملح اشتغال بخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و اسباب بحیثیت و جز آن پس بعد سالک از  
 مخطورات بی ذبول از مباحات قرب ناقص است و باذبول از مباحات قرب تام و هر مقدار که بعد است سالک از غیر قرب است بمقدار که منقطع است از غیر و حاصل است  
 بوی فافهم و باید التوفیق و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحفة المؤمن الموت تحفة مسلمان موت است و در حق تحفة مسلمان است و در حق تحفة مسلمان است  
 و در قاموس گفته تحفة بسکون و ففتح آن بر و اطف و طرفه دوم در قاموس گفته طرفه بضم مال نو و غریب اثر و غیره و در صراح گفته طرفه شکفت و مراد آنست که موت لطیفی است از خدا  
 بنوعین و نیکی و نعمت نو و شکفت و کلا است از وی تعالی بوی که موصل بجنب و قرب و دست و در بانه است و از مشت دنیا و شدت و محنت آن رواه اللیثی فی  
 شعب الایمان و عن بریده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يموت بعرق الجبین مسلمان می میرد بخوبی پیشانی بعضی گفته اند که این کتاب است  
 از شدت سکر موت که موجب کفیر و تحقیر ذنوب و رفع درجات است و بعضی میگویند که این کتاب است از شدت و مشقت و دست در طلب حلال و ریاضت و عبادت تا وقت موت  
 و بعضی گفته اند که مراد آنست که مشقتی و شدتی نیست بر مؤمن از موت مگر عرق جبین و الله اعلم و رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن عبد الله بن خالد  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف مرگ ناگهانی گرفتن خشم است فحاة بضم فایده و قصر و ففتح فایده بضم فایده یعنی ناگهان و ففتح  
 بفتح فایده و سکون فایده بفتح فایده و اسف بفتح فایده و سین و طبع بعضی غضب و کسر سین یعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آن غضب الهی است تعالی شانزده  
 زیرا که نگذاشت و از آن استعدا آخرت کند توبه و عمل صالح و گفته اند که این مرگ کافر است و کسی را که بر طریقه محمود و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که کافر  
 مردن بیکان را نیک است و بدان را بد رواه ابو داود و زاد اللیثی فی شعب الایمان و در زین فی کتابه روایتی دارد و همان قدر است که مرگ و رشد و زیاده  
 کرده است بیقی در شعب الایمان و زین در کتاب خود این را که اخذة الاسف للکافر و وجهه للمؤمن گرفتن غضب است مرگ کافر و غیره بانی حق تعالی بر مؤمن را ذکر فراموش نکرد  
 دخول و در مؤمن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در جانب خلاف آنست و الله اعلم بالصواب و عن انس قال دخل النعمان صلى الله عليه وسلم علی شاب و هو فی التو  
 و آمد آن حضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود فقال پس گفت آن حضرت آن جوان که میجد کچو نیایی و میبانی خود را فقال در جواب پس گفت آن جوان  
 امید میدارم خدا را یا رسول الله فی اخاف ذنوبی بدستی که من می ترسم که ناوان خود را فقال رسول الله پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا یجتمعان فینا  
 قلب صلی مثل هذا الموطن جمیع نشوونوف و جاد دل چوینده در مانند این عالم الا اعطاه الله ما یرجو و امنه ما ینحاف لمرگ که بهر آن بنده را خدای تعالی چنین مید  
 و از کوفت و گرم و دست و این که مراد از آنجیمتیر سدا مواضعه و عقاب بر کنایان وی خصوصاً که از تخلیق بر ایجاد و تخلیق خوف مذنوب علیه و قوت را مضموم میشود و یا آنکه آنرا  
 از جهت رعایت ادب کرد و فافهم و رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث غریب الفصل الثالث من جابر قال قال رسول الله صلى الله  
 علیه وسلم لا تمنوا الموت فان هول المطلق شدیدا آرزو نکند مرگ را زیرا که بدستیک ترس مطلق محنت است و مطلع بضم میم و تشدید طاء و فتح لام جای اطلاع از امکان حالی و مطلع  
 جل میگوید موضعی را که آنجا جبریل برآید و مراد اینجا چیز نیست که مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت و در مواضع قیامت یا اموری که مطلع گردد بران از احوال بنوعی فایده و در آن وی موت  
 نیست مگر آرزوی شدائد و آلام و از نشان عاقل آن است که تمنی بچیز را که واقع شود بسبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدن است و طبیعی گفته که مراد بهول مطلع چیز نیست که شرف  
 میگرد و بنده بران از سکر موت یعنی تمی موت که میکند بنده از جهت قنوت صبر و آرزو و دل تمنی میکند و چون تمنای وی واقع شود آرزو و دل تمنی شتر خواهد شد و تمنی بچیز محظوظ  
 خواهد گشت و از اینجا معلوم میشود که تمنی از تمنی موت بطریق بی صبری و تنگدلی است و آنکه بجهت شوق قاضی حق و محبت آن عالم باشد و بیکار است و ان من السعادة ان یطول عمر العبد  
 و یزده الله عز وجل الانابة و بدستی از نیک نیتی است که در نشو و نما و در دوزی که در اندازد و از خدای تعالی بجمع و توجه بجنب خود این علت و دیگر است از برای تمنی موت یعنی موت خود را تمنی  
 چند و زنی در دنیا بودن و کار کردن و نوشه راه آخرت بدست آوردن غنیمت است که الدنیا مرزقه الآخرة رواه احمد و عن ابی امامة قال جلسنا إلى رسول الله گفت ابو امامه باقی نشستم  
 روی آورده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما کثر البکا پس بسیار کرد و گریه اقبال یالیتی مت پس گفت ای کاشکی میم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم فقال اللیثی پس گفت پیغمبر  
 صلی الله علیه وسلم یا سعد اعندی تمنی الموت یا سعد یا زین و حضورین آرزو میکنی موت را فرد ذلک ثلث مراتب پس باز کرد و اندیشه نکرد آن حضرت  
 این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منی غم و نامرضی حق است پس در حضورین آن را چون میگوئی یا مراد آنست که در حضرت من و فیات من آرزوی موت میکنی و حال آنکه شایده حال من و  
 شرف محبت من بهتر است از نعمتی که قصور توان کرد اگر چه حاصل کرد و در بعد از موت تقیم و درجات گمان همه با نظر بر وجهی که مرگ من را بر تو اندک شد که این دنیا بهشت است و دنیا  
 پس بداند که مؤمن را حیات بهتر است یا حیات که گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وی حیات بهتر است ثم قال پس گفت آن حضرت یا سعد ان کنت خلقت للجن فکنت  
 اتمی تو که پدید آورده شده برای بهشت فاما طالع عمرک و حسن من عملک فهو خیر لک پس آنچه بدو خوشتر و نیک باشد عمل تو پس آن بهتر است مرگ استعدا و استحقاق عبادت

لأن جبین  
 علامی است که  
 ظاهر مرگ و زین  
 از موت حق است  
 اندازان را بفرمان  
 بر بوی و بعضی  
 گفته اند

آن جهان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلام عرب از برای شک و تردید است و سعد بن ابی وقاص از عیسی بن ماریه روایت کرده است پس در قول آن کنت خلقت الخیرة چنانچه  
 آنجا شاید که صد هجری از پیش از نبوت باشد یا دخول کلمه تر و اشارت بعظم شأن این امر باشد که جزم بدان نتوان کرد و رواه احمد و ابن حبان و ابن کثیر و غیره و در بعضی نسخ  
 بجه و کسری می باشد تا بعضی مشهور است قال میگوید دخلت علی خباب در آمد بر خباب بن نفیع خاسی حمیه و تشدید موصوفه اولی که صحابی قدیم الاسلام و مجاهد و ریاست نزد  
 کرده و کلمه وفات یافت در وی سه و شصت و نماند که از روی علی بن ابی طالب و قد اکثرت سبعا و حال آنکه دلیغ سوخته بود و خباب را بر پشت های از بن خود خال پس گفت خباب  
 لو لا انی حضرت رسول الله اگر نمی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بگوید لا یقین لحدکم الموت باید که از نو کنید یکی از شمار مرگ القنیت  
 هر آنکه از نو میکند و میگوید آنرا مالک و می دانی که من در روزی که مرگم از منب خبر دنیای که رسیده بود بلکه از جنت شدت این مرض که در غیب آن کرده و در شریعت ذکر آن  
 آن را خلافتی هست چنانچه تحقیق آن در باب الطیب یا در جنت تا انگری و والداری که پس از آنکه عاقبت آن و لهذا گفت و لهذا در آنچه مع رسول الله تحقیق دیدم و  
 دانستم من خود را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما املک در هر که مالک بودم یک درهم را و آن فی جانب بیتی الآن لا و بعین الف درهم و در دستیک در هر  
 خانه من اکنون چهل هزار درهم است قال گفت حارث که راوی این حدیث است ثم اتی بکفته بعد از آن آورده شد و خباب گفت او را که تمامش نفیس بود و فلان او را یکی  
 و قال پس هرگاه که دیدی که من را بگریست و گفت اگر چه جائز است در شرح لکن حمزه لم یوجد له کفن لیکن حمزه بن عبد المطلب که سید الشهدا و هم رسول خدا بود و صلح و رعیت  
 غیر یافته نشد برای او کفن الا بوده و ملجاء که چنانچه زبون که مددی خطای سیاه و سپید بود و آن کفن تمام و درست بود بلکه انا جعلت علی و امه قاضی من قبل  
 و انا جعلت علی قد میوه قاضی من و امه چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر روی کوتاه می آمد از پایای وی و چون گردانیده میشد بر پایای  
 او کوتاه می آمد از سر وی حتی مدت علی و امه و جعل علی قد میوه الا دختر تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر پایای او و فرج کبر سینه و سگ  
 ذال حمزه و کسری خاسی حمیه که بوی شرف خانه میسازد و در قبر با کبار بر نه رواه احمد و القوم مذی الا انه لم یذکر ثم اتی بکفته روایت کردند بن  
 حدیث ما احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر کرد این قول را که ثم اتی بکفته تا آخر حدیث و البیهقی فی شعب الایمان باب ما یقال عند من حضره الموت باب در  
 بیان چیزی که گفته میشود نزد کسی که حاضر شده و او را موت و نزدیک رسیده چنانکه حکم عادت یقین کرد که میبرد و گفته اند علامت اختصار آنست که سست شدن پایای است  
 که اگر ایستاده کنند پایا را نایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغها یعنی بیان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خستین بسبب منقبض شدن خستین و مراد باقیال عامه  
 از یقین لا اله الا الله و استرجاع بان الله را چون و در عاگردن بخیر خواندن تین و آنچه میگوید ملائکه برای مومن و کافر و در وقت از برای روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیان  
 الفصل الاول من ابی سعید و ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقنوا موتا کم لا اله الا الله تلقن کنید مرده های خود یعنی آنرا که  
 نزدیک بودن رسیده اند که طریقه را تلقین شق است از تلقین یعنی سرعت فهم و تلقین همانندین و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلام است در حضور کسی که حاضر شده است و را  
 موت بی آنکه تکلیف کند او را بخواندن آن رواه مسلم و عن ام سلمه رضی قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حضرتم المریض و قتی که حاضر  
 شوید شما بیار او الیت یا میت را یعنی آنکه نزدیک موت رسیده و کلمه او برای شک و اوسیت اگر مراد بر بعضی محقق دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود فقو لیا  
 خیرا پس بگوید خیرا یعنی دعا کنی بخیر برای خود و برای مریض و میت بشقا و مغفرت قال الملائکه یومنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه می گوید  
 شما و دعا میکنند رواه مسلم و عنها قالت قال رسول الله و هم از ام سلمه است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما من مسلم تصیبه مصیبه  
 نیست بیچ مسلمانیکه برسد او مصیبتی مصیبت سختی و اندوه رسد و کسی فقیر ما امره الله به پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی بکفایت آن نزد رسیدن مصیبت  
 و بیان تفصیل آن کرده و آن که ام است ان الله و انا الیه و اجعون بدستیک وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامه احوال ما برای خدای است و ما بسوی خدا و  
 سوال و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردند کانیم اللهم اجرنی این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون سینه و ضم جیم و بفتح سینه و ضم جیم و معنی هر دو یکی  
 است یعنی اجرده مرا فی مصیبتی در مصیبت من و اخلف لی خیرا منها و خلیف و بدل کردن برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفقا من درین مصیبت و اخلف  
 بفتح سینه و سکون خا و کسر لام از اخلاف یعنی که دانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدلی از عین آنچه فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث  
 است میفرماید که این را بیچ مسلمان فی مصیبت لا اخلف الله له خیرا منها اگر آنکه خلیف و بدل میکرد خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده فلما مات  
 سلمه قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمه ام سلمه میگوید که من این حدیث را از آن حضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرده و بقصد امثال  
 امر و احراز این خصلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است تا ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن و فضیلت ابی  
 سلمه میگوید اول بیت ها احوالی رسول الله اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مراد هجرت  
 ابو سلمه است از حبشه مدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه به حبشه پس از آن از حبشه مدینه و ام سلمه را وی بود درین هجرت و ابو سلمه پس عمره آن حضرت بود و هجرت  
 عبد المطلب و برادر رضاعی آن حضرت بود ثم اتی قلها پسر بدستیک من با وجود این استعجاب و این خجالت گفتن کلمه اللهم اجرنی فی آخره فاخلف الله لی رسول الله





خضر و درگاه نعمت و غنیمت برود و الحمد لله رب العالمین برحق این نعمت آباد شاکر و راضی باشد با حضور و حضور معنی ربوبیت مستحق فیض و فضل حق که در قافله  
صحابه یا رسول الله کیف اذ احیاء چگونه است این اذ کار مرزنده کار اگر بیاوریم و تخمین کنیم حال اجد و اجد و گفت بهتر و نیکوتر که ذکر حق سبحانه و زنده و مرده و راشای قلب  
و جلای روح و دست و احضار این صفات و معانی نورش ذوق و حیات جاودانی است ع مرده و زنده من در قدمت خواهد بود و او این حاجت و عن ای هر چه  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الميت تحضره الملائكة ثم يمسكه بيده و حاضر میشوند و او را در وقت مردن فرشتگان فاذا كان الرجل صالحا قالوا پس چون  
میرسد مرده میزند نیکو کار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده اخرجي ايتها النفس الطيبة كانت في الجسد الطيب بیرون آیای جان پاک که بوده است  
در تن پاک اخرجي حميدة بیرون آیای ستوده زنده و خلق و ابشری بروح و روح و روح و در غرض غرضان و خوش شو بر راحت و در ذوق پاک و در شتاب و در خیر و در پاک  
خشم کننده فلا تزال یقال لها ذلك حتى تخرج پس همیشه است آن نفس گفته میشود و او را آن نفس منکر از مدح و ثبوت تا آنکه بیرون آید ثم یخرج بها إلى السماء و پیر برده میشود  
و در بسوی آسمان و فیفتح لها پس کشاده میشود برای وی آسمان و فیقال من هذا پس گفته میشود یعنی میگوید در بان آسمان کیست این فقولون پس میگویند فرشتگان که بزرگوار  
اند و را فلان این فلانی است یعنی ذکر میکنند نام و نشان او چنانکه میشناسد و را فیقال مرحبا بالنفس الطيبة كانت في الجسد الطيب فرماید جای جان پاک  
بود در تن پاک اذ دخل حميدة و ابشری بروح و روح و روح و در غرض غرضان و در آی ستوده و خوش باش بر راحت و در ذوق و پروردگار خشم نخبه فلا تزال یقال لها  
ذلك پس همیشه است آن نفس گفته میشود و او را آن کلام مرده میشود و از آسمانی با آسمان و یکو حتی تنتهي إلى السماء التي فيها الله تا آنکه میرسد به آسمانی که در وی خداست یعنی  
قدرت و رحمت خاص وی فاذا كان الرجل السوء پس چون میرسد مرده بد قال میگوید یکی از فرشتگان حاضر اخرجي ايتها النفس الخبيثة كانت في الجسد الخبيث بیرون  
آیای جان پلید که بود در تن پلید اخرجي ذميمة بیرون آیای نکوهیده و ابشری بحميم و غساق و خوش شو آب گرم و زرد آب که می بکشد از تن و در حیان و روان میگرد و  
غساق بشدیده و تخفیف برده آمده است در صراح گفته غساق آب سرکنده و آخر من شکله از واج و بضا و دیگر مشابیه بضا و دیگر چندان بضا یا در وقت  
و دیگر جنس غساق چندان بضا فلا تزال یقال لها ذلك حتى تخرج ثم یخرج بها إلى السماء فیفتح لها فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبيثة  
كانت في الجسد الخبيث اخرجي ذميمة بکر و بکر و بکر فانه لا یفتح لك ابواب السماء زیرا که کشاده میشود برای تو در آی آسمان فترسل من السماء  
پس فرستاده میشود و انداخته میشود و از آسمان زمین ثم نصير إلى القبر و پیر برده بسوی قبر و او این حاجت و عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال  
اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملائكة يصعدونها چون بیرون می آید جان سلمان پیش می آید او را و فرشته که بالا می برد آنرا قال گفت حماد که راوی حدیث است  
از بلی هر چه فکر من طیب و ریجها و ذکر المساک پس ذکر کرد ابو هریره بیان حضرت از خوشبوی آن روح و ذکر و شک را یعنی گفت که می آید از وی بوی مشک و ابروی  
بوی آنست که راوی خصوص بطنی که کشیده یا ندارد قال گفت ابو هریره یا آن حضرت و یقول اهل النماء و میگویند آسمانیان روح طیبته جانی پاک است جات من  
قبل الارض که آمده است از جانب زمین بعد از آن بروح خطاب کرده میگویند صلی الله علیه و علی جسدکنت تعمرینه در و فرستاده خدای تعالی بر تو و تو را  
آبادان و زنده میداشتی توان تن را فیطلق بها إلى و به پس برده میشود و او را بسوی پروردگار می گویند ثم یقول اطلقوا به إلى آخر الاجل و پیر برده او را بسوی آخر مدت که او را  
قیامت است یعنی مدتی که روز قیامت برای وی نهاده شده است و او را بدان بر رخ است یعنی برید و او را بکلیت آماده کرده شده است برای او تا روز حشر و از اینجا معلوم میشود که هر کس را  
در اجل است اول و آخر اجل موت و آخر اجل قیامت و اگر بگویم قضی اجل و اجل سیمی عتده و تحمل برد و است قال گفت آن حضرت و ان الکافر اذا خرجت روحه  
و بدستیک چون کافر بیرون می آید روح او قال حماد و ذکر من نلتها و ذکر ابو هریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح و ذکر که خدا و ذکر و لعنت او یقول اهل السماء  
روح خبیثه جات من قبل الارض فیقال اطلقوا به إلى آخر الاجل قال ابو هریره فرد رسول الله گفت ابو هریره پس باز کرد و نهاد و پیچید و صلی الله  
علیه و سلم و بیطة كانت علیه علی انفه چادری را که بود بر وی بر جبین خود فی صراح ربطه بقیع چادر یک لحنت که زنان بر سرافکنند هکذا همچنین اشارت است بفعلی که ابو  
هریره کرد و چادر خود بر جبین نهاد بر وی نمودن صورت نهادن آن حضرت ربطه را برانف و رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حضر  
المؤمن و حق که حضور کرده میشود مؤمن یعنی حاضر میشود و در اموات انت ملائكة الرحمة بحميرة بیضاء می آیند فرشتگان رحمت با فرشیم پاره سپید فقولون  
اخرجي و اضیة مرضيا هاتك إلى روح الله پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آی خوش و از خدا خوش و می کرده شده و از تو بسوی راحت که از جانب خداست  
و روحان و بسوی مذوق روحانی از رحمت و غایت و تواند که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتها بهشت است و در غرض غرضان و پروردگار خشم نخبه فخرج کاطیب و ریح  
السلک پس بیرون می آید روح میت همچو بهترین بوی مشک یعنی می برآمد روح با بوی خوش حق انه لینا و له بعضهم بعضا تا آنکه بر آید میگردانند روح را بعضی فرشتگان بعضی  
یعنی دست به دست می برند حتی یا تو ابله ابواب السماء تا آنکه می آید و از در در آی آسمان فقولون پس میگویند فرشتگان ما الطيب هذه الروح التي جاتكم من الارض فحجب حجاب  
این بوی که آمده است شما را از زمین فیا قون بل و ارح المؤمنین پس می آید و از در در آی و ارح مؤمنان فلهم اشد فرحاً به پس براندر و ارح مؤمنان تحت تندر و می شادمانی و خوشحال  
این روح من احدکم بغائبه نقد علیه از یکی از شما که خوشحال میشود و بغائب خود که بازمی آید و خبر وی فیسألونه ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان پس می پرسند و او را که در فلان کرد

فلان یعنی چه حال دارد و چگونه است فلان و فلان تا جمعی آشنایان که در دنیا که اشتیاق آنها را میسرند احوال ایشان می پرسند فقیولون دعوه فانه کان فی غم الدنیا  
میگویند بخدا یا خدا را پرسید و در تعب جواب نیز از زیر کوی بود و هم دنیا و از آنجا غمزه می آید تا راحت یابد و حال خود بگوید یا خدا پرسید فقیولون قل مات ما تمکیر میگوید بعد از آن  
بحال خود می آید تحقیق مرده است آن فلان که شاز احوال و می پرسید آیانیا مرده است پیش شما فقیولون پس چون خبر میدید که وی مرده است در میان خود و از نمی شنید میگویند  
ارواح مؤمنان بیک دیگر قد ذهب به الی امة العا و یه تحقیق مرده شده و بسوی ما در وی که آتش و دوزخ است و آتش و دوزخ را دیگر آن نسبت به دوزخی ام خوانده است  
که فرموده فاصبر و به اعتبار احاطه و اشتغال قرب و اتصال و ان الکافر اذا حصروه بکفر و حتی که اختصار کرده میشود و حاضر میشود و در موت است ملائکة العذاب  
می آیند و در فرشتگان عذاب بسیار درشت چنانکه برای مؤمن هر چه میسر می آید در سجده و سکون بین پلاس فقیولون اخرجی سلخه مسخوطا علیک العذاب  
پس میگویند فرشتگان بر روح کافر بیرون آید تا خشود و ماضود می کرده شده بر توبی عذاب خدای عز و جل قتل کائنات و هیچ جیفه پس بیرون می آید روح بر جنازه  
همچو کند ترین بوی مرده را بوی گرفته حتی فاقون به باب الا و من تا کنونی از نذر و از نزدیک در زمین یعنی در آسمان زمین چنانکه دلالت کرد بر آن حدیث سابق و احتمال دارد  
که از آسمان زمین با سفل سافین می آورده باشند اقال الطیبی فقیولون ما انتن هذه الریح پس میگویند و عجب کند است این بوختی یا قون بهار و اح الکاه و تا آنکه  
می آید و از نذر و روح کافران و رواه احمد و النسائی و عن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی جنازة رجل من الانصار و کنت  
بیرون امة یم بان حضرت در جنازه مرده ای از انصار فانتبها الی القبر و لما یجد پس آخر رسیدیم تا قبر و هنوز در راه مرده شده یعنی دفن کرده نشده مجلس و رسول الله  
پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و جلسنا حوله و تشتمیم ما کرد آن حضرت کان علی رؤسنا الطیر بان منیت و ادب و قار سفر و افکنده و ساکن که کویا که بر  
سر می آید پند و نشسته اند که اگر بر جبین و بچپ و راست بگریزیم آن پند و نشسته اند این هیئت و تشتمن صحابه در حضرت رسول صلعم و احادیث بسیار آمده و مذکور است و  
ید و عود و یکت به فی الا و من و در دست آن حضرت چوبی بود که میگوید و عجب کنید آن چوب در زمین چنانچه عادت تفکر و تخمین میباشد فروغ و آمد پس در دست  
سر مبارک خود را فاعال استعین و بالله من عذاب القبر پس گفت آن حضرت پناه جوید بعد از عذاب قبر مرقین و و بار گفت این سخن را اولش با سب بار شتم قال بشکرت  
آن حضرت صلعم ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا و اقال من الآخرة برستی کند مسلمان و قنم که میباشد در بر یکی از دنیا و میباشد و وی و در آن  
نزل الیه ملائکة من السماء بیض الوجوه فرود می آیند بسوی می فرشتگان از آسمان که در دنیای ایشان غیبت است کان و جو هههه الشمس کویا که دنیای ایشان آفتاب است  
معهم کفن من کفان الجنة ایشان کفن است کفنای بهشت و حوط من حوط الجنة و حوط است از حوط بهشت و حوط با طیب است کفن و دن و ابدان فکند حتی مجلس و اهل  
الطیبه تا کنونی نشینان فرشتگان از بیت دور تا داری بهر شرم می ملک الموت علیه بتری آید فرشته موت که غریب است بران میت حتی مجلس هند داسه تا آنکه می نشیند در سر فقیولون  
ایتها النفس الطیبه اخرجی الی مغفرة من الله و رضوان پس میگوید ملک الموت ای جان پاک بیرون آید بسوی آخرش از نذر و رضای غنیم و وی قال گفت آن حضرت فتخرج قیال  
القطرة من السقاء پس بیرون می آید روح در حالی که روان میشود و چنانکه روان میگرد و آب از شک سقا بکسین مشک فیأخذها پس میگوید ملک الموت آنرا فاذلخذها لیک  
فی ید و طرفه عین پس چون میگوید ملک الموت آنرا نمی آید از آن فرشتگان آن روح را در دست ملک الموت یک یک زدن یعنی چون ملک الموت روح بنده را قبض کرد با عوان خود  
که در دست ایشان کفن بود می سپارد و حتی یاخذ و هافجعلوها فی ذلک الکفن و فی ذلک المحوط پس میگوید فرشتگان روح را در آن کفن و در آن حوط و میخرج منها  
کاطیب نخته مساک و جدت علی وجه الا و من بیرون می آید نان روح را همچو خوشترین و میدن بوی مشک که بافته شده است بر روی زمین قال گفت آن حضرت  
فیصعدون بها پس بالا میبرند فرشتگان آنرا فلامرونها یعنی بها علی ملا من الملائکة پس میگویند فلان بن فلان است یا حسن اسم الله تعالی کذا اسمی و نه بهائی فلیأمرنا  
الطیب که آنکه میگویند که میت این روح پاک و کیست صاحب و فقیولون فلان بن فلان پس میگویند فلان بن فلان است یا حسن اسم الله تعالی کذا اسمی و نه بهائی فلیأمرنا  
او را بیکو ترین اجماعی می که بخواند تا در ابدان اجماع در دنیا چنانکه قبل از دلت بر روح دارد و حتی یلقونها الی السماء الدنیا تا آنکه میبرند و وی تا آسمان که فرودترین آسمانها است فیتقیون  
له پس طلب در کشا و نکند فرشتگان برای وی فیتقیهم پس کشاده میشود برای ایشان فیتشبهه من کل سماء مقرب و هاسر شایسته یکند و او را در پی او میرود و از هر آسمان مقرب و هاسر  
که در آن آسمان غالی السواء الی علیها تا آنکه متصل است آن آسمان را حتی یلقی به الی السماء السابعة تا آنکه با فرسیده میشود آن روح تا آسمان هفتم فقیولون الله پس میگوید خدی و روح جل  
اکتبوا کتاب عیدی فی علیین بنو سید نامه بنده را و طبعین که نام مرضی است در آسمان هفتم و اعیده و الی الا و من و باز گردانید و بسوی زمین یعنی بوی بدن وی که دفن است  
دنه من فانی منها خلقتهم زیر که من از من پدید کرده ام و دیار او فیها اعیدهم و دزدین با میگردانم ایشان را و منها اخرجهم تارة اخرى و از زمین بیرون می آورم ایشان را بار دیگر  
چنانکه نخستین بار گرد آورده بودم از آن قال گفت آن حضرت فتعادر و روحه فی جسد پس باز گردانیده میشود روح وی در تنی فیا تیه ملک آن پس می آید میت را و فرشته  
فیجلسا نه فقیولان له پس می نشاند و راس میگوید مرده را و من راکب کیت پروردگار تو فقیولون فی الله پس میگوید وی پروردگار من در دست فقیولان له ما حلتک  
پس میگویند ما را چه میت من تو فقیولون جی الی السلام پس میگوید دین من اسلام است فقیولان له ما هذا الرجل الذی بهت فیکم پس میگویند میت حال این مرد که در تنه  
شده است و شما و فرستاده شده است بسوی شما کتایت از آن شتمین گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم فقیولون هو رسول الله پس میگوید میت وی خیم فرستاده شد دست تحت

فیقولان له وبعثناک پس میگوید آن دو فرشته مرا در وصیت و لیل و نهار تو رسالت و برادر کجایم کوئی و بچشم میگوئی فیقول قرات کتاب الله پس میگوید  
کتاب خدا را که قرآنست و محضر است فامنت به و صدقت پس ایان آورد و میبوی و راست کوه انتم او را بخند و طریقی است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآن  
بقول وی صلی الله علیه وسلم دیگر اثبات قرآن بخارج و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث ناظر در وجه ثانی است فینادی منادی من السأپس آفا زید و آواز دهنده  
از آسمان ان صدق عیدی که راست گفت بنده من فافرشوه من الجنة پس فرشت کرد و انید بنده مرا و بسند زید برای وی فرشی از بهشت و افرشو البقمه و قطع  
او دست و فرش افشاندی و اللبوه من الجنة و پو شاند و ما لباسی از بهشت این نیز بقمه بسند و قطع او دست و افشوت الله بابا الی الجنة و بخشاید برای وی وی  
بسوی بهشت قال گفت آنحضرت فیا تنه من و وجهها و طبعها پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی ففیصح له فی قمره مدبصره پس کشته که میگوید  
برای وی دو کوری تادازی بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند قال گفت آن حضرت و یا تنیه رجل حسن الوجه و می آید او را مردی پیکر وی حسن الثیاب نیکو  
طیلب الریح خوشبوی فیقول البئر بالذی یسیرک پس میگوید آن مرد و در راه با او سخن شادمان کرد و از ترا و ابشار برنجی مرده داد و و بعضی شاد شد و نیر آمد و هذا یومک  
الذی كنت توعد لین روز است که وعده کرده میشدی تو فیقول له پس میگوید میت مرا و من انت کیستی تو فوجهک الوجه پس روی تو روی کامل بد حسن و  
جمال و کمال است میگوید بالخیمری آورد روی تو نیکو را و بشارت میدهد بدین و میسر و این چنین پس وی را که بسیار دینکی را و بشارت میدهد بدین فیقول پس میگوید آن مرد و اما لعلک  
الصالح من عمل نیک تو ام که مثل کرده ام باین صورت فیقول رب اقم الساعة و رب اقم الساعة پس میگوید میت پروردگار را بر پا کن قیامت راجع الی اهل  
و مالی تا آنکه باز برگردم بسوی اهل خانه خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز برگردم بسوی دنیا و زیاده که عمل صالح را زیاده کند ثواب و در جوار و لیکن چون دانست که  
ایضا بعد از موت نیست که بریعت روز قیامت طلب کرد و قیام ساعت را گنایت از آنجا که قالوا و احتمال دارد که قول او حتی راجع الی اهل و مالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد  
و آن روی وی رجوع بسوی ایشان تا بخرد و بایشان از ابدان چنانکه میگوید و تمنی میکند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم قال گفت آن حضرت و ان العبد  
الکافر اذا کان فی اقطاع من الدنیا و اقبال من الاخرة و بدستیک بنده کافر وقتی که میباشد در بریدگی از دنیا و در روی آوردن با عزت نزل الیه من السماء ملائکة و  
الوجه فرد می آید بسوی وی فرشتگان سیاه روی معصم المسوح با ایشان پلا سهاست فیجلسون منه مد البصر پس می نشینند از نیت تا آنجا که نظر کار میکنند ثم یجئ  
ملک الموت حتی یجلس خد و أسه فیقول یسری آید فرشته مرگ تا آنکه می نشیند نزد سر وی پس میگوید یا ایها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله ای جان پلید  
بیرون آی بسوی خشم و ناخوش شودی از خدا قال گفت آن حضرت ففرق فی حیده پس بریشان میشود روح در تن کافر و پراننده میکرد و در سر و در اعناق آن و ناخوش میزد  
برآمدن را و نمخواهد که بر آید از جنت ترس آنچیزی بنده از قبر بخلاف روح مؤمن که نمخواهد زود بر آید بنشاط و سرور و خوشی بشا به افوار و آثار لطف و مکر فینترعها پس یکشد ملک الموت  
آن روح را بکافریع السفود من الصوف المبلول چنانکه کشیده میشود و سرخ گرم از چشم تر که زرد کشیدن چیزی از ان چشم بوی میچسپد همچنین روح کافر چون کشیده میشود از انصافی عروق  
بشدت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی از ان عروق چنانکه در روایت آمده و بیاید و درین غایت ایلام و از حاج است و سفود و بقیع بین مملد و تشدید فابرون تنو آهنی که  
کباب کرده میشود بوی کشت و باقی میماند با وی قیید از کشت سوخته و چوبی او را از چشم تر شده بکشد لای چیزی از ان خواج پسید فیاخذها پس یکشد ملک الموت روح کافر را  
اخذها ثم یلقیها فی بده طرفه عن حتی یجعلوها فی ثلاث المسوح و یتخرج منها کائن روح حیفة و جدت علی وجه الارض فصعدون بها  
فلا یرون بها علی ملائکة الا قالوا ما هذا الروح الحبیث فیقولون فلان بن فلان با فجع اسماء الله التي کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینقی به  
الی السماء الدنیا فیتفتح له فلا یفتح له ترجمه این عبارت از ان چه گذشت ظاهر شده است بمجمل آنکه حال کافر بر عکس حال مومن است مگر آنجا فیجعلوها فی ثلاث الکفن بود و آنجا حتی  
یجعلوها فی ثلاث المسوح یعنی میگردانند رادان پلا سها آنجا که طیب فخر مسک بود و آنجا کائن روح حیفة آنجا که طیب بود و آنجا باذالروح الحبیث آنجا با حسن اسماء بود و آنجا  
با فجع اسماء ثم قرا و رسول الله پسر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء لایدخلون الجنة کشته میشود مگر کافر از اداری آسمان  
و در نمی آید بهشت راجع الی الجمل فی صم الخیاط تا آنکه در آید شتران مضامت در سوراخ سوزن آن تنگی فیقول الله پس میگوید خدای عز و جل اکتبوا اکتابه فی سمیعین  
فی الارض السطی بنویسد نامه او را در سمیعین که نام جای است در تحت زمین مغمم که پایان ترین زمین است بر خلاف علین که بر آسمان مغمم است فطر ح روحه طوحا  
پس انداخته میشود روح وی انداختن سخت ثم قرا و آیه شریفه ان حضرت این آیت را و من یشک بالله و کسی که شرک آورد بخدا نکاحا خور من السماء پس میگوید بر روی افتاد و از  
آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان و توحید در خضیف کفر و شرک افتاد و فخطفه الطیر پس می برانند و او را بر پندکان و هلاک میگردانند و تشیل است و میگوید که  
پریشان میگردانند و هلاک میگردانند و او را با دوی خذلان او تهوی بدالریج یا می اندازد و او را با دوی مکان میحق در جای دور اشار استت باذاختن شیطان او را در  
ضلالت و در افتادن از مقام قرب و وصول تشریل اول شخص فادهاک است و در ثانی بعد و مرمان و مشرکان نیز و قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات دهنی ایشان متوقع  
نیست و جماعه دیگر را نماند که ممکن است خلاص ایشان متوجه و لیکن بعید است که اقال البیضا وی فتعاد روحه فی حیده و یا تنیه ملک ان فیجلسا بنده فیقولان له من  
ربک فیقول هاه هاه لا ادوی فیقولان له ما دینک فیقول هاه هاه لا ادوی فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادوی



فینادی مناد من السماء ان کذب ما فرشته من النار و انقول الله بالالی التوفیاً یتدعی من ها و صومها و یفتیق علیه تبره حق یختلف فیها ضلالتهم و یتدعی من  
الوجه یقیم الشیاب منتقم الیج فقول الله بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فقول من انت فوجهک الوجه یجی بالشر فقول الله بالکذب الخبیث فقول رب  
لا تم الساعه ترجد این عبارات بر وجه متابعت از عبارات سابقه که در بیان حال نوم مذکور شد ظاهر میگردد و باه کلمه تحریر است و در حال نوم من صدق هدی بود و اینجا  
آن کلمه نبی ذکر هدی و آنجا من روحا و طیبها بود و اینجا من هر ما کس و ما و صوم نقیضین بود که ما و صلاخ و تحوانهای پهلوتنگ گردانیده میشود و بر کافر که روی تکه بر هم شکند  
اصلاخ او را و توعد اینجا از وعده باشد چنانکه آنجا بود و وعده بود و توعد که اینجا نیز از وعده باشد بر سبیل استیذان و حکم چنانکه البشرو فی روایه منخو و در روایتی دیگر نماند آنچه مذکور شد  
چنانکه معنی یکی است و لفظ دیگر و زاد فیه و زیاده کرده است در وی در نوم من این را که انما خرج و وحده صلی علیه کل ملک بین السماء و الارض کل ملک  
فی السماء چون بیرون می آید روح نوم در و می فرستد بر وی هر فرشته که میلان آسمان در زمین است و هر فرشته که در آسمان است و ففتح ابواب السماء و کشاده میشود و در بعض نسخ  
یعنی کشاده میشود برای وی در ای آسمان لیس من اهل باب الا و هم یدعون الله ان یعرج بر وجهه من قلم نیستند هیچ عاقل از اهل بیچ هدی از برای آسمان که  
آنکه ایشان میخواهند خدا را دعا میکنند که بر داشته شود روح وی از جانب ایشان و تنزع نفسه یعنی الکافر مع العروق و کشیده میشود جان وی یعنی جان کافر با کرمای وی  
چنانکه در روایت سابق مذکور شد فیلحنه پس بعثت مکنه و اکل ملک بین السماء و الارض و کل ملک فی السماء و تغلق ابواب السماء و بسته میشود برای آسمان لیس من اهل باب  
الا و هم یدعون الله ان لا یعرج و وحده من قلم رواه احمد و عن عبد الرحمن بن کعب رواه است از عبد الرحمن بن کعب که از کربا تابعین است و در زمان آن حضرت خلافت فیه  
عن ابیه از پدرش که کعب بن مالک است از شایسته صحابه و شعری اسلام و قصه توبه او در خلفا غزو و تبوک مشهور و در نص قرآن مذکور است قال گفت عبد الرحمن لما حضرت کعبا  
الوفاه منکامیکه حاضر شد کعب را و اوقات انته آمد و ارام بشربت البراء ابن معرو و فقالت پس گفت امشرو فخر ابان معرو و نقیضیم و سکون عین و نصم برای ولی که از انصار است  
اول کسی که بیعت کرده در لیلۃ النعبه و پیش از قدم آن حضرت بدینه فوت کرده و در صحبت ام بشرف است یا با عبد الرحمن کنت کعب ابن ملک است ان اقییت فلما فاقرا علیه  
معنی السلام اگر ملاقات کنی فلان را و از آن عالم نام یکی از دوستان خود را بر دین بخوان بروی از من سلام فقال پس گفت کعب بن مالک غفر الله لک یا ام مشر یا زود ترا عذی تعالی ای ام  
این عبارات را در جای میگوید که قائل جزیری گفته که نمی باید گفت یعنی این چمن است که تو میگوئی من اشغل من ذلک ما مشغول تریم ازین که آنجا کسی بر شما سیم و سلام و پیام  
کسی بر شما سیم یعنی ما را کار با و مشغول از عجز و در ماندگی و گرفتاری بخل خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران و این شامل حال آن کسانی که با ایشان سلام  
برسانند نیز هست یعنی آنجا کسی را از خود خبر هست که سلام بوی برساند و باز وی جواب سلام بگوید فقالت پس گفت ام بشرف یا با عبد الرحمن اما سمعت رسول  
صلی الله علیه و سلم یقول یا نشینة ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة بدرستیک و روحای مسلمانان نماده میشود  
در درون پرندگان سبز که میچرخند درختان بهشت را و علق بالقاف چرین شتر سبز را و تعلق بضم لام است قال بلی گفت کعب ابن مالک آری شنیده ام از پیغمبر خدا این را  
گفت ام بشرف و ذلک پس این آن فضل و کرامتی است که امید داشته میشود و ترا و تو از کل نمونانی که در غایت سرور و جود خواهی بود و مشغول و مخدول و رواه ابن بلج  
و البیهقی فی کتاب البعث و النشور و عنه عن ابیه و هم عبد الرحمن بن کعب از پدرش آنکه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
انما سمع المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة نیست روح مومن مگر طیری و جوف طیر که میچرخد در درختان بهشت و نشود نفحات انسان کاسی طلاق کرده میشود و بر جسد  
کاهی بر روح و اینجا بر روح است حتی یرجعه الله فی جسد ه تا آنکه باز میگرداند خداوند عزوجل او را در تن وی یوم بیعته روزی که برانگیزد او را از خاک و رواه  
مالک و النسائی و البیهقی فی کتاب البعث و النشور و دیگر روایات درین حدیث مختلف آمده و در روایتی فی طیر آمده و در روایتی فی حمار و در روایتی فی فو  
طیر خضر و در روایتی کثیر و در روایتی فی صورة طیر و در روایتی طیر و این محمول بر یکی ازین تقدیرات خواهد بود و اکثر روایات اخضر یا خضر است و در روایتی طیر یا طیر آمده و بر هر تقدیریم  
این از قیاس عقل بعید است و قدرت حق شامل است همه چیز را و تعلق روح بطیر بطریق تعلق روح است بدن و تدبیر و تصرف در آن تا قبح حقیقت لازم آید و تنزل بر  
ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی در آن بلکه ابداع جوهر روح است در آن مثل و صنع جواهر  
در صنایع و نگار داشت آن در آن و این نوع تکویم و تنعیم است مرا ایشان را و نیز بدانکه بعض این را تخصیص ششگانه و بعض عام دارند تا همه نمونان را و ظاهر احادیث صحیحین  
و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تنعیم و تعذیب آن و اسد اعلم و عن محمد ابن المنکد و قال دخلت علی جابر بن عبد الله و هو یومئذ محمد بن المنکد بضم میم و  
سکون نون و کسر هاء که از تابعین است گفت و آمد بر جابر که از شایسته صحابه است و حال آنکه وی بمیرد فقلت اقرا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم السلام پس  
گفتم من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام رواه ابن ملجه باب غسل المیت و تکفینه باب در بیان غسل میت و در کفنی در آورده وی بلکه غسل میت  
فرض است باجماع و نیز اجماع است بان که بجا غسل میت است و این حق میت است و این جهت فرض کفایت شد که در ادای حق وی فعل بعض کافی است و اختلاف کرده اند  
در سبب وجوب آن اکثر آنکه غسل میت از جهت نجاست است که طول میکشد بخت بلکه از جهت حدیث است زیرا که موت سبب استرغای مفاصل و احوال عقل است و یکنوا  
نفس نمیکرد از جهت نجاست است لیکن در بعضی اقصار کرده شد بر بعضی از بعد از جهت نجاست که سبب حدیث شکر است از وی و بر این شستن تمام بدن میگردد و چون در میت هر چه عارض شد باطل

شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان و مو است پس تنفس کرده و بموت چنانکه ساز حیوانات و لهذا اگر کسی میت را بخوابد  
بردار پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو بر دوشستن حدث فایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزال نجاست در جنب نموده  
بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نیکرود و بغسل و صحیح نیکرود نماز حاصل وی بعد از غسل و در راهی از آبی بر برده آمده است که آن المؤمن لا یخس جیسا و لایستاکرین زیادت  
در این حدیث بجهت رسیده واجب کرد در ترجیح قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست  
که شواست که اهل الشیخ ابن العاصم و مفضله و استنشق و غسل میت نیت نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و مکنین که نیت ساختن مرده را کفن  
در اصل معروف است و کفن بقیتهن جاری مرده الفصل الاول من ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم و نحن فی غسل الميت فقلت رویت  
است از امام عطیة انصاری که از کتب صاحبیات است و آن حضرت غزایمیکرد و مجرد جان را تا وی میگرد و بسیار از آن ترخیص میگفت و آن مرد بر آن حضرت و غسل میدادیم و قهرا  
که زیب باشد زوج الی العاصم بن ربیع ایام کلثوم زوج عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشد است فقال اغسلوها ثلاثا و خمساً او اکثر من ذلك پس گفت  
آن حضرت غسل دهید و سه بار غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که و تر باشد چنانکه در روایات آمده است ان و امین ذلك اگر صلحت می بینید شما و نیک اند و احتیاج باشد  
بدان و با سرف نکند بماء و سدل بشوید آب و بر کما می درخت کنار که در آب میخوشانید که آن داخل است در تطهیر و تطیف و اجلل فی الاخرة کافورا و بگوید  
در مرده آخری کافورا و شیان من کافورا یا خیری از کافور شک را و است در لفظ که کافور گفته باشند یا من کافور گفته شیخ گفته که مرا و کرد اندین کافور است و آب جمهرین  
کافی اند و کوفیان میگویند که کافور در جنود کنند و بعد از غسل و خش کردن بدن مالند و گفته اند که اگر کافور نیابند شک قائم مقام آن میگرد و در ترمذی حدیثی نیز درین باب  
روایت کرده که آن حضرت را از شک پرسیدند که آیا جایز است استعمال آن پس گفت هو طیب طیبکم و گفته که علی برین است نزد بعضی اهل علم و این قول احمد و صحیح است و بعضی  
علم کرده و هشتم از شک را برای میت فاذا فرغتم فاذا غنی پس چون فارغ شوید شش غسل پس بفرستید ما و اعلام نمائید فلما فرغنا ذناه پس برگاه که فارغ شدیم ما اعلام  
کردیم آن حضرت را فالتی الینا حقوه پس انداخت آن حضرت بسوی ما بنده خود را و حقوق بفتح حای و موطا و کسر زاده و سکون قاف یعنی از او و بعضی بنده را بر آورده و مراد اینجا  
از اوست و قال اشعرنها ایاه و گفت آن حضرت شعار کرد اندین برای وی این از او را یعنی زیر کفن او بکند تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامه پوشش از جهت  
اتصال وی بشعر یعنی بوی و در اینجا استحباب تبرک است لباس صاحبین و آثار ایشان بعد از موت در قریب آنکه قبل از موت نیز چنین بوده و فی روایه و در وایتی این چنین آمده  
اغسلوها و ثلاثا و خمساً و سبعا و ثماناً و طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیاید و اگر بکند کرده است و با سرف و ابدان بمیلها و آثار کنید و غسل اعضا  
از جایهای راست وی و مواضع الوضوء منها و انبه کنید کمالی و وضو یعنی اعضای آن از وی و قالت فضضوها شحرها ثلثة قرون و گفت ام عطیة پس یا فیمم موی  
او را سه کیسو فالتیها خلفها پس انداختیم آن کیسو را پس پشت دی شاید که این نیز از آن حضرت یا ذن وی بود و باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع و است  
اعلم متفق علیه و عن عائشة قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب گفت عائشة که آن حضرت کفن کرده شد و در  
جامه که از او را و لافا است یمامة تخفیف یا منسوب بین بعضی جامه ای سپید جمع ایضاً منسوب به نوب بچول که نام قریاست ازین و بعضی بچول قضا  
گویند و محل بعضی شستن است یعنی مغسول و مقصور بود آن جامه ها و بعضی من نیز گفته اند جمع محل که جامه سفید پاک است از زنجیر اما نسبت بجمع شاد است و بعضی گفته که  
بضم نیر یا م قریاست من کوسف از نیر بود آن جامه ها و کوسف بضم کاف و سکون را و ضم سین فکل یعنی تلبیس فیها قمیص و لا عامامة نبود در آن سه جامه پراکن و نه  
و ستارها بر این عبارت دیدن است که قمیص و عامه و کفن آن حضرت نبود و بعضی تاویل میکنند بآنکه مراد است که قمیص و عامه در آن سه جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بود  
پس مجموع کفان آن حضرت پنج باشد و اول اصح است زیرا که تحقیق ثابت شده است که نبو کفن آن حضرت کمر سه جامه و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما نیست کفن سه  
جامه است لیکن ذکر کرده است از آن در هار قمیص و عامه و استحسان کرده اند از بعضی متأخرین برای اشراف و گفته اند که دم عامه بجانب روی اندازند و پشت چنانکه در حالت حیات  
و مراد ثلثه ثانی است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب قدماست متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم کفاه فلیجس  
کنهه چون کفن کند یکی را شمار در خود را پس باید که نیک کند کفن او را و همچنین کفن آنست که تمام باشد و لطیف و نعیدنی اسراف و تزیین و نو و شسته و آن برابر است اما آنچه مسلمانان  
کنند بر یا و بجز حرام و مکروه است اشد حرمت و کراهت و رواه مسلم و عن عبد الله بن عباس قال ان رجلاً کان مع النبی کفنا ابن عباس که مردی بود با پیغمبر صلی الله  
علیه وسلم فوقفته ناقه و هو محرم پس اناخت او را ناقه و شکست گردن او را و حال آنکه وی محرم بود دفعت پس مرد آن مرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر  
صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء و سدل بشوید و آب و بر کنار و کهنه فی ثوبیه و کفن کنید او را در دو جامه او که در حرام پوشیده بود و لا تمسوه بطیب و  
نسیاء را بوی خوش و لا تمسوه واداسه و پوشید سر او را چنانکه حکم محرم است فانه یبعث یوم القیمة ملبیا پس بدو تنگی و بی برنجینه نشو و از قریب یک کوبان  
متفق علیه و ازین حدیث معلوم میشود که محرم را بر حال احرار تمکین کنند امام احمد و شافعی هم برین اند و نزد امام ابو حنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی است و آن  
حضرت صلی الله علیه وسلم آن محرم را در دو جامه کفن کرد و بجهت ضرورت بود که بر آن جامه داشت و اما عدم مس طیب و تمسک برین مخصوص وی بود و آنرا از هر طریق تشبیح کرد و آنرا

و سنن کبر حدیث خباب و باشد که گویند حدیث خباب بن جهم و شدید موعده که در آن حدیث این است که قتل مصعب بن عمیر و فابیاب جامع المواقف  
که در کتاب در مناقب صحابه کورستان شاد الله تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یلعن الله المصلحین شیاطینکم البیاض  
یوشید از جامای خود سپید را فافنها من خیر شیاطینکم زیرا که جامای خید از جمله بهترین جامه های شما اند و گفتوا فیها موتکم و گفتین کنید در آن مردی خود را و من خیر الکالم  
الاخذ و از بهترین مردهای شما اند است بکسر سهره و میم شک سره فانه ینبت الشجر زیر که وی میروید میوی مرکب از او بجلو البصر و روشن میکند بینائی را و واه ابو داود  
والترمذی و در وی ابن ماجه الی موتکم و روایت کرده است ابن ماجه باللفظ موتکم و ذکر کحل و اند کرده است و عن علی بن فضال عن رسول الله صلی الله  
علیه و سلم لا تغالوا فیخ و اولام فی الکفن کران بیاخذی در کفن فانه یسلب سلبا سو یعاس بر شیک کفن بود و میشود یعنی کشته میگرد و در بودنی شتاب یعنی زود کشته و فاما  
میشود پس چه حاجت فاست و کرانی بها است مقصود نهی از تند زو اسراف در کفن است و واه ابو داود و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه و اند که وصیت کرد بکفن وی در دو جامه که پوشیده بود  
و گفت که بشوید اینها را و کفن کنید مراد آن زیرا که زنده و محتاج تر است بجامه نو و گفت اینها برای یم و زده آب و تراب اند و عن ابی سعید الخدری انه لما حضر الموت  
دعا بشیاب جلد و غلبه ها و از ابی سعید خدری آمده است که هنگامیکه حاضر شد و اموت طلبید جامه های نو پارس پوشید آنها را ثم قال صحبت رسول الله یشرفتم شینه من غیر خدایا  
صلی الله علیه و سلم یقول می گفت میت بیعت فی ثیاب العقی عیوت فیها مرده بر کتفه میشود و در جامه های وی که می میرد در وی دو جامه ابو داود و ظاهر این حدیث آنست که  
ابو سعید که جامه های نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید و ما و این حدیث ظاهر است که بجهت در جامه میباید و این شکل است زیرا که در حدیث صحیح وارد شده است  
که خسر کرده میشود مردم بر بنه تن و بر بنه پا و کلام بدین باب بسیار است و جمله از آن در شرح مذکور است و غایت آنچه درین مقام توان گفت آنست که گفته اند که مراد شتاب در  
حدیث اعمال است که میسر و میت بران اعمال و عرب کنایت میکند از اعمال به ثیاب از جهت ملاسبت مراد اعمال خفا که به ثیاب و در تایل قول حق همانست که فاما لکف اذی اعطاک  
فاصلحه ابو سعید رضی الله عنه جامه های نو که پوشید ز برای نفاقت و طهارت پوشید و درین میان لکن این حدیث را و اخطو کرد که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم شنیده بود و قایل حدیث است  
که کرده اند که ثیاب کنایه از اعمال است و اگر بجهت شتاب و لبس ثیاب چه بد آورد و مقصود ابی سعید اهام حمل بر ظاهر نیست و از بد جهت کمال حرص بر اقبال ظواهر که در حقیقه مراد و کبر است  
فافهم و اند علم و عن عباده بن الصامت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر الکفن المحلله بهترین کفن حله است که عبارت از دو جامه است از بدین ظاهر  
مراد آنست که کفن باید بر ثوب واحد اقتضا کرد و دو جامه بهتر اند و اگر سه جامه کند آن سنت است و مرتبه کمال و تمام است و خیر الاضحیه الکبش الاقرن و بهترین خوک  
کبش شاد که آنرا چغندر گویند زیرا که جثه وی عظیم میباشد و در اغلب فرم میباید و روایات آمده است که فرای و لایرا هم علیها السلام آن بود و ظاهر اسوال و مجلس در کفن  
و انچه قریب افتاده باشد ازین جهت جواب هر دو گفت و حاجت نیست که احداث مناسبتی درین دو فقره کنند چنانچه تکلف کرده اند و اند علم و واه ابو داود و الترمذی  
و ابن ماجه عن ابی امامه و عن ابن عباس قال مر رسول الله صلی الله علیه و سلم یقتلی احدان ینزع عنهم الحلیل  
و الجلود بختکان غزوه احد که کشیده شود و از ایشان آهین و پوششها که از جنس پوست باشد و آن بد قوا بد ما تهم و ثیاب همه را بر کرده و دفن کرده شود بد بخونهای ایشان  
و جامه های ایشان و واه ابو داود و ابن ماجه الفصل الثالث عن سعد بن ابی هیم عن ابی هیم عن عبد الرحمن بن عوف انی بطعام و کان صانعا لریا  
است از سعد بن ابی هیم از پدرش ابی هیم بن عبد الرحمن بن عوف که عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی بود و وی روزه دار فقال پس گفت عبد الرحمن قتل مصعب  
ابن عمیر و هو خیر منی کشته شد مصعب بن عمیر و غزوه احد و حال آنکه وی بهتر بود از من کفن فی برده کفین کرده شد در یک چادر و کوفته های که آن غطفی را سه بدت رجلاه اگر پوشید  
میشد سروی پدید میشد هر دو پای وی و آن غطفی و جللاه بد او آسه و اگر پوشیده میشد هر دو پای وی پدید میشد سروی و واه قال و کان میسر ما و ابی هیم عبد الرحمن بن عوف را گفت  
این را نیز و قتل حمزه و هو خیر منی و کشته شد حمزه بن عبد المطلب و حال آنکه وی بهتر بود از من کفن و وی نیز باین حالت بود تا آنکه بشد بر پاهای او گاه و پوشیده شد باین چنانکه در فصل  
ثالث از باب ثمنی الموت از حدیث حارث بن نصر که شدت ثمن بطلان من الدنیا ما لبسنا تر فرخ کرده شد ما را از دنیا آنقدر که فرار کرده شد چنانکه از حال عبد الرحمن بن عوف  
رضی الله عنه است او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت داده شد ما را از دنیا آنچه داده شد شک را و است در عمارت و لحد خشنا ان یكون حسناتنا عملت  
لنا و تحقیق تر رسیدیم که باشد ثواب نیکیهای ما که شتاب داده شده است درین جهان و در آن جهان ما چیزی نباشد ثم جعل میکی پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف که میگوید حق  
تو ان الطعام تا بماند طعام را بخورد و آنکه روزه دار بود و واه النجاشی و درین حدیث دلیل است بر آنکه ضرورت هر چه را کفن میسر کرد و حسنات آن است و مصعب ابن عمیر را  
خدا جازیه صحابه و فضلالی ایشان بود و از اهل مد بود و از شهدای احد است و در جایب است از تنمیزین مردم بود و طعام و لباس و چون سلمان شد بعات زهد و زید و قهر خیا که در وقت  
که یکبار از آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد پوست کوفت و کوفت بکسر لبه پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا صحابه نظر کنید باین مرد که روشن گردانیده است خدی تعالی الی و را باین  
دیدم و را بیک که دارد و پدر وی او را ز خوشترین طعام بخورانیده و بر وی حله میدیدم که بد و است در همی از زید محبت خدا و رسول خدا و ابان حال که گردانیده و حمزه بن عبد المطلب هم  
صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه که او را سید شریفانند نیز از اهل مد و شدیدی احد است و رضی الله عنه پس عبد الرحمن بن عوف هر دو را بفرموده و گفت که ثیاب این حال از دنیا و فتنه ها  
این چنین تمام میکنیم و این را بر تمام است بر حال ایشان یا حضرت بر حال خود خافیم و دنیا بجهت میگذرد عبد الرحمن بن عوف از خوشتر و شتر است که فصل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بفرمود



خواند و جواب میگوید که این توضیح است از عبد الرحمن بن عوف نسبت ایشان یا خیریت عامتر از اخصیت است چنانکه بعضی گفته اند و شیخان مجرب شرح خود گفته اند که احتمال دارد که این قرار داده و عشره مبشره اخصل از نسبت بجای باشد که شنیده شده و ندان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اسد علم و عن جابر قال انی در رسول الله صلی الله علیه و سلم عبد الله بن ابی بعد ملا دخل حفرة و بقیة است از جابر گفت آمد آن حضرت عبد الله بن ابی را که ظاهر اتفاق و کسین منافیین بود و بعد از آن که در آورده شد این منافق در گوی کبر و می کند بود و در جوار قبر است و قبر گفت از برای ابانت وی فامو به پس اگر کرد آن حضرت بر آوردن او از خفره فافخج پس بیرون آورده شد فوضعه علی قبر پس نهاد آن حضرت او را بر دوزانوی خود ففقت فیه من و بقیة پس دید آن حضرت در کفن وی و انداخت روی از آب و دهن خود و اللبسه قمیصه و پوشانید او پس برین خود قال و کان کساحیا ساقیضا و بود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را که هم رسول الله صلی الله علیه و سلم بود پس برین ملا خود در وقتی که عباس را روز بدیدند کرده آورده بر تنه بود و پیرانین سچکس بر قد وی راست نمی آید بحسب طول قامتیکه داشت و عبد الله بن ابی نیز طول القامة بود پس عباس را پیرانین خود پوشانیده پس آن حضرت پیرانین خود را بر وی پوشانید از برای محاکمات تا منافق را نزد وی همتی نماند محاکمات نکرده متفق علیه و درین حدیث نیز اشکال می آید که چون آن حضرت بر سر کوفران منافق آمد و در کفن او حال آنکه قرآن مجید فرماید و لا تقص علی احد منکم مات ابدا و لا تقم علی قبره و امکان بر سرچ یکی از ایشان کرده است و مایست بر قبری جواب میگوید که شاید که این واقع پیش ازین بر آن آیت بوده و بعضی میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود و کفر وی و فیه ما فیه و بعضی گفته اند که این را از برای تالیف قلب پسروی و اکرام وی کرده اند و نمونان مخلص بود پس گویند آنحضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وسع ما بود و ممکن حکم خدا نداشت و ماضی است و بعضی گفته اند که پسروی التماس کرد از آن حضرت پس آن حضرت یا التماس وی بر سر قبر پدر وی آمد پس عرضی اندر دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نمی کرده است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا میفرستاده اند و دان که استخف لم و لا استخف لم پس نازل شد قول حق تعالی و لا تقص علی احد منکم مات ابدا و لا تقم علی قبره و کویا که عمر خمیده بود دنی از جای دیگر که فی بعض الشرح و در کتب سیر آمده است که چون آن حضرت این را کرد ایمان آورده اند از قوم ابی هزار کس و اسد علم باب الشی بالجنازة و الصلوة علیها به انکه پیاده رفتن و سواره رفتن همراه جنازه هر دو جائز است و مشی افضل است و سوار را باید که در پس جنازه رود و پیاده را پیش و پس رفتن هر دو رواست و پس رفتن افضل است و نماز جنازه فرض کفایت است زیرا که فرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میگرد و بفعل بعضی و شرط صحت نماز اسلام میت و طهارت و دست و نهادن جنازه پیش مصلی پس باین قید جایز نیست بر غائب و زبر حاضر محمول بر دایره و زمره منوع بر خلف مصلی و چون دفن کرده شد بی غسل و ممکن نیست بیرون آوردن وی بی قبر کردن ساقط میگرد و شرط طهارت و اگر زنده نشود بر قبر بی غسل و اگر برآوردن بی آن ممکن است برآوردن و غسل و نه و نماز کنند و اگر با و انتی غسل نماز کردند و بی قبر کردن برآورده غسل و اندام عاده کنند نماز را و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام بدان باید در نماز کرد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بنحاشی الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اسرعوا بالجنازة شتانی کینه بخار و یعنی بر دشتن او بسوی قبر و این تسلم بر روی رفتن نیست و بعضی گفته اند از شتانی تخمیر و تکفین است و سیاه حدیث ناظر در اول است چنانکه فرمود فان تلك صالحة فخير تقدمونها اليه پس اگر باشد جنازه و یعنی میت نیکی کار پس شتانی کردن و زود و بفرستادن آن را نیکی است که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی و ان تلك سوئی خلك فشر تضعون عنه و قابکم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن بسبب دفع شری است که می بینید آنرا کردن خود متفق علیه و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجلها علی اعناقهم و قتی که نموده میشود جنازه یعنی میت بر نفس پس بر میدارند و را مردان بر گردنهای خود فان كانت صالحة قالت قد مونی پس اگر باشد میت نیکی کار میگوید پیش فرستید مرا اثواب علی صالح که من کرده ام و اسناد قول بخار که جنة میت است همان است و قابل روح است و تواند که روح را در آن حال تخمیر فرستاده باشند و اسد علم و ان كانت غیر صالحة قالت لا هلاها یا و یلها این تذهبون بها و اگر باشد کار میگوید جنازه را کسان خود یعنی آنها که بر می دارند و اولی کجا میبرند و ظاهر آن بود که گوید یا و یل کجا میبرید مرا و لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید که یا که غیر است و تواند که این را تصرف راوی باشد بحسب کرامت نسبت و یل خود و یل یعنی دایمی و سختی و نام وادی در جنت آید لیسمع صوتها کل شیء الا الانسان می شود آواز او را چسپین از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بقضیه تکلیف است حکمتان آن از وی مطلوب است تا ایمان نجیب باشد و نیز میفرماید که ولو سمع الانسان لصحق اگر می شنید آدمی هر آنکه هلاک میت بحسب فصاحت و دشت رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا و ایتیم للجنازة چون بینید جنازه را که بیرون می آید از درون و احتمال دارد که مراد رؤیت جنازه باشد در وقتیکه نشسته باشد جنازه در نظرافت و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فافهم قهوما پس بایستید از برای ترجیب و تحکیم میت و تعظیم ایمان وی با محبت مول و شوق شان وی چنانکه در حدیث آید و غنوم میکرد و غنم تبعها فلا یفقد حق تو ضیع پس کسی که پیروی میکند جنازه را و همراه وی میروید پس باید که نشسته تا آنکه نموده شود جنازه یعنی بر زمین یا در محمول اصح و اوق است با حدیث متفق علیه و عن جابر قال موت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه و سلم و قنما معه کنت جابر بن عبد الله کدشت جنازه پس ایستاد برای آن حضرت و ایستادیم با آن حضرت فقلنا پس کفتم یا رسول الله انها یهودیة بدستیکه این جنازه زن یهودیست نه مسلمان کبرانی که کرم و تعظیم ایمان وی بایستید فقال ان الموت فزع یقع فی قبره کنت آن حضرت که مرگ جای ترس و دشت است فاذا و ایتیم للجنازة قهوما پس چون می بینید

شما جنائز را پس بایستید که چنانچه کافر باشد متفق علیه و عن علی رضی الله عنه قال دأینا رسول الله صلی الله علیه وسلم قام فقمنا وقد عقدنا صنف الجنائز کفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ویدیم ما آن حضرت را که ایستاد یعنی در جنازه پس ایستادیم تا میرفتا بهت وی و دیدیم ویرا که نشست پس نشستیم و این را دو معنی است یکی آنکه ایستاد آن حضرت بیدین جنازه تا میرفتا و چون نشست و دور رفت از نظر نشست تا نیز نشستیم دوم آنکه آن حضرت چندگاه ایستاد و بعد از آن نشست و معنی ایستاد اینست که ایستاد بر وی واجب نبود یا واجب بود معلوم شده است که منسوخ گشت بفعل اخیر و او مسلم و فی رواية مالک الداجی داود قام فی الجنائز ثم عقد بعدتها آنحضرت بجهت دیدن جنازه بعد از آن نشست این روایت نیز محتمل بر دو معنی است و ظاهر در ثانی است و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتبع متشیة و در بعض من تبع جنازة مسلم ایما نا و احتسابا کسی که پس روی کند جنازه را مسلم نیز بجهت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب و گمان معبود حق بصلی علیها و باشد بادی تا آنکه بجزا را نماز بروی و بفتح لام بصلی نیز روایت است یعنی تا آنکه گمراه نشود نماز بخواند و اول اقوامی و اهل است و غیر غ من دفنها و تا آنکه نماز کرد و یا فرغ کرده شود از دفن وی فانه یرجع من الاجور بقیرا طین پس بدستیکه وی باز میگردد و بقیراطه از اجر یعنی اجزا مضاعف است و قیراطه دوازدهم حصه از دینار باین حساب نصف و اقی باشد که نام ششم حصه از دینار است و بعضی میست و چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع و اقی باشد کل قیراط مثل احد بر قیراط آن جان مانند کوه احد است این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن و من صلی علیها ثم رجع قبل ان تدفن فانه یرجع بقیراط و کسی که نماز کرد از دست برداشتن از آن که دفن کرده شود پس بدستیکه وی بر میگردد یک قیراط از اجر یعنی اجزا نصف اول است متفق علیه و عند ابن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی للناس الجنائز الیوم الذی مات فیہ و هم ازانی میره است که آن حضرت خبر داد مردم را که بخاشی که پادشاه جسته بود و بر دین نصاری بود پس ایمان آورد و به حضرت و هجرت کرد و صحابه نزد وی و خدمتگزارانش و بخاشی لقب پادشاه جسته است و نام این بخاشی احمد بود و مشهور در بخاشی فتح نون و تخفیف یحیم و تخفیف یاست پس چون در جسته مر آن حضرت مردم خبر داد از مردن وی همان روزی که در بخاشی در آن روز و خروج بجهت الی المصلی و بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلای عید خضف بهمه پس معصیت مردم و کبر و ادعای تکبیرات و تکبیر بر آورد و چهار تکبیر متفق علیه و این حدیث متمسک شافعی است در جواز صلوة جنازه بر غائب و امیکونیم که بخاشی نسبت آن حضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه بر داشته شد بر روی آورده شد نزد آن حضرت یا کشف کرده شد و بر داشته شد بر روی آورده شد و روایت امام کافی است و از آن حضرت در غیر بخاشی مثل معاویه مزی که در مدینه مر و چون آن حضرت به تنوک بود و بر زمین حارثه و جعفر ابن ابی طالب که در غزوه مودنه شهید شد نیز نماز غائبانه روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص بجهت رسالت است صلی الله علیه وسلم و الا آن در مریض شریفین زادها الله تشریفاً و تعظیماً متخاضفت و بعضی خفیه نیز میگویند و عن عبد الرحمن ابن ابی لیلی از کبار تابعین است صد و بیست از صحابه با دیافته روایت میکنند از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان و غیر ایشان و وی از تابعین که فرماست و بی نظیر وقت بود و قال کفت کان زید بن ارقم یکبر علی جنازة نزار ابی زید بن ارقم که او پسر عمی است تکبیر میکند بر جنازه ای با چهار تکبیر و اندک کبر علی جنازة حمنا و بدستیکه وی تکبیر کفت بر یک جنازه پنج تکبیر فمالنا پس پرسیدیم او را که تو همیشه چهار تکبیر میکردی امروز چرا پنج تکبیر گفتی فقال کان رسول الله پس گفت زید بن ارقم بویغیر خدا صلی الله علیه وسلم یکبر های می گفت پنج تکبیر یعنی ایها پنج هم می گفت و اندک اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر و آن حضرت رسول الله صلعم و اصحاب وی زیاده از آن مروی و ما ثور است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آن حضرت آنرا چهار است و بر همین است قرار و در شرح زیاده از این کلام کرده شده است و رواه مسلم و عن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرا فانتحه الکتاب روایت از طلحة بن عبد الله بن عوف که از مشاهیر تابعین است و برادر زاده عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز کرد مردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواندن ابن عباس فانتحه الکتاب را فقال ابن عباس گفت ابن عباس لتعلموا انها سنة یعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه تا بدانید که آن سنت است و رواه البخاری بدانکه علمای خفیه رحمهم الله تعالی گفته اند که صلوة جنازه قرا فاتحه نیست مگر آنکه بقرئت شود و عاخواند و میگویند که ثابت نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواندن آن و این مذهب ابی حنيفة و مالک و ثور است و عمل صحابه و در حقیقت آمده و طحاوی گفته شاید که خواندن بعضی صحابه فاتحه در صلوة جنازه بطریق ثناء و عابود و نه بوجه قرائت و نه در شفای بخوانند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر میشود که مراد وی این است و روایت قرائت است نه وجوب آن و گرنه آن گفته است که واجب است و مراد بمنت در کلام ابن عباس طریقه مسلک در دین است و طیبی نیز چنین گفته و الله اعلم و عن عوف بن مالک قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی جنازة کفت عوف بن مالک اشجی که صحابی است و اول مشاهیر است نماز کرد آن حضرت بر جنازه و غنظت من د فانه پس یاد گرفت من چیزی از دعای آن حضرت و هو یقول و آن حضرت می گفت و یخواند این دعا را اللهم اغفر له و ارحمه خدا و یزید ما مراد او را و رحمت کن او را و عافیت عنه و عافیت ده و سلامت بخش او را و عفو کن از وی و اگر مرزله و اگر می دار معافی او را و تزل بضم نون و سکون زای و بضم زای نیز آمده آنچه پیش همان فرمود آمد و نه بندگان طعام و وسع ما دخله و فراخ کردن جای درآمدن او را که قراوست و اغسله بالماء و الثلج و البارد و بشوی او را با آب و برف و ثمال یعنی انواع مطهرات کنایت است از کمال حضرت و تمام آن و فقه من الخطایا کما تھت الثوب الابيض من الدنس و پاکیزه کردن او را از کثافتان چنانکه پاکیزه گردانیده جامه سپید را از چرک و دیناکی و ابدله و از او را من داده و بدل کن او را پس از آن عالم بتلزل سری و درین جهان و اهل خیرا من اهل و اهل خانه بتلزل اهل خانه وی فی الصراط کسان و کسان سری و جای و ذوق خیرا من در وجه و خفی بتلزل خفت می و در وجه و در وزن هر دو طلاق کنند و اذ خلا الجنة و اعده من عذاب القبر و در آنجا در بهشت و پناه ده او را از عذاب قبر او من خدا و التالی

او برای شک است یا یعنی او و فی رواية وقد قلته القبر وعذاب النار ویر بریزان و در آیه و استلای قبر و از غلاب آتش این روایت ولالت دارد بر آنکه گفته اند  
روایت سابق یعنی و او است قال حتی تمیت ان اکون انا ذلک المیت روای حدیث که خوف بن مالک است میگوید که چون این دعا از حضرت روایت آن میت شنیدیم  
ریشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت که آن حضرت این دعا را حق من می کرد و او مسلم و عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله  
عنها توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلي علیه روایت است از ابی سلمة بن عبد الرحمن بن خوف که هرگاه که مرد سعد بن ابی وقاص و نزد عائشة رضی  
الله عنها بود گفت عائشة در مسجد در آید تا من توانم بروی نماز کرد و فانکر ذلک علیه پس الحار کرد و شد این سخن بر عائشة که گفت نماز بخاز و در مسجد بگردم خالت پس گفت عائشة در نماز  
ایشان والله لقد صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی بصری بن عبد المطلب و بعد از آنکه در آنجا رسید و در آنجا ایستاد و در آنجا سجده کرد و در آنجا ایستاد و در آنجا سجده کرد  
و احیه آن دو پسر که ام اند سهیل و برادر وی که آتش سبل است هر دو صحابی اند مشهور به نسبت مادر شده اند و نام پدر ایشان و هب بن ربیع است و در روایتی آمده است که گفت  
عائشة عجب است زود فراموشی مردم عمل آن حضرت را صلعم و او مسلم بدانکه علما را اختلاف است در کردن صلوته بخاز و در مسجد پس نزد مکره است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت  
خارج مسجد باشد و قوم در مسجد باشد یا میت و میت و باقی قوم در مسجد یا میت و میت و باقی قوم خارج مسجد و این طلاق در کرامت بنا بر آنست که مسجد منی برای نماز  
فرض و توابع است و است از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعض گفته اند مکره نیست و فیکه میت خارج مسجد باشد و این بنابر آنست که کرامت از جهت خوف تلوث مسجد است و اول خوف  
تراست اطلاق حدیث را با اختلاف کرده اند که کرامت تنزیه است یا تحریمی و اول ظاهر تر است و نزد شافعی جایز است بیک جهت و مذنب مالک موافق با است و از امام احمد  
نیاهیم و ظاهر آنست که با شافعی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و مشک ابی خنیفه و مالک بحدیث ابی هريرة است که هرگاه نماز کرد در مسجد یا در بیت در مسجد یا در بیت در مسجد  
حدیث عائشة روایت و آنچه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود چنان مقدار است که آن حضرت این را بیکبار کرد و تواند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بران شده باشد و در آنجا  
آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محکف بود از این جهت در مسجد کرد و نیز در روایتی آمده است که بخاز و خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان خنیفه و فیکه گفته اند که  
مصلای مسجد مکانی متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوته در مسجد با اعتبار قرب وی از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نماده شد بخاز و سعد بن ابی وقاص نزد حجره  
های از وای مطهر و ایضا منی بران است و ظاهر میشود که این است بمنای آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدی باشد معبر برای آن جایز است مدوی بیک جهت و آنچه  
الحار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بران که امر قرار یافته بود بعد از آن بزرگ و نسخ و از اینجا معلوم شد که نسبت عائشة مردم را بنیان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنها  
فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قبل و الله اعلم و در شرح در اینجا سخن بسیار است فلیفتره و عن سمرة بن جندب قال صلیت و داه رسول الله صلی الله علیه وسلم  
علی امرأة ماتت فی نفاسها گفت سمرة بن جندب نماز کرد پس آن حضرت برخیزد و نزدیک مرد در حالت زحکی قیام و سطها پس ایستاد آن حضرت در وسط آن روایت  
مشهوره تحریک سینه است و بسکون نیز روایت است و وسط تحریک یعنی میان و بسکون میان چنانکه بعضی نظر گرفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که سینه جنبه و زجای  
بجای میزند و ساکن متحرک است که می جنبه و مواضع متعدد است و این متمسک شافعی است که میگوید که مستحب است و قوف امام نزد حجره ائمه و مذنب نزد ائمه آنست که بگوید  
مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث منافی حدیثیست زیرا که صدر و سطا است با اعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست و سرت و تحت و  
بطن و رانها و بطن که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر یا ستاده باشد مثل بنجره و راوی کان بر دو که مقابل بنجره ایستاد از جهت تعارب هر دو محل شمنی گفته که روایت است  
از ابی خنیفه و ابی یوسف که ایستاد ام از زن مقابل بنجره چنانکه مذنب جماعت است متفق علیه و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بقبر دفن  
لیلار و ابی است از ابن عباس که آن حضرت گذشت بقبری که دفن کرده شده بود مرد و در وی در شب فقال حتی دفن هذا پس پرسید و گفت آن حضرت کی دفن کرده شده  
این مرده قالوا البواحه گفتند دفن کرده شده و یسب قال افلا اذ نمونی گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام کردید مردن وی تا نماز میکردم بخاز و وی قالوا دفن فی ظلمة لیل  
گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب فکوهان نوقطت پس ناخوش بستم که بیدار کنیم ترا قیام پس ایستاد آن حضرت فصفنا خلفه پس صف بستیم پس آن حضرت فصلی  
علیه پس نماز بخاز و در قبر بعد از آن که مردم بخاز و او را کرده بودند متفق علیه و عن ابی هريرة ان امرأة سوداء کانت تقم المسجد روایت است از ابی هريرة که زنی سیاه  
بود که جار و بید مسجد یعنی مسجد شریف آن حضرت را قتم نفع تا وضع قاف و تشدید میم و مقبره بکرمی کنسبه یعنی جار و ب و قمار کنسبه یعنی خاک و ب و او شاب شک راوی است که  
زنی بود یا جوانی بود که جار و بید و فقدها و بعض نسخ او فقده و رسول الله پس کم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدای یعنی حاضر نید در خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم  
فقال فما او عنه پس پرسیدن حضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجارت فقالوا مات پس گفت مرد وی قال افلا کتتم اذ نمونی گفت آیا پس چرا خبر نکردید  
ما قال فما نهمه صغروا امرها و این قول راوی از ابی هريرة است یعنی گفت ابو هريرة که یاکه صحابه خبر نداشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر نداشتند ما را  
و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم سبب وی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را و در حقیقت طحطا و منظور ایشان تحطیم شان آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم فقال دلونی علی  
قبره پس گفت آن حضرت راه نماند ما برید برقرآن میت یا آن شخص فخلوه پس راه نمودن آن حضرت را بر قروی فصلی علیه پس نماز کرد در قبر وی ثم قال ان هذه القبر و صلوته  
ظلمة علی اهلها پس گفت آن حضرت که این قبر را پر کرده شده اند تا بیکبار بر اهل خود کرده اند و ان الله یؤدیها لهم یصلون علیهم و بدستیک حق تعالی روشن میکرداند آن قبر را

در اینجا نماز خوانده  
گفت عائشة که  
او را در مسجد بخاز  
نزد آن مرد که  
در مسجد سجده  
عنه







این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو جعفر که راوی است مردی مجهول است که کسی او را نمی شناسد و مجهول و وقیم است مجهول العین و مجهول الحال و در مقدمه می آید معلوم شده است و نسائی گفته است که وی منکر الحدیث است و بخاری گفته که وی ضعیف است و حدیث وی در مشی مع الجنائز است بدانکه حکما اختلاف کرده اند در مشی مع الجنائز امام ابو حنیفه و او را جمعی بر آنند که مشی پس جنازه واجب است و ثوری و طائفة دیگر میگویند که پس و پیش بر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و حنبل میگویند که پیش رفتن افضل است که قال الثمینی و دلیل پس رفتن احادیثی است که درین باب متعدد وارد شده و نیز پس رفتن اظهر و داخل است در اعتبار و اتفاق و تفکر و اقرب است به معاهدت و احتیاج بدان و روایت کرده است ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن بن ابی بکر گفت بود در جنازه و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه می رفتند و علی بن ابی طالب پیش جنازه می رفت پس گفت من بعد از او میروم و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازه پیشی امام وی سبب فضل صلوة جماعت است بر صلوة منفرد و لیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نهند راه بر مردم و این دلیل آنکه ثمة حدیث زهری از مسلم است که مذکور شده و نیز میگویند که قوم شافعیان در عرف و عادت پیش میرود و مشغوع را پس خود انداخته میرود و آنرا که پس و پیش بر دو برابر میدارند میگویند که دلائل متعارض اند پس بر دو برابر باشد و حدیث میفرماید بن شیبہ نیز حکم بقسمه میکند در حق مامی و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز همین است و در کتب فقه از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور است که گفت باک نیست بر رفتن پیش از جنازه و چپ و راست وی و من ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرار كسبها و من تبع جنازة را و برادر او در باره باره قد قفنى ما عليه من حقهما پس تحقیق بر دخت چیزی را که بر او است از حق جنازه و رواه الترمذی و قال هذا حديث غريب و قد روی فی شرح السنة ان النبی و تحقیق روایت کرده شده است در شرح السنة که پیغمبر صلی الله علیه و سلم حمل جنازة سعد بن معاذ بن الحمو دین برداشت جنازه سعد بن معاذ در عرض میان دو مرد که عبارت از دو چوب پیش و سنت در حمل جنازه نزد شافعی این است که برادر این دو چوب را بر دو و دو ش خود و چوب که بعضی است بر گردن و بر دارند و مؤخر نقش را دو کس یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ و درین جانب توسط شتمین ممکن نیست که موضع قد بین مرئی بنکر و نظیر برافنی افتد پس سبک حامل جنازه میشود و گفته اند که اگر مستعمل نباشد متعده محل و کس و دیگر اعانت کنند و او پس جنازه مجهول بر پنج کس میگرد و همچنین گفته است در عادی شرح وی که در مذہب شافعی است و در دیگر گفته است که قول شافعی آن است که بر سید جنازه را دو کس می برند از سابق بر اصل عنق خود و نامی بر اعلا سینه زیرا که جنازه سعد بن معاذ همچنین برداشته شدن مکر قول و دیگر است از شافعی و در بعضی شروح دیگر گفته است که این نزد برداشتن جنازه است از زمین بعد از آنکه باکی نیست اگر معاونت کند هر که خواهد و نزد آنست که بردارند آن را چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است ابن امام محمد در باره آن حنیفه بسند وی تا بن مسعود و همچنین روایت کرده است ابو داود و طیالسی و ابن ابی شیبہ و عبد الرزاق و شعبان بن مسعود و ذکر کرده است شیخ ابن الامام در حمل منی العمودین آزار صاحب و حدیثی مرفوع که تضعیف کرده آن را در محل بخواند اربع آثار و احادیث مرفوعه صحیح گفته که آن آثار و قانع احوال مخصوصه است احتمال دارد که از حدیث سنت باشد و احتمال دارد که از حدیث عارضی باشد که تفاضل کرده و در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت هالین و الله اعلم و عن ثوبان قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی جنازة روایت است از ثوبان که مولای آن حضرت بود و در سفر و حضر در خدمت میبود و گفت بیرون آیدیم با آن حضرت بجهت شایع جنازه فرأی فاسسا و کبابا پس بدان حضرت بعضی مردم را سوار خال الاتخیون بن ملائکه الله علی اقدامهم پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پاهای خود میروند و اتم علی ظهور الدواب و شاربشهای چار پایا میروید و در حواشی نوشته اند که سواران را نزد یک جنازه دید یعنی اگر سواران دورتر از جنازه روند باکی نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جایز است بی گناهت و رواه الترمذی و ابن ماجه و روی ابو داود و قال الترمذی و قد روی عن ثوبان موقفا گفته است ترمذی و تحقیق روایت کرده شده است این حدیث که ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان است و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مرفوع نشده و لیکن در معنی مرفوع است بر رفتن ملائکه پیاده نمانند از حضرت نبوت خیز توان داد و عن ابن عباس ان النبی روایت است از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قوامی الجنائز فالتحفة الکتاب ظاهر آنست که مراد قرات فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و احتمال دارد که بر جنازه بعد از نماز پیش از آن بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الآن متعارف است و الله اعلم و رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و ترمذی گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست و بر اینهم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر الحدیث است و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس است که قرات فاتحه نیست و گفته اند که این قول صحیح نیست و در فصل اول گذشت و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما صلیم علی الميت فاخلفوا له الدعا چون نماز را بر میت پس خالص کنیز برای دعا را و اخلاص بی امیغ کردن بی ریا و سمع آوردن طاعت نماز را و ابو داود و ابن ماجه و عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلی علی الجنائز قال و هم را بی پریر است گفت بود آن حضرت چون میگردند نماز بر جنازه می گفت اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و اولادنا و ائمتنا اللهم من احببت منا فاحیة علی الاسلام و من توفیت منا فوفیه علی الايمان فما ذلک لیکن ذله و اری و از این پس مذکور دارد بر اسلام و سبک بی برای نا و پس نیز او را بر این در جیات اسلام فکر کرده و دعات ایمان نیز اسلام نام احوال ظاهر است و آن در حالت حیات و در حالت موت بر تقدیر قلمی همراه نیست اللهم لا تحرمنا العز و خذ منا



محمود مکرم دان ما لا جبر و لا یغنی ابریکه بصیبت هی مجازیه و تحریرنا بفتح ما و ضم آن هر دو روایت است حرماً حرام نمیکردن زنجیری و لا تقبلاً بعده و در قفله میزدند و پس آنرا  
رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و رواه النسائی عن ابی ابراهیم الاشعری عن ابیه ابی ابراهیم شمسی انصاریرا مسلم در کتاب کنی ذکر کرده و در  
کتاب پریدم بخار از پدر ابی ابراهیم پس نشاخت در او ابو حاتم گفت او پدری بود و مجهول اند و انتھت روایتیه عند قوله و تمام شده است روایت نسائی نزد قول او فلما  
والله من احبنا الی آخره در روایت وی نیست و فی روایة ابی داؤد فاحیه علی الایمان و توفیه علی الاسلام یعنی بحیات ایمان مکرر ده و در حدیث اسلام فی کس و کس  
ذکر کرده و وجه مناسبت آنجا معلوم شد و چون اسلام و ایمان در حقیقت و مال یکی است هر دو درست است و فی آخره و ما عریدت الی داؤد و لا تضلنا بعده و مکرر مکرر  
ما بعده وی و عن وائل بن کثیر بن عمار بن سکن بن همد و فتح قاف قال علی بن ابی حمزة رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رجل من المسلمین گفت  
فما ذکرک ما کان خضرت بر روی از مسلمانان منمخته یقول پس شنیدم من آن حضرت را که میگوید اللهم ان فلان بن فلان غداً غداً فلان بن فلان نام او را نام پدر  
او را گرفت فی ذمتک در عهد و امان و زهد و است و جعل حوارک و در عهد همسایگی تست جعل و اصل بخیرین و مراد این جاعده و پیوسته است فقه من فتنه القبر پس بخار از پدر  
از ابتلای کور و غلبه النادر و از غلبه آتش و زنج و انتباه الی الوفا و الحق و توحداً و ندوفاً که هر عهد و وعده که بر بندگان خود کرده فاسد است و در حدیث  
و عهد و سخن و توحداً و ندوفاً که هر عهد و وعده که بر بندگان خود کرده فاسد است و در حدیث  
توبیا را مرزنده و بسیار مریانی رواه ابو داؤد و ابن ماجه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ذکر و احسان موتاکم یا کفیه و یجید  
اینکیمای مرده های خود را و کفو اهل مساویهم و باز استید از ذکر کردن بدیهای ایشان و این مخصوص است بسلیمان و صالحان و آنکه آشکارا فتنه و ظلم نکنند رواه  
ابوداؤد و الترمذی و عن نافع بن غالب روایت است از نافع که او را ابو غالب گویند و از تابعین است نافع که مولای ابن عمر است قال صلیت مع انس بن مالک  
علی جنازة و جعل فقام حیال رأسه گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردی پس بایستاد انس مقابل سران مرد شمشیر و اجنازة امرأة من قریش  
پس آورد و جنازه زن را از قریش فقالوا پس گفتند یا با حمزة گفت انس است صلی علیها نماز بجز اجنازة این زن فقام حیال وسط السریر پس بایستاد انس و  
ایستاد سر مقابل له العلاء بن زیاد پس گفت در انس را اعلان بن زیاد که از تابعین است هکذا روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم قام علی الجنازة لایحیی  
و ید و توان حضرت را که ایستاد بر جنازه مقامات منها در جای ایستادن و توان زن و من الرجل مقامات منه و ایستاد در نزد جای ایستادن و توان مرد یعنی پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و سلم هم دیدی که بایستاد بر جنازه مقابل سر مرد و مقابل وسط سر زن قال نعم گفت انس آن چینی ایستاد آن حضرت هم رواه الترمذی و ابن ماجه  
و فی روایة ابی داؤد نحوه مع زیاده و در روایت ابی داؤد مانند این است باز یادت و فی حدیث ابی داؤد زیاده است بعد از قول وی فقام حیال وسط  
این قول را که فقام عند مجئ المرأة پس ایستاد انس نزد سر زن و غیره مخصوص زن است و غیر نافع عن و ضمیم آخر چیزی و عن درین در فصل اول در حدیث سمره بن جندب نیز  
که نشت الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن ابی لیلی از کبار تابعین است و از طبقه اولی از تابعین کوفه است و معظم و مجهول است نزد ایشان روایت میکند از پدر خود  
و از علی و عثمان و ابی ابی ب انصاری و غیر ایشان گفت صد و بیست و افصحاً بنیاد را دیدم که هر از انصار بوده اند بعد از بن عمار گفت کان ندرام که زمان مثل وی نایب باشد  
و ولادت وی در زمان عمر است که شش سال از خلافت او مانده بود و در سماع او از غیر خلاف است و صحیح عدم سماع است قال کان سهل بن حنفی نعم های جمله و قیس بن  
سعد قاعدین بالعقاد سبعة و عذابین و صحابی شش بقا و سید قفاف و تشدید بیک نام وضعی است بر پانزده میل از کوفه و فی علیها مجنازة پس گفته شد برای ایشان مجنازة  
فما پس بایستاد و ندید بن جنازه فقیل لهما انهما من اهل الارض پس گفته شد مرا ایشان را که این جنازه از زمین دار است ای من اهل الذممة یعنی برادران اهل  
اهل ذمما ایشان را اهل زمین است و ذالت ایشان گفتند که ما اهل و راغب زمین گفتند یا از جنت آنکه مسلمانان مقرر شدت ایشان را بر زمین و خارج فقالان و  
الله پس گفتند آن دو صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرت به جنازة فقام کذشت بوی جنازه پس بایستاد فقیل لهما انهما مجنازة یهودی گفت  
شد مر آن حضرت را که این جنازه یهودیست فقال پس گفت آن حضرت الیست نفساً یا یغیت جان دار که بموت وی میتوان رسید و جرت گرفت متفق علیهم و  
عن عبادة بن الصامت قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تبع جنازة لم یقعده حتى توضع فی اللحد که چون میرفت در پی جنازه  
نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد فعرض له حیر من الیهود پس پیش آمد مر آن حضرت را و شنیدی از یهود فقال له پس گفت آن حیر آن حضرت را ما هکذا  
لضعیف بدستیکه و همچنین میگویم یا محمد یعنی ایستاده میباشیم و نمی نشینیم تا مردن میت در لحد قال گفت راوی فجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و  
سلم یعنی بعد ازین روایت تا آنکه کردند و قال خالفوهم گفت مخالف کنید یهود را ظاهر او می آید که بنشیند و الا آن حضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را و آنچه او  
کرده نشده است بسوی وی فافهم پس این ناسخ گشت حکم سابق را رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و قال الترمذی هذا لحد یغریب و یثرب  
بکسر یاء و افع الی لیس بالقوی و گفتند فی این حدیث غریب است و بشربن را فاع که راوی این حدیث است نیست قوی و عن علی رضی الله عنه قال  
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا بالقیام فی الجنازة بود آن حضرت که امر میکرد ما را بایستادن در وقت دفن جنازه ثم جلس بعد ذلک و امرنا بالجلوس









[illegible]





بعضی بر بخت فرستاد قال وانی النبی صلی الله علیه وسلم متکا علی قبرکنت وید مر آن حضرت تجر زنده بر قبری وی خال پس گفت آن حضرت لا توفی صاحب  
 هذا القبر از آن کن صاحب این قبر لا و لا توفی شک را و یست که تو صاحب هذا القبر گفت لا توفی و بجای صاحب هذا القبر خیمه آورد و دوشاید که مراد آنست که روح وی ناخوش  
 میدارد و راضی نیست تنگی کردن بر قبری وی از جهت تقصیر وی یا استخفاف را بوی و الله اعلم و راه احد باب البکاء علی المیت که یستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز  
 و اباس بر است و کرده است مذبح و نوحه و ستایش کردن میت را با فرط بشیوه مجال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل شایسته ذکر محاسن بر مرده نیست و کرده است  
 تحمید مصائب زیاده بر سر مرده و بر سر مقام و متحجب است تعزیت پیش از دفن و بعد از وی تا سه روز و معنی تعزیت جبر و شکایتی فرمودن مصیبت زده را و از معنی صبر است و  
 مکره است نشستن بر در و نزد بعضی مشایخ مکره نیست بنشستن بر پای ماتم سه روز است و زیاده بر آن مکره است و بعضی تا هفت روز گفته اند و اخطای فراسانی که از این است  
 منقول است که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلایق تا هفت روز بر وی کمر بستند و بسیاری از متاخرین گفته اند که کرده است اجتماع بر صاحب میت مکره است که بنشیند  
 بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند و برگردند متفرق شوند و صاحب میت باید که بجای خود مشغول گردد و مردم نیز بجای خود مشغول  
 شوند و تعزیت زیاده بر یک بار نباید کرد و بعضی مشایخ بخار گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یک روز و بعضی گفته اند که یک نیت بنشستن تا روز  
 و نه یا نه سجده آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نشستن بر قبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و سه نیت و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از کلمات  
 کنند همه بدعت و شیعه و نامشروع است و اگر معزی که دید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی ترا رسید بعضی گفته اند که کفر است و بعضی گویند که کفر نیست و لیکن خطای عظیم است و بعضی  
 قوی بگویند آن داده اند و اگر گوید هر چنان جان او بکاست در جان تو زیاده با ویم کفر است و اگر گویند تو زیاده با وین نیز خطا و جبل است ذکر در کلام فی مطالب المؤمنین الفصل  
 الاول عن ابن قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم کما است در جان تو زیاده با ویم کفر است و اگر گویند تو زیاده با وین نیز خطا و جبل است ذکر در کلام فی مطالب المؤمنین الفصل  
 اول و وی دایمی شوهر دایم بر ابراهیم بن رسول الله و مرصعه وی و نام وی را بر این اعوشش بود و نام زوجه او خوله بنت المذکر و معنی ظفر دلیخت عربانی کننده بر فرزند و دیگری ظفد  
 و رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم فقیله و شمه پس گرفت آن حضرت ابراهیم را پس بوسه داد و او را بوی کرد و او را شام دخلنا علیه بعد ذلک پسر در آیم ما بروی  
 بعد از آن یعنی همراه آن حضرت و ابراهیم میجو بدینصه و حال آنکه ابراهیم جو و سخاوت میکرد و جان خود یعنی نزدیک بود و جان دادن و بود ابراهیم رضی الله عنه و ساله و بعضی گفته اند  
 شانزده ماه و هشت روزه و در روایتی یک سال و ده ماه و شش روزه و با جمله در مدت رضاع بود که عالم رفت فخلت عینا رسول الله پس در آید و هر دو چشم میخیزد  
 صلی الله علیه وسلم ندان رفان که روان شد شکما از آن ذرف نبال حجه و او را فرقتن اشک از چشم قهال له پس گفت مر آن حضرت را بعد الرحمن بن عوف و امانت  
 و تو که میبینی و اشک میریزی باین معرفت و جلالت شان یا رسول الله قهال پس گفت آن حضرت با ابن عوف انها دخته ای سیرجی این اشکها اثر رحمت توست  
 است بر مقبوض بشا چه حال وی مبتلی است شدت باین ضعف بنیت نازخت جزع و بی صبری و ناشکیبائی است چنانچه تو خیل کرده ثم تبعها با خری پسر بر و گویا  
 آن اشکها را با شکهای دیگر یا این کلمه را با کلمه دیگر قهال پس گفت آن العین تد مع والقلب یحزون بدستیک چشم میرزد و دل اند و لیکن میگرد و لا نقول الا ما یرضی ربنا  
 و نیکویم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما و انما نقول یا ابراهیم محزون و نیکویم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما و انما نقول یا ابراهیم محزون و نیکویم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما  
 که کمال آن حضرت کمال بشریت علی الاطلاق که شامل تمامه لطائف و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق مجال شریاست که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر کمال  
 حال طایفه و بود آن حضرت که میداد هر جزا حق وی و ظاهر همیشه وی آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه مقدور بود و صا درمیشد قدرت و اختیار و آنچه مقدور بود صا درمیشد حکم  
 طبیعت و مظهر و اگر این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حق و حکمت است و این دلیل سلامت حواس و قوی است پس مر آن حضرت را در بر مرتبه تمام و کمال است  
 و این یکی از وجوه وجود و سکرات موت است در حق و صلی الله علیه وسلم تحقیق صوفیه گفته اند که تمامه لطائف و طبیعت و نفس و قلب و روح و سرور و باطن و کمال و جلال و جلال  
 خلط میان این لطائف و عقل و کانون و اندوآر و نتایج هر یکی بر آن ترتیب و صا درمیشد حق تعالی و تقدس متصل و روح در محبت و وی تعالی مستغرق و قلب بکرمی مشغول  
 و نفس بخدمت و وی حامل و طبیعت بخلق و کسب توام بدست آند و همه مطیع و منقادند و آنچه پذیرفته اند برای آن و الله اعلم و عن اسامه بن زید قال ارسلت بنی  
 النبی صلی الله علیه وسلم الیه گفت اسامه بن زید که فرستاد دختر آن حضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الریح بود کسی را بسوی آن حضرت ان بنالی قبض که پسر است را  
 که در حالت نزع است و نزدیک است که قبض روح وی کرده شود فاقبنا پس ما را و پسرش حال کن و بفریاد مارس و به بین که چه حال داریم فارسل بقبری السلا  
 و یقول پس فرستاد آن حضرت کسی را بسوی وی در حالتی که سخن از اسلام را میگوید آن حضرت ان الله ما اخذ والله ما اعطی بدستیک مر خدا است چنانکه گرفت  
 و مراد است چیزی که داد و کل عده با جمل مسمی و همه نردا و بدست معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدور بود و فلتنصبر و لفتصب پس باید که صبر کند و صاحب  
 ثواب وی گردد و ارسلت الیه تقسم علیه لیا یتیمها پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آن حضرت در حالتی که سوخته بخور در بر وی که البته باید آن حضرت را و تمام و جمل  
 پس بر جاست آن حضرت و حال آنکه با وی بود سعد بن عباد و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و رجال و مردان و دیگران و بفرموده رسول الله پس  
 بر دوشته آورده شد بسوی خیمه خدا صلی الله علیه وسلم الصبی آن کودک که جان میداد و نفسش متفقد و حال آنکه جان وی حرکت میکرد و میلزید و فقهه بحایت او از سلاح و کلاه و دامن

انجست نخت واقع شدن در لکل و جنبه باین چیزی شک با و از کذا فی القاموس و در صراح گفته آ و از سلاح در رفتن زمین فضاغت عینا پس اشک بسیار میخیزد هر چه  
 آن حضرت فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا پسیت این کرستین از تو و اشک میخیزد که تو بان فوت و کمال حال میگری فقال پس گفت آن حضرت  
 هذمه و حقه جعلها الله فی قلوب عباده این اثر هر بانی و نری است که گردانیده و نماده و است از اخذی تعالی در دلهای بندگان خود فاما بحم الله من عباده الوهاد  
 پس رحمت و مهربانی نمی کند از تعالی از بندگان خود و مکر رحمت کند کان و مهربانان را متفق علیه و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال اشکی سعد بن عباده و شکو  
 له گفت ابن عمر میباشد سعد بن عباده و بیماری که مرا و او را و شخص نسبت نزد وی که بیماری بود فاما به النبی پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه و سلم یوحده در حال کعبه  
 میکند آن حضرت را و مع عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود فلما دخل علیه پس بر کاه که در آن آنحضرت بر سعد بن عباده  
 و حقه فی فاشیه یافت او را در حادثه که پوشیده و احاطه کرده بود او را کلبیت از شدت مرض و اندوه و در دست و فاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و و کیومرود را  
 اندر و غیره و ازین جهت قیامت را فاشیه گفتند و در صراح گفته فاشیه قیامت و در و بیماری شکم و بعضی گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جامه است که احاطه کرده بودند او را  
 و کرد وی نشسته فقال پس گفت آن حضرت بشا به سختی حال وی بطریق استخفاف قد قضی تحقیق میزاید شد و پرداخته شد کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شد  
 است چنانکه در کرمه و قضی خبر است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را قالوا گفتند لا نموده است یا رسول الله و موت سعد بن عباده بعد از آن حضرت است در خلافت  
 عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبکی النبی پس بکر بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فلما رأى القوم بکاء النبی پس بر کاه که دیدند آن کرده که پیغمبر اصلی الله علیه  
 و سلم بکوا بکریستند ایشان نیز فقال پس گفت آن حضرت الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین آ یا نمی شنوید یعنی بشنوید از آن حکم عمری که خدای تعالی عذاب  
 نمیکند با شک چشم و لا یحزن القلب و نه باند و دل و لکن یعذب بهذا و لیکن عذاب میکند بفعل این و اشارت الی السانده و اشارت کرد بلفظ مذاسوی زبان خود  
 او و بحم یارم میکند این یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مرتب بر فعل زبان میگرد و اگر نوحه کرد درین باب یا بخی ناثالیه گفت مستحق عذاب کرد و اگر حدیث گفت و ترجیح کرد  
 مشوج رحمت ثواب شود و ان المیت لم یعذب ببکاء اهله علیه و بدرستیکرده عذاب کرده میشود بکرستین کسان وی بر وی تحقیق این حدیث شرح حدیث عائشه  
 بسیار متفق علیه و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس منا من ضرب الخند و دوشق الجبوب و دخی بدعی  
 الجاهلیة نیست از اهل طریقه یا کسی که بزند رخسار او را و آره کند که میان او را و بخواند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و دعا بویل و شور متفق علیه و عن ابی بردة بن نعم با و سکون پس  
 ابو موسی اشعری است از ابی نعین قال اعنی علی ابی موسی گفت پیروش شد ابو موسی که پدر او مستحق نفع و قصه پیروش اغا پیروش کرد اندین غنی علیه و اعنی علی نعین استعمال کرده میشود  
 بلفظ مجهول فاقبلت امراته ام عبد الله تصبیح برونه پس میش آمدن وی که گنیت او ام عبد الله بود در حالتیکه او از نمیکند یکا و در نه نفع را و تشدید نون آ و از اگر که در وی بر جیح  
 یعنی که اندین آ و از در حلق ثم افاق پیروشش آمد فقال لم تعلی پس گفت ابو موسی مزین را آ یا نمیدانی تو و کان یحید ثعلبان رسول الله و بود ابو موسی که حدیث میکرد و خبر میداد  
 آن زن را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفته است انما بری من خلق و خرق من نیرام کسیکه بشرد موسی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند او را و اگر بگوید و بگوید  
 که برانرا متفق علیه و لفظه سلم و عن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یع فی امتی من امر الجاهلیة لا یتوکرو  
 چهار خصلت اندر دامت من اذکار جاهلیت که نمیکند ندانها را الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس در جبهها و حسب آنچه شمار و در دافضات و خصال و شرف  
 و محبه کرده وی و در پندار و دست و الطعن فی الانساب و دامن کردن و عیب گرفتن در بنهای مردم چنانچه فقر و مدح و منسوب خود میکند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم  
 نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم است مگر با سلام و کفر و الاستغناء بالجور و طلب آب باران کردن بتار یا یعنی توقع امطار در وقوع نجوم و در نازل خود چنانکه گویند  
 و قی که گویند در فلان منزل باید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است طرأ نوبه که او این منع و زجر است از تسک بقوا عذ نجوم و اعتقاد با حکام آن و النیاحه چارم  
 نوحه کردن در ماتم و قال و گفت آن حضرت القاتل تحت انا لم تتب قبل موتها تمام یوم القیمه زن نوحه کردن تو بیکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم توبه بزد و استیاده کرده  
 میشود و در قیامت یعنی در موقف یا را بکفیه میشود و علیها سر مال من قطران و حال آنکه بران زن پراپنی است از قطران نفع قاف و کسر ط و سکون نیز آمده و در سختی  
 که دوشیده و کشیده میشود از زحمتی که معروف است بعد از آن بخته میشود و سوخته میشود و در چراغ و طلاء کرده میشود بدان شران اگر کین و این سخت تر است و شتمال نار فاحرق  
 و در و من جوب و بر وی است پیرین از جوب نفعیم و کذا نام رضی است مشهور که آن را اگر گویند و ربع پیرین زن و بر مال پیرین خواه از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیده میشود  
 برتن وی که و خارش پس انان طلاء میکند بقطران تا زاده کرد و دالم و سوزش و بعضی در بیان مناسبت عمل نیاحت و برای آن جوب گفته اند که چون ناخه خارش میکند در وی را چاره که بگوید  
 جامه را بطلک را بدید و شپش بکوبد بر صورتی که بگوید بران بخرشیدن و پاره کردن و نیز خارش میکند بچنان رفت آنکه خود دلهای مصیبت زدگان را و جرات میکند در دلهای ایشان را پس خطاب  
 که بشود و ناخه مناسبت آن باشد و الله اعلم و الله اعلم و عن انس قال مر النبی صلی الله علیه و سلم با مرأة بکیت عند قبر و روایت است از انس گفت که زنت آن حضرت  
 برنی که میکرد و زدی فقال پس گفت آن حضرت آن زن اتقی الله و اصبری پیرین که آن زن فرموده و شکایتی کن قالت گفت آن زن آن حضرت الت علی فانک تعلم  
 بحصیتی بکوشا و زن نیز که تو مصیبت زده نشد و مصیبت من و لم تعرضه و نشاخت آن زن آن حضرت را فقیل لها ان النبی پر گفته شد آن زن اگر این سخن گفت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم فانت باب البکاء علی آمان من بعد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علم تجد عده بوابین پس یافت آن زن نزد آن حضرت و بانا از آنجا که برود ملک و اموال و مایع یافت از آنکه آن کو بادر نفس خود خونی و جیتی یافته بود و کان برده بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل ملک و سلاطین خواهد بود و او را مجال داد که بر وی بخوابد و ناله کرد و گفت ای پسر کفایت پس گفت آن زن و عذر خواهی نمود که من شایسته آنکه تو پیغمبر خدای تا استیصال امر تو میکردم و بی ادبی نمی نمودم فقال پس گفت آن حضرت انما الصبر عند الصلوة الاولى محتوم و نیست صبر کنز کوفت غنچین که اول زمان مصیبت رسیدن و کوفت است و بعد از نشستن آن وقت خود بصورت صبر میکنی و صدم چیزی سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه اینجاست و نصیبت که سخت است بر دل که می نرسخت است و در تحمل شدائد و بلاها پس میزند بر وی و می شکند آنرا و صدم بخی پس در آن امر می نرسد چنانکه رسیدن بلا و این خنی اظهار است و لیکن معنی اول البکاء است متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا میوت مسلم ثلثة من الولد یقلع النادی بیه و مسلما فی راسه کس از فرزندان پس در آید آتش و وزخ و الا تحلقه القسم مگر برای حلال کردن و اندین و کشادن سوگند که حق سبحان تعالی در قرآن مجید در دو و بندگان آتش را یاد کرده و فرموده که و ان مکلم لا و د با و هیچ یکی از شما نیست که آنکه در آید و وزخ را اگر چه در آتی باشد مثل برق جبهه و دبا پرند و عوب میگوید اگر چه می بیند که رحمت تحت القسم یعنی همان قدر که بوی از عده سوگند برآید و در وی دنی فضل که بکار در آن لطیف کند کفایت دارد پس هر که سه فرزند از وی مرد در روز خونی در آید مگر بکاف که سوگند راست کرد و متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النسوة من الانصار و هم از ابی هريرة است که گفت گفت آن حضرت مر حاجت زنان از قبله انصار لا میوت لاحد لکن ثلثة من الولد یفتتبه فی مری از شمار راسه کس از اولاد پس میزند و طلب ثواب دارد و الا دخلت الجنة مگر آنکه در آید بهشت را خالت امرأة منهم و ایشان پس گفت زنی از میان این زنان یاد کس هم میرسد یا رسول الله یعنی بفرما که کس میرسد یا و کس مخصوص بکس باشد قال گفت آن حضرت او ایشان یاد کس میرسد و این احتمال دارد که همین ساعت و می فرود آمده باشد تو بر آن حضرت بدرگاه صمدیت حق بآ آن حضرت دعا کرده باشد و بموقف جابت رسیده و راه مسلم و فی رواية لهما و در روایتی بخاری و مسلم را اینچنین آمده که ثلثة لم یلحقوا الجنة غیره کس که نرسیده اند بزه و گناه بر اینی بلخ نشسته اند که فعل آنها گناه باشد و بران بزه مرتب گردد و صغیر بیزیر که زمان با طفال هر و شفقت زائد دارند و الم ایشان مفرط و اطفال تابع و ملحق و طلق اند ایشان بخلا کبار و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هريرة است که گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی یقول الله مال الصدی المؤمن عندی جزا و میگوید خدا می نیست مرند و مسلمانان از من یاد اش اذ اقبضت صفیه من اهل الدنیا چون قبض کنم و میرانم دوست خاص او را که بی شائبه تکلف دارد و دست میدارد و چنانچه پسر و جوان از اهل آخرت باشد ثم احتسبه پسر میزند و نظر بر ثواب آخرت دارد و الا الجنة مگر بهشت را و راه البکاء و فی الفصل الثانی من ابی سعید الخداری قال قال رسول الله گفت لعنت که دست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الناحية زن نو که کننده را و المستعنه و کوش دارند و بنوع و شنونده آنرا بوجده رضا و لفظ اینست را بجهت آن آورد که نو که کارزار ناست یا مرد او حمله نموده و نفس ناست است تا مردان را نیز شامل باشد و و در اول ظاهر تر است رواه ابو داود و عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب للمؤمن ان اصابه خیر حمد الله و شکر کار شکر است مرسلان اگر برسد و را نیکی از نعمت و مال و منال و عافیت تایش میکند خدا را و سپاس میگوید و او را و ان اصابته مصیبة حلاله و صبر و اگر برسد و را سختی و اند و شتاب و شکیبایی میورزد بشهو و ضعات حال و جلال و لطف و قدر و پر از مقصود و سبب از ایزاد و نوازل و حوادث بر بنده تعریف است و چون معرفت حاصل شد صمد لازم آن است فلول من و جرفی کل امره پس مسلمان نزد داده میشود و در همه کار و در همه حال و می در نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر حتی فی اللقمة یرضعها الی فی امراته آنکه در لقمه که بر لب و می نهد آنرا در دهن زن خود و بجهت مودت و رحمت با دای فقهه اجماع که در ظاهر از قسم شہوت و حفاظت است و لیکن در حقیقت ادای حق است و لذت فرمودان از زوجات ملک حاکم و مشایخ شاذ لایست المقصود و مافقه الحق لا یمنعها النفس و درین اشارت بنا کنید و تا ناید ثبوت اجراست و در جمیع احوال چه حقوق و عبادات و چه خطو و عادات عبادات عبادات تقصیر می نیست را چه مباحات اگر چه در ظاهر از قبیل شہوات باشد لیکن با اعتبار اشتغال آن بر نیت تقرب حکم سحیات میگیرند و عبادات عبادات میگردند و راه البقی فی شعب الایمان و من انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مؤمن الا وله بابان نیست پیغمبر مسلمانان مگر آنکه او را در است باب یصل منه علمه است که بالامر و اولاه آن محل و در کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین و باب یمنزل منه و زقه و در است که فرود می آید از آن در رزق و در زمی و میرسد بستر از آن زمین فاذا مات بکیا علیه پس چون می میرد و مسلمان می بیند آن هر دو بر و می تحقیق یا مرد که به اهل آنهاست از ناله و ظاهرات و حدیث در معنی اول است و انما علم البکاء باب صعد و از جنت آنکه مشرف میشد بان و کردی در رزق بسبب آنکه رزق چون بود بر عمل صالح پس هر دو می بیند بجهت حرمان ازین سعادت و فقیران این نعمت فذلک قوله تعالی پس این کردی در صعد و در رزق می بیند مراد است بقول حق تعالی که کار کار از آن فرزند کرده است و فرموده فابکیت علیهم الساء و الا ان پس بر کسیت بایشان آسمان و زمین این در شان کافران است و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان منعم میگرد و اگر گفته شود که در صعد و در رزق هر دو در آسمان آن پس بر زمین از جنت و از کجا است جوابش آنکه رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول از آن است می گردید چنانچه در ترجمه اشارت بدان کردیم و راه الترمذی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له غوطان من امتی ادخله الله بهما الجنة کسی که باشد او را دو غوطه از امت من می در آید و از آنها





ام المؤمنین پرورده شده روایت میکند احادیث عایشه را بسیار که وی گفت شنیدم عائشه را و ذکر لها ان عبدالله بن عمر يقول ان الميت لیحب ببكاء الحی علیه و حاله  
آنکه ذکر کرده شده مرعانه که عبدالله بن عمر میگوید که میت خدایا بگریستن زنده بروی بقول میگوید عایشه یغفر الله لابی عبدالله الرحمن یا منزه عن ذلک تعالی  
بی عبدالله الرحمن را که گنیت این عمر است و این کلام در جای میگوید کسی نمیگفت و خطا کرده میگوید که خدا را رحمت کند و بیامرز و باز عایشه میگوید اما الله لم یکن اب آگاه باشد  
بدستیک وی یعنی این عمر خدا دروغ نگفته است و چون گوید و شان وی اعلی و ارفع است از ان و لکنه نجی و لیکن وی فراموش کرده است آنچه از حضرت شنیده و او خطا  
یا خطا کرده است و شنیدن و فهمیدن بعد از ان میان خطای این عمر میگوید قبول خود انما مرد رسول الله این است و درین نیست که گذشت پیغمبر خدای علی علیه وسلم  
علی یهودیه یکی علیه هارون یهودیه که مرده بود و گریسته میشد بروی فقال انهم لیسکون علیها پس گفت آن حضرت بدستیک ایشان میگردید بروی و انها التعلب  
فی قبرها و حال آنکه تحقیق وی بر آنیه عذاب کرده میشود در قفس پس آن حضرت در خصوص یهودیان گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص وی هم گفت که وی  
بسبب بجای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان کافران است و ایشان میگویند و او را عزیز میدارند و مرموم میدهند و وی خوار و طعون است از اینجا  
عمر فیمد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرمود که میت بسبب گریه زندگان بروی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آید یا بدقیق علیه و عن  
عبدالله بن ابی مالیکه یضمیم و فی کلام و سکون یا که از شایسته را بعین است قل کنت توفیت بنت لثمان بن عثمان رضی الله عنه بکرمه و در خبری عثمان بن عفان را  
بکرمه فثنا الشهد هابس آدمیم تا حاضر شویم جزا و او را و حضرها و حاضر شد و از ابن عمر و ابن عباس فانی لجالس یلینهما پس بدستیک من بر آنیه نشسته ام  
میان ابن عمر و ابن عباس و در بعض نسخ وانی و او و در صحیح بخاری نیز چنین است و این اذراست در معنی فقال عبدالله بن عمر لعمر و بن عثمان و هو موأجهه  
پس گفت ابن عمر پس عثمان را که نام و عمر و است و حال آنکه وی روبروی وی بود الا انتهى عن البكاء آیا باز نمی داری یعنی زن را را اگر گریستن بخان رسول الله زیرا که عمر  
خدای علی علیه وسلم قال گفته است ان الميت لیحب ببكاء اهله علیه بدستیک مرده و بر آنیه عذاب کرده میشود و بگریستن کسان و وی بروی فقال ابن عباس  
قل کانت حریقول بعض ذلک پس گفت ابن عباس تحقیق بود و عمر رضی الله عنه میگوید بعضی بجهت آن گفت که شاید در عبارت کلم و میش و واقع شده باشد  
یا عمر همچنین میگوید که بعضی بجا آمد چنانکه ابن عباس خواهر گفت ثم حدثت بتر حدیث که ابن عباس فقال حدیث مع عمر من مکة بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت  
وی از مکة بسوی مدینه و این در ان سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد حتی اذ کنا باللبداء تا آنکه بودیم با بیدار و در ان صبح افترج موحده و سکون بخانه نام  
موضعی است میان مکة و مدینه فاذا هو بر کبک تحت ظل سمره پس ناگاه عمر طلاس و طاقی است بسوان در زیر سایه درختی که نام وی سهه است افترج حسین و منم  
فقال اذهب فانظر من هو لاء الکرک پس گفت عمر یعنی ابن عباس را بر و پس بین گریستن این سواران فظرت فاذا هو صهیب پس نگاه کردم من پس ناگاه  
صهیب روی زمین است و سواران و دیگر نیز همراه اوینه قال فاجترته گفت ابن عباس پس خبر کردم عمر که صهیب است فقال ادعه پس گفت عمر بخوان او را و بطلب  
فوجبت الی صهیب پس باز آمد بسوی صهیب فقلت ارجع فالحق امیر المؤمنین پس گفتم کوچ کن از اینجا پس بر سر و در باب امیر المؤمنین را یعنی عمر رضی الله  
عنه فلما ان اصیب عمر دخل صهیب میکی پس هرگاه بمدینه رسیدند و رسید عمر اصیبت قل در آمد صهیب در حالی که میگوید بر صهیب میگوید میگوید بدو  
و اصحابه و امی برادر و امی یار فقال عمر یا صهیب انکی علی پس منم کرد و عمر و از گریستن و گفت ای صهیب آیا گریه میکنی بر من و قل قال رسول الله و حال آنکه  
بتحقیق گفته است پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم ان الميت لیحب ببكاء اهله علیه و ذکر بعض بجا برای ان خواهد بود که ممنوع گریه است که باید بر فتح  
و خرج و دیار و آنست که بکافری تعذیب است اگر خواهی تعذیب تعالی عذاب میکند بران فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشه فقلت  
ابن عباس هرگاه که عمر مرده ذکر کردم از بعضی گفت و کوی عمر و صهیب را و قول عمر ان الميت لیحب ببكاء الی آخره مرعانه را فثنات یرحم الله عمر پس گفت عایشه تم کند  
خدای تعالی عمر را چنانچه با حق گفته بود یغفر الله لک و کفر منک و کفر منی از حق گناه است بخلاف رحمت که مورد وی عام است لا والله نایب چنین است بخدا سوگند ملحد  
رسول الله حدیث نک و پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم ان الميت لیحب ببكاء اهله علیه یعنی بران وجهی که عمر فیمد زیرا که حدیث صحیح است بی شبه و اختلاف  
در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگوید که عذاب بسبب بکاسیت مؤمن را و کافرا و عایشه میگوید که این مراد کافراست و او در عذاب است که بگریزند یا بکنند و بر تقدیر که بر خدا  
مخارن کر یا است پس عذاب با گریه است از گریه و این مصححون را اگر زبان علم داد کنند واضح تر میگرد که کلمه با نذر این عمر برای سببیت است و نزد عایشه برای ملاست است  
و اگر فرضا مسلمان را در قبر عذاب باشد عذاب و مخارن کر یا خواهد بود اما عایشه میگوید که در و این حدیث در کافراست و این است معنی قول عایشه که گفت و لکن ان الله تعالی  
یزید الکافرا عذابا بکافرا اهله علیه و لیکن بدستیک خدای تعالی افزون میکند کافرا عذاب با بکای اهل وی بروی و این چهار ت دلالت میکند که مراد کافریه نیز بسبب افزون  
عذاب میگردد و این بسبب آن خواهد بود که کافرا فاضی است بگریه بلکه بعضی و میت میگردند بگریه و نوحه و نامشروعات و یک سببیت گریه مرعانه را بجهت این است و بعضی چنین  
میکنند که عذاب بسبب گریه در اینجا است که میت و میت کرده باشد بدن و فاضی شده چنانکه رحم جاهلیت بود و قائل بعد از ان عایشه رضی الله عنها استدلال میکند بر عدم سببیت  
گریه اهل میت مرعانه را چنانکه میفرماید و قالت عائشه رضی الله عنها حکم القرآن ان من است شاد ان ان که میفرماید و لا تزدوا و زوال خوی و برینده و هیچ نفس را بر دوزخ

بافس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسد و چون گریه و نوحه گناه اهل میت است بر میت برای چه نویسد و می چکانه کرده است که او را بدان عذاب کند قال ابن عباس غلب  
 ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرآنی را که واللہ اضلک واکب وذا یخفون ویکبرون واین تقریر است برای نفی مذمت ابن عمر که میت عذاب کرده میشود  
 بجای اهل و می بر وی زیر آن بجای آدمی و ضحک وی و نوحه و شادی وی از خدا است که پیدا میکند و ظاهر میگرداند و روی آنرا پس او را اثر عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد  
 بود که ضحک و بجای اختیار می باشد و تکلف و اختیار را در آن و اسباب آن مدخل نباشد فافهم و الله اعلم قال ابن ابی ملیکه فاما قال ابن عمر شینا پس نکت این مرد بر این  
 سخن چیز را و طر مگشت و قبول کرد و متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد سیر دلیل است و او را میرسد که بدلیل خود تخطیه مجتهد و بیکر آنکه اگر بزرگ تر و عالی شأن باشد  
 تر از وی باشد چنانکه نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر کرد و قبول کند و سالت کرد و تا نزاع و جدال زیاده نکرد و عن عائشه رضی الله عنها قالت لما جاء  
 صلی الله علیه وسلم قتل ابن حارثه و جعفر و ابن رواحه گفت عائشه هرگاه که رسید آن حضرت را خبر گشته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن جعفر  
 در غزه و مویه چنانکه قصه آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است مجلس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای غرای ایشان یعرف فیه الحزن شافیه میشود  
 در آن حضرت غم و اندوه و انا انظر من صاخر الباب و من یبک و میگردم از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است و او را روی بقول یعنی شق الباب میخواهد عائشه بصائر باب  
 شکاف باب را ظاهر از آن حضرت در آن وقت کسی بیکانه نبود فاما و دخل پس آمد آن حضرت را مردی فقال پس گفت آن مردان نساء جعفر و یسبیکه زبان جعفر و ذکر میگفت  
 و ذکر کرد آن مرد که زبان جعفر را که بسیار میکند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آن حضرت آنرا که باز دارد زبان را از کزیه فلن هب پس رفت آن مرد پیش زبان تا منع کند ثم اناه  
 الثانیة پسترا آن مرد نزد آن حضرت بار دوم لم یطحنه اطاعت نکردند زبان آن مرد را و باز نیاوردند از کزیه بگفت و فقال اینهن پس باز گفت آن مرد که برو و باز از ایشان  
 از کزیه فاما و الثانیة پس آمد نزد آن حضرت سیوم بار قال گفت واللہ غلبنا غلبه و کذبنا علی ما را یا رسول الله فرمعت پس کان بر و عائشه و بعض  
 نفع نعمت لفظه تکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس و نسیم انه قال که آن حضرت گفت آن مرد فاحث فی افواههن التراب پس منید از در و پهنای  
 ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بجا و زور آوردن بران عائشه میگوید هفتت پس گفتم با دل خود خطاب آن مرد را و غم الله انکاف بنفک باله خدی تعالی بنی ترا  
 کنایت است از غاری و امانت لم تفعل ما امرک رسول الله بخدی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که باز داشتی زنانت از کزیه و لم تترك رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر منع مکر که هر بار آمدی و گفتی که آنها با من نمی آیند ما بار دیگر امر کرد آن حضرت و تعب کشید متفق  
 علیه و عن ام سلمه قالت لما مات ابوسلمه قلت کفتم ام سلمه که چون مرد ابوسلمه که زوج اول وی بود پیش از آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت من غریب و محب  
 ارض غریبه غریب است ابوسلمه و در زمین غریب است زیرا که از آنکه همیشه هجرت کرده بود و از حبشه بمدینه آمده و غریب بود و با همگی گفت و گوی نداشت لاکینه بکاء  
 یحدث حنه البتة بکرم او را که بیک حکایت کرده شود از آن در مردم که این چنین گریه کرد و بکس نکرده است فکنت قد تهیأت للبکاء علیه پس بودم من که  
 بتحقیق آماده شدم برای گریه کردن بر ابوسلمه و خود را بر آن آوردم اذ اقبلت امراة توید ان تستعد فی ناکاه پیش آمد زنی خواهر بنی که یاری دهد مرا و موافقت کند با من  
 گریه کردن فاستقبلها رسول الله پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت اقریدین ان تلدخلی الشیطان آیا میخواهی توای زنی که  
 در آری شیطان را بابتا اخرجها الله منه مرتین در خانه که بیرون آورده است و از خانه ای تعالی از آن خانه دو بار بیکار بد آمدن و اسلام و بار دیگر هجرت با یکبار  
 هجرت از آنکه حبشه و بار دیگر از حبشه مدینه یا در روز و بار آمدن و اسلام و در روز بیرون رفتن از دنیا و تواند که مرتین متعلق بقیال باشد و گفت عن البکاء فلم ابک ام سلمه میگوید و چون آن  
 حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از کزیه پس گریه نکردم بعد از آن و او مسلم و عن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت سال بود قال اغشی علی  
 عبدالله بن رواحه گفت نغان بیوشی انداخته شد بر عبدالله بن رواحه در وقتی که بیمار بود و نزد یک برادر رسید که گریه و می زنی الله عنه در بیماری فروده است بلکه شهید شد  
 در غزه و مویه فجعلت اخته عمرة تبکی پس در ایستاد و خواهر او که عمرة نام داشت که میگریست و می گفت و لجلاله ای کوه و اکذا و اکذا ای چنین ای چنین بعد و علیه  
 در حالتی که می شمارد بر وی اوصاف و می ستاید چنانکه می ستایند زنان مرده را در نوحه و تخیع فقال پس گفت عبدالله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق بکاء میگریه و بوش آمد فالت  
 شینا الا قیل لی کذلک یعنی تو هیچ چیزی از آن اوصاف را که گفته شد بطریق خیرت و این چنانکه تو گفتی زاد فی روایه زیاده کرده است در روایتی این عبارت را  
 که فلما مات لم تبک علیه پس چون مرد ابن رواحه نگرست عمره بر وی و نوحه نکرد این یک توجیهی است که مرفوع عمره و ابن عمر را که در حدیث ان المیت لیعذب بکاء و لم  
 علیه گفته اند رواه البخاری و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من میت یموت کفتم ابوسمی شنیدم آن حضرت را  
 که میگفت نیست هیچ مرده که می میرد فقیوم با کهمه پس می ایستد که گریسته شود فقیوم پس میگوید آن گریه کننده و اجلاله و اسیداه و انخوذ لک ایمانند ان الفاظ دیگر  
 در نوحه و تخیع میکنند الا و کل الله به ملکین که از یکدیگر میگویند تعالی بر وی دو فرشته را و می سپارد که او را بلا ایشان بپوشانند و دفع میکنند آن میت را و او هنوز  
 مشیت بر سینه زدن از باب قیغ و یقولان و میگویند بطریق اینا اهکذا کنت آیا چنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر  
 حسن و عن ابی هريرة قال مات میت من آل رسول الله مریرة و از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجتمع النساء بیکن علیه پس جمع شدند زنان در اطراف







میدارند از نعمت شکر میگویند خدا را و انصاف به ما میگویند و احتساب و صبر و اوجون برسد ایشان چنانکه میگویند که ناخوش میگردانند از انبلیت امید ثواب میدارند و  
میکنند و لاهل و لاعقل و حال آنکه نیست ایشان را بر داری و آهستگی و عقل و تدبیر این تا کی مفهوم احتساب و صبر و است زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل خلاص و  
طلب رضای حق تعالی باشد نه علم و عقل و در اینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند کسی که اورا علم و عقل نیست چنانکه فرموده فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا  
لهم و لاهل و لاعقل ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب را ایشان را و حال آنکه نیست علم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالی اعطیه من حلمی و عقلی  
میدهم من را ایشان را از علم خود و عقل خود که اقل و ممکن است که گفته شود که معنی لاهل و لاعقل آنست که مدعوش شدند و رفت عقل ایشان از نسبت صدمه مصیبت و با وجود  
آن صبر میکنند و احتساب بنمایند و این عبارت را معنی دیگر خيال کرده شده است که در شرح مذکور است فلینظر ثم و الله اعلم و واهما روایت کرد این برود و شده  
البیهقی فی شعب الایمان باب زیارة القبور زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و پیوستگی امتحان و قنای دنیا است  
و جز آن از فوائد و عده در آن دعا و اموات را و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت و بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر  
اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد باطل قبور در غیر نبی صلی الله علیه و سلم یا غیر اینها علیهم السلام شکر شده و اما آنرا بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت کبر  
برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آنرا مشایخ صوفیه قدس الله سرهم و بعضی فقها رحمه الله  
و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فوح از ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اوایی خوانند اما مشایخ گفته است  
قبور موسی کاظم و یاق مجربست در اجابت دعا و راجع الاسلام امام محمد غزالی گفته بر کاسه کرده شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشایخ  
که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کوفی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیای شمرده و مقصود حصه نیست آنچه خود دیده  
و یافته است گفته و سیدی احمد بن رزوق که از عظام فقها و علمای مشایخ و یا مغربست گفت که در شیخ ابوالعباس خضرمی از من پرسید که امدادی قوی است یا امدادیت من  
گفتم قوی میگوید که امدادی قوی تر است و من میگویم که امدادیت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در ساطع حق است و در حضرت اوست و نقل در جمعی از این طایفه بیشتر  
از آنست که حصه و احصا کرده شود و یا قه نمی شود در کتاب بنسبت دافوا بسف سالک که سنا فی و مخالف این باشد و در کتب این را تحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث  
که روح باقی است و اورا علم و شعور بر اثر آن و احوال ایشان است و از ارواح کلامی و از خودی در جناب حق ثابت است چنانکه در آیات بود و یا بیشتر از آن و اولیا  
که زما ت و تصرف در کوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و تصرف حقیقی نیست مگر خدا غشانه و همه بقدرت اوست و ایشان قالی اند و در  
جلائی حق و حیات و بعد از حیات پس اگر داده شود مرادی را نیز بی وساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دارد و در دنیا باشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و  
تصرف و در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته شده است دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر هشتمی یکی در شرح حدیث ابن  
الیهود و النصاری اتخذه و اقبر را بنیایم صاحب گفته است که این بر تقدیر نیست که نماز گزار در جانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتحاد مسجد در جوار  
پیغمبری یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی به بقصد تعظیم قبر و توجیه جانب قبر بلکه به نیت حصول مدد و نوری تا کامل شود ثواب عبادت برکت قبر و مجاورت آن روح پاک را  
حرمت نیست در آن و در آخر باب چیزی باید متعلق باین سخن و تمام کرد در این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جواد و قصیده قلمی بدرو الله اعلم و از جمله آداب زیارت است که در  
سجده قبر پیشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح کند بر ابدست و بوسه دهد و آنرا نمحی نشود و روی نجاک نمالد که این عادت نصاری است  
و قرأت قرآن نزد قبر کرده است نزد ابی حنیفه و نزد محمد کرده نیست و صدر الشهدا یکی از مشایخ خفیه است بقول محمد انکرده و قوی بهم برین است و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که  
مکره و قرأت قرآن سجده است و اما محافت لا باس باست اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره نجا که ملک بزم یاست و فرقی نیست در میان هر دو محافت در ظاهر و است  
از جهت ورود اثر بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابن حجر که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص و نیت بار و بخشد ثواب آنرا برای میت و واضح آنست  
که میرسد میت و در بعضی روایات آمده که بخواند نیت و یا زده به قبل بوسه دهد بعد از آن بشنید زیارت و جمیع فاضل زیارت از روی های دیگر خصوصاً در اول روزه  
و همین است شعارف در جریمین شریفین زاده امام عظیم و کشر غایب و ن می آیند و زدن روزه جمیع بطلا و بقیع برای زیارت و در روایات آمده است که داده میشود بر میت  
در روز جمعه علم و ادراک بیشتر آنچه داده میشود در روزهای دیگر و اما اینکه می شناسد از اثر بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در زیارت مادر عامه ناس از منیع زیارت  
روز جمعه و اثری که در آن نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و مکرر و است پی سپر کردن فوراً بی ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از نیت بعد از رختن او از  
عالم تا بهفت روز و تصدق از نیت نفع میکند ابی خلاف میان اهل علم و وارد شده است در آن حدیث صحیح خصوصاً آب و بعضی زنی علما گفته اند که نمی رسد میت  
مگر صدقه و دعا و در بعضی روایات آمده است که روح میت می آید خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق می کند از وی یا نه و الله اعلم الفصل الاول عن زیارة  
بضم با و فتح را که از شاه میر مجاهد است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نهیتکم عن زیارة القبور نهی کرده بودم من شمارا پیش ازین از زیارت کردن  
قبور فرمود و هاپس زیارت بکنید الآن و آن علم اول را منقح اندیکه گفته اند که سبب نهی قرب عباد جاهلیت بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جاهلیت میکنند و میگویند

در بعضی روایات  
است که در بعضی روایات  
است که در بعضی روایات  
است که در بعضی روایات



اما الآن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند و در نسخا و بعضی گفته اند که خصصت مردان راست و زنان باقی اند برهنی مگر در زیارت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند که خصصت شامل است رجال را و نسارا همه و در حدیث آمده است که لعنت کنا و خدای تعالی زنان زیارت کننده و آنگاه که فائده ما باجبت میگویند که در و این حدیث پیش از خصصت است و الله اعلم و نهیمتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث و نهی کرده بود دم شمار از نخا و داشتن گوشتهای قربانیها بالا می آید فامسکوا ما بید الکم پس نگاه دارید بدان تا وقتی که ظاهر شود مر شمار یعنی تا آنکه خوش آید شمار را و قرار گیرید برای شماران و سبب نهی از نخا و داشتن لحوم اضاحی زیاد و بر سبب و احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر قضمه بدیشتند پس باید تصدق کرد و نگاهداشت بعد از آن چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماز خصصت کرده اند که نخا و از آنوقت که خوش آید و نهیمتکم عن التنبیذ الا فی سقاء و نهی کرده بود دم شمار از نخا و داشتن نمیدر مشک فاشربوا فی الاسقیة کلها پس بنوشید آن در همه مشک و چه غیر آن پس مراد با سقیه ظرف است و سبب در نهی کردن نمیدر مشک آن بود که مشک سرد میزد آب را پس گرم نمی شود و تیز و تند نمیکرد و بنیاد و در ظرف دیگر گرم میشود و سخت و تند نمیکرد و پس شاید که نمکر دو و حرام شود و بود دم دم قریب العدا و تحمیر و هنوز لذات نمکر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که در آن افتند و بعد از آن که امر تحمیر نمکر مقرر شد و احتراز و اجتناب از آن لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماد پس در هر طرف که بجنبه فخر و اندک تیز و تند نیست و مسکونته خواهند خورد و الا اجتناب خواهند نمود از آن چنانکه فرمود و لا تشربوا مسکورا و نوشید هیچ مستی آرنده را و نیز در ابتدای کار ظرف نمکر باقی بود پس نهی کرده شد از آن و باز داشته نشد مگر در مشکها و در آخر تجویز کرده شد و هر ظرف و این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز در آن ظرف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نمیدانست که خرمایا یا نخور را گفته در آب انداخته نگاه دارند تا اندک تیزی در وی پیدا کرد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر کرد و سخت و مسکون شود حرام است و در کتاب الاشرار بتفصیل ترازین معلوم خواهد شد و رواه مسلم و عن ابی هریره قال زاد رسول الله صلی الله علیه و سلم قبر امه فبکی من حوله زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و دیگر کسی را که در آن حضرت ایستاده بود ندید یعنی چندان گریه کرد که در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه او در گریه آید و نه فقال استاذنت و لبی فی ان استغفر لها پس گفت طلب از من که می پروردگار خود را آنکه طلب از زمین کنم برای مادر خود فلم یؤذن لی پس اذن کرده نشد مرا فاستاذنته فی ان اذود قبرها پس طلب از من کردم پروردگار را در آن که زیارت کنم قبر مادر فاذن لی پس اذن داده شد مرا فذود القبور پس زیارت کنید قبرها را فانها تذکر الموت زیرا که قبرها یاد میدهند موت را و رواه مسلم بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث و امثال وی بطریق متقدمین است و بعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه و تعالی ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یتغفروا للمشکین و لو کانوا اولی قربی و قول وی سبحانه و تعالی و لا تنسأل عن اصحاب الجحیم بر قرأت معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام و الدین بلکه تمامه آباء و اعمات آن حضرت صلی الله علیه و سلم و ائمه و ایشانرا در اثبات آن سه طریق است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا اگر ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان قدرت بوده و در پیش از زمان نبوت یا آنکه نزد گردانید خدای تعالی ایشانرا بر دست آن حضرت و بدعی وی پس ایمان آوردند و حدیث احیای والدین اگر چه در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کرده اند از آن بعد و طرق و این علم که یا مستور بود و از متقدمین پس کشف کرد و از تالیف تعالی بر متاخرین و اندک تخصیص بر جمعه من یا یا بشا من فضل و شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه مسائل تصنیف کرده اند و آنرا بدلائل اثبات نموده و از مشبه مخالفان جواب داده و اگر آنرا نقل کنیم مخفی در آن کرد و بهم در اینجا باینکه نیست و الله اعلم و عن بویه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر و ان حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی قبر این کلمات السلام علیکم اهل الدیار و من المؤمنین و المسلمین سلام بر شما ای اهل سرایان مؤمنین و مسلمین و گفته اند که السلام اینجا معنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و یا رجمع داراست و از نام نانی که آنرا معصوم و فضائی باشد و استعمال و در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند و انا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشمار رسندگان و پیوسته کا نیم و استعمال انشاء الله یا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیاید بگویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات بر ایمان یا با عبادت قرب و وقت بیت که رخصا بود که با هم روی میرسد آن وقت که ما هم روی میفصال الله لنا و لکم العافیة می طلبیم از خطای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت و رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال مولی النبی صلی الله علیه و سلم یقبو بالمدنیة که شدت آن حضرت بقبر را که در مدینه بود و فاقبل علیهم و وجهه پیشانی شد آن حضرت بر ایشان بروی مبارک خود و فقال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم یا ماز و شما را انتم سلفنا و نحن بالانثر شما پیش گذشتگان مانید و ما در پی شما میسیم و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب

الفصل الثالث عن عائشة و سلم کما کان لیلتهما من رسول الله صلی الله علیه و سلم کف عاتشه بود آن حضرت هرگاه که میبوسد شب نوبت عاتشان حضرت میخرج من آخر اللیل الی البقیع بیرون می آمد آن حضرت در پایان شب بسوی بقیع میبوسد و قاف نام مقبره مدینه است فیقول پس میگوید السلام علیکم یا قوم مؤمنین سلام با بر شما ای اهل سرای مؤمنان و اناکم ما توقع و ن غدا مؤجلون و آمد شمارا چیزی که وعده کرده شد به شما فرمای قیامت مدتی معین صلت داده شده آید شما و انا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشمار رسندگان کا نیم اللهم اغفر لاهل بقیع الخ و قل خذ یا مایه لیل بقیع عرقه را و بقیع العرق بجهت آن گویند که بقیع نام زمینی که در وی درختان باشند و غرقه یعنی حجره و قاف نام نوع دفعی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود و رواه مسلم و عن عائشة قالت

کیف قول ههنا عائشه است گفت و پرسید از آن حضرت چه گوید و چه خوانم یا رسول الله تعنی فی زیارة القبور میخواند عائشه ازین پرسیدن که چه گویم مذابت  
قبور و این ولالت دارد و بر جزایز ایت مرثا را در آن حدیث لعن پیش از خصیت بود و قال قولی گفت آن حضرت بگو السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و  
یرحم الله المقدمین منا و المتأخرین و رحمت کند خدای تعالی پیش روندگان را از ما پس ماندگان را و آنان شاء الله بکم للاحقون رواه مسلم و عن محمد بن النعمان  
یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است و حالتی که میرساند حدیث را به پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت من ذابو  
قبر ابوی و اولحد هام فی کل جمعة کسی که زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را هر هفته غفوله و کتب بر او آمرزیده شود و در آن کس را نوشته شود در دیوان اعمال کی  
کنده بر پدر و مادر و بر بکسبش کی کردن بر پدر و مادر صد حقوق و بر بقیع و همچنین باز نیکننده بایشان صد عاق و در بعض روایات فقیهیه بود دادن قبر پدر و مادر را نیز آمده است  
رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسل و عن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کنت نهیتکم عن زیارة القبور  
فزور و هافاها تزهده فی الدنیا و تذکر الاخرة پس بدینیک قبر و دیدن آن ناپی رغبت میکرد اندر دنیا و نفرت می بخشید از آن که چون عاقبت کار این است  
اینکه تعلق بدنیانیت و یاد میداد آخرت را که جز این عالم عالمی دیگر نیست که آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود که در قبور بصفت عسرت و حیرت باید بود و فاضل و ذلیل  
نباید بود و بیت بر زمین که همی میگذری ساکن رو که عیونست و خطو حاست و قد و د است و خود و این همان چشمه خورشید جهان افروز است که همی تافت بر  
آرامه عادی و نمود رواه ابن ماجه و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعن زووات القبور و روایت است از ابوهریره که آن  
حضرت گفت لعنت کند خدای تعالی زمان زیارت کننده را که در زیارت جریع و منزع و نوحه و بکا و ندیه بسیار میکند رواه احمد و الترمذی و ابن حنبل  
و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و قال قد رأی بعض اهل العلم ان هذا کان قبل ان یرخص النبی و کنت ترمذی که این حدیث بود پیش از آنکه  
رخصت کند پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی زیارة القبور و زیارت قبور فلما رخص دخیل فی رخصته الرجال والنساء و پس هرگاه که رخصت کرد آن حضرت  
در آمدند در رخصت و مردان و زنان و قال بعضهم انا لکرمه زیارة القبور للنساء و گفته اند بعضی از اهل علم که آن حضرت مکرده نداشت زیارت قبور مرزنان  
لقلة صبرهن و کثرة جنهن از جهت کمی صبر زنان و بسیاری ایشان پس رخصت نزد این بعضی مخصوص بر مردان خواهد بود و تم کلامه تمام شد کلام تمام  
و تا اینجا به کلام او بود و عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیہ رسول الله گفت عائشه بود من که می در آمدم خانه خود را که در وی مدفون بود پیغمبر  
خدای صلی الله علیه و سلم و ابو بکر نیز مدفون شده بود در وی و انی واضع ثوبی و حال آنکه من نهنده و افکنده بودم جامه خود را یعنی دور از بدن و اقول انما هو زوجی و ابی  
و میگویم بل خود آما اگر می پرسیدند از آن کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آن حضرت صلی الله علیه و سلم است و پدر من که ابو بکر است رضی الله عنه فلما دفن عمر  
پس هرگاه که دفن کرده شد عمر رضی الله عنه فوالله ما دخلته الا و انا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند نه در آمدن آن خانه را مگر آنکه من بسته شده است بر من  
جامه های من حیاء من عمر از جهت شرم داشتن عمر که بیکان بود رواه احمد و درین حدیث دلیلی واضح بر حیات میت و علم وی و آنکه واجب است قهرام  
میت تر زیارت وی خصوصاً صاحبان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صاحبان را مدد بلیغ است مرزبان

کنند کان خود را بر اندازد ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ تمام

شد کتاب الصلوة بفضل خدا و کرم وی صلی الله

علی خیر خلقه محمد و آل و اصحابه و اتباعه

جمعین هدایة الطریق الحق

و محیی علوم الدین و لاجل

ولا قوة الا

بالعظیم

بعون الله تعالی و المنة که صورت طبع پذیرفت جلد اول ترجمه مشکوة شریف که از تصانیف مولانا شیخ عبدالحق دهلوی است در بند بر مبنی در کارخانه محمد حبیب  
الفرمایش عالی جناب مقدس القاب غلام فہام ذوی المجد و الاحرام فخر الحاج حاجی شیخ عبدالوہاب ولد مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه  
المستغرق فی بحار رحمت الله الملك المنان مرحوم شیخ مؤمن غفر الله له و نہایت سعی و اتمام در تصحیح آن نموده و صورت اتمام پذیرفت فی بیستم شهر

ذو القعدة الحرام سنہ ہجری نبوی یکہزار و

دو صد و ہفتاد و ہفت فی ثانی









